مجموعه آثار ۶۲ — سیری در معارف اسلامی (۳)



متن سخنرانی های استاد حسین انصاریان

بسم الله الرحمن الرحیم

حدیث عقل و نفس آدمی در آیینه قرآن

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دار العرفان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حدیث عقل و نفس آدمی در آیینه قرآن

مشخصات کتاب

سرشناسه:انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور:حدیث عقل و نفس آدمی در آیینه قرآن/ حسین انصاریان.

مشخصات نشر:قم: دارالعرفان، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری:۴۷۹ ص.

فروست:مجموعه آثار؛ ۶۲. سیری در معارف اسلامی؛(۳).

شابک:۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۱۴-۵

وضعیت فهرست نویسی:برون سپاری.

یادداشت:عنوان روی جلد: حدیث عقل و نفس آدمی در قرآن متن سخنرانی های استاد حسین انصاریان.

یادداشت:عنوان دیگر: مجموعه سخنرانیهای استاد حسین انصاریان حدیث عقل و نفس آدمی درآیینه قرآن.

یادداشت:کتابنامه: ص. [۴۳۵] - ۴۵۱.

یادداشت:نمایه.

عنوان روی جلد:حدیث عقل و نفس آدمی در قرآن متن سخنرانی های استاد حسین انصاریان.

عنوان دیگر:مجموعه سخنرانیهای استاد حسین انصاریان حدیث عقل و نفس آدمی در آیینه قرآن.

موضوع:عقل گرایی (اسلام)

موضوع:عقل گرایی (اسلام) -- جنبه های قرآنی

موضوع:نفس -- جنبه های قرآنی

رده بندی کنگره:BP۲۲۹/۲/الف۸ح۴ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی:۲۹۷/۱۵۹

شماره کتابشناسی ملی:۲۰۳۸۵۶۳

یادداشت ناشر

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

در جهان پرتلاطم امروز،آیات پرشور الهی و کلام روح بخش معصومین و زمزم لا یزال معارف شیعه مرهم جان های خسته و تشنۀ هدایت و خواهان رهایی از ظلمت های نفس است.عالمان دینی و عارفان حقیقی غواصان این اقیانوس بیکران معرفت اند که گوهرهای ناب علوم قرآن و اهل بیت،علیهم السلام،را به دست آورده و به مشتاقان حقیقت عرضه می نمایند.

در این میان،کرسی منبر و خطابه رسانه دیرپا و سازنده ای است که از دیرباز زمینه ارتباط و انتقال معارف دینی و مکارم اخلاقی را میان عالمیان و متعلمان فراهم کرده است و عالمان آگاه و هادیان دلسوز،که عمر خویش را صرف تتبع و تحقیق در آثار علمی شیعه نموده اند،عباد اللّه را به مصداق کریمۀ «اُدْعُ إِلیٰ سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ» ،با کلام نغز و لطیف خود به راه سعادت دعوت کرده اند.

مجموعه حاضر،که با عنوان«سیر در معارف اسلامی»در مجلدات مختلف و موضوعات متنوع در اختیار خوانندگان محترم قرار می گیرد،مجموعه مباحث عالمانه و ارزشمند محقق ارجمند حضرت استات حسین انصاریان،مد ظله العالی، است که یکی از عالمان برجسته و میراث داران گوهر سخن در زمان خویش است که استواری کلام و لطافت بیان نافذشان بر اهل نظر پوشیده نیست.

این گنجیه ارزشمند حاصل نیم قرن مجاهدت علمی و تبلیغی حضرت استاد جهت نشر و ترویج فرهنگ غنی شیعه بر کرسی بحث و نظر می باشد که به منظور پربارتر ساختن محتوای تبلیغ دینی در جامعه و استفاده بیشتر طلاب محترم علوم دینی به زیور طبع آراسته می شود.

در این مجموعه گرانقدر،تلاش شده است با تکیه بر ویرایشی روشمند و دقیق- که شرح آن در یادداشت ویراستار آمده است ساختار هنرمندانه مباحث و سبک استاد در ارائه سخن از بین نرود،تا ضمن نشر فرهنگ انسان ساز آل اللّه، علیهم السلام،شیوه منحصربه فرد استاد در تبیین معارف دینی نیز حفظ شده و به مشتاقان ارائه گردد.

مجلدی که اکنون تقدیم خوانندگان گرامی می شود سومین اثر از این مجموعه سترگ و دربر دارنده ۲۱ گفتار در باب عقل است که مربوط به سخنرانی های استاد در ماه ماه مبارک رمضان سال ۱۳۸۶ در حسینیه همدانی های تهران است.این مکتوب،علاوه بر دربر داشتن متن سخنرانی که لاجرم سبک و سیاق متن را نیز گفتاری می سازد،از فواید زیر خالی نیست:

-عنوان بندی مناسب و تفکیک مطالب و موضوعات.

-استخراج مصادر آیات و روایات و ارائه مطالب متنوع دیگر در پی نوشت.

-ذکر نام مستقل برای هر بحث.

-مجموعه متنوع فهرست ها و...

در پایان،با امید به این که این اثر مورد رضایت حضرت حق و اهل بیت عصمت و طهارت،علیهم السلام،و مقبول نظر مبلغان دینی قرار گیرد،لازم است از استاد انصاریان،دامت برکاته،که این فرصت مغتنم را در اختیار قرار دادند سپاسگزاری نماییم.هم چنین،از هیئت مدیره محترم مرکز و پژوهشگران و پراستاران موسسه نگارش و ویرایش،به ویژه جناب آقای محسن باغبانی،که تولید و آماده سازی این اثر را بر عهده داشتند،و دیگر عزیزانی که در نشر این اثر یاری رساندند،کمال تشکر را داریم.و للّه الحمد.

مرکز علمی تحقیقاتی دار العرفان

۱ یوسف و زلیخا نماد دو دیدگاه بشر در طول تاریخ

اشاره

بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

قرآن کریم درباره انسان و سعادت و شقاوت او فراوان سخن گفته و اصناف مختلف آدمیان را با دیدگاه ها و رفتارهاشان به تصویر کشیده است که بخشی از آیات سوره مبارکه یوسف ۱ بیانگر این موضوع است.

از این آیات استفاده می شود که انسان ها از بدو خلقت تا برپا شدن قیامت درباره خود و عالم هستی دو عقیده و دیدگاه مختلف دارند که بر اساس آن،زندگی شان را سامان داده و تنظیم می کنند:دیدگاه اول دیدگاهی حق و استوار است که دیدی نامحدود و نورانی است،و دیدگاه دوم دیدی باطل است که محدود و ظلمانی است.

قرآن دارندگان دیدگاه اول را برندگان واقی معرکه زندگی و صاحبان دیدگاه دوم را بازندگان آن،هم در دنیا و هم در آخرت،معرفی می کند و به صورت های گوناگون بر این مطلب تاکید می نماید؛از جمله،در سوره مبارکه ضحی یازده بار پی درپی بر این موضوع سوگند یاد می کند. ۲ قرآن از پیروان دیدگاه دوم به بی خردان (لاٰ یَعْقِلُونَ) و بی شعورها (لاٰ یَشْعُرُونَ) تعبیر می کند،نه به این علت که ذاتا خرد و مغز و شعور ندارند،به این

دلیل که آنان در ترازوی زندگی برای عقل و شعور خویش ارزشی قائل نیستند و آن را سبک می شمارند و در نتیجه،خالی از شعور و خرد زندگی می کنند.به عبارت دیگر،با این سرمایه طوری رفتار می کنند که گویی فاقد آن اند.

یوسف:نماینده دیدگاه حق

داستان یوسف را کمتر کسی است که نشنیده باشد.سیمای یوسف در قرآن سیمای فردی است که نگاهش به انسان و به هستی در تمام ایام زندگی درست و بر حق بوده است.امام این که چرا یوسف در زندگی چنین دیدگاهی داشت و در مسیر زندگی،برخلاف بسیاری از انسانهای دیگر،این نگاه را از دست نداد مرهون دلایلی است که اولین آن ها عقل اوست.یوسف به همه هستی با عینک عقل نگاه می کرد و به این نتیجه می رسید که کشتی هستی ناخدایی و صاحبی دارد.او در محیطی زندگی می کرد که در آن می توانست آزادانه در خلقت آسمان ها و زمین تفکر کند و به این نتیجه برسد که:

«رَبَّنا ما خَلَقْتَ هٰذا باطِلاً...». ۳ پروردگارا،این جهان با عظمت را بیهوده نیافریده ای.

این که انسان به چنین دیدگاهی دست پیدا کند خیلی باارزش است، زیرا این نظر پروردگار عالم است،آن جا که در قرآن می فرماید:

«وَ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلاّ بِالْحَقِّ». ۴

آسمان ها بعدی رشد یوسف پیروی او از عقل دوّم یا پیامبر زمانش بود.

این عقل دوم نبوتی بود که در پدرش یعقوب،پدربزرگش اسحاق،و جدّش حضرت ابراهیم قرار یافته بود.در حقیقت،نبوت ابراهیم عقل اسحاق را عقل فعال کرده بود و عقل این دو عقل یعقوب را و عقل این

ص:۴

سه پیامبر عقل یوسف را.یوسف،به جز عقل خودش،در همه امور زندگی متکی به رهبری بود که عقل کامل بود.او با عقل اول کلیات را درک می کرد و تفسیر آنها را از عقل دوم که پیغمبر خدا و در عین حال پدرش بود جویا می شد.بدین ترتیب،او با تمام وجود حقایقی را که با عقل خود از پهنه هستی درک می کرد به همراه توضیحی که پیغمبر زمانش می داد می پذیرفت،لذا چشمش هر روز بیناتر و نظرگاهش هر لحظه فراخ تر می شد تا جایی که نگاهش به نگاهی نامحدود تبدیل شد و توانست اعماق ملکوت و ابدیت را نیز ببیند.او به رصدخانه شگفت انگیزی تبدیل شده بود که تمامی حقایق را رصد می کرد و اگر تفسیر آنها نیز برایش روشن نبود،از آن عقل کامل و رهبر آسمانی توضیح می خواست.

در اوایل سوره یوسف(آیات۴-۶)،سخن از خوابی است که این عقل دوم آن را برای یوسف تعبیر می کند.در این مرحله،او به پدر می گوید:

«یا أَبَتِ إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی ساجِدِینَ».

پدرم،من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجده می کنند.

یعقوب پیامبر در جواب او به دو مساله اشاره می کند.اول این که:

«قالَ یا بُنَیَّ لا تَقْصُصْ رُؤْیاکَ عَلی إِخْوَتِکَ».

ای پسرک من،خواب خود را برای برادرانت باز مگو!

زیرا در خانواده من انسان های کم تحمل و کم ظرفیتی زندگی می کنند که دید باز و حوصله گسترده ای ندارند.تو نیز پیش چشم کم ظرفیت ها و کم حوصله ها پرده از این راز برندار و این گنج را هویدا مکن،زیرا:

«فَیَکِیدُوا لَکَ کَیْداً» .

آن ها نقشه های خطرناکی بر ضد تو به کار می بندند.

دانه پنهان کن به کلی دام شو غنچه پنهان کن گیاه بام شو

هرکه داد او حسن خود را در مزاد صد قضای بد سوی او رو نهاد

چشم ها و خشم ها و رشک ها بر سرش ریزد چو آب از مشک ها ۵

بعد می فرماید:

«وَ کَذٰلِکَ یَجْتَبِیکَ رَبُّکَ»

و این چنین پروردگارت تو را برمی گزیند.

این خواب نشان می دهد که در آینده از برگزیدگان خدا خواهی شد و خود او تأویل احادیث را به تو خواهد آموخت:

«وَ یُعَلِّمُکَ مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحٰادِیثِ»

تأویل احادیث یعنی دانستن حقایق عالم هستی.وقتی یوسف عقلش را به کار گرفت و در کنار یعقوب به پختگی رسید،خود پروردگار تعلیم او را بر عهده گرفت و درهای اسرار را به رویش گشود.

«وَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ عَلیٰ آلِ یَعْقُوبَ کَمٰا أَتَمَّهٰا عَلیٰ أَبَوَیْکَ مِنْ قَبْلُ إِبْرٰاهِیمَ وَ إِسْحٰاقَ».

و نعمتش را بر تو و بر آل یعقوب تمام می کند چنانچه پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق تمام کرد.

خداوند نعمت های دنیوی و اخروی اش را بر تو تمام می کند و شایستگی این را می یابی که از نعمت های او بهره مند شوی.

آری،یوسف به مدد عقل خود و با بهره گیری از عقل دوم به هستی نگاه می کند و به همین دلیل،فردی عالم و خردمند و بصیر می شود.او به عالم نگاه می کند و نتیجه می گیرد که آنچه خداوند آفریده مجموعه ابزارها و نعمت هایی است که باید از آن ها استفاده کند تا عقل و قلب و روح و وجودش را به رشد و کمال مطلوب برساند و با پروردگار عالم به این واسطه انس بگیرد و به مقام قرب او برسد.

این دیدگاه یوسف است.او این گونه دید،این گونه اندیشید و این گونه زندگی کرد؛خوب دید و خوب فهمید و خوب عمل کرد و به قلّه همه

خوبی ها هم از این رهگذر رسید و چراغی پرفروغ برای هدایت نسل خودش و الگویی کامل برای نسل های آینده شد.

البته،این دو عقل اختصاص به یوسف نـدارد،زیرا این میدان برای همه باز است و همه انسان ها از این نعمت بهره مندند.همه ما از عقل اول یا به تعبیر امیر المؤمنین،علیه السلام،عقل طبیعی ۶ بهره مندیم.عقل دوم را نیز به نحوی کامل تر و بهتر از سایر امت ها داریم،زیرا پیامبران امت های پیشـین،هرچند در زمان خودشان و برای امت هاشان عقل کامل محسوب می شدند،در مقایسه با عقل دوم امت اسلامی یعنی وجود مبارک رسول خدا و ائمه اطهار،علیهم السلام،عقل جزئی به حساب می آیند ۷.

اهمیت ارتباط عقل اول و دوم

اما مساله این است که داشـتن این دو عقل به تنهایی کافی نیست،بلکه ارتباط این دو با هم است که مهم است و سـبب رشـد و تعالی می شود؛ چنان که در یوسف سـبب رشـد شـد و در پسـر حضـرت نوح نشد. ۸ تمـام علم هـا و حکمت ها و فلسـفه ها و کتاب ها و اختراعات بشـری محصول عقل اول انسان است،اما محصول آن عقلی است که نوعی ارتباط،ولو اندک،با عقل دوم داشـته و به شـکلی تحت تأثیر عقل دوم بوده است. ۹ از این رو،نمی توان پذیرفت افلاطون و ارشـمیدس و سـقراط و ارسطو و حکمای دیگر هیـچ ارتباطی با عقل دوم نداشـته انـد،زیرا این افراد اهل مطالعه بوده و مسائل انبیان را خوانده یا شـنیده بودند و همین آگاهی ها در رشد عقلشان اثر داشته است.

از طرفی،عقـل اول نسـل به نسل در سازمان آفرینش در حال رشـد و ترقی است.این رشـد آن قـدر ادامه می یابـد که یک روز خودم مردم از فسادهای ظاهری و باطنی نفرت پیدا می کنند و خواهان عدالت در همه

جنبه های زنـدگی می شونـد.در این زمان،پرده ها کنار می رود و خزانه عقل ۱۲۴ هزار پیامبر و دوازده امام هویـدا می شود و امـام دوازدهـم بـا دسـت مبارکشـان اشـاره ای بـه سـر مردم عـالم می کننـد و عقـل هـا را بـه مرحله کمـال می رساننـد. ۱۰ در حقیقت،عقل محدود انسان به عقل نامحدود امام عصر پیوند می خورد.امام باقر،علیه السلام،دراین باره می فرمایند:

تا آن زمان،تنها الف علم پیدار شده است،ولی وقتی عقل ها به عقل او اتصال یافت از با تا یای علم هم پدیدار می شود. ۱۱

این داسـتان عقـل و رشـد آن و اهمیت عقـل دوم است.اگر انسـان به دنبـال عقـل دوم نرود،نـاقص می مانـد و حتی اگر در راه هدایت یا در خانه هدایت باشد،سـر از گمراهی در می آورد و به آلودگی های ظاهری و باطنی بسـیاری دچار می شود. ۱۲ ما هم اگر بخواهیم می توانیم اهل هدایت باشـیم،به شـرط این که واقعا بخواهیم و عقلمان را به کار بیندازیم و از پیامبرمان پیروی کنیم و راه را همان طور برویم که اولیای الهی رفتند.

شناخت راه

قرآن کریم در سه آیه زیر این راه را به ما نشان می دهد.نخست،آیه۱۷۲ سوره بقره است که خداوند در ابتدای آن می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»

ای اهل ایمان.

یعنی برای شـروع این راه بایـد ایمـان داشت،پروردگـار را دوست داشت و به حرف هـایش گوش کرد.پس،خطـاب این آیه با مـاست که اهـل ایمانیم نه آن ها که سـخن پروردگارشان را گوش نمی کننـد.در حقیقت،پروردگار عالم طلف کرده و در این آیه با ما به صورت مستقیم حرف می زند.

«كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ»

از انواع میوه ها و خوردنی های پاکیزه که روزی شما کرده ایم بخورید.

ص:۸

از نعمت های من استفاده کنید.نوش جان و گوارای وجودتان!چون وقتی از این نعمت ها استفاده می کنید.انرژی و قدرت می گیرید و نشاط و شوق پیدا می کنید،زیرا تمام این آثار در نعمت ها قرار دارد و هر کدام حالت مثبتی در انسان پدید می آورند.حالا باید این توان و قدرت و انرژی را در راهی مصرف بکنید.ادامه آیه عهده دار پاسخ به این سوال است که انرژی هایمان را در چه راهی مصرف کنیم؟

«وَ اشْکُرُوا لِلّهِ».

و خدا را سپاس گزارید.

شکر خدا،چنانچه از آیات و روایات استفاده می شود،در این است که انسان تمام این قدرت و نیرو را به هر شکل ممکن در راه خدا هزینه کند.به عبارت ساده تر،خداوند می خواهد بگوید از نعمت های من بخورید و قدرت بیابید تا بتوانید در راه من و برای من کار کنید و برای من شوید.همه این نعمت ها متعلق به من است،خودتان هم از آن من هستید،پس این نعمت ها را مصرف کنید تا توانمند شوید و توانتان را خرج من کنید و گمان هم نکنید خیر کارهایتان به من می رسد:

«إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ». ۱۳

اگر نیکی کنید،به خود نیکی کرده اید.

اگر یوسف یوسف شد،سودی برای من نداشت.برای خودش و دنیایش و برادرانش و خانواده اش سود داشت.او در سفر اول برادرانش به مصر،کیل آنان را پر کرد و عوض و قیمتش را هم نگرفت؛«در سفر سوم،وقتی برادرانش او را شناختند،گذشته ناپاک آنان را به رخشان نکشید و در عوض گفت زن و بچه و پدر و مادر و نوه ها و بقیه بستگانتان را هم بیاورید کنار هم با نشاط زندگی کنیم. ۱۴ یوسف با آن دیدگاه و رفتارش همه جانبه سود کرد و سود رساند،ولی خدا نیازی به

سود او نداشت.یوسف در راه خدا و برای خدا بود و خدا هم سود دنیا و آخرت را به او ارزانی داشت.

آیه دوم(نحل،۱۱۴):

«فَکُلُوا مِمّا رَزَقَکُمُ اللّهُ حَلالاً طَیِّباً وَ اشْکُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ»

از نعمت هایی که خدا روزی شما کرده است حلال و پاکیزه بخورید و نعمت خدا را پساس گزارید.

در آیه اول،سخن از شکر خدا بود و در این آیه سخن از شکر نعمت های اوست.خداوند در این آیه می خواهد بگوید آنچه را که برای شما نعمت قرار دادم بی جا و در راه باطل مصرف نکنید،در راه شیطان و هوای نفس استفاده نکنید،بلکه نعمت خدا را در راه مثبت هزینه کنید تا شکر آنرا به جا آورده باشید.

اما آیه سوم(سبأ،۱۵):

«کُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّکُمْ وَ اشْکُرُوا لَهُ».

از رزق و روزی پروردگارتان بخورید و برای او سپاس گزاری کنید.

این رزق رزق پروردگار شماست و دست محبت و رحمت او در ساخت این نعمت ها در کار بوده است.پس،این نعمت ها را تبدیل به نجاست های فکری و عملی و اخلاقی نکنید.

اگر یوسف یوسف شد،به دلیل گوش سپردن و عمل کردن به فرمان خدا بود.او عقلش را با نعمت های خدا فعال کرد،روحش را با نعمت های خدا پرنور کرد و از بالاترین نعمت خدا در زندگی اش،یعنی نبوت یعقوب و اسحاق و ابراهیم،خیلی خوب استفاده کرد و شکر آن ها را به جا آورد و برای همیشه اسطوره پاکی و سلامت شد.

زلیخا و نگاه محدود او

مصداق بارز نگاه دوم که نگاه کم خردهاست زلیخا،همسر عزیز

ص:۱۰

مصر،است.نگاه زلیخا آن طور که از آیات قرآن پیداست هم به عالم هستی و هم به خودش نگاهی محدود و ناپاك و خسارت آور بوده است.

او،برخلاف یوسف،نعمت های خدا را ابزار لذّت بردن و شکم چرانی و شهوت رانی می دید و برای آن ها استفاده دیگری سراغ نداشت.به همین سبب،توانی که از نعمت های خدا در او به وجود می آمد به حرکتی صعودی و به سوی پروردگار منجر نمی شد.او از نعمت ها این استفاده را می کرد ك از خوردن نصیبی ببرد و از شهوت کامی بجوید.این نگاه زلیخا به نعمت ها و به خودش بود.

این اوج خودبینی یک آدم است که حیاتش در گذو لذت شکم و شهوتش باشد و فکر کند سر این سفره هرچه گذاشته اند برای ارضای این دو گذاشتند.چنین شخصی اگر شهوتش به جوان بیگانه ای میل کند،به او ابراز تمایل می کند و او را وادار به انجام خواسته اش می کند و زلیخا هم در همین مسیر بود.

به طور کل،کمتر کسی از این نوع موقعیت ها جان سالم به در می برد، ولی یوسف هنرش در این بود که دل در گرو خواهش های دل زلیخا نگذاشت و از انجام خواسته او سر باز زد.زلیخا هم که مقاومت او را دید به زندانش انداخت،نه برای این که در زندان بماند و بمیرد،به این امید که فشار زندان او را تسلیم کند و مقاومتش را بشکند و مجبور شود پیغام بدهد که من دیگر تحمل زندان را ندارم و خواسته ات را می پذیرم.

اما زلیخا یوسف را درست نشناخته بود:

ای بی خبر بکوش که صاحب خبر شوی.... ۱۵

یوسف در تمام این سال ها این گونه زندگی کرد تا خدا به او عزت بخشید.نباید تصور کرد که یوسف در عمق آن چاه یا سیاهی آن زندان در تاریکی به سر می برد.یوسف خورشیدی بود که از عمق چاه و افق

تاریک زندان طلوع کرد و تاریکی را از بین برد و بر تخت عزّت مصر وجود نشست.

سعدی برای بیان این حالت شعر زیبایی دارد.می گوید:

روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست

شب مردان خدا روز جهان افروز است.

شب مردان خدا شبی معمولی و طبیعی و تاریک نیست.ممکن است بی عقل ها ظاهرش را شب ببینند و آن را سیاه و دیجور ارزیابی کنند، ولی برای روشنان که چشم هاشان باز است چنین شب هایی روز و چنین تاریکی هایی روشنایی محض است:

روزها در دیده ام تاریک و ظلمانی است چون

روز من در آفتاب شب درخشان می شود ۱۶

خوش به حال کسانی که پروردگار چشم عقلشان را باز کرده و بر اثر آن دنبال خدا می گردند!خوش به حال آن ها که گوش و چشمشان را در راه خدا هزینه می کنند و اشک چشمشان را به جای هزینه کردن برای معشوق های باطل خرج معشوق حقیقی می کنند و در دل شب از خشیت پروردگارشان می گریند!کسانی که وقتی مردم خواب اند،به قول نظامی گنجوی د رکار خود و خدای ۱۷ هستند،در مجالس علم و وعظ شرکت می کنند و دنبال پاک سازی وجود خود با یادگیری معارف الهی یعنی همان عقل دوم اند.شب های اینان در حقیقت شب انبیا و شب ائمه طاهرین است.شب مناجات های پرسوزوگداز امام زین العابدین، علیه السلام،است که در میانه دعای ابو حمزه ثمالی یک نفس با اشک چشم فریاد می زد:

«الهی لا تؤدبنی بعقوبتک،و لا تمکر بی فی حیلتک،من أین لی الخیر یا رب و لا یوجد إلا من عندک،و من أین لی النجاه و لا تستطاع إلا بک،لا الذی أحسن استغنی عن عونک و رحمتک،و لا الذی أساء و اجترء علیک و لم

یرضک خرج عن قدرتک،یا رب یا رب یا ربّ». ۱۸

خدایا،مرا با کیفرت ادب منما،و با نقشه ای با من نیرنگ مکن،پروردگارا از کجا برایم خیری هست،درحالی که جز نزد تو یافت نمی شود،و از کجا برایم نجاتی است،درحالی که جز به تو فراهم نمی گردد،نه آن که نیکی کرد از کمک و رحمتت بی نیاز شد،و نه آن که بدی کرد و بر تو گستاخی روا داشت و تو را خشنود نساخت از عرصهٔ قدرتت بیرون رفت.

پروردگارا،پروردگارا،پروردگارا....

شب چنین انسان های والامقامی باید هم روز جهان افروز باشد.

این خصوصیات دو نوع نگاه به مجموعه هستی بود که هم چنان که در ابتدا آوردم اختصاص به یوسف و زلیخا ندارد و از زمان حضرت آدم بوده و تا قیامت هم ادامه خواهد داشت.

ص:۱۳

پی نوشت

(۱).آیات۳-۱۰۲ این سوره به داستان حضرت یوسف می پردازد و مشتمل بر رویدادها و موقعیت هایی است که این پیامبر الهی در برخورد با دیگران از کودکی به بعد بدان مبتلا بوده است.

(۲). «وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها. وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها... قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّاها. وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسّاها».

(۳)آل عمران،۱۹۱.

(۴).مفهوم این عبارت در آیات مختلفی آمده است:حجر،۸۵؛ص،۲۷؛دخان،۳۸؛ احقاف،۳؛انبیاء،۱۶.

(۵).خرمشاهی،قوام الدین،مثنوی معنوی،دفتر اول،داستان طوطی و بازرگان،بیت ۱۸۳۴-۱۸۳۶

(۶).منظور عقل مطبوع در مقابل عقل مسموع است.این تعبیر هم از امیر مومنان و هم از امام جواد،علیهما السلام،نقل شده است.در روایات نیز گاهی به جای عقل از واژه علم استفاده شده است:

-نهج البلاغه،ج ۴،ص ۷۹.علی،علیه السلام: «العلم علمان:مطبوع و مسموع،و لا ینفع المسموع إذا لم یکن المطبوع».

-درباره عقل درونی و عقل بیرونی امام کاظم،علیه السلام،به هشام می فرمایند(کافی، ج ۱،ص ۱۶): «یا هشام ما بعث اللّه أنبیاءه و رسله إلی عباده إلا لیعقلوا عن اللّه، فأحسنهم استجابه أحسنهم معرفه،و أعلمهم بأمر اللّه أحسنهم عقلا،و أکملهم عقلا أرفعهم درجه فی الدنیا و الآخر.یا هشام إن للّه علی الناس حجتین:حجه ظاهره و حجه باطنه،فأما الظاهره فارسل و الأنبیاء و الأئمه،و أما الباطنه فالعقول».

در مجلدات اخیر به تفصیل دراین باره مطالبی ذکر شده است.

(۷).کافی،ج ۱،ص ۱۳:در روایتی از رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله آمده است: «لا-بعث اللّه نبیا و لا رسولا حتی یستکمل العقل،و یکون عقله أفضل م جمیع عقول أمته». و چون پیامبر اسلام برتر از همه پیامبران گذشته است به طور طبیعی عقل ایشان نیز از-

ص:۱۴

-سایر پیامبر کامل تر است.در روایت جالبی از کتاب کافی(ج ۱،ص ۲۳۰)ذیل عنوان «ما أعطی الائمه،علیهم السلم،من اسم اللّه الاعظم»می خوانیم:«ابی جعفر،علیه السلام،قال:إن اسم اللّه الاعظم علی ثلاثه و سبعین حرفا و إنما کان عند آصف[بن برخیا وصی سلیمان]منها حرف واحد فتکلم به فخسف بالارض ما بینه و بین سریر بلقیس حتی تناول السریر بیده ثم عادت الارض کما کانت أسرع من طرفه عین و نحن عندنا من الاسم الاعظم اثنان و سبعون حرفا،و حرف واحد عند اللّه تعالی استأثر به فی علم الغیب عنده،و لا حول و لا قوه إلا باللّه العلی العظیم».نیز:سمعت أبا عبد اللّه،علیه السلام،یقول:إن عیسی ابن مریم،علیه السلام،اعطی حرفین کان یعمل بهما و اعطی موسی أربعه أحرف،و اعطی إبراهیم ثمانیه أحرف،و اعطی نوح خمسه عشر حرفا،و اعطی آدم خمسه و عشرین حرفا،و إن اللّه تعالی جمع ذلک کله لمحمد،صلی اللّه علیه و آله،و إن اسم اللّه الاعظم ثلاثه و سبعون حرفا،أعطی محمدا، صلی اللّه علیه و آله،اثنین و سبعین حرفا و حجب عنه حرف واحد.۳-الحسین بن محمد الاشعری،علی معلی بن محمد،عن أحمد بن محمد بن عبد اللّه،عن علی بن محمد النوفلی،عن أبی الحسن صاحب العسکر،قال:سمعته یقول:اسم اللّه الاعظم ثلاثه و سبعون حرفا،کان عند آصف حرف فتکلم به فانخرفت له الارض فیما بینه و بین سبأ فتناول عرش بلقیس حتی صیره إلی سلیمان،ثم انبسطت الارض فی أقل من طرفه عین،و عندنا منه اثنان و سبعون حرفا،و حرف عند اللّه مستأثر به فی علم الغیب».

(۸).در قرآن درباره پسر نوح می خوانیم: «وَ نادیٰ نُوحٌ رَبَّهُ فَقالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِی مِنْ أَهْلِی وَ إِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْکَمُ الْحاکِمِینَ. قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ فَلاٰ تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلِینَ. قالَ رَبِّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ أَسْئَلَکَ ما لَیْسَ لِی بِهِ عِلْمٌ وَ إِلاّ تَغْفِرْ لِی وَ تَرْحَمْنِی أَکُنْ مِنَ الْخاسِرِینَ». هود،۴۵-۴۷.

(۹).آثار معارف انبیا،چه مستقیم و چه غیر مستقیم،دانش دانشمندان را تحت تأثیر قرار داده است.چنان که برخی معارف بشری به وضوح ریشه در معارف انبیان دارد.

(مولف).

(۱۰).کمال الدین و تمام النعمه،شیخ صدوق،ص ۶۷۵: «أبی جعفر،علیه السلام،قال:إذا قام قائمنا علیه السلام وضع یده علی رؤوس العباد فجمع بها عقولهم و کملت بها أحلامهم».

(۱۱).روایتی به این مضمون در بحار الانوار نقل شده است(ج ۵۲،ص ۳۳۶): «أبی عبد اللّه،علیه السلام،قال:العلم سبعه و عشرون حرفا فجمیع ما جاءت به الرسل حرفان فلم یعرف الناس حتی الیوم غیر الحرفین،فإذا قام قائمنا أخرج الخمسه و العشرین حرفا فبثها فی الناس،و ضم إلیها الحرفین،حتی یبثها سبعه و عشرین حرفا».

(۱۲).همسر لوط و همسر و پسر نوح هر سه در خانه پیامبران الهی زندگی می کردند و نجات نیافتند و آسیه همسر فرعون در خانه فرعون زندگی می کرد و اهل نجات شد.

قرآن دراین باره می فرماید: «ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ کَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ کٰانَتٰا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبٰادِنٰا صٰالِحَیْنِ فَخٰانَتٰاهُمٰا فَلَمْ یُغْنِیٰا عَنْهُمٰا مِنَ اللّٰهِ شَیْئاً وَ قِیلَ ادْخُلاَ النّٰارَ مَعَ الدّٰاخِلِینَ. وَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قٰالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّهِ وَ نَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّٰالِمِینَ. وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرٰانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَهٰا فَنَفَخْنٰا فِیهِ مِنْ رُوحِنٰا وَ صَدَّقَتْ بِکَلِمٰاتِ رَبِّهٰا وَ کُتُبِهِ وَ کٰانَتْ مِنَ الْقٰانِتِینَ». تحریم،۱۰-۱۲.

(۱۳).اسراء،۷.

(۱۴).اشاره است به این آیات قرآن: «یٰا بَنِیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ أَخِیهِ وَ لاٰ تَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ إِنَّهُ لاٰ یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْکٰافِرُونَ* فَلَمّٰا دَخَلُوا عَلَیْهِ قٰالُوا یٰا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنٰا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنٰا بِبِضٰاعَهٍ مُزْجٰاهٍ فَأَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنٰا إِنَّ اللّٰهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقِینَ* قٰالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مٰا فَعَلْتُمْ بِیُوسُفَ وَ أَخِیهِ إِذْ أَنْتُمْ جٰاهِلُونَ* قٰالُوا أَ إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ قٰالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هٰذٰا أَخِی قَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَیْنٰا إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَإِنَّ اللّٰهَ لاٰ یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ* قٰالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللّٰهُ عَلَیْنٰا وَ إِنْ کُنّٰا-

-لْخاطِئِينَ* قالَ لا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرّاحِمِينَ* اِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هذا فَأَلْقُوهُ عَلى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيراً وَ أْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ* وَ لَمّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ* قالُوا تَاللّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلالِكَ الْقَدِيمِ* فَلَمّا أَنْ جاءَ الْبَشِيرُ أَلْقاهُ عَلى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً قالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ* قالُوا يا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنّا كُنّا خاطِئِينَ* قالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ* فَلَمّا دَخَلُوا عَلى يُوسُفَ آوى إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَ قالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شاءَ اللّهُ آمِنِينَ* وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَ قالَ يا أَبَتِ هذا تَأْوِيلُ رُءْيايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَها رَبِّي حَقًّا وَ قَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ جاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِما يَشاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ* رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحادِيثِ فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِي بِالصّالِحِينَ* ذلِكَ مِنْ أَنْباءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ ما كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ». یوسف،۸۷-۱۰۲.

(۱۵).حافظ:ای بی خبر بکوش که صاحب خبر شوی/تا راهرو نباشی کی راهبر شوی.

(۱۶).بیت از شورش است.

(۱۷).در کار خود و خدای باشید/تا رونق کاروبار بینید.ر ک:نظامی گنجوی،لیلی و مجنون.

(۱۸).فراز نخست دعای ابی حمزه ثمالی.

ص:۱۷

۲ سیمای پیامبر و قرآن در دو نگاه حق و باطل

اشاره

تهران،حسینیه همدانی ها رمضان ۱۳۸۶

ص:۱۹

بسم اللّه الرحمن الرحيم.الحمد للّه رب العالمين و صلّى اللّه على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّ على محمّد و آله الطاهرين.

نگـاه حق و نگـاه باطـل،یـا به تعبیر حکمـای الهی نگاه عقلی و نگاه جاهلانه،دو نگاهی است که انسان در طول تاریـخ حیاتش درباره مجموعه هستی داشته است.نگاه اول نگاهی است مبتنی بر حسّ باطن که عبارت از وجدان و فطرت و عقل است،و نگاه دوم نگاهی است بر پایۀ حواس ظاهر که در این نگاه انسان با حیوانات دیگر اشتراک دارد.

در این جایگـاه،انسان جز ظاهر چیزی نمی بینـد،خـدا را نمی شـناسد و جهان را آشپزخانه ای می انگارد که وظیفه اش پختن و آماده کردن برای این جنس دو پاست تا بخورد و لـذت ببرد.به طور طبعی نیز،میدان دید این نگاه به قول امیر المؤمنین در نهج البلاغه بسیار محدود و تنگ است. ۱

در عوض،نگـاه بـا حسّ بـاطن نگـاهی است که انسان با آن حقایق را دیـده و خـدا را می یابـد.در نهـج البلاغه می خوانیم که روزی مردی از اهالی یمن ۲ از امیر مؤمنان سؤال کرد:آیا خدا را دیده اید؟فرمود:

«أفأعبد ما لا أری؟»

آیا معبودی را که نمی بینم عبادت کنم؟

خدا را دیده ام که برایش سر بر خاک گذاشته ام و مطعیش هستم.

عرض کرد:چگونه او را دیده اید؟فرمود:

«لا تراه العیون بمشاهده العیان و لکن تدرکه القلوب بحقائق الایمان». ۳

چشم ها او را به عیان نمی بینند،بلکه قلب هایند که به حقیت ایمان ادارکش می کنند.

با چشم سر،که چشم همه موجودات زنده است،نمی توان او را دید.

من با چشم باطن خود او را دیده ام و با تماشای آن جمال ازلی و ابدی این گونه خاکسار شده ام و عبادتش می کنم.

به چشم دلت دید باید جهان که چشم سر ما نبیند نهان

بدین آشکارت ببین آشکار نهانیت را بر نهانی گمار. ۴

قرآن چه می گوید؟

قرآن کریم دراین باره در سوره های مختلف آیاتی دارد که واقعا شنیدنی است.از جمله مواردی که قرآن دراین باره مطرح می کند دو دیدگاه مختلف مردم درباره پیامبران الهی به ویژه پیامبر گرامی اسلام و کتاب آسمانی اوست.

محمد(ص):انسانی معمولی یا پیامبری الهی ؟

نگاه برخی از مردم به پیغمبر اکرم مبتنی بر حسّ ظاهر بود و نگاه برخی دیگر براساس حس باطن.قرآن در آیه۱۹۸ سوره اعراف به پیامبر می فرماید:

«وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدىٰ لاٰ يَسْمَعُوا.وَ تَرٰاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لاٰ يُبْصِرُونَ».

و اگر آنان را به سوی هدایت دعوت کنید،نمی شنوند.و آنان را می بینی که به تو می نگرند درحالی که نمی بینند.

ص:۲۲

ای پیامبر،این مردهم نگاهت می کنند ولی درکت نمی کنند.برای همین، نهایت حرفی که درباره ات می زنند همان هاست که درباره پیامبران پیش از تو گفتند:

«فَقالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ:ما هذا إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُرِیدُ أَنْ یَتَفَضَّلَ عَلَیْکُمْ.وَ لَوْ شاءَ اللّهُ لَأَنْزَلَ مَلائِکَهً.... إِنْ هُوَ إِلاّ رَجُلٌ بِهِ جِنَّهٌ...». ۵

سران و اشراف قوم نوح که کافر بودند گفتند:این جز بشری مانند شما نیست که می خواهد بر شما برتری جوید.و اگر خدا می خواست پیامبری بفرستد قطعا فرشتگانی را به پیامبری می فرستاد....او نیست جز مردی که نوعی دیوانگی در اوست.

«وَ قالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِلِقاءِ الْآخِرَهِ وَ أَتْرَفْناهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا:ما هذا إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یَأْکُلُ مِمّا تَأْکُلُونَ مِنْهُ وَ یَشْرَبُ مِمّا تَشْرَبُونَ. وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَکُمْ إِنَّکُمْ إِذاً لَخاسِرُونَ.... إِنْ هُوَ إِلاّ رَجُلٌ افْتَری عَلَی اللّهِ کَذِباً...». ۶

عده ای از سران و اشراف قوم ثمود که کافر بودند و دیدار آخرت را تکذیب می کردند و آنان را در زندگی دنیا از وسایل و ابزار مادی فراوانی برخوردار کرده بودیم گفتند:این جز بشری مانند شما نیست که از آنچه شما می خورید می خورد و از آنچه شما می آشامید می آشامد.و بی تردید اگر بشری مثل خود را اطاعت کنید،یقینا زیانکارید...او نیست مگر کسی که بر خدا افترا بسته است.

«قالُوا إِنَّما أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِینَ. ما أَنْتَ إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُنا فَأْتِ بِآیَهٍ إِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقِینَ». ۷

آنان به صالح گفتند:جز این نیست که تو از جادوشدگانی.تو جز بشری مانند ما نیستی.اگر راست می گویی معجزه ای بیاور.

«قالُوا إِنَّما أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِینَ. وَ ما أَنْتَ إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُنا وَ إِنْ نَظُنُّکَ لَمِنَ الْکاذِبِینَ». ۸

ص:۲۳

به شعیب گفتند:جز این نیست که تو از جادوشدگانی.و تو جز بشری مانند ما نیستی و بی تردید ما تو را از دروغگویان می پنداریم.

آن ها تو را نیز همین گونه خواهند دید و خواهند گفت این هم انسانی است مثل ما که از پدر و مادری به دنیا آمده،اهل قبیله خودمان است و هیچ امتیازی بر ما ندارد.با این نگاه،آن ها نه تنها ایمان نمی آورند،تو را ساحر و مجنون و کذّاب ۹ نیز معرفی می کنند.با این فرق که خواهند گفت او قبل از چهل سالگی این بیماری ها را نداشته و آدم وزین و با ادب و کم حرفی بوده،اما این روزها حرف هایی می زند که نشان می دهند جن زده شده و حالت روانی اش به هم خورده و دروغ به هم می بافد.

درواقع،این گروه نمی خواستند با عقل و وجدان و فطرتشان رسول خدا را درک کنند و با گوش جان حرف هایش را بشنوند یا معجزه اش را ببینند.برای همین،نه تنها ایمان نیاوردند،شروع به اشکال تراشی و بهانه جویی کردند که اگر او به راستی پیامبر و فرستاده خداست،چرا از چیزهایی که ما می خوریم می خورد و در بازارها راه می رود:

«وَ قٰالُوا مٰا لِهٰذَا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعٰامَ وَ یَمْشِی فِی الْأَسْوٰاقِ...». ۱۰

و گفتند:این چه پیامبری است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود...؟

آن ها می خواستند از این که پیامبر در بازارها راه می رود یا مانند مردم دیگر غذا می خورد نتیجه بگیرند که او فردی عادی است و انسان مهمی نیست.

این یک نوع نگاه منفی به پیامبر اسلام بود.گروه دیگری هم بودند که می گفتند:

«...فَقٰالُوا أَ بَشَرٌ یَهْدُونَنٰا؟فَکَفَرُوا...». ۱۱

آیا بشری مانند خودمان می خواهد ما را راهنمایی کند؟پس کافر شدند....

یک بشر می خواهد ما را هدایت بکند؟چرا خداوند برای این کار فرشته ای نفرستاده یا حداقل با او فرشته ای را همراه نکرده است؟ ۱۲

خداوند نیز در جواب آنان بلافاصله می گوید: «فَکَفَرُوا»، هرکس پیغمبر مرا این گونه ببیند کافر و نجس و پلید است.

این نگاه منفی دو گروه از مردم در برابر کلمات حق پیامبر بود که قرآن از آن ها یاد می کند:اول،تکیه بر جنبه های انسانی پیامبر و دوم،دروغگو و ساحر و مجنون معرفی کردن ایشان.قرآن در ادامه این آیه به رسول خدا می گوید:

«اُنْظُرْ کَیْفَ ضَرَبُوا لَکَ الْأَمْثالَ فَضَلُّوا فَلا یَسْتَطِیعُونَ سَبِیلاً». ۱۳

ای پیامبر،بنگر که چگونه(و بر پایهٔ چه امور نامعقولی)این اوصاف را برای تو بیان کردند.پس(به سبب لجاجت،تکبر،دشمنی و تعصب)گمراه شده اند و نمی توانند راهی به سوی حق بیابند.

پس از همه این شرارت ها،وقتی دشمنان دیدند نمی توانند مانع رشد این پیام الهی شوند به زور متوسل شدند و تلاش کردند از را جنگ و خونریزی پیامبر را از میان بردارند و به خیال خود از این گرفتاری نجات یابند،لذا بارها با او به جنگ برخاستند ۱۴

اسعد بن زراره:نمونه وجدان بیدار

در مقابل این گروه،کسانی هم بودند که با عقل و وجدان و فطرت پیامبر را می دیدند و کلامش را می شنیدند و بدون این که حتی معجزه ای طلب کنند به او ایمان می آوردند.

شیخ طبرسی در کتاب إعلام الوری از علی بن إبراهیم قمی نقل می کند که بعد از این که قبیله خزرج از قبیله اوس در جنگ شکست خودر، أسعد بن زراره برای جلب حمایت قبیله قریش به منزل دوست خود عتبه بن ربیعه ۱۵ به مکه رفت.اما عتبه به او پاسخ داد:

«لنا شغل لا تنفرغ معه لشئ!...خرج فینا رجل یدعی أنه رسول اللّه،سفه أحلامنا و سب آلهتنا و أفسد شبابنا و فرق جماعتنا...ضع فی اذنیک القطن

...فلا تسمع منه و لا تکلمه فإنه ساحر یسحرک بکلامه». ۱۶ .

گرفتاری ای برای ما پیش آمده که بر اثر آن به کار دیگری نمی توانیم بپردازیم.چندی است مردی در میان ما پیدا شده که ادعا می کند فرستاده خداست.او با سخنانش خرد ما را سفاهت خوانده،به خدایان ما توهین کرده،جوانان ما را فاسد کرده،و جماعتمان را پراکنده ساخته است...

برای همین،تو نیز(وقتی برای طواف می روی)پنبه در گوش هایت فرو کن...مبادا از او سخنی بشنوی با با او سخنی بگویی،زیرا او ساحر است و با کلامش تو را نیز افسون می کند.

وقتی اسعد برای طواف رفت،پیامبر را دید که که با گروهی از بنی هاشم در کنار حجر نشسته است.نگاهی به ایشان کرد و همان طور که پنبه در گوش از کنارشان گذشت.اما وقتی برای بار دوم به کنار حجر رسید از کارش پشیمان شد و با خود گفت:

«ما أجد منی؟»

از من نادان تر هم کسی پیدا می شود؟

می روم و از او می پرسم حرفش چیست و مردم را به چه چیز دعوت می کند.اگر حرف هایش منطقی بود،قبول می کنم وگرنه سخنش را نمی پذیرم.لذا،پنبه ها را از گوش درآورد و نیز پیامبر اکرم رفت.پیامبر نیز او را به پرستش خدای یگانه و پذیرش مفاد آیات ۱۵۱-۱۵۲ سوره مبارکه انعام دعوت کرد که در حقیقت داروی دردهای مردم مدینه بود:

«قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ أَلاّ تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَ إِیّاهُمْ وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّهُ إِلاّ بِالْحَقِّ ذلِکُمْ وَصّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ».

بیایید تا آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده بخوانم:این که چیزی را شریک او قرار مدهید،و به پدر و مادر نیکی کنید،و فرزندانتان را از ترس تنگدستی مکشید،ما شما و آنان را روزی می دهیم،و به کارهای

زشت چه آشکار و چه پنهانش نزدیک نشوید،و انسانی را که خدا محترم شمرده جز به حق نکشید.خدا این گونه به شما سفارش کرده تا بیندیشید.

«وَ لاـ تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلاّ بِالَّتِى هِيَ أَحْسَنُ حَتّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزانَ بِالْقِسْطِ لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبى وَ بِعَهْدِ اللّهِ أَوْفُوا.ذلِكُمْ وَصّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ».

و به مال یتیم جز به روشی که نیکوتر است نزدیک نشوید تا به حد بلوغ (بدنی و عقلی)خود برسد،و پیمانه و ترازو را براساس عدالت و انصاف تمام و کمال بدهید.هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی کنیم.و هنگامی که سخن گویید عدالت ورزید،هرچند درباره خویشان باشد،و به پیمان خدا وفا کنید.خدا این گونه به شما سفارش کرده تا پند گیرید.

سخن پیامبر به این جا که رسید اسعد فورا مسلمان شد.سپس گفت:

یک نفر با من همراه کنید ۱۷ تا پیام خدا را به مردم مدینه برساند.ما به مدینه می رویم تا زمینه را برای آمدن شما آماده کنیم.شما هم بیش از این پیش این مردم نادان نمانید و به شهر ما تشریف بیاورید.آن گاه رفت و واقعا هم مدینه را برای هجرت پیغمبر آماده کرد.

نگاه انبیاء الهی به رسول خدا

نگاهی که پیش از این طرح کردیم نگاه مردم عادی به پیامبر اسلام بود.

حال سوال این است که آیا انبیاء گذشته نیز درباره حضرت نظری داشته اند؟و این نگاه چگونه بوده است؟

برای پاسخ این سوال،ابتدا به خطبه اول نهج البلاغه مراجعه می کنیم.

امیر مومنان در اثنای این خطبه می فرمایند:

«...مضت الدهور و سلفت الآباء و خلقت الابناء إلی أن بعث اللّه سبحانه محمدا رسول اللّه،صلی اللّه علیه و آله،لانجاز عدته و تمام نبوته مأخوذا علی النبیین میثاقه...». ۱۸

ص:۲۷

روزگاران گذشت و پسران در پی پدران بر جایگاهشان تکیه زدند تا سرانجام،خداوند سبحان محمد فرستاده خود را برای تحقق وعده های الهی و ختم سلسله پیامبری مبعوث کرد،درحالی که از همه پیامبران پیشین برایش پیمان گرفته بود....

آن چنان که از عبارت حضرت استفاده می شود خداوند از ۱۲۴ هزار پیغمبر برای قبول نبوت پیغمبر اکرم پیمان گرفته است؛گویی خداوند به انبیا فرموده نمره شما در عمل و ایمان و تبلیغ نوزده است،به پیغمبر من ایمان بیاورید تا نمره تان بیست شود.انبیاء الهی هم این را قبول کرده اند.

پس،پیامبران گذشته همگی بر پیامبری حضرت ختمی مرتبت اذعان داشته و آن را پذیرفته اند.

در روایات آمده است:انبیاء الهی،این عاقل ترین عاقلان،با وجدان ترین وجدان داران،و پاک نهادترین انسانها،با این که پیغمبر را ندیده بودند،اما به صرف این که از خدا شنیده بودند که او کیست،پس از این پیمان با گریه دست به دعا برداشتند که:

«اللّهمّ اجعنا من امّه محمّد».

دقت کنیم.نگفتند: «اللهم اجعلنا مع محمّد» ؛ما را با محمد قرار بده.گفتند از امت محمد قرار بده؛یعنی خدایا،ما کجا و پیغمبر تو کجا؟ما را جزء امت او به حساب بیاور تا در قیامت سرمان را بالا بگیریم،نه به این خاطر که ما هم پیغمبرین،برای این که در زمره امت او هستیم.

«اللّهم لا تحرمنا صحبه محمّد».

خدایا،در قیامت ما را از همنشینی با او محروم نکن.در بهشت به ما هم اجازه بده نزد او باشیم و کنارش بنشینیم.

این دو نکته که کمتر گفته شده و بسیار قابل تامل و جالب است.اما نکته سوم:

ص:۲۸

نگاه اولیاء الهی به پیامبر

اولیاء کسانی هستند که عبادت کامل کرده،روزه کامل گرفته،نماز کامل خوانده،ایمان کامل داشته،و خلاصه،در قیامت از این نظر چیزی کم ندارند.با این حال،آن ها این گونه دعا می کنند؛آن هم با گریه های طولانی نیمه شب؛

«اللّهم ارزقنا شفاعه محمّد». ۱۹

این گروه همه چیز دارند ولی به خدا التماس می کنند که در قیامت پیغمبر را شفیعشان قرار دهد.مبادا ایمان و عباداتشان نتواند آن ها را نجات دهد.

این تاثیر نگاهی است که مبتنی بر عقل و فطرت و وجدان باشد.

قرآن:وحی الهی یا حکایت پیشینیان ؟

خداوند متعال در آیه۱۵ از سوره مبارکه مائه می فرماید:

«...قَدْ جاءَكُمْ مِنَ اللّهِ نُورٌ وَ كِتابٌ مُبِينٌ».

بی تردید،از سوی خدا بر شما نور و کتابی روشنگر آمده است.

جالب این است که خداوند در این آیه از قرآن و پیغمبر به یک عنوان تعبیر می کند.درباره پیغمبر می گوید:«نور»،و درباره قرآن می گوید:

«کتاب مبین»،زیرا مبین هم به معنای نور و نوردهنده است.البته، خداوند در آیه ای دیگر به طور خاصّ قرآن را نور معرفی می کند:

«يا أَيُّهَا النّاسُ قَدْ جاءَكُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً». ۲۰

ای مردم،یقینا از سوی پروردگارتان برای شما برهان(و دلیلی چون پیامبر و معجزاتش)آمد و نور روشنگری(چون قرآن)به سوی شما نازل کردیم.

پس،از نظر پروردگار هم پیغمبر نور است و هم قرآن.یک نگاه مردم به قرآن نیز همین بود،یعنی آن را نور و کتاب هدایت و وحی الهی می دیدند.

در مقابل،گروهی هم بودند که تنها چیزی که از قرآن نمی دیدند نور بود.این ها قرآن را مشتی حروف سیاه بر روی سفیدی کاغذ می دیدند و می بینند.

به راستی،از چنین انسانی توقع دارید چه نظری درباره این کلام آسمانی بدهد،و از این همه آیه چه بفهمد؟قرآن در وصف حال آنان می گوید:

«وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمْ مٰا ذٰا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ؟قٰالُوا:

و هنگامی که به آنان گویند:پروردگارتان چه چیزهایی نازل کرده،جواب می دهند:

أَسٰاطِيرُ الْأَوَّلِينَ». ۲۱

(چیزی نازل نکرده،آنچه به عنوان قرآن در دسترس مردم است همان) افسانه های دروغین پیشینیان است.

آن ها می گفتند:شب های تاریک،محمد پیش داستان سرایان می رود و افسانه های به هم بافته دروغ و مزخرف آنان را حفظ می کند و به هم پیوند می دهد و می گوید این ها از آسمان نازل شده است. ۲۲

تعجبی ندارد.وقتی انسان روی وجدانش پا بگذارد و بی وجدانی پیشه کند این طور می شود.درست است که قرآن سرنوشت پیامبران گذشته را نیز به دلایل خاصی در برخی آیات طرح کرده است،اما آیا قرآن همه اش داستان است و آن هم داستان های پیش پا افتاده و دروزغ؟سایر آیات چطور،آیا همگی بافته های دروغ و حکایات گذشتگان اند؟به راستی،چه چیز آیاتی از این دست دروغ و افسانه است؟

«إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسٰانِ وَ إِيتٰاءِ ذِي الْقُرْبىٰ وَ يَنْهىٰ عَنِ الْفَحْشٰاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ...». ۲۳

به راستی خدا به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از فحشا و منکر و ستمگری نهی می کند....

دعوت به عدالت و نیکوکاری دروغ به هم بافته است؟آیا این سخن قرآن در زمانی که همه دانشمندان جهان می گفتند زمین ساکن است و خورشید به دور زمین می گردد دروغ است که فرمود:

«-أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهٰاداً». ۲۴

آیا زمین را برای شما چون گهواره ای بستر آرامش قرار ندادیم؟

که دلالت بر حرکت زمین می کند.

«-وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ اللَّیْلَ وَ النَّهٰارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ». ۲۵

و اوست که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید که هر یک در مداری شناور است.

آیا بیان حقایق آفرینش افسانه های پیشینیان و دروغ های خودساخته است؟امان از آن لحظه های که انسان از عقل و خرد و وجدان و فطرت و انصاف جدا شود و به تعبیر قرآن «کَالْأَنْعٰامِ» ۲۶ یا «کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُمٰاتِ» ۲۷ شود.وقتی انسان وجدان نداشته و در زمره «لاٰ یَشْعُرُونَ» ها باشد و با چشم گاو و گوسفند به حقایق نگاه کند،از این بهتر نمی شود.او دیگر نور علم و وحی خدا را نمی بیند.کلمات سیاه روی کاغذ را می بیند.

مر مرا افسانه می پنداشتید تخم طعن و کافری می کاشتید

خود بد بدید ای خسیسان زمن که شما بودید افسانه نه من. ۲۸

خدا از این بینایی ها به ما هم عنایت کند

این داستان برای هفتصد سال قبل است ولی من عین آن را به چشم خودم نیز دیده ام که در حال حاضر به آن کاری ندارم.معروف است که مردم مسافر اول غروب به شهری رسید که کسی را در آن نمی شناخت.

راه ها هم امن نبود و شب نمی شد سفر کرد.مجبور شد بماند و جایی برای خود دست وپا کند.همین طور که می گشت به یکی از اهالی شهر

گفت:دنبال خانه پاکیزه ای می گردم که لقمه ای پاک داشته باشد.

واقعا،چقدر خوب است آدم همیشه در زندگی اش دنبال خانه پاکیزه و لقمه پاک بگردد.چون وقتی خانه و لقمه پاک باشد،آدم پیغمبر را پیغمبر و قرآن را نور می بیند و آن وقت به این آیه عمل می کند:

«...فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ». ۲۹

کسانی که به او ایمان آوردند و او را در برابر دشمنان حمایت کردند و یاری اش دادند و از نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند،فقط آنان رستگارانند.

گفت:مرد کوری در شهر ما هست که در فلان محله زندگی می کند و کسی را هم ندارد.پیش او برو!

از روی نشانی،کوچه به کوچه آمد تا خانه را پیدا کرد و در زد.مرد نابینا هم مسرور از این که میهمانی برایش آمده او را به داخل خانه برد.

نیمه های شب،مسافر دید مرد نابینا قرآن خطی بزرگی آورد و شروع کرد به خواندن و گریه کردن:

«وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَی الرَّسُولِ تَری أَعْیُنَهُمْ تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ...». ۳۰

و چون آنچه را که بر پیامبر اسلام نازل شده بشنوند،دیدگانشان را می بینی که به سبب آنچه از حق شناخته اند لبریز اشک شده...

آری،حق شناسان اهل گریه هستند و در برابر معشوق نمی توانند خودشان را نگاه دارند.زیبایی معشوق را که می بینند از شوق،و آیات عذاب را که می بینند از ترس گریه می کنند.حق شناسان دریایی از اشک پاک پشت چشم هاشان موج می زند.

از این که دید مرد نابینا دارد از روی قرآن می خواند و اشک می ریزد

ص:۳۲

خیلی تعجب کرد و سوالات زیادی برایش پیش آمد،ولی منتظر نشست تا کار او تمام شود.مرد نابینا بعد از خواندن قرآن به نماز شب ایستاد و نمازی ملکوتی خواند و از عبادت فارغ نشد.

بالاخره،بعد از نماز صبح بود که مرد نابینا بلند شد و سفره صبحانه را انداخت،میهمان که تا آن لحظه صبر کرده بود پرسید:آقا،شما چطور نابینا شدید؟گفت:نابینایی ام مادرزادی است.گفت:پس چطور می توانی قرآن را از رو بخوانی؟گفت:روزی به صاحب قرآن گفتم شما اراده فرمودی که بنده چشم نداشته باشم و چیزی را نبینم،سمعا و طاعتا،هر چه را می خواهی نبینم نمی بینم،اما مرحمتی بفرمایید حقیر را از دیدن قرآن محروم نکنید.از آن روز،شب ها وقتی قرآن را باز می کنم،بین چشم من و آیات قرآن نوری قوی ایجاد می شود که به واسطه آن می توانم قرآن را از رو بخوانم.

آیا تو کجا و ما کجاییم...؟ ۳۱

آدم رباخور و بی حجاب و ظالم و مفسد و اختلاس چی و بی وجدان و دور از خداست که اگر صد تا قرآن نشانش بدهی غیر از مشتی کلمه سیاه چیزی نمی بیند،اما کسی که اهل این معانی است قرآن را به شکل واقعی اش یعنی نور می بیند.

حبیب بن مظاهر:ثمره پنجاه سال انس با قرآن

این هم از آن نکته های خوب روز عاشوراست.نقل است وقتی سید الشهداء،علیه السلام،صورت و محاسن خون آلود حبیب بن مظاهر اسدی را به دامن گرفت،رو به لشکر عمر سعد کرد و فرمود:کسی را کشتید که پنجاه سال بود هر شبانه روز یک بار قرآن را ختم می کرد! ۳۲

به واقع،این مردان بزرگوار چه انسی با قرآن داشته و چه از قرآن

می دیده یا می شنیده اند؟

آری،ظاهربینـان پیغمبر را بشری معمولی و بی امتیـاز و قرآن را کتـابی معمولی می بیننـد،امـا باطن بینان پیغمبر را جلوه خـدا و قرآن را نور اللّه می داننـد و در پرتو این نور و در این آینه همه حقایق را بالعیان می بیننـد حتی قیامت خود را.چنین کسانی در دنیا به سر می برند،ولی خود را در قیامت و در محضر خدا می بینند.

عالم محضر خداست

از امام چهارم نقل است که فرمود:روزی مرد نامحرمی به زنی گفت:

چاره ای نـدارم جز این که شـهوت مرا پاسـخ بـدهی!زن گفت:من چنین پاسـخی نـدارم به کسـی بدهم،اصـلا چنین جوابی در وجودم نیست.آن بی غیرت هم حمله کرد و خانم را روی زمین انـداخت،ولی دید زن بیچاره چنان بدنش می لرزد که نزدیک بـه مرگ اسـت(کسـی کـه اهـل شـهوت اسـت نـه تنهـا نمی لرزد،حرص هـم می زنـد).سـوال کرد:برای چه می لرزی خـانم؟گفت:برای این که من نمی خواهم این عمل انجام بگیرد، ولی تو داری مرا مجبور می کنی!از این که خـدا دارد مرا می بیند می لرزم و جان دارد از بدنم بیرون می رود.

امـام زین العابـدین می فرمایـد:این مرد بـا شـندیدن این حرف آن خـانم را رهـا کرد و آمـد کنار و گفت:مرا بیـدار کردی،مرا برگرداندی،من بیگانه را با او آشنا کردی. ۳۳

خـدایا،عنـایتی کن و از این نگـاه به ما نیز مرحمتی کن تا همواره قرآن را قرآن،پیامبر را پیامبر،علی را علی،و حسـین را حسـین ببینیم.

ص:۳۴

پی نوشت

(۱).اشاره است به قسمتی از خطبه ۱۵۳ نهج البلاغه با این مضمون:«إن من عزائم اللّه فی الذکر الحکیم التی علیها یثیب و یعاقب و لها یرضی و یسخط،أنه لا ینفع عبدا- و إن أجهد نفسه و أخلص فعله أن یخرج من الدنیا لاقیا ربه بخصله من هذه الخصال لم یتب منها:أن یشرک باللّه فیما افترض علیه من عبادته،أو یشفی غیظه* بهلاک نفس،أو یقر بأمر فعله غیره،أو یستنجح حاجه إلی الناس بإظهار بدعه فی دینه،أو یلقی الناس بوجهین،أو یمشی فیهم بلسانین.اعقل ذلک فإن المثل دلیل علی شبه إن البهائم همها بطونها.و إن السباع همها العدوان علی غیرها.و إن النساء همهن زینه الحیاه الدنیا و الفساد فیها.إن المؤمنون مستکینون.إن المؤمنون مشفقون.

إن المؤمنون خائفون».

(۲).نام این فرد ذعلب یمانی است.

(۳).نهج البلاغه،ج ۲،ص ۹۹.

(۴).از رودیک است.

(۵).مومنون،۲۴-۲۵.

(۶).مومنون،۳۳ و ۳۴ و ۳۸.

(۷).شعرا،۱۵۴.

(۸).شعرا،۱۸۵-۱۸۶.

(۹).ص،۴: «وَ قَالَ الْکَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ کَذَّابٌ»؛ ذاریات،۵۲: «کَذَلِکَ مَا أَتَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ» و...

(۱۰).فرقان،۷.

(۱۱).تغابن،۶.

(۱۲).اشاره است به این آیات:

-مومنون،۲۴: «...لَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَأَنْزَلَ مَلاَئِکَهً...»؛ و اگر خدا می خواست پیامبری بفرستد،قطعا فرشتگانی را به پیامبری می فرستاد.

-فرقان،۷: «...لَوْ لاَ أُنْزِلَ إِلَیْهِ مَلَکٌ فَیَکُونَ مَعَهُ نَذِیراً»؛ چرا فرشته ای به سوی او-

-نازل نشده تا همراه او بیم دهند باشد.

(۱۳).فرقان،۹.

(۱۴).مورخین در تعداد جنگ های رسول خدا اختلاف دارند.عده ای تعداد غزوات پیامبر را ۲۶ و عده ای ۲۷ دانسته اند.تعداد سریه ها را ابن اسحاق ۳۸،طبرسی ۳۶، و مسعودی از جمعی ۳۵،از قول طبری ۴۸،و از برخی دیگر ۶۶ سریه نقل کرده اند.

ر ک:آیتی،محمد ابراهیم،تاریخ پیامبر اسلام،ص ۱۹۰ و ۱۹۲.

(۱۵).عتبه بن ربیعه بن عبد شمس از اشراف و مردان بانفوذ قریش بود.او یکبار در مسجد الحرام با رسول خدا سخن گفت و پیشنهاداتی هم به حضرت داد که در پاسخ به آن ها آیه۴۷ سوره سبأ نازل شد.او از صلح جویان جنگ بدر بود.با این حال، در زمره کسانی بود که در جنگ تن به تن با منتخبین سپاه اسلام کشته شدند.ر ک:

تاریخ پیامبر اسلام،صص ۹۶،۲۱۰،۲۱۱.

(۱۶).عبارت عربی تلخیص و برای رعایت اختصار اندکی جابه جا شده است.ر ک:

راوندی،قصص الانبیاء،ص ۳۲۹؛مجلسی،بحار الانوار،ج ۱۹،ص ۵-۸.

(۱۷).پیامبر اسلام مصعب بن عمیر را برای این منظور به مدینه فرستادند.

(۱۸).نهج البلاغه،خطبه اول،ج ۱،ص ۲۴.

(۱۹).ر ک:تفسیر روح البیان،یا التصوف.(مولف).

(۲۰).نساء،۱۷۴.

(۲۱).نحل،۲۴.

(۲۲).ر ک:فرقان،۴-۵.

(۲۳).نحل،۹۰.

(۲۴).نبأ،۶.

(۲۵).انبیاء،۳۳.

(۲۶).اشاره است به دو آیه:اعراف،۱۷۹: «أُولٰئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ». و فرقان،۴۴؛ «إِنْ هُمْ إِلاّٰ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِیلاً».

(۲۷).قسمتی از آیه۱۲۲ سوره انعام است: «کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُمٰاتِ لَیْسَ بِخٰارِجٍ مِنْهٰا».

ص:۳۶

(۲۸).مثنوی معنوی،دفتر سوم،بیت ۴۲۸۵ و ۴۲۸۶.

(۲۹).اعراف،۱۵۷.

(۳۰).انعام،۸۳.

(۳۱).از مجنون و لیلی امیر خسرو دهلوی است.

(۳۲).ر ک:کلمات الإمام الحسین(ع)،شیخ شریفی،ص ۴۴۶.به نقل از:معالی السبطین، ج ۱،ص ۳۷۶؛ینابیع الموده،ص ۴۱۵: «یرحمک اللّه یا حبیب لقد کنت تختم القرآن فی لیله واحده و انت فاضل».

(۳۳).اشاره است به این روایت که در کتاب کافی،ج ۲،ص ۶۹،ح وارد شده است:

«علی بن إبراهیم،عن أحمد بن محمد بن خالد،عن الحسن بن الحسین،عن محمد بن سنان،عن أبی سعید المکاری،عن أبی حمزه الثمالی،عن علی بن الحسین (صلوات اللّه علیهما)[قال:]إن رجلا ـ رکب البحر بأهله فکسر بهم،فلم ینج ممن کان فی السفینه إلا امرأه الرجل،فإنها نجت علی لوح من ألواح السفینه حتی ألجأت علی جزیره من جزائر البحر و کان فی تلک الجزیره رجل یقطع الطریق و لم یدع للّه حرمه إلا ـ انتهکها فلم یعلم إلا ـ و المرأه قائمه علی رأسه،فرفع رأسه إلیها فقال:إنسیه أم جنیه؟فقالت:إنسیه فلم یکلمها کلمه حتی جلس منها مجلس الرجل من أهله،فلما أن هم بها اضطربت.فقال لها:مالک تضطربین؟فقالت:أفرق من هذاو أومأت بیدها إلی السماءقال:فصنعت من هذا شیئا؟قالت:لا و عزته،قال:فأنت تفرقین منه هذا الفرق و لم تصنعی من هذا شیئا و إنما أستکرهک استکراها فأنا و اللّه أولی بهذا الفرق و الخوف و أحق منک.قال:فقام و لم یحدث شیئا و رجع إلی أهله و لیست له همه إلا ـ التوبه و المراجعه،فبینا هو یمشی إذ صادفه راهب یمشی فی الطریق،فحمیت علیهما الشمس فقال الراهب للشاب:ادع اللّه یظلنا بغمامه،فقد حمیت علینا الشمس، فقال الشاب:ما أعلم أن لی عند ربی حسنه فأتجاسر علی أن أسأله شیئا،قال:فأدعو أنا و تؤمن أنت؟قال نعم.فأقبل الراهب یدعو و الشاب یؤمن،فما کان بأسرع من أن أظلتهما غمامه،فمشیا تحتها ملیا من النهار،ثم تفرقت الجاده جادتین فأخذ الشاب فی واحده و أخذ الراهب فی واحده فإذا السحابه مع الشاب،فقال:الراهب أنت خیر-

-منی،لک استجیب و لم یستجیب لی فاخبرنی ما قتتک؟فأخبره بخبر المرأه فقال:

غفر لک ما مضی حیث دخلک الخوف،فانظر کیف تکون فیما تستقبل».

ص:۳۸

۳ حواس باطنی و ظاهری

اشاره

و تأثیر آنها در رشد و سقوط انسان

تهران،حسینیه همدانیها رمضان ۱۳۸۶

ص:۳۹

بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

حقیقتی که از دیرباز برای همه دانشمندان معلوم بوده این است که انسان دارای دو نوع حس یا ابزار درک و فهم است:حواس ظاهری و حواس باطنی.

حواس ظاهری همان پنج حس معروف بینایی و شنوایی و چشایی و بویایی و لامسه اند که انسان را با نمودهای ظاهری عالم هستی مرتبط می کنند و حواس باطنی حس هایی هستند که انسان را با عوالم و حقایق معنوی و عناصر باعظمتی،که رابط بین انسان و عالم ملکوت است، ارتباط می دهند و باعث می شوند انسان در همین دنیا قادر به لمس و درک حقایق اصیل عالم و واقعیات عالم ماوراء باشد.ازاین رو،هرچه این حس قوی تر باشد،انسان به وجود مقدس پروردگار عالم نزدیک تر است.

به کمک این حس ها،انسان در گردونه عمل صالح و اخلاق حسنه و تقوا قرار می گیرد،و وجودش منبع تولید خیرات و مبرّات و عبادات و

ص:۴۱

خدمات باارزش دیگر می شود،به طوری که همواره با نیتی پاک و صاف در راه جلب رضایت پروردگار عالم گام برمی دارد و کارش به ایثار،که برتر از انفاق است،می رسد؛یعنی در حال شدت نیاز؛دیگران را بر خود مقدم می دارد.

اگر انسان حس های باطن مثل عقل،وجدان،حالات بسیار باارزش قلب و نفس را به کار نگیرد و فقط از حس های ظاهر استفاده کند، رابطه اش با زندگی به رابطه ای حیوانی بدل می شود؛درحالی که اگر از این حس ها بهره برداری کند،حس های ظاهری هم به استخدام آن ها در خواهند آمد و انسان را به اوج آزادی و حرّیّت(به معنای واقعی کلمه) خواهند رساند.ازاین رو،کسی که حس باطنش بیدار است حتی وقتی با حس ظاهر به عالم نگاه می کند چنین می بیند:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار ۱

یعنی برگ درختان نیز برای او نردبانی برای رسیدن به توحید و شناخت پروردگار و به دست آوردن کرامت و ادب می شود.

اما اگر انسان با حس های باطن خود رابطه نداشته باشد،شهوات و هواهای نفسانی حواس ظاهری او را به کار می گیرند و شروع به ساختمان سازی می کنند،ولی چون دید انسانی ندارند هرچه می سازند طویله یا ساختمان حیوانی است.

پیروان حس های ظاهری و باطنی در نگاه قرآن

الف.راهیان دوزخ

قرآن کریم درباره این موضوع آیات جالبی دارد.نخستین آیه ای که بدان می پردازیم آیه۱۷۹ سوره اعراف است:

«وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ...».

و مسلما بسیار از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریدیم...

چرا؟دلیلش چیست؟زیرا:

«لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْیُنٌ لا یُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا یَسْمَعُونَ بِها أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ».

آن ها را دل هایی است که به وسیله آن(معارف الهی را)در نمی یابند و چشمانی است که توسط آن(حقایق و نشانه های حق را)نمی بینند و گوش هایی است که به وسیله آن(سخن خدا و پیغمبران را)نمی شنوند.

آنان مانند چارپایان بلکه گمراه ترند.اینانند که بی خبر و غافل از معارف و آیات خدایند.

به عبارت دیگر،حسّ باطن در آنان تعطیل و چراغ باطن در ایشان خاموش است.در تاریکی زندگی می کنند و راه می روند و تاریکی هم عاقبتش سقوط و دوزخ است.

وقتی حس باطن به کار گرفته نشود،حواس ظاهر نیز دچار خطا در دیدن و شنیدن می شوند و فتنه و فساد انسان را فرا می گیرد،لذا در هیچ زمینه ای به کسی رحم نمی کند،حتی به خودش و خانواده اش.در آیه۲۸ سوره ابراهیم می خوانیم:

«أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللّهِ کُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ».

آیا کسانی را که شکر نعمت خدا را به کفران و ناسپاسی تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نابودی و هلاکت درآوردند ندیدی؟

چنین کسی هم خودش را اهل جهنم می کند و هم خانواده و خاندان و وابستگانش را.او چند امانت الهی را دور خود جمع کرده و چون خودش با حس های باطن کاری ندارد،اجازه نمی دهد آن ها هم کاری داشته باشند و اگر یکی شان هم بخواهد از او جدا شود،همه را وادار می کند مسخره اش کنند تا از به کارگیری حس باطن دست بردارد.در

ص:۴۳

نهایت نیز،همه را با خود به جهنم می برد و برای ابد به آتش می کشاند.

اما موضوع به همین جا ختم نمی شود.آیه۶۸-۶۶ سوره مبارکه احزاب می گوید وقتی چهره همسر و فرزند و متعلقان این فرد را در آتش جهنم از سویی به سویی می گردانند،آنان به پروردگار می گویند:

«یَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِی النّارِ یَقُولُونَ یا لَیْتَنا أَطَعْنَا اللّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولاَ. وَ قالُوا رَبَّنا إِنّا أَطَعْنا سادَتَنا وَ کُبَراءَنا فَأَضَلُّونَا السَّبِیلاَ».

ای کاش از خدا و پیامبر اطاعت کرده بودیم!و می گویند:پروردگارا،همانا ما از فرمانروایان و بزرگانمان اطاعت کردیم و آنان گمراهمان کردند.

ما از بزرگان خود اطاعت کردیم و با تو و پیغمبران و قرآنت رابطه برقرار نکردیم و جهنمی شدیم،اما تقاضایی از تو داریم:

«رَبَّنا آتِهِمْ ضِعْفَیْنِ مِنَ الْعَذابِ»

پروردگارا،بهره آنان را از عذاب دوچندان کن.

عذاب کسانی که ما را با خود به دوزخ کشیدند دو برابر کن.

«وَ الْعَنْهُمْ لَعْناً کَبِیراً».

و کاملا از رحمتت دورشان ساز!

ب.راهیان بهشت

در مقابل راهیان دوزخ،کسانی هم هستند که با حس های باطن و هدایت انبیاء رابطه برقرار کرده و با مشاهده عالم باطن از عیب ها درآمده وارد غیب ها شده اند.این افراد همسر و فرزندانشان را با خود همسو کرده و آنان را نیز در حدّ امکان از عیب و نقص درآورده اند.قرآن کریم درباره حضور آنان در عرصه قیامت می گوید:

«جَنّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّیّاتِهِمْ وَ الْمَلائِکَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ. سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ». ۲

بهشت های جاویدی که آنان و پدران و همسران و فرزندان شایسته و

درستکارشان در آو وارد می شوند.و فرشتگان از هر دری بر آنان درآیند (و گویند:)سلام بر شما به سبب استقامت و صبرتان.پس نیکوست فرجام این سرای.

در حقیقت،به چنین انسانی در قیامت می گویند پدران و همسر و فرزندان درستکارت را با خود به بهشت ببر،زیرا تو انسان ارزشمندی هستی.

آری،همسر خوب کسی است که یار دنیا و آخرت انسان باشد.هم دنیاساز باشد و هم آخرت ساز.دراین باره،پیغمبر اکرم چقدر زیبا فرموده اند:

-«ما استفاد المؤمن بعد تقوی اللّه عز و جل خیرا له من زوجه صالحه». ۳

-«نعم العون الزوجه الصالحه علی الدنیا و الاخره».

چنین همسرانی هم حس های ظاهر را درست به کار می گیرد و هم از حس های باطن درست استفاده می کنند،زیرا می دانند اگر حس های باطنی و هدایت خداوند در کار نباشد،حس های ظاهر دچار اشتباهات جبران ناپذیری می شوند.

ز روی دوست دل دشمنان چه دریابد

چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا؟ ۴

یکی بود،یکی نبود

در روزگاران قدیم،عطاری زندگی می کرد که چشم شاگردش چپ بود و یکی را دو تا می دید.روزی،به شاگردش گفت:برو آن شیشه ای را که لب طاقچه دکان است بیاور!شاگر رفت و دست خالی برگشت و به استاد گفت:کدام شیشه را بیاورم؟گفت:یک دانه شیشه که بیشتر آن جا نیست،همان را بردار بیاور.شاگر رفت و دوباره پرسید:کدام را بیاورم؟ چهار پنج بار این ماجرا تکرار شد تا این که بالاخره عطار گفت:پسرجان،

هر کدام را که دلت می خواهد بردار،اما دیگر پیش من نیاور،بزن زمین و بشکن.شاگر هم شیشه را از طاقچه برداشت و به زمین زد.عطار گفت:حالا آن یکی را بیاور؟گفت:حالا دیگر شیشه ای نیست! ۵

چپ چشم ها و دوبینان همین بی دینان و بی قلب ها و بریدگان از خدایند که یکی را دوتا می بینند و در نهایت،آن یک دانه را هم می زنند می شکنند و چیز دیگری در زندگی برایشان باقی نمی ماند.بعد،در قیامت هم سوال می کنند چرا باید به جهنم بروند؟خداوند نیزهمان طور که گذشت دلیلش را نابینایی و ناشنوایی و نافهمی و کوری حس های باطنی شان عنوان می کند:

«لَهُمْ قُلُوبٌ لاٰ يَفْقَهُونَ بِهٰا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لاٰ يُبْصِرُونَ بِهٰا وَ لَهُمْ آذٰانٌ لاٰ يَسْمَعُونَ بِهٰا».

بویایی این افراد بوی خوش مجالس خدا و بوی بد مجالس گناه را استشمام نمی کند و چشمشان حقیقت اشیا را نمی بیند.درحالی که پیغمبر اکرم وقتی جلسات علم و معرفت و اخلاق را می دید می فرمود:

«روضه من ریاض الجنه». ۶

یعنی مکانی که در آن طالبان علم و معرفت نشسته اند باغی از باغ های بهشت است.این حقیقت این نوع مجالس است و اگر خدا پرده را کنار بزند،قطعا معلم و متعلّم خودشان را وسط بهشت می بینند.

لباسی که محفوظ ماند

شاید بعضی ها در زندگی شان این مسائل را ندیده باشند،اما به شخصه بعضی از این آدم های بینا و شنوا را دیده ام.۱۷-۱۸ سالم بود و تازه طلبه شده بودم و تازه هم لباس روحانیت پوشیده بودم.واقع مطلب این است که لباس را یکی از اولیاء الهی به من پوشاند که نفس حقش در زندگی من خیلی تاثیر داشت و هنوز در حسرت دیدارش هستم؛

ص:۴۶

قیافه اش،نگاهش،حرف زدنش،اتصالش به پروردگار،تقوایش،پاکیش، و علمش مثال زدنی بود.خدا رحمتش کند!روزی به ایشان گفتم:به نظر شما،در این اوظاع و شرایط و با این مشکلاتی که در راه طلبگی هست و منی که ۱۸ سال بیشتر ندارم،این لباس ماندنید است؟

خب، سل ۴۲-۴۳ بود و انقلاب تازه شروع شده بود.بگیر و ببند شدیدی بود و عمّال حکومت می زدند و می بردند و به سربازخانه می فرستادند و...گاهی هم از طرف دولت به طلبه ها پیغام می دادند که قم نمانید با ماهی ۳۰-۴۰ تومان زندگی بکنید.بیایید به شما کاری بدهیم با ماهی چهار هزار تومان.آن زمان،با ۴۰ تومان،طلبه فقط می توانست نان و سیب زمینی و ماست بخورد و چیز دیگری نمی شد خرید،ولی با چهار هزار تومان می توانست خانه بخرد،قسطهایش را بدهد و هزار کار دیگر بکند.ایشان فرمود:چیزی یادت می دهم تا انجام بدهی!همین الان می روی حرم حضرت معصومه و از ایشان می خواهی خواسته ات را به خدا عرضه بدارد.اگر خدا قبول کند و لازم باشد در طلبگی بمانی،این لباس در مقابل هر نوع فتنه ای محفوظ می ماند.

و خدا را شکر،این لباس تا امروز به نفس آن مرد حق محفوظ مانده است وگرنه دویست باره از دست رفته بود.

یاد باد آن روزگاران...

بعد از آن،یک روز جمعه،من برای اولین بار با گروهی آشنا شدم که حدود ۲۰ سال از عمرم را با آن ها گذراندم.خدا رحمتشان کند!۱۴-۱۵ نفر بودند که الان همگی از دنیا رفته اند.فقط خدا می داند که این ها که بودند و چگونه بودند.واقعا اهل نماز و ذکر و اهل اشک بودند؛واقعا اهل شناخت حلال و حرام بودند و خیلی راحت حرام را درک

می کردند؛واقعا اهل دعای عرفه بودند.یادم هست روز عرفه می رفتند در کوه ها می نشستند و دعا می خواندند و گریه می کردند.زن جوان مرده را دیده اید چطور گریه می کند؟(عرب به این کار می گوید نال ثکل).آن ها این طور عرفه می خواندند و گریه می کردند و با عرفه و ندبه و ذکر و نماز بازی نمی کردند.

نکته دیگر این که در میان این جمع کسی بود که حضور حضرات معصومین را درک می کرد؛یعنی گاهی همان طور که مثل سیل اشک می ریخت می گفت:بوی حضرت سید الشهداء با بوی حضرت زین العابدین،یا امام رضا،علیهم السلام،دارد می آید.بعد هم می گفت به این دلیل؛و نشانی می داد.

برکت یعنی این

دلتان می خواهد باور کنید می خواهید باور نکنید،ولی یکی از دوستان قدیمم که الان زنده است حداقل این حکایت را به یاد دارد.

یکی از این افراد راننده بود و مسافرکشی می کرد.جلسه ذکری هم بین دوستان بود که به نبوت می چرخید.یاد دارم یک بار نوبت به ایشان رسیده بود،به خانواده اش گفته بود قصد دارم این ده دوازده نفر را ناهار نگه دارم.یک کیلو گوشت و مقداری نخود و لوبیا و مقداری سبزی هم به خانمش داده بود تا بپزد.از آن طرف،هر کدام از میهمانان به شش- هشت نفر دیگر گفته بودند که امروز خانه فلانی هستیم.آن جا نورش زیاد است،شما هم بیایید.

به همین ماه رمضان و به علی بن ابی طالب،شهید این ماه،قسم که نزدیک دویست نفر آن روز آمدند در آن جلسه شرکت کردند و از آن غذای اندک خوردند و رفتند.بعد،ایشان خانواده اش را هم صدا کرد که

برای شما هم غذا هست،بیایید بخورید.

آری،عیب ها که رد بشود آدم وارد غیب می شود.مشکل این است که ما عیب ها را رد نکرده ایم و در نتیجه چیزی هم از عالم غیب دستیگرمان نمی شود.به قول حافظ:

هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

انحراف تا کجا؟

آن ها که با خدا و انبیاء نیستند و حس باطنشان خاموش است و ارتباطی میان باطنشان و این حقایق نیست،حس های ظاهرشان هم اشتباه کار و لذت پرست می شود و هرچه این لذت پرستی بیشتر شود انحراف هم بیشتر می شود؛مثلا،ذهن به جای لذت بردن از ازدواج لذت زنا را دنبال می کند، حتی بعضی ها دیگر به زنای معمولی هم راضی نمی شوند و از زنایی لذت می برند که زن حتما شوهر داشته باشد یا حتما به زور انجام بپذیرد!!

این انحراف در حسّ ظاهر کم کم به جایی می رسد که اگر صاحب چنین گوش یا چشمی را به مجلس روضه یا قرآن ببرند از این صداها منزجر می شود و نفرت پیدا می کند.سعدی می گوید:

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند....

برعکسش هم هست؛یعنی آدمی به جایی می رسد که به فرمایش قرآن حتی از شنیدن اسم اللّه نیز مشمئز می شود ۷،انگار که بدترین نام ها را شنیده است.

این گوش آن قدر منحرف است که فقط این جملات برایش لذت دارد:

اگر تو نباشی،نمی خواهم دنیا باشد؛هیچ کس را مثل تو دوست ندارم؛ قربانت بروم؛فدایت بشوم؛بیچاره ات هستم و...حالا اگر یک نفر با صوت احسن برایش بخواند:

«قُلْ يا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ». ۸

ای کسی که همه وجودت را هزینه گناه کردی،حاضرم ببخشمت،نه تنها نمی آید،مریض هم می شود.اما اگر ساعت دو نصف شب که در خواب شیرین است یک نامحرم به او تلفن بزند،می گوید:کجایی؟آمدم.

او این صدا را دوست دارد و همان را هم می شنود،لذا اگر پروردگار به او بگوید:

«أَ لَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لا یَکُونُوا کَالَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَیْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ کَثِیرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ». ۹

نمی شنود.

این تاثیر رابطه حس باطن و حسن ظاهر است.اما یک سوال؛

بخت از دهان دوست نشانم نمی دهد دولت خبر ز راز نهانم نم دهد

مُردم در این فراق و در این پرده راه نیست یا هست و پرده دار نشانم نمی دهد. ۱۰

به راستی،چرا پرده از حقیقت اشیا برنمی دارند و حقایق را آن گونه که هست نشانمان نمی دهند تا به دنبالشان برویم؟چرا خسرو عالم صلاح نمی بیند پرده ها را کنار بزند؟

یک پاسخ این است که او دوست دارد انسان بر اثر ایمان به غیب حرکت کند تا کارش ارزش بیشتری داشت هباشد.امام صادق می فرماید:

اگر پس پرده را نشانتان بدهند،با سر دنبال خوبی ها می روید.اما این باارزش است که ندیده به دنبال آن باشید. ۱۱

دوستان پیامبر اکرم

یک روز،پیامبر به مسجدی ها گفت:چقدر برای دیدن برادرانم اشتیاق دارم!گفتند:یا رسول اللّه،پس ما کیستیم؟فرمود:شما اصحاب منید.شما

مرا با همه معجزاتم،از نزول قرآن و صنف شدن ماه و سبزشدن درخت خشک دیدید و به من ایمان آوردید.اما دوستان من آن هایند که فقط خبر مرا شنیدند و قبولم کردند. ۱۲

خوش به حال آن ها که به پیامبر این طور ایمان آورده اند و پیامبر آنان را دوست خود خوانده است و خوشا به پاداشی که به واسطه این معرفت در انتظارشان است.

عسل پاداش معرفت و خدمتی بود

چندی پیش،مطلبی خواندم که خیلی برایم جالب بود.نوشته بود تا زمان به آتش انداختن حضرت ابراهیم ماده ای به نام عسل وجود نداشت.

وقتی نمرودیان آن آتش مهیب را افروختند و ابراهیم را در منجنیق گذاشتند تا به آتش بیندازند،ملائکه گفتند:خدایا،در این منطقه یک دوست بیشتر نداری و او را هم دارند زنده زنده می سوزانند!؟سپس، جبرئیل گفت:اجازه می دهید کمکش کنم!خطاب رسید:برو!جبرئیل آمد کنار منجنیق و گفت:ای ابراهیم،من چه کار می توانم برایت بکنم؟ گفت:هیچ!علم پروردگار به وضع من برایم بس است.اگر بخواهد من بسوزم،می سوزم و اگر نخواهد،نمی سوزم،حالا هم برو و بین من و محبوبم حائل نشو!

در مسیر بازگشت،جبرئیل دید چند زنبور دارند به طرف آتش می روند.گفت:کجا می روید؟منطقه پر از آتش است.اشاره کردند که آب در دهانمان کرده ایم.می رویم بریزیم روی آتش.گفت:آخر با این یک قطره آب آن آتش خاموش نمی شود!گفتند:ما داری در حد توانمان به تکلیف عمل می کنیم و پیامبر خدا را یاری می کنیم و «لا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها» . ۱۳

این جا بود که خطاب رسید از این به بعد آنچه از دهان زنبور بیرون

می آید عسل باشد و شفای تمام دردها را در آن بجویند. ۱۴

زنبور قطره ای آب برای کمک به پیامبر خدا می برد،به بهای آن وجودش را کارخانه عسل سازی کردند.خداوند به آنان که مدت ها قبل از تکلیف برای خدا و دین او تلاش کرده اند،چه پاداشی خواهد داد؟ قطعا،به آنان عسل رضایت و لقاء و محبت و جنت می دهد و روز قیامت،طبق فرمایش قرآن مجید ۱۵ ،با انبیاء وص دیقین و شهداء و صالحین همنشینشان می کند؛«یا لیتنا کنا معهم فنفوز فوزا عظیما»!

ص:۵۲

پی نوشت ها

(۱).از سعدی است.

(۲).رعد،۲۳-۲۴.

(۳).میزان الحکمه،ج ۲، ص ۱۱۸۷.نیز این دو روایت:کافی،ج ۵، ص ۳۲۷ (من سعاده المرء الزوجه الصالحه) ؛و ابن فهد حلی،المهذب البارع،ج ۳،ص ۱۶۹ (خمسه من السعاده،الزوجه الصالحه و البنون الأبرار و الخلطاء الصالحون و...) ؛و مستدرک الوسائل،ج ۱۴،ص ۱۷۱؛و کتاب النوادر قطب الدین راوندی،ص ۱۷۷؛ (رسول اللّه،صلی اللّه علیه و آله:إنما الدنیا متاع و خیر متاعها الزوجه الصالحه صجصج صجصج.نیز:قال:سمعته یقول:من أعطی خمسا لم یکن له عذر فی ترک عمل الاخره:زوجه صالحه تعینه علی أمر دنیاه و آخرته،و بنون أبرار،و معیشه فی بلده، و حسن خلق یداری به الناس و حب أهل بیتی.

(۴).از حافظ است.

(۵)مثنوی معنوی،دفتر اول،بیت ۳۲۷.

گفت استاد احولی را:کاندر آ رو برون آر از وثاق آن شیشه را

گفت اوحل:زان دو شیشه من کدام پیش تو آرم؟بکم شرح تمام

گفت استاد:آن دو شیشه نیست،رو احولی بگذار و افزون بین مشو

گفت:ای استا،مرا طعنه مزن گفت استاد:زان دو یک را بر شکن

چون یکی بشکست هر دو شد ز چشم مرد احول گردد از میلان و خشم

شیشه یک بود و به چشمش دو نمود چون شکست آن شیشه را دیگر نبود

خشم و شهوت مرد را احول کند ز استقامت روح را مبدل کند

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به سوی دیده شد.

(۶).دو روایت دراین باره:صالحی شامی،سبل الهدی و الرشاد،ج ۹،ص ۲۷۷(قال رسول اللّه،صلی اللّه علیه و آله،إذا مررتم بریاض الجنه فارتعوا.قالوا:و ما ریاض الجنه؟ قال:مجالس العلم)؛و شیخ طبرسی،مکارم الأخلاق،ص ۳۰۷(و سئل،-

-صلی اللّه علیه و آله:أین ریاض الجنه؟فقال:مجالس الذکر،فاغدوا و روحوا فی ذکر اللّه تعالی).

(۷).اشاره است به این آیه: «﴿وَ إِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾». زمر،۴۵.

(۸).زمر،۵۳.

(۹).حدید،۱۶.

(۱۰).از حافظ است.

(۱۱).بحار الأنوار،ج ۲۴،ص ۲۱۶: «قال علی بن إبراهیم فی قوله: (أُولٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمٰا صَبَرُوا) قال:هم الائمه.و قال الصادق علیه السلام:نحن صبر و شیعتنا أصبر منا،و ذلک أنا صبرنا علی ما نعلم،و صبروا هم علی ما لا یعلمون».

(۱۲).التحصین،ابن فهد حلی،ص ۲۳: «...مرفوعا الی النبی(ص)انه قال:أتدرون غمی؟و فی أی شئ تفکری؟والی أی شئ اشتاق؟قال اصحابه:یا رسول اللّه ما علمنا بهذه من شئ اخبرنا بغمک و تفکرک و تشوقک؟قال النبی(ص):اخبرکم شاء اللّه!ثم تنفس و قال:هاه شوقا الی اخوانی من بعدی!فقال أبو ذر:یا رسول اللها لسنا اخوانک؟قال:لا،انتم اصحابی و اخوانی یجیئون من بعدی شانهم شان الانبیاء قوم یفرون من الاباء و الامهات و من الاخوه و الاخوات و من القرابات کلهم ابتغاء مرضات اللّه یترکون المال و یذلون انفسهم بالتواضع للّه لا یرغبون فی الشهوات و فضول الدنیا مجتمعون فی بیت من بیوت اللّه کأنهم غرباء محزونین لخوف النار و حب الجنه،فمن یعلم قدرهم اللّه لیس بینهم قرابه و لا مال یعطون بها بعضهم لبعض اشفق الابن علی الوالد و من الوالد علی الولد و من الاخ علی الاخ.هاه شوقا إلیهم یفرغون انفسهم من کد الدنیا و نعیمها بنجاه انفسهم من عذاب الابد و دخول الجنه لمرضات اللّه!و اعلم یا أبا ذر،ان للواحد منهم اجر سبعین بدریا.یا أبا ذر،واحد منهم اکرم علی اللّه من کل خلق اللّه علی وجه الأرض.یا أبا ذر قلوبهم اللّه و عملهم للّه لو مرض احدهم له فضل عباده الف سنه صیام نهارها و قیام لیلها و ان شئت حتی ازیدک أبا ذر!قال:نعم یا رسول اللّه زدنی!قال:لو ان احدا منهم مات فکانما مات من فی السماء من فضله-

-على اللّه.و ان شئت ازيدك!قال:نعم رسول اللّه زدنى!قال:يا أبا ذر،لو ان احدهم تؤذيه قمله ثيابه فله عند اللّه اجر اربعين حجه و اربعين عمره و اربعين غزوه و عتق اربعين نسمه من ولد اسماعيل و يدخل واحد منهم اثنى عشر الفا فى شفاعته.قال:

فقلت سبحان اللّه و قالوا مثل قولى سبحان اللّه ارحمه بخلقه و الطفه و اكرمه على خلقه.

فقال(ص)أ تعجبون من قولى؟و ان شئتم حتى ازيدكم!قال أبو ذر:نعم يا رسول اللّه زدنا!فقال النبى(ص):يا أبا ذر،لو ان احدا منهم اشتهى شهوه من شهوات فيصبر و لا يطلبها كان له من الاجر بذكر اهله يغتم و يتنفس كتب اللّه له بكل نفس الفى الف حسنه و محا عنه الفى الف سيئه و رفع له الفى الف درجه و ان شئت حتى ازيدك يا أبا ذر! قال:حبيبى اللّه زدنى؟قال:لو ان احدا منهم يصبر مع اصحابه يقطعهم و يصبر فى مثل جوعهم و مثل غمهم كان من الاجر كاجر سبعين ممن غزا معى غزوه تبوك و إن شئت حتى ازيدك!قال:نعم يا رسول اللّه زدنا!قال:لو ان احدا منهم وضع جبينه على الأرض ثم آه فتبكى ملائكه السماوات السبع لرحمتهم عليه.قال اللّه تعالى:يا ملائكتى ما لكم تبكون؟فيقولون:الهنا و سيدنا،و كيف لا نبكى و وليك على يقول فى وجعه آه؟فيقول اللّه:يا ملائكتى،اشهدوا انتم انى راض عن عبدى بالذى يصبر فى الشده و لا يطلب الراحه.فتقول الملائكه:يا الهنا و سيدنا،تضر الشده بعبدك و وليك بعد ان تقول هذا القول،فيقول اللّه:يا ملائكتى،ان وليى عندى كمثل نبى انبيائى و لو دعانى وليى و شفع فى خلقى شفعته اكثر من سبعين الفا و لعبدى و وليى فى جنتى ما يتمنى.يا ملائكتى،و عزتى و جلالى لانا ارحم بوليى و انا خير من المال للتاجر و الكسب للكاسب و فى الاخره يعذب وليى و لا خوف عليه.ثم قال رسول اللّه:طوبى يا أبا ذر لو ان احدا منهم يصلى ركعتين فى اصحابه افضل عند اللّه من رجل يعبد اللّه فى جبل لبنان عمر نوح و ان شئت حتى ازيدك يا أبا ذر!قال:نعم يا رسول اللّه!قال:

لو ان احدا منهم يسبح تسبيحه خير له من ان يصير له جبال الدنيا ذهبا و نظره واحد منهم احب الى من نظره الى بيت اللّه الحرام.و لو ان احدا منهم يموت فى شده بين اصحابه اجر مقتول بين الركن و المقام و له اجر من يموت حرم اللّه.و من مات فى حرم اللّه آمنه اللّه من الفزع الاكبر و ادخله الجنه و ان شئت حتى ازيدك يا أبا ذر!قال:نعم-

-یا رسول اللّه!قال:یجلس إلیهم قوم مقصرون مثقلون من الـذنوب فلا یقومون من عنـدهم حتی ینظر إلیهم فیرحمهم و یغفر لهم ذنوبهم لکرامتهم علی اللّه.ثم قال النبی (ص):المقصر منهم افضل عند اللّه من الف مجتهد من غیرهم یا أبا ذر ضحکهم عباده و فرحهم تسبیح و نومهم صـدقه و انفاسـهم جهاد و ینظر اللّه إلیهم فی کل یوم ثلاث مرات.یا أبا ذر،انی إلیهم لمشـتاق.ثم غمض عینیه و بکی شوقـا،ثم قـال:اللهم احفظهم و انصـرهم علی من خـالف و لا تخـذلهم واقر عینی بهم یوم القیامه،ألا ان اولیاء اللّه لا خوف علیهم و لا هم یحزنون».

(۱۳).این عبارت را با اندکی اختلاف در آیات زیر می بینیم:بقره،۲۳۳؛بقره،۲۸۶؛انعام، ۱۵۲؛اعراف،۴۲؛مؤمنون،۶۲.

(۱۴).این حکایت در کتاب انسان ملا اسماعیل سبزواری آمده است.(مولف)

(۱۵).اشـاره است به این آیه: «وَ مَنْ یُطِعِ اللّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً* ذلِکَ الْفَضْلُ مِنَ اللّهِ وَ کَفی بِاللّهِ عَلِیماً». نساء،۶۹-۷۰.

۴ رابطه عقل و قلب

اشاره

و تأثیر آن در هدایت بشر

تهران،حسینیه همدانیها رمضان ۱۳۸۶

ص:۵۷

بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

یکی از عبادت های مهم در اسلام،که پاداش فراوان و بزرگی هم دارد،فکر کردن و اندیشیدن یا همان به کار گرفتن عقل است.جایگاه تفکر در اسلام آن قدر بلند است که وجود مبارک رسول خدا،صلی اللّه علیه و آله،می فرمایند:

«تفکر ساعه خیر من عباده سنه». ۱

ظاهربینی،شخصی نگری و جاهلانه زیستن کار زشتی است.در عوض، اندیشیدن آن قدر مهم است که پروردگار عالم برای بیدار کردن مشرکان و باز کردن راه سعادت به روی بی دینان به آنان توصیه می کند به پیغمبر سطحی نگاه نکنند و درباره او و رفتار و کردار و منش و اخلاقش فکر کنند،زیرا وقتی انسان دچار سطحی نگری باشد،قضاوتش هم قضاوتی بی جا و اشتباه و ناحق خواهد بود.

بهترین سفر انسان در این عالم سفر فکر است.رهاورد این سفر هم این است که می تواند کسی را که جایگاهش در پایین ترین طبقات جهنم است به بالاترین درجات بهشت برساند.

ص:۵۹

از حرّ باید یاد گرفت

حرّ بن یزید ریاحی جز این سفر کار دیگری نکرد.او تا طلوع آفتاب عاشورا آدمی سطحی نگر بود،ولی وقتی فکر کرد تمام شئوناتش از لشکر یزید جدا شد و الهی محض شد.این معجزه سفر فکر است.زمان زیادی هم لازم ندارد،چون سرعت سیر فکر از سرعت نور هم بیشتر است.البته،بسته به شخصی که فکر می کند هم دارد،برای همین،برای بعضی ها بیش از یک ساعت طول می کشد و برای عده ای می تواند فقط یک لحظه باشد.کافی است انسان درستی یا نادرستی جریانی را با عقل و فطرت و وجدانش ارزیابی کند و ببیند موقعیتی که در آن قرار دارد موقعیت درست یا موقعیت نادرستی است و مطابق آن عمل کند.

درباره اهمیت فکر و اندیشه،بالاتر از این سخن پروردگار ندیده ام که مردم را برای درک راستی پیغمبر به فکر کردن توصیه می کند،زیرا به کارگیری عقل و فطرت و وجدان در جریان اندیشیدن نورانیت می آورد و اثری عمیق در انسان می گذارد.بی تردید،حتی معجزه هم قدرت فکر را ندارد،چون بسیاری از مردم معجزه را نوعی جادوگری می پندارند، ضمن این که درک معجزه و پذیرش آن خود نیازمند اندیشیدن و به کار گرفتن عقل است.قرآن می فرماید:

«قُلْ إِنَّمٰا أَعِظُكُمْ بِوٰاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلّٰهِ مَثْنیٰ وَ فُرٰادیٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مٰا بِصٰاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلاّٰ نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذٰابٍ شَدِيدٍ». ۲

بگو:من فقط شما را به یک حقیقت اندرز می دهم و آن این که دودو و یک یک برای خدا قیام کنید.سپس،درباره رفیقتان محمد(که عمری با پاکی و امانت و صدق و درستی در میان شما زندگی کرده)بیاندیشید که هیچ گونه جنونی ندارد.او برای شما از عذاب سختی که پیش روست جز بیم دهنده ای نیست.

بیایید درباره این انسان فکر کنید تا به این نتیجه برسید که کوچک ترین اختلال یا انحرافی در او وجود ندارد و او به راستی افق طلوع اسماء و صفات الهی است و تمام وجودش با حق آمیخته است.

پیامبر:شاهد و مبشر و نذیر

«یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ شَاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً. وَ دَاعِیاً إِلَی اللّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجاً مُنِیراً». ۳

ای پیامبر،به راستی ما تو را شاهد بر امت و مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم.و تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی فروزان برای هدایت جهانیان قرار دادیم.

خداوند در این آیه ابتدا پیامبرش را شاهد معرفی می کند،بعد مبشر و سپس نذیر و داعی الی اللّه؛یعنی تمام حرکات پیامبر گواه بر حقایق عالم است و تمام حقایق غیبی و حقایق ملکی در وجود او جمع اند.به عبارت دیگر،وجودش گواه حق است و حق را باید از طریق او پیدا کرد.به واقع نیز پیامبر چنین بود،زیرا رفتار و گفتار و کردار او همه بر مدار حق و نشانه حق بود و نگاه و سکوت و سخن گفتن و خواب و حتی لبخندش عبادت خدا محسوب می شد.برای همین،قرآن او را«شاهد» می خواند و مردم را به تفکر در زندگی اش دعوت می کند.آیا دعوت به سعادت ابدی با روشی بهتر از این امکان دارد؟

این قرآن است.قرآن نور است و خیلی عجیب است که خدا این نور را در باطن پاکان عالم و آگاهان عالم می جوید:

«بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ مَا یَجْحَدُ بِآیَاتِنَا إِلاَّ الظَّالِمُونَ». ۴

این قرآن آیات روشنی است در سینه کسانی که به آنان معرفت و دانش عطا شده است.و آیات ما را جز ستمگران انکار نمی کنند.

ص:۶۱

آیات قرآن برای اهل عقل و آگاهان روشنایی محض است.به بیان دیگر، شش هزار وششصد و اندی آیه بسان خورشید در باطن آگاهان می درخشد.

به راستی،کسی که قرآن را کلمات سیاه روی کاغذ می بیند کجا و آن که این همه خورشید در باطن خویش دارد و از آن ها نور می گیرد کجا؟

نگاه ظاهری به خلقت

آدم ظاهربین وقتی به خودش نگاه می کند هزار سؤال بی جا برایش پیش می آید:چرا به دنیا آمدم؟برای چه مرا به این دنیا آوردند تا این همه رنج بکشم؟مگر خدا نیازمند بود که مرا خلق کرد؟حالا که مرا خلق کرده به چه دردش می خورم؟چرا ۶۰ سال باید بخورم و چاق یا لاغر شوم و مریض شوم و مصیبت ببینم و بمیرم و خاکم کنند؟این هم شد کار؟!

این نگاه به خود با این طرز سؤالات نگاه حیوانی است.میرزاده عشقی ۵ این نگاه را در یکی از اشعارش این طور بیان می کند:

خلقت من در جهان یک وصله ناجور بود

من که خود راضی به این خلقت نبودم،زور بود

خلق از من در عذاب و من خود از اخلاق خویش

از عذاب خلق و من،یا رب،چه ات منظور بود؟

ای طبیعت،گر نبودم من،جهانت نقص داشت

ای فلک،گر من نمی زادی،اجاقت کور بود؟

قصد تو از خلق عشقی من یقین دارم فقط

دیدن هر روز یک گون،رنج جوراجور بود.

ذات من معلوم بودت نیست مرغوب،از چه رو

آفریدستی؟زبانم لال!چشمت کور بود؟

آن که نتواند به نیکی پاس هر مخلوق داد

از چه کرد این آفرینش را،مگر مجبور بود؟ ۶

آیا بی ادبی در قضاوت از این بدتر هم متصور است؟این خلاصه حرف ظاهربینان درباره هستی و خلقت خودشان است.وقتی انسان بدون فکر به عالم نگاه کند دچار چنین پریشان گویی ها و قضاوت های نابجایی می شود.

بد نیست ما به خودمان هم نگاهی بکنیم که هزاران ایراد بیخودی از این دست برایمان پیش می آید و هر از گاهی به خود می پیچیم که چرا ما را آوردند و چرا ما را آفریدند و اصلا این عالم یا این موجود به چه کاری می آید و به چه دردی می خورد؟زیرا منشأ تمامی این حالات ظاهربینی است.

نگاه اهل فکر به خلقت

در عوض،آن ها که اهل فکرند،در قبال چنین سوالاتی می گویند:

بد نگوییم به مهتاب اگر تب داریم.... ۷

یا می گویند:

و بدانیم اگر کرم نبود زندگی چیزی کم داشت.... ۸

این ها وقتی نگاهشان به ذره ای خاک می افتد می گویند:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ».

شکر می کنند،چون خلقت هیچ چیز را عبث و بیهوده و باطل نمی دانند. ۹ این منش پیشوایان معصوم ما بوده و سخنان امام زین العابدین با ماه رمضان در صحیفه سجادیه ۱۰ یا فرمایشات امیر المؤمنین درباره آفرینش در خطبه اول نهج البلاغه به عنوان مشت نمونه خروار شاهد صادق این مطلب است.بابا طاهر این نگاه را خوب شناخته و خیلی خوب از عهده بیانش برآمده:

به صحرا بنگرم صحرا ته بینم به دریا بنگرم دریا ته بینم

به هرجا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قامت رعنا تو بینم.

وقتی باطن بینان به خودشان نگاه می کنند می گویند:خدایا،ما قدرت شکر نعمت وجودمان را که به ما عنایت کردی نداریم.لذا با وجود همه تنگی ها و مضیقه ها و سختی ها و بلاها و رنج های روزگار نیمه های شب اشک می ریزند و می گویند:

«و عمرنی ما کان عمری بذله فی طاعتک،فإذا کان عمری مرتعا للشیطان فاقبضنی إلیک». ۱۱

خدایا،به این زودی ها مرگ ما را نرسان و تا لباس عبادت و خدمت و عشق تو بر تنمان است،عرممان را ادامه بده.

چنین انسانی وقتی به خودش نگاه می کند صفات خدا را در خود می بیند و خود را محصول اراده و حکمت و علم و رحمت و آگاهی او می یابد،زیرا:

(من عرف نفسه فقد عرف ربّه». ۱۲

او خود را آینه ای می بیند که صفات محبوب در آن تجلی می کند.پس دلیلی ندارد از خدا ناراضی باشد.این نگاه و روش ائمه ما در زندگی است.سید الشهدا،علیه السلام،در کربلا آن طور بلا می بیند ولی در گودال قتلگاه به خداوند عرضه می دارد:

«رضا بقضائک».

از این زندگی کمال رضایت را دارم.من از شهادت عباس و اکبر و سایر عزیزانم حتی کودک شش ماهه ای که در آغوشم کشته شد راضی ام.

از بدن قطعه قطعه خودم راضی ام،چون بلاهای من نردبان آمدنم به سوی توست.من بلا را بلا و مصیبت را مصیبت نمی بینم.بلا نردبان ترقی ام بود.در قرآن می خوانیم:

«وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ. اَلَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». ۱۳

ص:۶۴

آری،مصیبت برای این گروه به معنای درد و رنج و بدبختی نیست، کامل کننده نقص ها و پرکننده خلأهای وجودشان است.ازاین رو،نه تنها از ان فرار نمی کنند و در روز واقعه جزع و فزع سر نمی دهند،از آن استقبال می کنند و شادمانه به پیشوازش می شتابند،زیرا اعتقاد دارند که به قول حافظ:

زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت. ۱۴

شیخ سعدی غزلی زیبا در این باب دارد که بسیار مناسب حال است و دریغم می آید از آن یادی نکنم.می گوید:

ما گدایان خیل سلطانیم شهربند هوای جانانیم

بنده را نام خویشتن نبود هرچه ما را لقب دهند آنیم

گر برانند و گر ببخشایند ره به جای دگر نمی دانیم

دوستان در هوای صحبت یار زر فشانند و ما سر افشانیم

تنگ چشمان نظر به میوه کنند ما تماشاکنان بستانیم

هرچه گفتیم جز حکایت دوست در همه عمر از آن پشیمانیم

سعدیا بی وجود صحبت یار هر دو عالم به هیچ نستانیم

ترک جان عزیز بتوان گفت ترک یار عزیز نتوانیم. ۱۵

این نگاه عاقلانه به خلقت و رنج هایی است که انسان در این عالم فانی به آن ها مبتلاست.

یک دانه گندم هم می تواند انگیزه تعقل باشد.

در یکی از تفاسیر قرآن دیدم نویسنده نگاهی از سر عقل به یک دانه کوچک گندم کرده بود.البته،توضیحاتی که داده بود مربوط به زمان خودش بود و با توضیحات علم امروز قابل مقایسه نبود ولی در هر حال،دقت خوبی کرده بود که برای ما هم جالب و تامل برانگیز است.

نوشته بود:سیصدوشصت وپنج شبانه روز طول کشیده تا زمین یک بار

دور خورشید گشته و چهار فصل را به وجود آورده و تعادلی برقرار کرده تا گندم بتواند دوران رشدش را بگذراند.چون اگر همه فصل ها زمستان یا بهار بود گندمی ساخته نمی شد.هم چنین،اگر تابستان یا پائیز نبود،نه گندمی به کمال می رسید و نه زمین استراحت می کرد تا مواد آلی مصرف شده اش دوباره تأمین شود.پس،وجود فصل های زمستان و بهار و تابستان و پائیز برای به وجود آمدن این دانه گندم ضروری بوده.برای رشد این دانه گندم کارهای مهم دیگری هم انجام شده:زمین،در هر ۲۴ ساعت،یک بار دور خودش چرخیده تا شب وروز پیدا شوند،آن هم برای این که شب ها گرما بشکند تا گندم از زیادی گرما نسوزد و روزها بتواند سر در بیاورد و از سرمای شب نابود نشود.

بعد خطاب به این دانه گندم گفته بود:چقدرخورشید نورش را هزینه کرد تا تو به وجود آمدی؟چه مقدار ابر و باد و آب اقیانوس ها دست به دست هم دادند تا تو رشد کردی؟چه تعداد انسان رفتند معدن پیدا کردند تا عده ای دیگر ان را استخراج کنند و گروهی دیگر آن سنگ را در کوره ذوب کنند و آهنش را به صورت شمش درآورند و بفروشند تا آهنگران از ان گاوآهن و بیل و شن کش درست کنند؟چقدر انسان کار کرد تا با گاو این زمین را شخم زد و بذر کاشت و آب داد و زحمت کشید تا تو رشد کردی؟چند آسیاب به کار افتاد و چقدر آب در آسیاب چرخید تا سنگ زیرین به گردش آمد و تو را آرد کرد؟چند گونی باف زحمت کشیدند و چند نفر همت کردند تا این آرد را گونی ریختند؟ چه تعداد از بندگان خدا گونی آرد را روی شانه هایشان گذاشتند یا روی شتر و اسب حمل کردند تا آرد به نانوایی ها برسد؟چند نفر گل رس تهیه کردند تا عده ای دیگر تنور درست کنند؟چند نفر این تنورها را در نانوایی ها کار گذاشتند؟چقدر باید هیزم جمع شود تا در تنور بسوزد و آن را داغ کند؟چقدر آب لازم است تا خمیر ساخته شود؟چه شب هایی

انسان باید بیدار بماند و خمیر درست کند،یکی آن را چانه بگیرد،یکی پهن کند،یکی جلوی آتش بایستد و خمیر را به دیواره تنور بزنـد و دیگری نان را از تنور در بیاورد؟چنـد نفر باید بروند هشت ساعت عرق بریزند،مزد بگیرند تا بتواندد تو را بخرند و با زن و فرزنـدانشان بخورنـد تا سیر شونـد و از آن شانزده نوع ویتامین و خاصـیتی که در تو وجود دارد اسـتفاده کنند؟پس،تو هزاران کیلومتر راه طی کرده ای تا به دهان من برسی،حالا،من سر به عصیان بردارم و از خدا ناراضی باشم؟ ۱۶

این داستان کوتاه یک دانه کوچک گندم است،اما مگر نعمت خدا همین هاست که ما می بینیم و می خوریم؟

«وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لاٰ تُحْصُوهٰا». ۱۷

و اگر نعمت های خدا را شمارش کنید،هرگز نمی توانید آن ها را به شماره در آورید.

نمی خواهد آن ها را بشـمارید،لااقل فکر کنید که آن ها را چگونه باید هزینه کنید.فکر کنید که آیا انسان آفریده شده تا فقط بخورد و شـکمش را سـیر کنـد و شـهوتش را ارضـاء نمایـد و این دو کـار را دائم تکرار کنـد تا بمیرد؟اگر چنین بود که دیگر نیازی نبود شما را خلق کنم،زیرا حیوانات روی کره زمین برای این مهم بس بودند.پس،معلوم می شود شما را برای کار بزرگ تر و مهم تری آفریده ایم.

آدمی است از پی کاری بزرگ گر نکند،اوست حماری بزرگ ۱۸

نافرمانی بی انصافی است

سعدی می گوید:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

حق هم همین است.این درست نیست که در میدان حیات همه فرمانبردار باشند و انسان عاصی و طاغی باشد.اگر انسان در مجموعه هستی نافرمان باشد،نسبت به کل عالم بیگانه تلقی می شود و وقتی بیگانه تلقی شد و بیگانه از دنیا رفت،مطابق فرمایش قرآن،در قیامت نه یک نفر شفاعتش می کند و نه کسی با او رفاقت می کند و نه یاری اش می دهد:

«وَ ذَرِ الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَهُمْ لَعِباً وَ لَهْواً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا وَ ذَکِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِما کَسَبَتْ لَیْسَ لَها مِنْ دُونِ اللّهِ وَلِیٌّ وَ لا شَفِیعٌ وَ إِنْ تَعْدِلْ کُلَّ عَدْلٍ لا یُؤْخَذْ مِنْها أُولئِکَ الَّذِینَ أُبْسِلُوا بِما کَسَبُوا لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَمِیمٍ وَ عَذابٌ أَلِیمٌ بِما کانُوا یَکْفُرُونَ».
۱۹

بدا به حال آنان که در میان آن همه مخلوق غریبه می مانند و وقتی به زنجیرشان می کشند تا رهسپار جهنمشان کنند،یک نفر هم نیست که برایشان دل بسوزاند!و خوش به حال دوستان و بیداران و بینایان و آشنایان!

اویس قرنی،غریبی آشنا

داستان اویس قرنی ۲۰ خیلی آشناست.نه او پیامبر را دیده بود و نه پیامبر او را.خانه اش هم تا مدینه دوهزار کیلومتر فاصله داشت،اما وقتی پیغمبر اکرم،صلی اللّه علی و آله،از سفر باز گشت و به در خانه رسید، حالش منقلب شد و روی مبارک را به سوی یمن کرد و فرمود:

«تفوح روائح الجنه من قبل اویس قرن.واشوقاه الیک یا أویس القرنی!ألا و من لقیه فلیقرأه منی السلام».

پرسیدند:ای رسول خدا،اویس قرنی دیگر کیست؟فرمود:

«قال:من إن غاب عنکم لم تفقدوه و إن ظهر لکم لم تکترثوا به یدخل الجنه فی شفاعته مثل ربیعه و مضر یؤمن بی ولا یرانی و یقتل بین یدی خلیفتی

ص:۶۸

أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب فی صفین». ۲۱

او پیغمبر را ندیده بود،ولی به مراتب از آن ها که در مدینه بودند و هر روز حضرت را می دیدند با ایشان آشناتر بود.

گفت احمد ز یمن بوی خدا می شنوم یمنی برقع من،بوی خدا بوی تو بود.

انواع قلب در نظر پیامبر

یکی از ویژگی های مهم فکر را باید تاثیری دانست که بر قلب و سایر اعضای بدن می گذارد.در روایتی می خوانیم:

(العقول أئمه الافکار،و الافکار أئمه القلوب،و القلوب أئمه الحواس، و الحواس أئمه الاعضاء». ۲۲

در حقیقت،این فکر است که در قلب و حواس و اعضای بدن اثر می گذارد و آن ها را راهبری می کند.دراین باره،پیغمبر اکرم در روایتی مهم می فرماید:

«القلب ثلاثد أنواع:قلب مشغول بالدنیا،و قلب مشغول بالعقبی،و قلب مشغول بالمولی».

یعنی سه جور قلب در عالم وجود دارد:قلبی که مشغول به دنیاست، قلبی که به آخرت اشتغال دارد،و قلبی که به مولاـ و پروردگار خود مشغول است.

«أما القلب المشغول بالدنیا له الشده و البلاء».

قلبی که به دنیا مشغول است دلی است که فقط با نمودهای ظاهر پیوند دارد.تمام اندیشه اش معطوف به پول و خانه و آشپزخانه و پرده و فرش و ویلا و تجارتخانه و کارخانه و برج است و در همین ها می غلتد؛ درست مثل کرمی که در لجن می غلتد تا خفه شود.صاحب این قلب نیز وقتی وارد آخرت می شود،چون برای آن جا کاری نکرده،دچار دو حسرت می شود:یکی برای چیزهایی که در دنیا داشته و همه را از دست

داده و یکی برای از دست دادن بهشت.

«و أما القلب المشغول بالعقبی فله الدرجات العلی».

اما قلبی که تعلق خاطرش به آخرت است،شعارش«زیستن برای خوردن»نیست.اندیشه اش این است که خوردن و پوشیدن و زن گرفتن و لذت بردن و کار کردن و نفس کشیدنش باید برای آباد کردن آخرت باشد.او ازدواج نکرده تا فقط از گناه زنا دور بماند و جهنمی نشود، بلکه شهوات رانی حلالش را هم وقف آخرتش کرده است.

به هرحال،اسلام برای این نوع شهوت رانی حدی قرار نداده و در قرآن به صراحت آمده است:

«نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ». ۲۳

زنان شما کشتزار شمایند.هرزمان و هرکجا که خواستید به کشتزار خود درآیید.

زن ومرد هر نوع لـذتی که بخواهند می توانند از همسر شرعی شان ببرند، اما قلبی که به آخرت می اندیشد همین لذت را هم برای آبادی آخرتش می برد.روز قیامت هم برای همه این کارها به او پاداش می دهند.

«و أما القلب المشغول بالمولی فله الدنیا و العقبی و المولی». ۲۴

امـا دلی هم هست که نه وصـل به دنیـاست و نه وصـل به آخرت.بلکه وصـل به محبوب است.پیغمبر می فرمایـد صاحبان چنین قلبی هم دنیا و آخرت را دارند و هم پروردگار را.این معنی واقعی با یک تیر چند نشان زدن است.این ها همان آدم های بافکر هستند کـه همـه جـانبه سـود می کننـد و بـه رسـتگاری واقعی می رسـند.دلیلش هـم این بـوده که هرگز به خودشـان و هسـتی پیرامونشان ظاهری نگاه نمی کنند و هیچ چیز را عادی نمی نگرند و در هرچیزی خدا را می جویند و او را می بینند.

ما به گل یا منظره زیبایی نگاه می کنیم و نمی توانیم از تحسین زیبایی

ص:۷۰

آن خودداری کنیم؛آسمان شب را با ستارگان پرفروغش می نگریم و از عظمت آن سرمست می شویم و حیرت می کنیم؛مگر ملامتگران زلیخا نبودند که با دیدن یوسف چنان مدهوش شدند که طبق فرمایش قرآن، دستشان را به جای میوه بریدند و متوجه نشدند؟تصور کنید اگر خالق یوسف و سازنده گل و آسمان و...را می دیدیم چه می کردیم؟

آری،آن ها که دل به وصل مولا داده اند در پی وصل یوسف هستی اند نه یوسف مصری،لذا می گویند:

حسنِ خوبان پیشِ حسنِ تو خریداری ندارد

یوسف مصری به بازار تو بازاری ندارد

رخ نمایان کن که تا روشن شود بر خلق عالم

کشور حسن و ملاحت چون تو سالاری ندارد.

۲۵

ص:۷۱

پی نوشت

(۱).این روایت از پیامبر اکرم،امیر المؤمنین و امام صادق،علیهم السلام،نقل شده است و قریب به این مضمون نیز روایاتی وجود دارد:رک:سید نعمت اللّه جزائری،نور ابراهین،ج ۱،ص ۷۹ (عن أمیر المؤمنین:تفکر ساعه خیر من عبادد سبعین سنه) ؛ نیز:میزان الحکمه،ج ۳،ص ۲۴۶۵ (الإمام الصادق:تفکر ساعه خیر من عباده سنه- رسول اللّه:فکره ساعه خیر من عباده سنه الإمام علی:فکر ساعه قصیره خیر من عباده طویله الإمام الصادق لما سأله الحسن الصیقل:تفکر ساعه خیر من قیام لیله؟ قال:نعم،قال رسول اللّه:تفکر ساعه خیر من قیام لیله...).

(۲).سبأ،۴۶.

(۳).احزاب،۴۵-۴۶.این مفهوم در سوره های فتح،۸ و مزمل،۱۵ نیز آمده است.

(۴).عنکبوت،۴۹.

(۵).سید محمد رضا فرزند حاج سید ابو القاسم کردستانی معروف به میرزاده عشقی (۱۲۷۲ همدان-۱۳۰۳ تهران)،از شعرای آزادیخواه و روزنامه نگاران تندروی اواخر دوران قاجاریه و اوایل دوران پهلوی است که به ضرب گلوله عمال حکومت کشته شد و در ابن بابویه شهر ری مدفون گردید.

(۶).کلیات مصور عشقی،علی اکبر مشیر سلیمی،ص ۳۳۶.

(۷).از سهراب سپهری است.

(۸).از سهراب سپهری است.

(۹).اشاره به آیه۱۹۱ سوره آل عمران است: «اَلَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلاً سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النّارِ».

(۱۰).مقصود دعای وداع با ماه مبارک رمضان است.

(۱۱).بخشی از دعای امام زین العابدین درباره مکارم الأخلاق است.صحیفه سجادیه، دعای ۲۰.دراین باره فاطمه زهرا نیز گفته اند: «اللهم بعلمک الغیب و قدرتک علی الخلق احینی ما علمت الحیاه خیرا لی،و توفنی اذا کانت الوفاه خیرا لی». ر ک:میزان-

-الحکمه،ج ۳،ص ۲۱۱۷.

(۱۲).این روایت از پیامبر اکرم،امام علی،امام سجاد،و امام صادق،علیهم السلام،نقل شده است.ر ک:ابن ابی جمهور الأحسائی،عوالی اللئالی،ج ۴،ص ۱۰۲؛مصباح الشریعه،(منسوب به امام اصدق)،ص ۱۳؛بحار الأنوار،ج ۶،ص ۲۵۱.

(۱۳).بقره،۱۵۵-۱۵۶.

(۱۴).مربوط به غزلی است با این مطلع:عکس روی تو چو در آینه جام افتاد.

(۱۵).کلیات سعدی،محمد علی فروغی،غزلیات،ص ۳۵۴.

(۱۶).این مطلب از تفسیر کبیر فخر رازی نقل شده است.(مولف)

(۱۷)این عبارت در دو آیه قرآن آمده است:إبراهیم،۳۴؛نحل،۱۸.

(۱۸).از امیر خسرو دهلوی است.

(۱۹).انعام،۷۰.

(۲۰).دائره المعارف،بزرگ اسلامی،ج ۱۰،مقاله ۴۱۴۱،نویسنده:علی بهرامیان:اویس قرنی،ابو عمرو(نیمه نخست سده ۱ ق/۷ م)،تابعی نام آور و از اصحاب امیر المؤمنین علی (ع)که نزد صوفیه به زهد و پارسایی شناخته می شود.او از تیره قرن،شاخه ای از قبیله یمانی بنی مراد بود(برای سلسله نسب او،نک:کلبی،۳۳۴/۱؛ابن سعد،۱۶۱/۶؛ خلیفه،۱۴۶).نام پدر او عامر و در برخی مآخذ انیس،خلیص یا عمرو هم آمده است (طبری،۶۲۷؛ابن درید،۴۱۴؛خلیلی،۵۴۲/۲-۵۴۳؛رافعی،۹۱/۱).ظاهرا اویس در عهد پیامبر(ص)در یمن می زیست،ولی هرگز موفق به دیدار آن حضرت نشد.طبق روایاتی نه چندان موثق،اویس همراه هیأتی از یمن یا کوفه به مدینه آمد.گفته اند که بر اثر نشانه هایی که پیامبر(ص)از اویس گفته بود،عمر بن خطاب وی را شناخت(نک:

ابن سعد،۱۶۲/۶-۱۶۳؛ذهبی،۲۰/۴ بب).ظاهرا پس از این سفر،اویس کوفه را برای سکنی برگزید(احمد بن حنبل،۴۷۸).درباره محل درگذشت اویس قرنی روایت بسیار است(همو،۴۷۹-۴۸۰؛ابن حبان،۵۲/۴؛نیشابوری،۹۹)،چنانکه گوری در ناحیه رقه در سوریه و نیز در جاهای دیگری همچون دمشق،اسکندریه و دیار بکر به وی منسوب است(یاقوت،۵۹۶/۲؛ابن بطوطه،۱۱۴/۱).با این همه،چنان که بیشتر-

-روایات نشان می دهند،وی در پیکار صفین،در سپاه امیر المؤمنین علی(ع)حضور یافت و پیکر وی را در میان شهدای این واقعه یافتند(طبری،۶۲۸؛نیز نک:نصر بن مزاحم،۳۲۴).

اختلاف نظر در جزئیات زندگی اویس،حتی در سده های نخستین هجری،چنان بوده که برخی درباره شخصیت او با شک وتردید سخن گفته اند(نک:ابن حبان،۵۳/۴؛نیز نک:ابن جوزی،۴۳/۲-۴۴).با این همه،گفته اند که او از امیر المؤمنین علی(ع)و عمر بن خطاب روایت کرده،و کسانی از رجال سده ۱ ق که بیشتر کوفی انداز او استماع کرده اند(ابن ابی حاتم،۱(۱)/۳۲۶؛ابن حجر،۱۱۵/۱).

نزد شیعه امامیه،اویس قرنی به عنوان یکی از یاران امام علی(ع)مقامی خاص دارد (الاختصاص،۶-۷،۶۱،۸۱-۸۲؛کشی،۹)و شیخ مفید نام اویس را از جمله کسانی آورده است که با امیر المؤمنین علی(ع)دست بیعت دادند(الجمل،۱۰۹).

همه اهمیت روایات برجای مانده در باب اویس قرنی در این نکته است که او از نخستین نمونه های زهد و پارسایی در میان مسلمانان به شمار رفته،و بعدها نزد صوفیه مقامی بلند یافته است؛چنان که نام او به عنوان یکی از زاهدان هشتگانه(-زهاد ثمانیه)،در میان تابعین ثبت شده است(مثلا نک:ابو نعیم،۸۷/۲؛کشی،۹۷-۹۸).

کهن ترین روایات درباره اویس،تصویری کاملا صوفیانه از او ارائه می کنند.همه کسانی که در این روایات اویس را دیده اند،او را در فقر و سرگشتگی و گمنامی در عین شهرت وصف کرده و گفته اند که جامه مناسب نداشت و این خود یکی از علل عزلت او بود(ابن مبارک،۲۹۳؛ابن سعد،۱۶۱/۶-۱۶۵؛احمد بن حنبل،۴۷۵-۴۷۷،۴۸۰- ۴۸۱).در روایت های دیگری آمده است که او جامه ای پشمینه(-من صوف)بر تن داشت(همو،۴۷۹؛نیز نک:شیخ مفید،الارشاد،۳۰۶؛کشی،۹۸).در این روایات، جمله های حکمت آمیزی غالبا مبنی بر بی اعتباری دنیا و نزدیک بودن مرگ،به اویس نسبت داده شده است(ابن سعد، ۱۶۴/۶-۱۶۵؛احمد بن حنبل،۴۷۹-۴۸۰).

در ادبیات صوفیه،اشاره های مفصلی به احوال اویس شده است(نک:ابو نعیم، ۷۹/۲-۸۷؛عطار،۱۹ بب).در این میان حدیث منسوب به پیامبر(ص):«رایحه

رحمان(بهشت)از جانب یمن به مشام من می رسد»-که گفته اند اشاره ای است به اویس قرنی(نک:فروزانفر،۷۳)-درخور توجه بسیار است(نیز نک:عین القضات، ۳۲۶،۳۴۹؛قس:علاء الدوله،۳۶۵-۳۶۶).برخی از صوفیه این گفتهٔ منسوب به پیامبر (ص)را دلیل تفاوت نهادن آن حضرت میان اصحاب در القای حقایق و اسرار دانسته اند (احمد جام،۳۱۹؛نیز نک:آملی،۲۶)و نیز طبق روایتی،اویس درحالی که از حضرت رسول(ص)بسیار دور بوده،از احوال آن حضرت آگاهی می یافته است(نک: کرمانی، ۲۵-۲۶).همچنین برای این موضوع که اویس،پیامبر(ص)را درک نکرد،تأویلات خاصی پیش کشیده اند(نک:عین القضات،۳۴-۳۵؛شمس تبریزی،۲۷۶/۱-۲۷۸).

از اویس به عنوان نخستین کس از خردمندان دیوانه(-عقلاء المجانین)یاد شده است (نک:نیشابوری،۹۴؛نیز عین القضات، ۳۴۹).همچنین عزلت و تنهایی،و مکاشفات و اذواق وی در این احوال،بی آنکه«پیری»را در سیروسلوک از نزدیک درک کرده باشد،سخت مورد توجه صوفیه بوده است،چندان که این موضوع موجب پیدایش طریقت خاصی از تصوف با عنوان«اویسیه»(ه م)گردید.با این همه،حیدر آملی نام اویس را در کنار اصحاب خاص پیامبر(ص)همچون سلمان،ابوذر،عمار و اصحاب صفه قرارم داده،و میان ایشان و طبقات بعدی صوفیه تفاوت نهاده،و این گروه از اصحاب را از«تلامذه للائمه المعصومین»دانسته است(ص ۵۰۳،۶۱۴-۶۱۵).

به عنوان نمونه ای از جایگاه اویس نزد برخی فرق،می توان به اثری از باضیه اشاره کرد که اویس را از اصحاب مذهب خویش دانسته اند.(نک:ابن سلام،۷۹).

مآخذ:آملی،حیدر،جامع الاسرار،به کوشش هانری کربن و عثمان یحیی،تهران، ۱۳۴۷ ش/۱۹۶۹ م؛ابن ابی حاتم،عبد الرحمان،الجرح و التعدیل،حیدرآباد دکن، ۱۳۷۲ ق/۱۹۵۳ م؛ابن بطوطه،رحله،به کوشش محمد عبد المنعم عریان،بیروت، ۱۹۸۷ م؛ابن جوزی،عبد الرحمان،الموضوعات،به کوشش عبد الرحمان محمد عثمان، قاهره،۱۳۸۶ ق/۱۹۶۶ م؛ابن حبان،محمد،الثقات،حیدرآباد دکن،۱۳۹۸ ق/۱۹۷۸ م؛ ابن حجر عسقلانی،احمد،الاصابه،قاهره،۱۳۲۸ ق/۱۹۱۰ م؛ابن درید،محمد، الاشتقاق،به کوشش عبد السلام هارون،قاهره،۱۳۷۸ ق/۱۹۵۸ م؛ابن سعد،محمد،-

-الطبقات الکبری،بیروت،دار صادر؛ابن سلام اباضی،بدء الاسلام،به کوشش ورنر شوارتس و سالم بن یعقوب،بیروت،۱۴۰۶ ق ۱۹۸۶ م؛ابن مبارک،عبد اللّه،الزهد و الرقائق،به کوشش حبیب الرحمان اعظمی،مجلس احیاء المعارف،۱۳۸۵ ق/۱۹۶۶ م؛ ابو نعیم اصفهانی،احمد،حلیه الاولیاء،قاهره،۱۳۵۱ ق/۱۹۳۳ م؛احمد بن حنبل،الزهد، به کوشش محمد سعید بن بسیونی زغلول،بیروت،۱۴۰۹ ق/۱۹۸۸ م؛احمد جام،انس التائبین،به کوشش علی فاضل،تهران،۱۳۶۸ ش؛الاختصاص،منسوب به شیخ مفید،به کوشش علی اکبر غفاری،قم،۱۴۰۲ ق؛خلیفه بن خیاط،الطبقات،به کوشش اکرم ضیاء عمری،ریاض،۱۴۰۲ ق/۱۹۸۲ م؛خلیلی،خلیل،الارشاد،به کوشش محمد سعید عمر ادریس،ریاض،۱۴۰۹ ق/۱۹۸۹ م؛ذهبی،محمد سیر اعلام النبلاء،به کوشش شعیب ارنؤوط و دیگران،بیروت،مؤسسه الرساله؛رافعی قزوینی،عبد الکریم،التدوین فی اخبار قزوین،به کوشش عزیز اللّه عطاردی،تهران،۱۳۷۶ ش؛شمس تبریزی،مقالات، به کوشش محمد علی موحد،تهران،۱۳۶۹ ش؛شیخ مفید،محمد،الارشاد،قم،مؤسسه آل البیت(ع)؛همو،الجمل،به کوشش علی میرشریفی،قم،۱۴۱۳ ق؛طبری،محمد، «المنتخب من کتاب ذیل المذیل»،همراه ج ۱۱ تاریخ؛عطار نیشابوری،فرید الدین، تذکره الاولیاء،به کوشش محمد استعلامی،تهران،۱۳۶۶ ش؛علاوه الدوله سمنانی،احمد، العروه لاهل الخلوه و الجلوه،به کوشش نجیب مایل هروی،تهران،۱۳۶۲ ش؛ عین القضات همدانی،تهمیدات،به کوشش عفیف عسیران،تهران،۱۳۴۱ ش؛فروزانفر، بدیع الزمان،احادیث مثنوی،تهران،۱۳۶۱ ش؛کرمانی،عبد الرزاق،«تذکره در مناقب حضرت شاه نعمت اللّه ولی»،مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت اللّه ولی کرمانی،به کوشش ژان اوبن،تهران،۱۳۶۱ ش؛کشی،محمد،معرفه الرجال،اختیار شیخ طوسی، به کوشش حسن مصطفوی،مشهد،۱۳۴۸ ش؛کلبی،هشام،نسب معد و الیمن الکبیر،به کوشش ناجی حسن،بیروت،۱۴۰۸ ق/۱۹۸۸ م؛نصر بن مزاحم،وقعه صفین،به کوشش محمد عبد السلام هارون،قاهره،۱۳۸۲ ق/۱۹۶۲ م؛نیشابوری،حسن،عقلاء المجانین، به کوشش عمر اسعد،بیروت،۱۴۰۷ ق/۱۹۸۷ م؛یاقوت،بلدان.

(۲۱).شیخ جعفر نقدی،الانوار العلویه،ص ۴۷۵.به تقل از کتاب فضائل.

ص:۷۶

(۲۲).بحار الأنوار،ج ۱،ص ۹۶.

(۲۳).بقره،۲۲۳.

(۲۴).المواعظ العدديه،ص ۱۴۶؛ميزان الحكمه،ج ۴،ص ۳۴۷۳.

(۲۵).از عباس عنقا است.

۵ افکار منفی و تأثیر آن در پیدایش انحرافات اخلاقی

اشاره

تهران،حسینه همدانیها رمضان ۱۳۸۶

ص:۷۹

بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

درباه تفکر و اندیشه،روایت مهمی از وجود مبارک امیر المؤمنین، علیه السلام،به ما رسیده که بسیار درخور تامل است.حضرت می فرمایند:

«من کثر فکره فی المعاصی دعته الیها». ۱

یعنی باید فکرهای منفی را کنار گذاشت،به گناهان فکر نکرد و مواظب بود اندیشه به معصیت و گناه و خیال پردازی درباره آن ها میل نکند،زیرا به تجربه ثابت شده کسی که به گناه فکر می کند به دام آن می افتد: «دعته الیها». وقتی هم آدم به دام گناه افتاد خلاص شدنش بسیار مشکل است.

حضرت در فرمایش دیگری به این مسالهخ اشاره می کنند و می فرمایند:

«ترک الذنب أهون من طلب التوبه». ۲

ترک گناه راحت تر از طلب توبه و افتادن در آن به مراتب آسان تر از بیرون آمدن از آن است؛همان طور که افتادن در چاه آسان و بیرون آمدن از آن بسی مشکل است.

به طور کلی،وقتی آدم لذت گناه را بچشد،حتی اگر از انجام آن پشیمان شود،باز جاذبه گناه او را به خود می خواند و نفسش به انجام دوباره آن تمایل پیدا می کند و جدا کردنش از آن لذت کار مشکلی است.برای مثال،تا آدم چشم چران نشده از خطر چشم در امان است،اما وقتی تصمیم می گیرد به چهره های زیبا خیره بشود دیگر به آسانی نمی شود او را از این کار باز داشت.حتی اگر چشم را بشود کنترل کرد، تصویرهای موجود در ذهن و بازی های فکر را نمی شود از بین برد و پاک کردن تاثیرات آن کار ساده ای نیست.به قول سعدی:

چو دیده دید و دل از دست رفت و چاره نماند

نه دل ز مهر شکیبد نه دیده از دیدار.

چه باید کرد؟

مهم ترین سوال همین است:چه کنیم تا به این درد مبتلا نشویم؟و در صورت ابتلا،چگونه از آن رهایی یابیم؟

پاسخ یک کلمه بیش نیست:فکر کردن.برای پیشگیری از شیوع این بیماری یا درمان آن،اولین و بزرگ ترین قدم اندیشیدن است.انسان باید فکر کند و ببیند آیا مالک چشم و گوش و سایر اعضای بدنش خودش است؟قرآن مجید نیز همین مساله را طرح می کند تا انسان را به تفکر وا دارد:

«قُلْ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ أَمَّنْ یَمْلِکُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصٰارَ وَ مَنْ یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ یُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَ مَنْ یُدَبِّرُ الْأَمْرَ...». ۳

بگو کیست که شما را از آسمان و زمین روزی می دهد؟یا کیست که بر چشم ها و گوش ها مالکیت و حکومت دارد؟و کیست که زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می آورد؟و کیست که همواره امور جهان هستی را تدبیر می کند؟

ص:۸۲

اگر بگوییم خود ما مالک هستیم،معنی اش این می شود که این چشم با هفت طبقه منظم و حدقه و مردمک و سفیدی و سیاهی و آب های شور و شیرین و لزجش را خودمان ساخته و موادش را هم خودمان به وجود آورده ایم،زیرا مالک چشم کسی است که آن را ساخته و پرداخته کرده است.اما قدر مسلم این است که عناصر چشم و دیگر اعضای بدنمان را ما نساخته ایم،بلکه وقتی در رحم مادرانمان بودیم،کسی دیگر سر و صورت و بینی و گوش و چشم را ساخته و در جای خود قرارشان داده است.بدین ترتیب،او مالک است و ما امانت دارانی بیش نیستیم.

اگر انسان خودش مالک چشم و سایر اندامش بود،اختیار استفاده از آن ها را به هر نحو و شکلی داشت،اما حالا که مالک نیست باید آن را آن طور استفاده کند که مالکش دستور می دهد.و مسلم این است که مالک چشم آن را برای انجام کارهای نامشروع به ما نداده است.در حقیقت،هر عضوی از اعضای بدن وظیفه ای دارد که نباید در استفاده از آن از این وظایف تخطی کرد.برای نمونه،ابزار دیدن را نباید هزینه چیزهایی نامشروع کرد.

نگاه نامشروع چیست ؟

نگاه به نامحرم،عکس او،فیلم هایی که در آن نامحرم حضور دارد،ولو ساخت کشور خودمان باشد و از تلویزیون جمهوری اسلامی هم پخش بشود،اگر سبب تحریک یا تهییج شهوت شود حرام است و نباید به آن ها نگاه کرد.نگاه کردن مرد به بدن مرد یا زن به بدن زن،حتی نگاه کردن به مو و ناخن دیگری اگر محرک شهوت باشد حرام است.بوسیدن غیر همسر اگر به قصد لذت و شهوت رانی باشد حرام است و پیغمبر اکرم می فرمایند خداوند در قیامت به چنین لب و دهان هوسبازی پوزه بندی از آتش دوزخ خواهد زد،مگر آن که توبه واقعی کند و از راه برگردد.

ص:۸۳

آیا خدا دستور داده زیبایی ها را نبینیم ؟

این هم موضوع عجیبی است.خداونـد انسان های زیبا را آفریده و مو و روی زیبا به آن ها داده و به ما چشم تماشا داده ولی؛در نهایت،دستور داده که به آن ها نگاه نکنیم.چرا؟

در میان موج دریا تخته بندم کرده دوست

باز می گوید که دامن تر نکن،هشیار باش!

پاسخ این است که دنیا جلسه امتحان و معیار سنجش رشد انسان است.مضافا این که با نگاه نکردن آدم خدابین می شود و با نگاه کردن کور.امام صادق علیه السلام می فرماید:

«النظره بعد النظره تزرع فی القلب الشهوه،و کفی بها لصاحبها فتنه». ۴

نگاه تخم شهوات حرام را در دل پخش می کند و در نتیجه انسان مرتکب انواع گناهان مربوط به غریزه جنسی می شود.

این شیوه و روش امتحان خداست.یوسف را هفت سال در کاخ سکنی می دهد و زیباترین زن شوهردار را در اختیارش قرار می دهد که حاضر است تمام عشق و هوسش را نثار یوسف کند،آن وقت به این دستور می دهد مرتکب زنا نشو و به یوسف می گوید نگاه نکن!؟زلیخا حرف خدا را گوش نمی دهد و خوار و بی آبروی همیشه تاریخ می شود و یوسف حرف خدا را می شنود و عزیز مصر وجود و الگوی بشریت می شود.نظام امتحان الهی بر این اساس است و قابل تغییر و سرپیچی هم نیست:

گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را.

۵

این نگاه علی است.

در نهج البلاغه می خوانیم:

«روی انه،علیه السلام،کان جالسا فی أصحابه،فمرت بهم امرأه جمیله،

ص:۸۴

فرمقها القوم بأبصارهم،فقال علیه السلام:إن أبصار هذه الفحول طوامح،و إن ذلک سبب هبابها،فإذا نظر أحدکم إلی امرأه تعجبه فلیلامس[فلیلمس]أهله، فإنما هی امرأه کامرأته». ۶

حضرت با چند نفر از اصحابشان در جایی نشسته بودند که زن زیبایی بر آنان گذشت.شاید رویش را درست نگرفته بود،چون این چند نفر ناگهان به این زن خیره شدند.امیر المؤمنین فرمود:همین طرز نگاه کردنتان است که هیجان شما را برای بودن با زنان زیاد می کند.برای چه با چشمانتان این زن نامحرم را که ناموس دیگران است این طور تیرباران می کنید؟مگر این زن با زن خودتان چه فرقی می کند؟

خانه خدا حرمت دارد

در طواف خانه خدا،زن ها حق ندارند چهره هاشان را بپوشانند؛یعنی واجب است تمام گردی صورتشان،ابرو،چشم،گونه،لب،دندان و....

بیرون باشد.از آن طرف،نظر کردن به آنان برای مردان هم حرام است.

در اعمال حج،هزاران زن را در کنار آدم قرار می دهد و می گوید نگاه نکن!این جا بیت اللّه و در حضور من است و بار گناهش بسیار سنگین.

این روایت را اهل تسنن نقل کرده اند.در چنین شرایطی،امیر مومنان جوانی را دیدند با تمام وجود در چهره زنی زیبا غرق شده و نزدیک است بدن این زن را از روی لباس لمس کند.

این گناه کمی نیست.پیغمبر اکرم می فرمایند:وقتی مرد نامحرم با زن نامحرم دست می دهند عرش خدا به لرزه در می آید.چه برسد به این که با هم خلوت کنند یا زنا کنند که کل عالم به لرزه در می آید.

درباره همین رابطه نامشروع قرآن می گوید:

«وَ لاٰ تَقْرَبُوا الزِّنیٰ إِنَّهُ کٰانَ فٰاحِشَةً وَ سٰاءَ سَبِیلاً». ٧

و نزدیک زنا نشوید که کاری بسیار زشت و راهی بس بد است.

عجب عمـل زشتی و چه راه بـدی است.معلوم می شود کـار مـا هم درست نیست که در اداره هایمان یک مرد جوان را با یک زن زیبای جوان به عنوان همکار و کارمنـد در یک اتاق جا می دهیم.الحمد للّه، تاجران نمازخوان و روزه گیر ما هم به تازگی از نظر ایمانی رشد کرده اند و هرکدام چند دختر مو پریشان پر ناز و غمزه را استخدام کرده اند که یا مدیر دفتر است یا مسئول کامپیوتر است و...هر از گاهی هم دلشان از زنانشان سرد می شود و با دفتردار و کامپیوتردارشان ازدواج می کنند و....

تازه،این در صورتی است که متدین باشند،وگرنه تجارتخانه که جای خلوتی است و هر شب بساط زنا به راه است.بگذریم.

امـام دیدنـد در حـال طواف،کنار بیت اللّه،محلی که ۱۲۴ هزار پیغمـبر صورت روی خـاک گذاشـته و ملائکه در ان در حـال طواف انـد.این جوان در پی شـهوات رانی است و می خواهـد با دسـتش خانم جوان پاکـدامنی را که مشـغول انجام اعمال حج واجب است لمس کند.

حضـرت سـیلی ای به این جوان زد و فرمود:این جـا جای این کارها نیست،بیرون از این جا هم جای این کارها نیست.حواسـت جمع خودات و خدا و قیامت و دینت باشد!(به این کار می گویند تحذیر و آن سیلی هم سیلی تحذیر است).

از قضـا،خلیفه دوم آن سـال برای مناسـک حـج آمـده بود(به قول عرب هـا «ملـک»آمـده بود حـج).این جوان گریه کنان برای دادخواهی پیش او رفت و گفت:در جوار بیت،در زمان حکوت حضرت عالی علی بن ابی طالب به من سیلی زده!

عمر گفت:من نمی تـوانم به شـکایت تـو رسـیدگی کنم.من نه دادگـاه می تـوانم تشـکیل دهم و نه به حرفت می تـوانم گوش کنم.آن سیلی هم نوش جانت!سرت را بینداز پایین و برو دنبال کارت.

ص:۸۶

جوان گستاخ شروع کرد که این بی عدالتی است،این ظلم است...اما عمر گفت:در حق تو هیچ ظلمی نشده.آن دستی که به صورت تو سیلی زده دست علی بن ابی طالب نبوده،دست خدا بوده.تو از دست خدا شکایت داری؟و توقع داری من برای کسی که دستش دست خداست دادگاه تشکیل دهم؟(توجه داشته باشیم که این سخن را عمر گفته و این روایت را اهل سنت نقل کرده اند ۸).

*** تا انسان چشم چران نشده سالم است و چیزی نمی خواهد.چون چیزی که انسان ندیده در فهرست خواسته های دل نمی نشیند و در فضای ندیدن خواسته ای ظهور نمی کند.وقتی نه عکسی دیده ام،نه فیلمی تماشا کرده ام و نه به دختری نگاه کرده ام،چه بخواهم؟

دل را در این حدیث ملامت نمی کنم این جرم دیده است ندارد گناه دل.

۹ همه ما باید یاد بگیریم هم چنان که شکم را آباد نگاه می داریم،شادابی پوستمان را حفظ می کنیم و به زیبایی اندامامان می رسیم،به مغزمان هم که مرکز تفکر و برتری دهنده ما بر آسمان و زمین است برسیم.با فراگیری علم و خواندن آثار مفید و تفکر و تامل مغز را زنده نگه داریم و قدر این گوهر یگانه را بدانیم.

عقل:هدیه پروردگار

مرحوم کلینی در اصول کافی روایت عجیب و شایسته تاملی از امیر مومنان نقل کرده که بسیاری از بزرگان از جمله مرحوم ملا صدرا در شرح اصول کافی و محروم مجلسی درصدد توضیح و شرح آن برآمده اند:

«هبط جبرئیل علی آدم،علیه السلام،فقال:یا آدم إنی امرت أن اخیرک واحده

من ثلاث فاخترها ودع اثنتين.فقال له آدم:یا جبرئیل و ما الثلاث؟فقال:

العقل و الحیاء و الدین.فقال آدم:إنی قد اخترت العقل فقال جبرئیل للحیاء و الدین:انصرفا و دعاه.فقالا:یا جبرئیل إنا امرنا أن نکون مع العقل حیث کان، قال:فشأنکما و عرج». ۱۰

حضرت می فرماید:جبرئیل،علیه السلام،بر آدم فرو آمد و گفت:من مامور شده ام انتخاب یکی از این سه چیز را به تو پیشنهاد کنم:عقل و حیا و دین.آدم گفت:من عقل را انتخاب می کنم.جبرئیل نیز مطابق فرمان پروردگار به دین و حیا گفت:برگردید.اما دین و حیا گفتند:

بازگشت ما ممکن نیست،چون خدا به ما امر کرده است که همواره همراه عقل باشیم.برای همین،از عقل جدایی ناپذیریم.جبرئیل برگشت و حیا و دین،این دو گوشواره عقل،نزد او ماندند.

نتیجه آن که عاقل بودن شرط لازم و کافی برای دین داشتن و با حیا بودن است و در این معنی روایت فراوان وارد شده است.از جمله،امام صادق علیه السلام می فرماید:

-«من کان عاقلا کان له دین،و من کان له دین دخل الجنه». ۱۱

-«الحیاء من الایمان،و لا إیمان لمن لا حیاء له». ۱۲

چه کنیم که با داشتن این سهگوهر باز به راه راست نمی رویم و هدایت نمی پذیریم؟چه کنیم که به جای خدا هزاران معشوق و محبوب موقتی را به دوستی گرفته ایم و از این همه ناخویشتن شناسی حیا نمی کنیم.

چرا عمر آدمی باید فدای چهار تا نامحرم بشود؟آن هم نامحرم های نماندنی.ای کاش آدم دل به یک دختر یا یک زن می بست که هشتاد سال با آدم به خاطر خود آدم می ماند و قربان آدم می رفت و دست از عشق برنمی داشت!نه این که دو سه روز تب عشق و هوسش تند باشد و

بعد از آن جنگ و جدال و آبروریزی و غوغا شروع شود و کار به دعوا و درگیری و کشت و کشتار بکشد.هر روز در روزنامه خبری در این باره هست که زن با مردی رفیق شد و به کمک او نصف شب شوهرش را کشت؛مرد با یکی رفیق شد و چون دید ممکن است زنش جار و جنجال به پا کند،زنش را خفه کرد؛...!؟

اسم این نوع زندگی ها و این نوع آدم ها را چه می توان گذاشت؟تا به حال،هیچ خوکی به خاطر عشق خوک دیگر را نکشته است،اما بعضی از انسان ها زن بی گناهی را به خاطر یک زن دیگر می کشند.یا مرد بی گناهی را که پدر فرزندانشان هم هست به قتل می رسانند!نکته اساسی این که وقتی ماجرا را دنبال می کنی معلوم می شود همه چیز از یک نگاه شروع شده و این آتش را چشم به سبب ناکارآمدی عقل و نداشتن فکر روشن کرده است.

زمام عقل به دست هوای نفس مده که گرد عشق نگردند مردم هشیار.

۱۳ فدای وجود مقدس امیر مؤمنان!چه زیبا انسان را روانکاوی کرده و چه خوب باطن و ظاهر انسان را شناسانده است!آری:

«من کثر فکره فی المعاصی دعته الیها».

به گناه فکر نکنید،چون فکر گناه انسان را به آغوش معصیت می اندازد و اسیرش می کند.نگاهتان را هزینه دیدن صحنه های نامشروع نکنید، چون تا چشم چیزی را نبیند دل آن را مطالبه نمی کند،اما وقتی نگاه کردی و دل آن را طلب کرد،دیگر پس گرفتن این شکل زیبا از نفس بسیار کار مشکلی است و فکر دائم در خیال آن دختر یا آن پسر زیباست.تاسف بارتر این که این عده با ازدواج هم مشکلشان حل نمی شود و این قدار گرفتارند که در هنگام انتقال نطفه به زن شرعی خودشان هم به فکر آن نامحرم اند ۱۴ و به یاد او کنار همسرشان قرار

می گیرند و این چهره نحس را نمی شود از نفس و از فکر آنان پاک کرد.

آیا بدبختی بزرگ تر از این هم می شود؟

خدایا داد از این دل از این دل که من یک دم نگشتم شاد از این دل

چو فردا نامه خوانان نامه خوانند بگویم صد هزاران داد از این دل

۱۵ خدایا،دل های ما آلوده شده و مرتب به چشم ها می گوید نگاه کنید،به گوش ها می گوید گوش کنید و...،اما هم چنان آرزومند پاکی و هدایت هستیم تا در راه بمانیم و از آن منحرف نشویم.تو نیز از سر لطف همتی بدرقه راهمان کن ۱۶ :

«رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهّابُ». ۱۷

پروردگارا،دل هایمان را پس از آن که هدایتمان فرمودی منحرف مکن و از سوی خود رحمتی بر ما ببخش،زیرا تو بسیار بخشنده ای.

ص:۹۰

پی نوشت:

(۱).حضرت در روایات دیگری می فرمایند: «الفکر فی غیر الحکمه هوس» و «من کثر فکره فی اللذات غلبت علیه». ر ک:میزان الحکمه،ج ۳،ص ۲۴۶۵،به نقل از:غرر الحکم،حکمت ۱۲۷۸،۸۵۶۱،۸۵۶۴.

(۲).میزان الحکمه،ج ۱،ص ۳۴۴.مرحوم ملا صالح مازندرانی در شرح أصول کافی (ج ۱۲،ص ۵۵۲)می گوید: «و ان ترک الذنب أهون و أسهل من طلب التوبه لأن النفس قبل الذنب أشد صفاء منها بعده و لا ریب فی أن العباده مع صفائها أسهل من العباده مع ظلمتها مع أن للتوبه اسبابا و شرائط قد لا یتحصل فلیس کل من طلب التوبه وجدها».

روایت بسیار معروفی هم از امام صادق ذکر شده که در آن در جریان داستانی مشهور زنی بدکار پیرمرد عابدی از بنی اسرائیل را به وسیله همین جمله راهنمایی کرده از مکر شیطان نجات می دهد.ر ک:اصول کافی،ج ۸،ص ۳۸۵؛وسائل الشیعه (آل البیت)،ج ۱۶،ص ۱۳۲: «...عن أبی عبد اللّه،علیه السلام،فی حدیث طویل ملخصه أن ابلیس احتال علی عابد من بنی إسرائیل حتی ذهب إلی فاجره یرید الزنا بها،فقالت له إن ترک الذنب أیسر من طلب التوبه،و لیس کل من طلب التوبه وجدها، فانصرف و ماتت من لیلتها فأصبحت و إذا علی بابها مکتوب:احضروا فلانه فإنها من أهل الجنه فارتاب الناس فمکثوا ثلاثا لا یدفنونها ارتیابا فی أمرها،فأوحی اللّه عز و جل إلی نبی من الانبیاء و لا أعلمه الا موسی بن عمران أن ائت فلانه فصل علیها، و مر الناس فلیصلوا علیها،فانی قد غفرت لها،و أوجبت لها الجنه بتثبیطها عبدی فلانا عن معصیتی».

(۳).یونس،۳۱.

(۴).میزان الحکمه،ج ۴،ص ۳۲۹۲:به نقل از:من لا یحضره الفقیه،ج ۴،ص ۱۸،ح ۴۹۷۰.

(۵).از حافظ است.

(۶).نهج البلاغه،حکمت ۴۲۰؛میزان الحکمه،ج ۲،ص ۱۲۳۸.

ص:۹۱

(۷).اسراء،۳۲.

(۸).بحار الأنوار،ج ۲۴،ص ۲۰۲: «...و قال الجزری فی حدیث عمر:إن رجلا-کان ینظر فی الطواف إلی حرم المسلمین،فلطمه علی علیه السلام.فاستعدی علیه،فقال:

ضربک بحق أصابته عین من عیون اللّه،أراد خاصه من خواص اللّه عز و جل،و ولیا من أولیائه.انتهی».

-بحار الأنوار،ج ۳۹،ص ۸۸: «جاء رجل مشجوج الا رأس یستعدی عمر علی علی علیه السلام،فقال علی:مررت بهذا و هو یقاوم امرأه فسمعت ما کرهت،فقال عمر:إن للّه عیونا و إن علیا من عیون اللّه فی الارض.و فی روایه الاصمعی أنه قال علیه السلام:

رأیته ینظر فی حرم اللّه إلی حریم اللّه،فقال عمر:اذهب وقعت علیک عین من عیون اللّه،و حجاب من حجب اللّه،تلک ید اللّه الیمنی یضعها حیث یشاء».

دراین باره روایات متعددی نیز داریم که حضرت به فضیلت خود در آن ها اشاره کرده اند.از جمله:

-بحار الأنوار،ج ۴،ص ۸: «ابن الولید،عن ابن أبان،عن الحسین بن سعید،عن النضر، عن ابن سنان،عن أبی بصیر،عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال:قال أمیر المؤمنین علیه السلام فی خطبه:أنا الهادی،و أنا المهتدی،و أنا أبو الیتامی و المساکین و زوج الارامل،و أنا ملجأ کل ضعیف،و مأمن کل خائف،و أنا قائد المؤمنین إلی الجنه،و أنا حبل اللّه المتین،و أنا عروه اللّه الوثقی و کلمه التقوی،و أنا عین اللّه و لسانه الصادق و یده،و أنا جنب اللّه الذی یقول:أن تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب اللّه.و أنا ید اللّه المبسوطه علی عباده بالرحمه و المغفره،و أنا باب حطه،من عرفنی و عرف حقی فقد عرف ربه لانی وصی نبیه فی أرضه،و حجته علی خلقه،لا ینکر هذا إلا الراد علی اللّه و رسوله».قال الصدوق:الجنب:الطاعه فی لغه العرب،یقال:هذا صغیر فی جنب اللّه أی أنا الذی ولایتی طاعه اللّه،قال اللّه عز و جل:أن تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب اللّه؛أی فی طاعه اللّه عز و جل.بیان:روی عن الباقر علیه السلام أنه قال:معنی جنب اللّه أنه لیس شئ أقرب إلی اللّه من رسوله،و لا أقرب إلی-

-رسوله من وصيه،فهو فى القرب كالجنب،و قد بين اللّه تعالى ذلك فى كتابه بقوله:أن تقول نفس يا حسرتى على ما فرطت فى جنب الّه؛يعنى فى ولايه أوليائه.و قال الطبرسى رحمه اللّه:الجنب:القرب أى يا حسرتى على ما فرطت فى قرب اللّه و جواره،و فلان فى جنب فلان أى فى قربه و جواره،و منه قوله تعالى:و الصاحب بالجنب:و هو الرفيق فى السفر،و هو الذى يصحب الانسان بأن يحصل بجنبه لكونه رفيقه قريبا منه ملا صقاله.انتهى.و العين أيضا من المجازات الشائعه أى لما كان شاهدا على عباده مطلعا عليهم فكأنه عينه،و كذا و اللسان فإنه لما كان يخاطب الناس من قبل اللّه و يعبر عنه فى بريته فكأنه لسانه.

-بحار الأنوار،ج ۲۴،ص ۱۹۴: «محمد بن الحسين عن أحمد بن بشر عن حسان الجمال عن هاشم بن أبى عمار قال:سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول:أنا عين اللّه،و أنا جنب اللّه،و أنا يد اللّه،و أنا باب اللّه».

-بحار الأنوار،ج ۲۶،ص ۲۴۰: «أبى عن سعد عن ابن عيسى عن الحسين بن سعيد عن فضاله عن أبان عن محمد بن مسلم قال:سمعت أبا عبد اللّه(عليه السلام)يقول:

إن للّه عز و جل خلقا خلقهم من نوره و رحمته لرحمته،فهم عين اللّه الناظره،و اذنه السامعه،و لسانه الناطق فى خلقه بإذنه،و امناؤه على ما أنزل من عذر أو نذر أو حجه، فبهم يمحو اللّه السيئآت و بهم يدفع الضيم.و بهم ينزل الرحمه،و بهم يحيى ميتا و يميت حيا و بهم يبتلى خلقه و بهم يقضى فى خلقه قضيه.قلت:جعلت فداك من هؤلاء؟قال:

الاوصياء».

-بحار الأنوار،ج ۳۹،ص ۳۴۷: «سئل أمير المؤمنين عليه السلام:كيف أصبحت؟ فقال:أصبحت و أنا الصديق الاكبر و الفاروق الاعظم،و أنا وصى خير البشر،و أنا الاول و أنا الآخر،و أنا الباطن و أنا الظاهر،و أنا بكل شئ عليم،و أنا عين اللّه،و أنا جنب اللّه و أنا أمين اللّه على المرسلين،بنا عبد اللّه،و نحن خزان اللّه فى أرضه و سمائه،و أنا احيى و أنا اميت و أنا حى لا أموت.فتعجب الاعرابى من قوله فقال عليه السلام:أنا الاول أول من أمن برسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و أنا الآخر آخر من نظر فيه لما كان فى لحده،و أنا الظاهر ظاهر الاسلام،و أنا الباطن بطين من العلم،و أنا بكل شئ عليم-

-فإنی علیم بکل شئ أخبر اللّه به نبیه فأخبرنی به،فأما عین اللّه فأنا عینه علی المؤمنین و الکفره،و أما جنب اللّه فأن تقول نفس:یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب اللّه،و من فرط فی فقد فرط فی اللّه،و لم یجز لنبی نبوه حتی یأخذ خاتما من محمد صلی اللّه علیه و آله فلذلک سمی خاتم النبیین،محمد سید النبیین و أنا سید الوصیین، و أما خزان اللّه فی أرضه فقد علمنا ما علمنا رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله بقول صادق،و أنا احیی احیی سنه رسول اللّه،و أنا امیت امیت البدعه،و أنا حتی لا أموت لقوله تعالی:و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللّه أمواتا بل أحیاء عند ربهم یرزقون».

(۹).از اوحدی مراغه ای است.

(۱۰).اصول کافی،ج ۱،ص ۱۰.

(۱۱).کافی،ج ۱،ص ۱۱.در روایت دیگر از امام آمده است: «من کان عاقلا ختم له بالجنه ان شاء اللّه» ؛نیز:شیخ صدوق،ثواب الأعمال،ص ۱۴.

(۱۲).روایت از رسول مکرم اسلام است.ر ک:شیخ جواهری،جواهر الکلام،ج ۱۳،ص ۳۰۲؛الامام یحیی بن الحسین،الأحکام،ج ۱،ص ۳۴۷.

(۱۳).از سعدی است.

(۱۴).دراین باره روایت مبسوطی از رسول خدا وارد شده است.الحدائق الناضره،محقق بحرانی،ج ۲۳،ص ۱۴۲: «قال رسول اللّه:یا علی،لا تجامع امرأتک فی أول الشهر و فی وسطه و فی آخره،فإن الجنون و الجذام و الخبل یسرع إلیها و إلی ولدها.یا علی لا تجامع امرأتک بعد الظهر،فإنه إن قضی بینکما ولد یکون أحول و الشیطان یفرح بالحول فی الانسان.یا علی،لا تتکلم عند الجماع،فإنه إن قضی بینکما ولد لا یؤمن أن یکون أخرس،و لا ینظر أحد إلی فرج امرأته،و لیغض بصره عند الجماع،فإن النظر إلی الفرج یورث العمی فی الولد.یا علی،لا تجامع امرأتک بشهوه امرأه غیرک،فإنه یخشی إن قضی بینکما ولد أن یکون مخنثا أو مخبلا.یا علی،من کان جنبا فی الفراش مع امرأته فلا یقرأ القرآن.فإنی أخشی أن ینزل نار من السماء فتحرقهما.یا علی،لا تجامع امرأتک إلا و معک خرقه،و لأهلک خرقه،و لا تمسحا بخرقه واحده، فتقع الشهوه علی الشهوه،فإن ذلک یعقب العداوه بینکما،ثم یؤدیکما إلی الفرقه-

-و الطلاق.یا علی،لا تجامع امرأتک من قیام،فإن ذلک من فعل الحمیر،فإن قضی بینکما ولد کان بوالا فی الفراش کالحمیر البواله فی کل مکان.یا علی،لا تجامع امرأتک فی لیله الأضحی،فإنه إن قضی بینکما ولد یکون له ست أصابع أو أربع أصابع.یا علی،لا تجامع امرأتک تحت شجره مثمره،فإنه إن قضی بینکما ولد یکون جلادا أو قتالا أو عریفا.یا علی،لا تجامع امرأتک فی وجه الشمس و تلؤلؤها إلا أن ترخی سترا یسترکما،فإنه إن قضی بینکما ولد لا یزال فی بؤس و فقر حتی یموت.یا علی،لا تجامع امرأتک بین الأذان و الاقامه،فإنه إن قضی بینکما ولد یکون حریصا علی إهراق الدماء.یا علی،إذا حملت امرأتک فلا تجامعها إلا و أنت علی وضوء، فإنه إن قضی بینکما ولد یکون أعمی القلب بخیل الید.یا علی،لا تجامع أهلک فی النصف من شعبان،فإنه إن قضی بینکما ولد یکون مشوما ذا شامه فی وجهه.یا علی، لا تجامع امرأتک فی آخر درجه منه،یعنی إذا بقی منه یومان،فإنه إن قضی بینکما ولد یکون عشارا و عونا للظالمین،و یکون هلاک فئام من الناس علی یدیه.یا علی،لا تجامع أهلک علی سقوف البنیان،فإنه إن قضی بینکما ولد یکون منافقا مرتابا مبدعا.

یا علی،إذا خرجت فی سفر لا تجامع أهلک تلک اللیله،فإنه قضی بینکما ولد ینفق ماله فی غیر حق،و قرأ رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم:إن المبذرین کانوا إخوان الشیاطین.یا علی،لا تجامع أهلک إذا خرجت إلی سفر مسیره ثلاثه أیام ولیالیهن، فإنه إن قضی بینکما ولد یکون عونا لکل ظالم علیک.و فی روایه الصدوق:الجماع لیله الاثنین،فإنه إن قضی بینکما ولد یکون حافظا لکتاب اللّه عز و جل،راضیا بما قسم اللّه عز و جل له.یا علی،إن جامعت أهلک فی لیله الثلاثاء فقضی بینکما ولد فإنه یرزق الشهاده بعد شهاده أن لا إله إلا اللّه و أن محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم رسول اللّه،و لا یعذبه اللّه مع المشرکین،و یکون طیب النکهه و الفم،رحیم القلب،سخی الید، طاهر اللسان من الغیبه و الکذب و البهتان.یا علی،إن جامعت أهلک لیله الخمیسن، فقضی بینکما ولد فإنه یکون حاکما من الحکام،أو عالما من العلماء،و إن جامعتها یوم الخمیس عند زوال الشمس عند کبد السماء،فقضی بینکما ولد فإن الشیطان لا یقربه حتی یشیب،و یکون فهما،و یرزقه السلامه فی الدین و الدنیا.یا علی،إن-

-جامعتها لیله الجمعه،و کان بینکما ولد،فإنه یکون خطیبا قوالا مفوها،و إن جامعتها یوم الجمعه بعد العصر،فقضی بینکما ولد،فإنه یکون معروفا مشهورا عالما،و إن جامعتها لیله الجمعه بعد العشاء الآخره،فإنه یرجی أن یکون من الأبدال،إن شاء اللّه.

یا علی،لا تجامع أهلک فی أول ساعه من اللیل،فإنه إن قضی بینکما ولد فإنه لا یؤمن أن یکون ساحرا مثرا للدنیا علی الآخره.یا علی،إحفظ وصیتی هذه کما حفظتها عن جبرئیل».أقول:هذا الخبر رواه الشیخ فی التهذیب و الصدوق فی الفقیه عن أبی سعید الخدری.و رواه الصدوق فی العلل و الأمالی مسندا عن الطالقانی عن الحسن بن علی العدوی عن یوسف بن یحیی الاصفهانی عن إسماعیل بن حاتم عن أحمد بن صالح...».

(۱۵).از بابا طاهر است.

(۱۶).اشاره است به این بیت حافظ:

همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس /که دراز است ره

مقصد و من نو سفرم.

(۱۷).آل عمران،۸.

ص:۹۶

۶ فکر و قلب تأثیر تفکر در بیداری قلب آدمی

اشاره

تهران،حسینیه همدانیها رمضان ۱۳۸۶

ص:۹۷

لیم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

ارزشمندترین نگاه انسان نگاهی است که با اندیشه و تفکر همراه باشد.

وجود مبارک امیر المؤمنین،علیه السلام،در وصف اولیاء خدا در آیه «أَلاَ إِنَّ أَوْلِیاءَ اللّهِ لاَ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاَ هُمْ یَحْزَنُونَ». ۱ می فرماید:

«إن أولیاء اللّه هم الذین نظروا إلی باطن الدنیا إذا نظر الناس إلی ظاهرها، و اشتغلوا بآجلها إذا اشتغل الناس بعاجلها،فأماتوا منها ما خشوا أن یمیتهم، و ترکوا منها ما علموا أنه سیترکهم،و رأوا استکثار غیرهم منها استقلالا.

و درکهم لها فوتا.أعداء ما سالم الناس،و سلم ما عادی الناس.بهم علم الکتاب و به علموا.و بهم قام الکتاب و به قاموا.لا یرون مرجوا فوق ما یرجون،و لا مخوفا فوق ما یخافون». ۲

اغلب مردم ظاهربین هستند و از دیدن جریانات و حوادثی که در عالم روی می دهد و حقایقی که در آن ها جاری است هیچ بهره ای نمی برند؛ اما نگاه اولیاء خدا نگاهی اثردار و حقیقت جوست.برای همین،سبب تغییر حالاتشان می شود و موتور حرکتشان به سوی خدا و عالم فکرها و ارزیابی ها و عاقبت اندیشی ها یشان است.

ص:۹۹

روایات بسیاری ما را به داشتن چنین نگاه و بینشی دعوت می کنند.از جمله،وجود مبارک امیر المؤمنین،علیه السلام،می فرماید:

«نبه بالفکر قلبک،و جاف عن اللیل جنبک،واتق اللّه ربک ۳ ». ۴

براساس این روایت،انسان باید سه کار مهم در زندگی انجام دهد تا آشنای انبیاء و ائمه و اولیای خدا شود و در زمره علاقمندان آنان قرار گیرد و جزو کسانی باشد که خداوند به آنان نعمت بخشیده است؛ کسانی که تا ابد مورد خشم خدا قرار نمی گیرند،همواره محبوب خدایند،راهشان را گم نمی کنند و خداوند در دنیا و آخرت مورد انعام ویژه خود قرارشان می دهد:

«...اَلَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لاَ الضّالِّینَ».

مفهوم انعمت

به یقین،مراد از نعمت در این آیه این نیست که مثلا خداوند بر سفره برگزیدگان خود خربزه و هندوانه و خیار و ماست و دوغ و جز این ها قرار داده است،زیرا ستمگران دنیا همواره از چیزهایی گران تر و تازه تر و بهتر از این ها بهره مند بوده اند.نعمت هایی که خدا در سوره حمد از آن ها سخن می گوید نعمت ایمان و توفیق عمل صالح و پایبندی به اخلاق و ارزش هاست.

امیر المؤمنین می فرماید:من اگر بخواهم از مغز گندم مخلوط با عسل ناب غذا درست کنم،می توانم.اما خدا را چه کنم؟چگونه می توانم مغز گندم و عسل بخورم،درحالی که خانه مردم خالی است و شب ها عده ای گرسنه سر بر بالین می گذارند؟

«الا و إن لکل مأموم إماما یقتدی به و یستضیء بنور علمه،ألا و إن إمامکم قد اکتفی من دنیاه بطمریه،و من طعمه بقرصیه.ألا و إنکم لا تقدرون علی ذلک و لکن أعینونی بورع و اجتهاد و عفه و سداد». ۵

ص:۱۰۰

امام شما در این دنیا برای سیر کردن شکمش به دو قرص نان جو و برای پوشاندن بدنش به لباسی معمولی اکتفا کرد،درحالی که می توانست پارچه ابریشمین بپوشد و بهترین سفره ها را پهن کند.

این معنی واقعی زهد است.توجه داشته باشیم که امیر المؤمنین امکان چنین زندگی هایی را داشت.او،در طی ۲۵ سال خانه نشینی،کشاورزی آبادی ایجاد کرده بود و یکی از ثروتمندان زمان خود محسوب می شد.با این حال،در کمال قناعت و زهد زندگی می کرد و این یکی دیگر از جنبه های تعالی وجود حضرت است که در اوج توانایی امساك می کند و زهد می ورزد.ازاین رو،وصیت حضرت به امام حسن و امام حسین، علیهم السلام،را در شب بیست ویکم ماه رمضان که نگاه می کنیم کلمه ای درباره پول یا مادیات در ان نمی یابیم.

سه دستور مهم

اما سه نکته موجود در فرمایش امیر المومنین:

«نبّه بالفکر قلبك»

دل خواب و غفلت زده و قلب حیوانیت را با تفکر و اندیشه بیدار کن.

ممکن است این بیداری به سبب تفکر در آیه ای از قرآن،جمله ای حکیمانه از انسانی فهیم یا مشاهده جریان یا حادثه ای اتفاق بیفتد؛هم چنان که برای فرخی سیستانی در مشاهده ویرانی های کاخ مدائن روی داد:

هان ای دل عبرت بین از دیده حذر کن هان

ایوان مدائن را آئینه عبرت دان.

شیوه تفکر پیامبر

از امام صادق،علیه السلام،پرسیدند:یابن رسول اللّه،رسول خدا چگونه فکر می کرد؟حضرت فرمود:پیامبر خدا وقتی از کنار خانه ویرانه ای

می گذشت که دیوارها یا سقفش ریخته بود،می ایستاد و خطاب به آن خانه می فرمود:

«این بانوک»

معمارها و بناهایی که تو را ساختند و کسانی که در ساخت تو به آنان کمک کردند کجایند؟آن دست هایی که نقشه تو را کشیدند،آن ها که دیوارهایت را چیدند و طاقت را زدند کجا رفتند؟همگی مردند و زیر خاک رفتند و فراموش شدند،ولی تو هنوز مانده ای و عمر تو خانه خشت و گلی از چهار پنج نسل بشر بیشتر بوده است.

«این ساکنوک». ۶

آن ها که در تو زندگی کردند،عروسی گرفتند و بچه دار شدند کجایند؟ آیا آن عروس هنوز جوانی و شادابی هجده سالگی اش را دارد؟آن داماد هنوز طراوت و قدرتش را دارد؟آن ها همه رفتند و تو هنوز باقی هستی!؟

به راستی،ما انسان ها با این عمرهای کوتاه بی اعتبار در این دنیا چه می گوییم و در رهگذر این دنیای فانی در پس همه این نزاع ها و حق کشی ها و جنگ ها و نامردی ها در پی چه هستیم؟

امام در ادامه فرمودند:پیامبر با دیدن خانه ای مخروب این طور به فکر فرو می رفت.حال،از روی این نمونه قیاس کنید که پیغمبر درباره هر موضوعی چگونه فکر می کرده است.

البته،گمان نباید کرد که این نگاه پیامبر به سبب نبوت ایشان بوده است،زیرا به شهادت تاریخ،ایشان سال ها قبل از بعثت نیز اهل تفکر بوده و در اندیشه به سر می برده اند.به سبب همین تفکر نیز بود که به نبوت انتخاب شدند و قلب مبارکش ظرف نزول قرآن واقع گردید.

آری،وقتی نگاه انسان نگاه اندیشمندانه باشد،قلب بیدار می شود و در

هر پدیده ای و رویدادی عبرتی می بیند و درسی می آموزد.این عبرت ها و درس ها قلب آدمی را بیدار می کند و وقتی قلب بیدار شد،این بیداری در اعمال و اخلاق و منش و روش آدمی اثر می گذارد و او را از بیهوده زیستن نجات می دهد.

شیخ جعفر کبیر:نمونه قلب بیدار

شیخ جعفر کبیر ۷ از مراجع تقلید معروف شیعه است.شهرتش به کبیر نیز به لحاظ تسلط و آگاهی فراوان ایشان در ابواب مختلف علم بوده است، به طوری که می گویند اگر تمام کتب فقهی شیعه را جمع کرده در دریا می ریختند و حتی یک کتاب هم باقی نمی ماند،ایشان می توانست تمام فقه اهل بیت را از نو بنویسد.

چنین انسان باعظمتی،روز عید فطر،قبل از آن که نماز عید را اقامه کند،زکات فطره را که از مردم جمع شده بود بین مستحقین تقسیم کرد.

بعد از نماز،مستحق دیگری آمد کنار سجاده شیخ نشست و گفت:آقا، من زندگی ام امسال نچرخیده و واقعا مستحق هستم.به من هم از زکات فطره مبلغی مرحمت کنید!شیخ گفت:هرچه زکات به من دادند مصرف کردم و در حال حاضر چیزی ندارم.آن بینوا ناراحت شد و از فرط ناراحتی آب دهان به صورت شیخ انداخت و گفت:پس بی جا روی این مسند نشسته ای.برو و بگذار کسی این جا بنشیند که داشته باشد.

با دیدن این حالت،شیخ بلند شد و عبایش را از دوش برداشت و آن را به شکل کیسه در آورد و به مردم گفت:بنده مستحق شرعی دیگری سراغ دارم که زکات به او نرسیده،هرکس هرچه می تواند کمک کند!

چند تن از مومنین از جا بلند شدند تا خودشان در صف ها بچرخند و پول جمع کنند،ولی شیخ نگذاشت و فرمود:خودم این کار را انجام می دهم.لحظاتی بعد،عبا پر از پول شد و شیخ آمد سر جانمازش و به

آن مستحقق گفت:برادر،برای حفظ آبرویت بیا خانه و کل پول عبا را بردار و ببر.

این رفتار از خواص تفکر و قلب بیدار است.اگر شیخ می خواست با این مستحق بی تربیت برخورد کند و آبرویش را ببرد،می توانست.کافی بود به همان نمازگزاران صف اول اشاره کند یا اجازه بدهد که آن ها در این جریان مداخله کنند یا متوجه ماجرا شوند،ولی دید اگر کارد به استخوان این بنده خدا نرسیده بود این کار را نمی کرد.از این نظر،به او حق داد.از طرفی،به یاد کلام پروردگار افتاد که می گوید:

«خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِینَ». ۸

عفو و گذشت را پیشه کن،و به کار پسندیده فرمان ده،و از نادان روی بگردان

«...وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ وَ الْعافِینَ عَنِ النّاسِ وَ اللّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ». ۹

آنان که...خشم خود را فرو می برند،و از خطاهای مردم در می گذرند؛و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

اگر شیخ این کار را نمی کرد،شاید یک نفر را برای همیشه از نماز و زکات و آخوند و مرجع تقلید جدا کرده بود،اما فکر کرد و کاری را انجام داد که هم اثر تربیتی برای آن فرد داشت و هم برای مرجعیت شیعه سبب افتخار است.

ما هم باید در این آیات فکر کنیم و ببینیم چگونه می شود محبوب خدا شد؟قدر مسلم،یک راهش همین است که در مقابل عکس العمل های تند دیگران که در مضیقه روحی هستند از کوره در نرویم،برایشان عذری بتراشیم،ببخشیمشان و به آنان نیکی کنیم.

مومن:کلید حل مشکلات

خطبه هشتادوشش نهج البلاغه خطبه ای است که امیر المؤمنین در آن چهل وصف برای اهل خدا بیان کرده است.انسان وقتی در نهج البلاغه یا قرآن

غور می کنـد،ارزش آن ها را می فهمـد و به نظر من،نهج البلاغه شاهکار انسان در عالم خلقت است.امیر المؤمنین در جایی از این خطبه می فرمایند:

«و صار من مفاتیح أبواب الهدی و مغالیق أبواب الردی». ۱۰

یعنی کسانی مثل شیخ کبیر کلید باز کردن درهای رحمت و هدایت خدایند.خداوند به محبوبش آن قدر لطف دارد که چشم وگوش و دست و زبان و شکم و پوستش را به کلید گشایش درهای هدایت و رحمت خود تبدیل می کند.آیا تجارتی سودمندتر از این در دنیا پیدا می شود که در قیامت ده ها هزار نفر را جلوی چشم انسان به جهنم ببرند و در عوض او را به اندازه صدها میلیارد نفر تکریم کنند و پاداش دهند؟ این عاقبت کسانی است که خداوند آنان را دوست دارد و عاشق آن هاست.آنان که در زندگی تجربه عشق زمینی را داشته یا احوالات این دسته از عشاق را دیده اند می دانند زمانی که انسان در فضای عشق قرار می گیرد،برای معشوقش حدی قائل نمی شود؟یعنی اگر معشوق بگوید امروز بیا،با وجود این که صدها کار مهم دارد،با هزار بهانه کارهایش را تعطیل می کند و به کار معشوق می رسد.حالا قیاس کنید اگر خداوند عاشق انسان باشد چه می شود؟

نبّه بالفکر قلبک

اولین دستور امیر المومنین این است.در نتیجه،از امروز اگر قرآن می خوانیم،مطلبی می شنویم یا حادثه ای می بینیم باید اندیشه کنیم تا قلب غافلمان بیدار شود.

مرحوم آیت اللّه العظمی شیخ محمد حسین کمپانی ۱۱ قدس سره درباره جایگاه دل شعر زیبایی دارد که این طور شروع می شود:

تا بی خبری ز ترانه دل هرگز نرسی به نشانه دل

ص:۱۰۵

صدای دل صدای خداست.بنابراین،کسی که کار بدی می کند،مال مردم می خورد،ارتباط با نامحرم برقرار می کند،و در جواب کسی که از او می پرسد چرا این کارها را می کنی می گوید:دلم می خواهد!دروغ بسیار بزرگی می گوید.او باید بگوید شهوت مرا به این کارها دعوت می کند.دل انسان حرم خداست و یک صدا هم بیشتر ندارد و آن صدای خداست.امیر المومنین در نهج البلاغه تصریح می کند که خدا تمام اعضا و جوارح را برای ما ساخته،به جز دل که آن را برای خودش ساخته است؛یعنی همان طور که خداوند در جهان خانه کعبه را بیت اللّه قرار داده،در کشور وجود ما هم دل را خانه خود قرار داده است:

طواف خانه دل کن که کعبه یک سنگ است

کآن را خلیل بنا کرد و این را خدای خلیل.

وقتی دل اسیر دست گناهان می شود،دیگر آن صدا شنیده نمی شود،اما وقتی از زنجیر گناهان آزاد می شود،صدای خدا از آن به گوش می رسد.

بسیاری از دوستان خدا این ندای درونی را شنیده اند و به آن پاسخ گفته اند:

«رَبَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِياً يُنادِي لِلْإِيمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنّا رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ كَفِّرْ عَنّا سَيِّئاتِنا وَ تَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ». ۱۲

پروردگارا،بی تردید ما صدای ندادهنده ای را شنیدیم که مردم را به ایمان فرا می خواند که به پروردگارتان ایمان آورید.پس ما ایمان آوردیم.

پروردگارا،گناهان ما را بیامرز و بدی هایمان را از ما محو کن و ما را در زمره نیکوکاران بمیران.

عده ای نیز نداهای بیرونی را می شنوند و به آن پاسخ می دهند.از جمله،جناب حر بن یزید ریاحی.

ندایی برای حر

روز عاشورا،وقتی حر می خواست به میدان برود،به حضرت ابی عبد اللّه

عرض کرد:قبل از این که کشته شوم،اجازه بدهید مطلبی را برای شما تعریف کنم که برایم خیلی شگفت انگیز بود.وقتی ابن زیاد مرا با هزار سوار فرستاد تا جلوی حرکت شما را بگیرم و به دست این گرگ ها بسپارم و کار به این جا برسد،بیرون دروازه کوفه شنیدم که کسی گفت:

«یا حرّ،ابشر بالجنه»

تمام درهای بهشت به رویت باز است.

نفهمیدم این صدا از کجا بود و چه معنایی داشت،چون من سرباز ابن زیاد و یزید بودم و با اسلحه می آمدم تا راه شما را سد کنم،پس چطور ممکن است در بهشت به روی من باز باشد؟

امام لبخندی زد و فرمود:حالا فهمیدی که آن ندا درست بوده.این ندای دل تو بود. ۱۳ آری:

تا بی خبری ز ترانه دل هرگز نرسی به نشانه دل

تا چهره نگردد سرخ از خون کی سبزه دمد ز دانه دل

روزانه نیک نمی بینی بی ناله و آه شبانه دل.

اگر نیمه شب بلند شویم و برای نیم ساعت چشممان را به چشم امام زین العابدین وصل کنیم و گریه کنیم،می بینیم که فردایمان با روزهای دیگر فرق می کند؟هم خودمان و هم عالم را طور دیگری می بینیم،عالم را روشن تر می بینیم و....

از موج بلا ایمن گردی آنگه که رسی به کرانه دل

از خانه کعبه چه می طلبی ای از تو خرابی خانه دل.

مگر قلب خواب هم مستطیع می شود؟

گر مملکت سلطان وجودی گنجی نبود چو خزانه دل

اندر صدف دو جهان نبود چون گوهر قدس یگانه دل

جانا نظری سوی مفتقرت کاسوده شود ز بهانه دل.

۱۴

ص:۱۰۷

دل چه بهانه ای می گیرد،غیر از بهانه معشوق؟در دعای کمیل،وجود مبارک امیر المومنین مطلبی فرموده اند که این معنا را بیان می کند و نقطه اوج این دعاست؛یعنی نه جملات قبلی و نه جملات بعدی این قدر اوج ندارد.می فرمایند:

«یا سیدی و مولای أقسم صادقا لئن ترکتنی ناطقا لأضجن إلیک بین أهلها ضجیج الآملین و لأصرخن إلیک صراخ المستصرخین و لأبکین علیک بکاء الفاقدین و لأنادینک أین کنت یا ولی المؤمنین،یا غایه آمال العارفین،یا غیاث المستغیثین،یا حبیب قلوب الصادقین،و یا إله العالمین». ۱۵

به عزتت قسم ای آقا و مولایم،سوگند صادقانه می خورم اگر مرا در سخن گفتن آزاد بگذاری،در میان اهل دوزخ به پیشگاهت سخت ناله سر دهم؛ همانند ناله آرزومندان.و به درگاهت بانگ بردارم،همچون بانگ آنان که خواهان دادرسی هستند.و هر آیینه به آستانت گریه کنم،چون آنان که مبتلا به فقدان عزیزی می باشند و صدایت می زنم:کجایی ای سرپرست مؤمنان،آری کجایی ای نهایت آرزوی عارفان،ای فریادرس خواهندگان فریادرس،ای محبوب دل های راستان و ای معبود جهانیان.

ص:۱۰۸

پی نوشت

(۱).یونس،۶۲.

(۲).نهج البلاغه،ج ۴،ص ۱۰۱.

(۳).این روایت از پیامبر اکرم نیز نقل شده است:معدن الجواهر،أبو الفتح الکراجکی، ص ۳۲: «و أوصی رسول اللّه،صلی اللّه علیه و آله،أبا ذر رحمه اللّه علیه بثلاث،فقال:

نبه بالفکر قلبک و جاف عن النوم جنبک واتق اللّه ربک».

(۴).وسائل الشیعه(آل البیت)،ج ۱۵،ص ۱۹۵.این روایت از مرحوم کلینی،از علی بن إبراهیم،از پدرش،از نوفلی،از سکونی،از امام صادق علیه السلام به نقل از امیر مومنان نقل شده است و تمام راویان آن(با اختلاف درباره وثاقت سکونی)ثقه اند.

(۵).نهج البلاغه،ج ۳،ص ۷۰.

(۶).دراین باره روایات متعددی وارد شده است:

-کتاب الزهد،الحسین بن سعید الکوفی،ص ۱۵: «القاسم و فضاله عن ابان عن الحسن الصیقل قال:سألت أبا عبد اللّه علیه السلام من تفکر ساعه خیر من قیام لیله؟ قال:نعم و قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله:تفکر ساعه خیر من قیام لیله.قلت:

کیف فیتفکر؟قال:یمر بالخربه و بالدار یتفکر فیقول این ساکنوک؟و این بانوک؟ما لک لا تتکلمین؟

-بحار الأنوار،ج ۶۸،ص ۳۲۰: «عن علی،عن أبیه،عن بعض أصحابه،عن أبان، عن الحسن الصیق قال:سألت أبا عبد اللّه علیه السلام عما یروی الناس أن تفکر ساعه خیر من قیام لیله.قلت:کیف یتفکر؟قال:یمر بالخربه أو بالدار فیقول:أین ساکنوک؟و أین بانوک؟ما لک لا تتکلمین؟

مرحوم مجلسی در توضیح این روایت می نویسند: «بیان:خیر من قیام لیله:أی للعباده،لان التفکر من أعمال القلب و هو أفضل من أعمال الجوارح،و أیضا أثره أعظم و أدوم،إذ ربما صار تفکر ساعه سببا للتوبه عن المعاصی و لزوم الطاعه تمام العمر.

یمر بخربه:کأنه علیه السلام ذکر ذلک علی سبیل المثال لتفهیم السائل،أو قال ذلک علی قدر فهم السائل و رتبته،فانه کان قابلا لهذا النوع من التفکر،و المراد بالدار ما لم-

-تخرب لكن مات من بناها و سكنها غيره و بالخربه ما خرب و لم يسكنه أحد و كون الترديد من الراوى كما زعم بعيد و حتمل أن يكون أين ساكنوك للخربه و أين بانوك للدار،على اللف و النشر المرتب لكن كونهما لكل منهما أظهر و الظاهر أن القول بلسان الحال و يحتمل المقال و قوله:مالك لا تتكلمين بيان لغايه ظهور الحال أى العبره فيك بينه بحيث كان ينبغى أن تتكلم بذلك.و قيل:هو من قبيل ذكر اللازم و إراده الملزوم، فنفى التكلم كنايه عن نفى الاستماع،أى لم لا يستمع الغافلون ما تتكلمين به بلسان الحال جهرا،و قيل استفهام إنكارى أى أنت تتكلمين لكن الغافلون لا يستمعون،و هو بعيد.و يمكن أن يكون كلامها كنايه عن تنبيه الغافين أى لم لا تنبه المغرورين بالدنيا مع هذه الحاله الواضحه،و يؤل إلى تعيير الجاهلين بعدم الاتعاظ به كما أنه يقول رجل لوالد رجل فاسق بحضرته:لم لاتعظ ابنك مع أنه يعظه،و إنما يقول ذلك تعييرا للابن».

-بحار الأنوار،ج ۶۸،ص ۳۲۵: «أروى عن العالم(عليه السلام)أنه قال:طوبى لمن كان صمته فكرا و نظره عبرا،و كلامه ذكرا،و وسعه بيته،و بكى على خطيئته،و سلم الناس من لسانه و يده.و أروى فكر ساعه خير من عباده سنه،فسألت العالم(عليه السلام)عن ذلك فقال:تمر بالخربه و بالديار القفار فتقول:أين بانيك؟أين سكانك؟ مالك لا ـ تكلمين؟و ليس العباده كثره الصلاه و الصيام،و العباده التفكر فى أمر اللّه جل و علا و أروى التفكر مرآتك تريك سيئاتك و حسناتك».

-قال الصادق عليه السلام:«اعتبروا بما مضى من الدنيا،هل بقى على أحد؟أو هل فيها باق من الشريف و الوضيع و الغنى و الفقير و الولى و العدو؟فكذلك ما لم يأت منها بما مضى أشبه من الماء بالماء،قال رسول اللّه(صلى اللّه عليه و آله):كفى بالموت واعظا و بالعقل دليلاـو بالتقوى زادا،و بالعباده شغلا،و باللّه مونسا و بالقرآن بيانا.و قال النبى،صلى اللّه عليه و آله:لم يبق من الدنيا إلا بلاء و فتنه،و ما نجا من نجا إلا بصدق الالتجاء.و قال نوح عليه السلام:وجدت الدنيا كبيت له بابان:دخلت من أحدهما و خرجت من الاـخر،هذا حال صفى اللّه،كيف حال من اطمأن فيها و ركن إليها،و أضاع عمره فى عمارتها و مزق دينه فى طلبها؟و الفكره مرآت الحسنات و كفاره السيئات-

ص: ۱۱۰

-و ضیاء القلوب و فسحه الخلق و إصابه فی صلاح المعاد،و اطلاع علی العواقب، و استزاده فی العلم،و هی خصله لا یعبد اللّه بمثلها».

-قال الصادق علیه السلام:«قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله:المعتبر فی الدنیا عیشه فیها کعیش النائم یراها و لا یمسها،و هو یزیل عن قلبه و نفسه باستقباحه معاملات المغرورین بها ما یورثه الحساب و العقاب،و یتبدل بها ما یقربه من رضی اللّه و عفوه،و یغسل بماء زوالها مواضع دعوتها إلیه،و تزیین نفسها إلیه فالعبره یورث صاحبها ثلاثه أشیاء:العلم بما یعمل،و العمل بما یعلم،و علم ما لم یعلم.و العبره أصلها أول یخشی آخره،و آخر یحقق الزهد فی أوله،و لا یصح الاعتبار إلا لاهل الصفا و البصیره،قال اللّه عز و جل:فاعتبروا یا اولی الابصار،و قال جل اسمه:فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور،فمن فتح اللّه عین قلبه و بصیره عینه بالاعتبار،فقد أعطاه منزله رفیعه و زلفه عظیمه».

-بحار الأنوار،ج ۶۸،ص ۳۲۸: «عن الحسن الصیقل قال:سألت أبا عبد اللّه علیه السلام عما یروی الناس:تفکر ساعه خیر من قیام لیله قلت:یتفکر ساعه خیر من قیام لیله؟قال:نعم قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله:تفکر ساعه خیر من قیام لیله، قلت:کیف یتفکر؟قال:یمر بالخربه و بالدار فیفکر،و یقول:أین ساکنوک؟أین بانوک؟ مالک لا تکلمین».و عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال:قال أمیر المؤمنین علیه السلام فی کلام له:ما ابن آدم إن التفکر یدعو إلی البر و العمل به،و إن الندم علی الشر یدعو إلی ترکه و لیس ما یفنی و إن کان کثیرا بأهل أن یؤثر علی ما یبقی و إن کان طلبه عزیزا».

در مواعظ ابو درداء به اهل دمشق نیز آمده است: «اسمعوا من أخ لکم ناصح:

أتجمعون ما لا تأکلون،و تؤملون ما لا تدرکون،و تبنون ما لا تسکنون،أین الذی کانوا من قبلکم،فجمعوا کثیرا و أملوا بعیدا و بنوا شدیدا،فأصبح جمعهم بورا،و أصبح أملهم غرورا،و أصبحت دیارهم قبورا». ر ک:المصنف،ابن أبی شیبه کوفی،ج ۸،ص ۱۶۷:

(۷).جعفر بن خضر نجفی معروف به شیخ جعفر کاشف الغطاء یکی از بزرگ ترین علما و مراجع اوایل قرن سیزدهم هجری در جهان اسلام و تشیع بود.پس از فوت مرحوم-

-وحید بهبهانی،اداره حوزه و تدریس علما در نجف و کربلا به دست باکفایت این استاد قرار گرفت.مرحوم کاشف الغطاء به علامه بحر العلوم بسیار احترام می نمود و با گوشه عمامه از نعلین سید خاک می زدود و جهت حفظ وحدت و اتحاد علما و مسلمین نهایت همکاری را با ایشان داشت.

مرحوم کاشف الغطاء از آیات عجیبه الهی بود.مردی قوی هیکل،استوار و مقاوم و بردبار و در هنگام رازونیاز زاهدی بی قرار بود.نقل است که گاه ریش سفید خویش را در محراب تهجد به دست می گرفت و خطاب به نفس خویش می گفت:تو جعیفر بودی،پس جعفر شدی،پس شیخ جعفرت گفتند،بعد شیخ عراق و عجم گشتی،سپس از مشایخ بزرگ مسلمین گردیدی...و زارزار می گریست و می فرمود:

جعفر،خردی ات را فراموش مکن،الطاف خالق عظیم را فراموش مکن: الم یک نطفه من منی یمنی؟ألم یجدک یتیما فآوی؟

شیخ کبیر رفتاری متواضعانه داشت و در رفع حوائج مسلمین کوشش فراوان می فرمود.در میهمانی ها،بود دوست داشت کنار سفره ای بنشیند که فقرا نیز بدان دعوت داشتند یا از آن سفره آنان را نیز نصیبی بود.

سنوات عمر شریفش بیشتر در عتبات عالیات،مخصوصا نجف اشرف،سپری شد.

مسافرتی به یزد و اصفهان،ری،رشت و مشهد و سایر شهرها نیز نمود.در شهرهای مختلف به احترام وارد می شد و مردم را فراخوار حالشان نصیحت می نمود.از تراجم علما چنین استنباط می شود که از برادران شهرهای شمال(رشت)انتظار بیشتری در انجام وظایف دینی و تعظیم شعائر مذهبی و عفاف و پاکدامنی داشته است.

نوشته اند شیخ جعفر از محضر شیخ فتونی،سید فحام،مرحوم سراب و علامه بحرینی و استاد کل وحید بهبهانی سالها بهره مند بود تا خود به درجه زعامت نائل آمد.اکثر مراجع و علمای بعدی از شاگردان سید بحر العلوم،سید صاحب ریاض و شیخ جعفر کبیر بوده اند.

از مهم ترین آثار کاشف الغطاء کتاب جامع کشف الغطاء می باشد.کتابی است فقهی و-

Z-عمیق که فهم آن مشکل است و گویند صاحب جواهر درباره آن فرموده است:کتاب استادم خیلی بالاست و قادر به شرح آن نیستم.

ایشان به قدری احاطه بر فقه جعفری داشت که فرمود:اگر تمام کتب فقهی را به آب بشویند،قادرم از اول طهارت تا آخر دیات را از نو بنویسم.آثار دیگر او عبارت اند از:بغیه الطالب،عقاید جعفریه،حق المبین،شرح قواعد علامه،کتاب طهارت،رساله لطفیه در رد علمای اخباری،رساله عملیه و کتاب مناسک و غیره.

(۸).اعراف،۱۹۹.

(۹).آل عمران،۱۳۴.

(۱۰).نهج البلاغه،ج ۱،ص ۱۵۲.

(۱۱).ایشان در زمره علمایی است که بزرگان می گویند هرکس نوشته های ایشان را بفهمد خیلی عالم است.به نظرم ایشان در یازده رشته علوم اسلامی و انسانی متخصص بود و حرف اول را می زد.(مولف)

(۱۲).آل عمران،۱۹۳.

(۱۳).برداشت آزادی است از این روایت:بحار الأنوار،ج ۴۴،ص ۳۱۴: «...قال:و بلغ عبید اللّه بن زیاد لعنه اللّه الخبر و أن الحسین علیه السلام قد نزل الرهیمه.فأسری إلیه حر بن یزید فی ألف فارس.قال الحر:فلما خرجت من منزلی متوجها نحو الحسین علیه السلام نودیث ثلاثا:یا حر أبشر بالجنه،فالتفت فلم أر أحدا فقلت:ثکلت الحر امه،یخرج إلی قتال ابن رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله و یبشر بالجنه؟فرهقه عند صلاه الظهر،فأمر الحسین علیه السلام ابنه فأذن و أقام و قام الحسین علیه السلام فصلی بالفریقین.فلما سلم و ثب الحر بن یزید فقال:السلام علیک یابن رسول اللّه و رحمه اللّه و برکاته!فقال الحسین:و علیک السلام من أنت یا عبد اللّه؟فقال:أنا الحر بن یزید، فقال:یا حر،أعلینا أم لنا؟فقال الحر:واللّه یا ابن رسول اللّه لقد بعثت لقتالک و أعوذ باللّه أن احشر من قبری و ناصیتی مشدوده إلی و یدی مغلوله إلی عنقی واکب علی حر وجهی فی النار!یا ابن رسول اللّه،أین تذهب؟ارجع إلی حرم جدک فانک مقتول! فقال الحسین علیه السلام:سأمضی فما بالموت عار علی الفتی/إذا ما نوی حقا-

-و جاهد مسلما؟و واسى الرجال الصالحين بنفسه/و فارق مثبورا و خالف مجرما/فان مت لم أندم و إن عشت لم الم/كفى بك ذلا أن تموت و ترغما...فأخذ الحسين عليه السلام بطرف لحيته و هو يومئذ ابن سبع و خمسين سنه،ثم قال:اشتد غضب اللّه على اليهود حين قالوا:عزيز ابن اللّه،و اشتد غضب اللّه على النصارى حين قالوا:المسيح ابن اللّه،و اشتد غضب اللّه على المجوس حين عبدوا النار من دون اللّه،و اشتد غضب اللّه على قوم قتلوا نبيهم،و اشتد غضب اللّه على هذه العصابه الذين يريدون قتلى ابن نبيهم.قال:فضرب الحر بن يزيد فرسه،و جاز عسكر عمر بن سعد إلى عسكر الحسين على السلام واضعا يده على رأسه و هو يقول:اللهم إليک انيب فتب على فقد أرعبت قلوب أوليائک و أولاد نبيک!يا ابن رسول اللّه هل لى من توبه؟قال:نعم تاب اللّه عليك.قال:يا ابن رسول اللّه،ائذن لى فاقاتل عنك؟فأذن له،فبرز و هو يقول:

أضرب فى أعناقكم بالسيف/عن خير من حل بلاد الخيف.فقتل منهم ثمانيه عشر رجلا ثم قتل،فأتاه الحسين عليه السلام و دمه يشخب،فقال:بخ بخ!يا حر أنت حر كما سميت فى الدنيا و الآخره!ثم أنشأ الحسين يقول:لنعم الحر حر بنى رياح/و نعم الحر مختلف الرماح/و نعم الحر إذ نادى حسينا/فجاد بنفسه عند الصباح».

(۱۴).از مرحوم كمپانى است.

(۱۵).شيخ طوسى،مصباح التهجد،ص ۸۴۷.

۷ تفکر و بیداری قلب نتایج و پیامدهای آن

اشاره

تهران،حسینیه همدانیها رمضان ۱۳۸۶

ص:۱۱۵

بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

وجود مبارک امیر المؤمنین،علیه السلام،درباره اندیشه و تفکر حقایق بسیاری را بیان داشته اند.ایشان چون خودشان عقل محض بودند،ارزش اندیشه و تفکر را بیش از هرکسی می دانستند و دوست داشتند تمام مردم به اندیشه و فکر محض تبدیل شوند و از ظاهربینی و خطا بر کنار باشند.

یکی از سفارشات بسیار باارزش حضرت که درباره آن سخن گفتیم بیدار کردن قلب به وسیله تفکر بود: «نبّه بالفکر قلبک» .دلیل این راهنمایی این است که قرآن مجید خواب قلب را که آئینه انعکاس همه حقایق است سبب شقاوت دنیا و آخرت می داند.

غفلت قلب از حقیقت عالم و مسئولیتی که انسان در این زندگی چند روزه دنیایی دارد سبب می شود انسان به جای تلاش برای کسب رستگاری حب شهوات را در خود پرورش دهد و از دنیا به شهوات رانی با زنان،علاقه به فرزند و زروسیم و خانه و ماشین و...بسنده کند. ۱

کتاب خدا برای بیدار کردن انسان از این خواب غفلت به صراحت هشدار می دهد که در روز قیامت نه داشتن مال سود می بخشد و نه کثرت فرزندان:

«یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ إِلاّ مَنْ أَتَی اللّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ». ۲

روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی دهد،مگر کسی که دلی سالم از رذایل و خبائث به پیشگاه خدا بیاورد.

مفهوم «لا یَنْفَعُ مالٌ »

مال و ثروتی که خدا در این آیه از ان سخن می گوید مالی نیست که به صورت انفاق و زکات و خمس و صدقه یا کارهای خیر دیگر هزینه شده باشد،زیرا مالی که در راه خدا صرف شود،طبق آیات قرآن به دو حقیقت تبدیل می شود:اول، «رضایه اللّه» و دوم، «جنه اللّه»:

«اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَهً عِنْدَ اللّهِ وَ أُولئِکَ هُمُ الْفائِزُونَ، یُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَهٍ مِنْهُ وَ رِضْوانٍ وَ جَنّاتٍ لَهُمْ فِیها نَعِیمٌ مُقِیمٌ». ۳

آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جان هایشان در راه خدا به جهاد برخاستند،منزلتشان در پیشگاه خدا بزرگ تر و برتر است،و فقط اینانند که کامیابند.پروردگارشان آنان را نزد خود به رحمت و خشنودی و بهشت هایی که برای آنان در آن ها نعمت های پایدار است،مژده می دهد.

موضوع قرآن درباره این مساله که مال در چه راهی باید صرف شود تا مورد رضایت خداوند باشد کاملا روشن است:

«...هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلی تِجارَهٍ تُنْجِیکُمْ مِنْ عَذابٍ أَلِیمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ ...». ۴

آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذابی دردناک نجات می دهد؟به خدا و پیامبرش ایمان آورید،و با اموال و جان هایتان در راه خدا جهاد کنید.

ص:۱۱۸

اگر کسی می خواهد از عذاب دردناک قیامت نجات پیدا کند،راهش همین است که قرآن می فرماید:ثروت کسی را نجات نمی دهد،مگر آن که در راه جهاد فی سبیل اللّه هزینه شود و از پیش انسان برود.اگر پول بخواهد تا آخر عمر پیش انسان بماند،زنجیری می شود که سرانجام او را به جهنم می کشاند:

«اَلَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّهَ وَ لا یُنْفِقُونَها فِی سَبِیلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِیمٍ». ۵

و کسانی را که طلا و نقره می اندوزند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند به عذاب دردناکی مژده ده.روزی که آن اندوخته ها را در آتش دوزخ به شدّت گرما دهند و پیشانی و پهلو و پشتشان را به آن داغ کنند و به آنان نهیب زنند:این است ثروتی که برای خود اندوختید.پس کیفر زراندوزی خود را بچشید.

منظور قرآن از «لا یَنْفَعُ مالٌ» چنین مالی است؛یعنی پولی که حبس شده و به طناب بخل پیچیده شده باشد.به راستی،چقدر مال باید در قیامت با کسی باشد تا بتواند او را نجات دهد؟قرآن مجید در پاسخ این سوال می گوید:اگر همه دنیا را از طلا پر کنید یا همه آنچه را که در جهان هست داشته باشید و آن را دو برابر کنید و آن را با خود به عرصه قیامت بیاورید تا خود را از رفتن به جهنم خلاص کنید،باز از شما پذیرفته نخواهد شد:

-«إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ ما فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لِیَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذابِ یَوْمِ الْقِیامَهِ ما تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ». ۶

قطعا،کسانی که کافر شدند اگر همه آنچه در زمین است و همانند آن را نیز با آن همراه خود داشته باشند تا آن را برای نجاتشان از عذاب روز قیامت فدیه و عوض دهند،از آنان پذیرفته نخواهد شد و برای آنان عذابی دردناک است.

ص:۱۱۹

-«الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مٰاتُوا وَ هُمْ كُفّٰارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْ ءُ الْأَرْضِ ذَهَباً وَ لَوِ افْتَدىٰ بِهِ أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ وَ مٰا لَهُمْ مِنْ نٰاصِرِينَ». ۷

قطعا کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند،هرگز از هیچ یک از آنان،برای رهایی از عذاب،هرچند به اندازه آکندگی زمین از طلا،فدیه و عوض دهد،پذیرفته نمی شود.برای آنان عذابی دردناک خواهد بود و هیچ یاوری نخواهند داشت.

این نص صریح قرآن است و ثابت می کند که در قیامت،ثروت آدمی، هرچقدر هم که زیاد باشد،به درد نمی خورد.

معنی «وَ لاٰ بَنُونَ »

قرآن می فرماید که در قیامت فرزندان هم به درد انسان نمی خورند.اما کدام فرزندان؟مسلما،فردای قیامت،خداوند به سبب تربیت وجود مبارک حضرت علی اکبر بهترین جزا را به حضرت سید الشهداء خواهد داد و در روایات هست که در قیامت به عده ای از مردم می گویند:به امر پروردگار وارد بهشت شوید.آن ها برای اطاعت از امر پروردگار تا دروازه بهشت می روند ولی دم در بهشت می ایستند و می گویند:ما در دنیا مادر و پدری داشتیم که زحمت ما را کشیدند تا ما به این جا رسیدیم.بدون آن ها نمی توانیم به بهشت برویم.خطاب می رسد:آنان را صدا کنید،اگر گرفتار گناه هم باشند،به خاطر شما بخشیده می شوند. ۸

کدام فرزند در قیامت به درد نمی خورد؟مسلما،همین بچه های بی تربیت بی ادب بی وقار مست قمارباز مرتبط با نامحرم.این ها نه تنها به درد نمی خورند،دردسرساز هم هستند.

تنها قلب سلیم سبب نجات است

در آن بازار،چه جنسی را می شود ارائه کرد که خداوند به گران ترین

قیمت از انسان بخرد:نماز،روزه،گریه،یا انفاق را؟البته،این ها همه خوب است،اما گوهر قیمتی ای که قرآن بـدان نظر دارد قلب سلیم است:

«إِلّا مَنْ أَتَی اللّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ».

وجه مطلب این است که اگر قلب سـالم نباشـد،انسان به انواع پلیـدی ها از جمله ریا و بخل و کینه توزی و بی رحمی و...آلوده می شود.این قلب سـلیم است که برای انسان نمازی به ارمغان می آورد که به فرموده امام صادق،علیه السـلام،همراه داشـتن دو رکعت آن برای بسته شدن پرونده انسان در دادگاه قیامت کافی است. ۹ صاحب قلب سلیم است که می تواند مشکل یک نفر را حل کنـد،منت نگـذارد،ریا نکند،و دلش هم نخواهد کسـی از این کار خیر او خبردار شود،حتی خود آن فرد محتاج.و چنین عملی است که سبب می شود انسان در روز قیامت در سایه لطف پروردگار قرار بگیرد. ۱۰

در کار خود و خدای باشیم

متاسـفانه،بیشتر ما انسان ها تجارت بلد نیستیم،یکبار،به دوست نااهلی گفتم:خیلی دوست داری قمار بازی کنی؟من کسـی را به تو معرفی می کنم که دارایی اش حدوانـدازه نـدارد و از قضـا،قماربـازی است که دنیـا نظیرش را ندیـده،ولی چون هیـچ نیازی نـدارد عمـدا به طرف مقابلش می بازد و او خداست.تو هم که متخصـص قماری.بیا با او پیوندت بدهم تا با او قمار کنی.پول و قدرت و جان و فکرت را در راه او بگذار و هر قماری دلت می خواهد با او بکن و ببین چگونه به تو می بازد.اصلا در اراده او برندگی وجود ندارد.چون می گوید:

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم.

۱۱ او ما را نیافریده تا خودش سود ببرد،چون نیازی به مخلوقاتش

ص:۱۲۱

ندارد. ۱۲ در خزانه هایش را گشوده تا هرکس هرچه می خواهد ببرد و سود کند.مگر در دعا نمی خوانیم:

«یا دائم الفضل علی البریه یا باسط الیدین بالعطیه».

۱۳ دست خدا بسته نیست و از بخشش و عطا کوتاهی نمی کند.بنای این که از کسی چیزی ببرد هم ندارد،چون کسی در برابر او چیزی ندارد و همان داشته ها هم از خود اوست.با خدایی به این مهربانی و به این نزدیکی که لطف خود را هرگز از بندگانش دریغ نمی کند و همواره در حال رسیدگی به حال آنان و سود رساندن به ایشان است،پس چه اتفاقی در جهان رخ داده که زندگی ها این طور شده است؟به راستی،این کینه ها،رنج ها،غم ها،جنگ ها،درگیری ها،بی اعتباری ها،بی اعتمادی ها، تلخی ها،تفرقه ها،اختلاف ها،به جان هم افتادن ها،بت پرستی ها، پول پرستی ها،شکم پرستی ها،شهوت پرستی ها و...از چه روست و عیب از کجاست؟

تا آن جا که از آیات و روایات استفاده می شود عیب کار فقط از دل است و مربوط به چیزی دیگری نیست.چشم و گوش و زبان و دست و پا و سایر اعضای آدمی همگی پیرو و عمله قلب اند.اوست که می گوید ببین،بشنو،بگیر،لمس کن،بلند شو برو،گوش نکن و...وقتی کسی می خواهد با شما حرف بزند و شما بلند می شوید و می روید،در پاسخ دوستتان که می پرسد:چرا ننشستی و گوش ندادی؟می گویی:خوشم نیامد!یعنی دل نگذاشت گوش بدهم.این گوش نیست که خوشش نیامده،دل است.

امیر المؤمنین که بزرگ ترین روان شناس بعد از پیغمبر اکرم است در نهج البلاغه می فرماید:

«ما فرق بینکم إلا خبث السرائر،و سوء الضمائر». ۱۴

تمام بلاهایی که سر انسان آمده به سبب آلودگی درون ها و پلیدی نیت ها بوده است.همه این خرابی ها متعلق به دل است و آتش همه این سردرگمی ها و تلخی ها و اختلاف ها و ناراحتی ها از آن بر می خیزد.

چون دل آدمی از راه راست منحرف شده و خدا را فراموش کرده است انسان هر لحظه در پی چیزی می دود و در مسیر زندگی اش هزاران سراب می بیند.به قول شاعر:

قبله جان را چو پنهان کرده اند هر کسی رو جانبی آورده اند.

۱۵ مشکل تاریخی بشر این است کﻪ هخدا در باطن مردم گم شده و مردم دنبال خدایی می گردند که به او تکیه کنند تا آرامش پیدا کنند.ولی بدبختانه،به جای خدای حقیقی سراغ بت هایی چون پول و صندلی و شهرت و....می روند.برای همین،حاضرند دینشان را بفروشند و آخرتشان را تباه کنند تا بتوانند چهار پنج سال روی یک صندلی بنشینند.

بعد از مدتی،وقتی از شهرت آرامشی پدید نیامد،سراغ زیباترین زن زندگی شان می روند و با او ازدواج می کنند تا آرام شوند،ولی چهار ماه بعد،همین معشوقه مهریه اش را اجرا می گذارد و معلوم می شود که از ابتدا در پی همین پنج هزار سکه بوده است.

این خاصیت دنیاست.انسان جز با خدا آرامش پیدا نمی کند و هرچه دنبال دنیا بدود اضطرابش بیشتر می شود و در کمال خوشی روزگار به کامش تلخ می گردد.

در کنار هر شادی غمی هست

یک روز،پادشاهی درباره همین جمله فکر می کرد که می گویند در کنار هر خوشی دردی هم هست.ولی به این نتیجه رسید که این حرف غلطی است و خواست بی اساس بودن آن را اثبات کند.لذا،بزرگان درباری را

احضـار کرد و گفت:بهترین مطربـان و نوازنـدگان و خواننـدگان و رقاصه ها را حاضـر کنیـد،و گران ترین و بهترین میوه ها و خوشـمزه ترین غذاها را آماده کنید تا یک شب از اول غروب تا صبح خوش بگذرانیم و ثابت کنیم این که می گویند کنار هر خوشی دردی هم هست درست نیست.

خلاـصه،به نظر خودش بهترین مجلس عیش ونوش را فراهم کرد و به زنـان دربـار دسـتور داد زیبـاترین لبـاس را به دختری که تـازه با او ازدواج کرده بود و با تمام وجود دوسـتش داشت بپوشاننـد و با زیباترین آرایش کنار او روی تخت بنشاننـد تا عیش آن شب کامل شود.

وقتی مجلس آماده شـد،نوازندگان به اشاره شاه شـروع به نواختن کردند و رقاصان به رقص آمدند.در اثنای مجلس،او با همان حالتی که عشاق دارند رو به معشوقه اش کرد و گفت:سراپای من فدای تو!چه میل داری؟ گفت:انار می خواهم.شاه به یکی از غلامان تمیز دربار که خیلی بهداشتی بود دسـتور داد برای خانم بهترین انار را بردارد و دانه کند.غلام دانه های سرخ انار را در ظرفی از طلا ریخت و به حضور برد.این قدر این ظرف انار زیبا بود که معشوقه بلافاصله قاشقش را برداشت و چهارپنج دانه از آن را در دهـان گـذاشت.از قضـا،دانه ای کوچک به گلویش پریـد و راه نفسـش را بست و او را کشت و مجلس شاه را به عزا تبدیل کرد. ۱۶

آن ها که در دنیا در پی عیش ونوش و خوشی اند باید بدانند خدایی بر این عالم فرمان می راند که می تواند عیش را در یک چشم به هم زدن به طیش بدل کرده و شاه را گدا کند؛پول به صد سال جمع شده را در کمتر از ثانیه ای به باد دهد و صـندلی به دست آمده با هزار فریب و نیرنگ و دین فروشـی را با یک تلفن از انسان بگیرد؛بدن سالم و نیرومند را با انقباض یک رگ کوچک از مغز از کار بیاندازد و دنیای آدمی را به اشاره ای نابود کند:

ص:۱۲۴

«إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكَمْ وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ». ۱۷

اگر بخواهد شما را از بین می برد و آفریده تازه ای می آورد.

مگر نمی دانیم کارگردان و فرمانروای عالم کیست؟پس،چرا هر روز به رنگی درمی آییم و یار بدحالان و خوشحالان می شویم؟بیایید با او باشیم و با او زندگی کنیم.

تقریبا همه شش میلیارد انسانی که روی کره زمین زندگی می کنند دارند به نحوی دنبال خوشی می گردند و خیال می کنند با پیمودن این قدم ها به خوشی می رسند،درحالی که خوشی در این دنیا تنها در یک چیز است:

«...أَلَا بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ». ۱۸

آگاه باشید!دل ها فقط به یاد خدا آرام می گیرد.

بیقراری دل فقط با او آرامش می یابد و کاستی های وجود انسان با او مرتفع می شود.اگر او نباشد،دل پر از دغدغه و ترس و بخل و ریا و حرص و کینه شده و با وجود او،همه آتش ها گلستان خواهد شد.

انسان تا خدا را گم نکرده آرام و به دور از خطا و گناه است،ولی از لحظه ای که او را گم می کند،تمام گناهان به سراغش می آیند و او هم برای این که خودش را آرام کند با آغوش باز آن ها را قبول می کند تا جای خالی خدا را در خود پر کند:

قبله جان را چو پنهان کرده اند هرکسی رو به جانبی آورده اند.

این شعر از قیمتی ترین شعرهایی است که من در دوره عمرم دیده ام.

گاهی شعرهایی در این عالم پیدا می شود که قیمتی ترین شعرها در فرهنگ و ادبیات شرق و غرب است و همه آن را به بزرگی می ستایند؛ از جمله،این شعر معروف سعدی که بر سردر ساختمان سازمان ملل هم نقش بسته و مفهوم آن از اولین آیه سوره نساء و یک روایت از پیغمبر اکرم گرفته شده است:

بنی آدم اعضای یکدگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

- «خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَهٍ»

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی.

-«مثل المؤمنین فی توادهم و تراحمهم و تعاطفهم مثل الجسد،إذا اشتکی منه عضو تداعی له سائر الجسد بالسهر و الحمی». ۱۹

به راستی،چرا انسان این قدر از این فرهنگ فاصله گرفته و دیگر کسی به کسی رحم نمی کند؟وقتی عضوی از اعضای بدن درد می گیرد،بقیه اعضا به کمک می شتابند تا آن ناراحتی را رفع کنند،اما این موجودات دو پای پر ادعا نه تنها درد هم را در این زندگی کاهش نمی دهند،برای یکدیگر درد نیز می سازند.بابا طاهر به زیبایی از این مساله گلایه می کند و می گوید:

تو که خویشم نئی پیشم چرایی؟ تو که نوشم نئی نیشم چرایی؟

تو که باری ز دوشم برنداری نمک پاش دل ریشم چرایی؟

از این دست سوالات،خدا و انبیاء و خوبان درگاه الهی فراوان از این جنس دوپا پرسیده اند.چه می شود کرد که سخن نمی شنوند و جوابی ندارند و کروکور شده اند؟به راستی،چقدر سخت است انسان نبودن، و با وجود این همه چراغ بیراهه رفتن!

درسی از پیامبر اکرم(ص)

حکایتی از سیره نبی مکرم اسلام نقل شده است که بسیار درخور تامل است و فاصله ما را با آن حضرت به خوبی نشان می دهد.

ابوذر غفاری می گوید:وقت نماز مغرب و عشاء به مسجد رفتم تا نمازم را با پیغمبر خدا بخوانم.دیدم چهره ایشان خیلی غمگین و گرفته است و اصلا مجال آن نیست که با ایشان حرف بزنم.چند ساعت بعد، وقتی بلال اذان صبح را گفت،دوباره به مسجد رفتم.بعد از نماز پیامبر

به طرف مردم برگشت،دیدم ناراحتی شب گذشته زائل شده و ایشان بسیار شاد است.نزدیک رفتم و از حضرت پرسیدم:دیشب مصیبتی به شما وارد شده بود؟فرمود:نه!گرهی به زندگیتان خورده بود؟فرمود:نه! پس،چه امری سبب ناراحتی خاطر شریفتان شده بود؟فرمود:دیشب، دو درهم از حق مستمندان نزد من مانده بود و کسی را پیدا نمی کردم تا آن مال را رد کنم.تا صبح بیدار نشستم و فکر می کردم اگر مرگم فرا برسد،از ملک الموت خواهش کنم جانم را نگیرد تا بتوانم این دو درهم را به صاحبش برسانم.

چه شده که سیره رسول خدا و ائمه طاهرین از میان ما رخت بر بسته و دیگر به آن ها عمل نمی کنیم؟چنین روحیه هایی کجا رفته است؟کجا رفته آن دل هایی که ظلم بر بندگان خدا را بر نمی تافتند و غم مردمان بر دوششان سنگینی می کرد؟کجا رفته سیره امیر مومنان که مرگ را در ربوده شدن خلخال از پای زنی یهودی آسان می شمرد؟کو آن حال؟کو آن قلب؟و کو آن فکر و نگاه؟

لعلی از کان محبت برنیامد،سال هاست

تابش خورشید و سعی باد و باران را چه شد؟

۲۰ همه این مصیبت ها و دوری ها از بیگانگی با خدا روی داده است.

قلب ها از خدا جدا شده و فکرها دیگر در جستجوی او نیست.غفلت سراسر زندگی بشر را گرفته و راه هدایت بر خلاف جاده ضلالت کم رفت وآمد شده است،ولی همچنان ابروباد و مه و خورشید و فلک در کارند تا ما به راه بازگردیم و از خدای خود برای لحظه ای غافل نمانیم و با گریه به پیشگاه حضرتش عرضه بدایم که:

«الهی و ربی من لی غیرک». ۲۱

ص:۱۲۷

پی نوشت

(۱).اشاره است به آیه۱۴ سوره آل عمران: «زُيِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَوٰاتِ مِنَ النِّسٰاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنٰاطِيرِ الْمُقَنْطَرَهِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّهِ...».

(۲).شعراء،۸۸-۸۹.

(۳).توبه،۲۰-۲۱.

(۴).صف،۱۰-۱۱.

(۵).توبه،۳۴-۳۵.

(۶).مائده،۳۶.

(۷).آل عمران،۹۱.

(۸).بحار الأنوار،ج ۷۹،ص ۱۱۸: «عن عبید بن عمیر اللیثی قال:إذا کان یوم القیامه خرج ولدان المسلمین من الجنه بأیدیهم الشراب قال:فیقول لهم الناس:اسقونا اسقونا فیقولون؟أبوینا أبوینا،قال:حتی السقط محبنطئا باب الجنه یقول:لا أدخل حتی یدخل أبوای.و عنه قال:قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله:إذا کان یوم القیامه نودی فی أطفال المؤمنین و المسلمین أن اخرجوا من قبورکم فیخرجون من قبورهم.ثم ینادی فیهم أن امضوا إلی الجنه زمرا،فیقولون:ربنا و والدینا معنا[ثم ینادی فیهم الثانیه أن امضوا إلی الجنه زمرا،فیقولون:ربنا و والدینا معنا؟]فیقول فی الثالثه:

و والدیکم معکم،فیثب کل طفل إلی أبویه فیأخذون بأیدیهم فیدخلون بهم الجنه،فهم أعرف بآبائهم و امهاتهم یومئذ من أولادکم الذین فی بیوتکم».

-وروی«أن رجلا کان یجئ بصبی له معه إلی رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله و أنه مات فاحتبس والده عن رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله فسأل عنه،فقالوا:مات صبیه الذی رأیته معه،فقال صلی اللّه علیه و اله هلا آذنتمونی فقوموا إلی أخینا نعزیه،فلما دخل علیه إذا الرجل حزین و به کآبه،فعزاه،فقال:یا رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله کنت أرجوه لکبر سنی وضعفی،فقال رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله:أما یسرک أن یکون یوم القیامه بازائک،فیقال له:ادخل الجنه،فیقول:یا رب و أبوای،فلا یزال یشفع حتی یشفعه اللّه عز و جل فیکم،فیدخلکم جمیعا الجنه».-

-و حکی الشیخ أبو عبد اللّه بن النعمان فی کتاب مصباح الظلام عن بعض الثقات«أن رجلا أوصی بعض أصحابه ممن حج أن یقرء سلامه لرسول اللّه صلی اللّه علیه و اله و یدفن رقعه مختومه أعطاها له عند رأسه الشریف،ففعل ذلک،فلما رجع من حجه أکرمه الرجل و قال له:جزاک اللّه خیرا لقد بلغت الرساله،فتعجب المبلغ من ذلک، و قال:من أین علمت بتبلیغها قبل أن احدثک؟فأنشأ یحدثه،قال:کان لی أخ مات و ترک ابنا صغیرا فربیته و أحسنت تربیته،ثم مات قبل أن یبلغ الحلم.فلما کان ذات لیله رأیت فی المنام أن القیامه قد قامت،و الحشر قد وقعت و الناس قد اشتد بهم العطش من شده الجهد،و بید ابن أخی ماء فالتمست أن یسقینی فأبی،و قال:أبی أحق به منک،فعظم علی ذلک.و انتبهت فزظا فلما أصبحت تصدقت بجمله دنانیری، و سألت اللّه أن یرزقنی ولدا ذکرا فرزقنیه و اتفق سفرک فکتبت لک تلک الرقعه و مضمونها التوسل بالنبی إلی اللّه عز و جل فی قبوله منی رجاء أن أجده یوم الفزع الاکبر،فلم یلبث أن حم و مات،و کان ذلک یوم وصولک،فعلمت أنک بلغت الرساله».

-عن النبی صلی اللّه علی و اله قال:«تجیئ یوم القیامه أطفال المؤمنین عند عرض الخلائق للحساب فیقول اللّه تعالی لجبرئیل علیه السلام:اذهب بهؤلاء إلی الجنه، فیقفون علی أبواب الجنه و یسألون عن آبائهم و امهاتهم فتقول لهم الخزنه:آباؤکم و أمهاتکم لیسوا کأمثالکم،لهم ذنوب و سیئات یطالبون بها،فیصیحون صیحه باکین، فیقول اللّه تعالی:یا جبرئیل ما هذه الصیحه؟فیقول اللهم أنت أعلم،هؤلاء أطفال المؤمنین،یقولون:لا ندخل الجنه حتی یدخل آباؤنا و امهاتنا،فیقول اللّه سبحانه و تعالی یا جبرئیل تخلل الجمع و خذ بید آبائهم و امهاتهم فأدخلهم معهم الجنه برحمتی».

(۹).المقنع،شیخ صدوق،ص ۷۳: «إعلم أن الصلاه عمود الدین،و هی أول ما یحاسب العبد علیها،فإن قبلت قبل ما سواها،و إن ردت رد ما سواها.و إیاک أن تستخف بها، أو تکسل عنها أو یشغلک عنها شئ من غرض الدنیا».

-عروه الوثقی(ط.ق)،سید یزدی،ج ۱،ص ۵۱۳: «اعلم أن الصلاه أحب الاعمال-

-إلى اللّه تعالى،و هى آخر وصايا الانبياء عليهم السلام و هى عمود الدين،إذا قبلت قبل ما سواها،و إن ردت رد ما سواها،و هى أول ما ينظر فيه من عمل ابن آدم،فإن صحت نظر فى عمله،و إن لم تصح لم ينظر فى بقيه علمه،و مثلها كمثل النهر الجارى، فكما أن من اغتسل فيه كل يوم خمس مرات لم يبق فى بدنه شئ من الدرن كذلك كلما صلى صلاه كفر ما بينهما من الذنوب،و ليس ما بين المسلم و بين أن يكفر إلا أن يترك الصلاه،و إذا كان يوم القيامه يدعى بالعبد،فأول شئ يسئل عنه الصلاه،فإذا جاء بها تامه و إلا ذخ فى النار.و فى الصحيح قال مولانا الصادق عليهم السلام ما أعلم شيئا بعد المعرفه أفضل من هذه الصلاه،ألا ترى إلى العبد الصالح عيس بن مريم عليه السلام قال:و أوصانى بالصلاه و الزكاه ما دمت حيا،وروى الشيخ فى حديث عنه عليه السلام قال:و صلاه فريضه تعدل عند اللّه ألف حجه و ألف عمره مبرورات متقبلات».

-وسائل الشيعه(آل البيت)،حر عاملى،ج ۴،ص ۱۰۸: «و عن جماعه،عن أحمد بن محمد بن عيسى،عن الحسين بن سعيد،عن فضاله،عن حسين بن عثمان،عن سماعه،عن أبى بصير قال:سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول:كل سهو فى الصلاه يطرح منها،غير أن اللّه يتم بالنوافل،إن أول ما يحاسب به العبد الصلاه،فان قبلت قبل ما سواها،إن الصلاه إذا ارتفعت فى أول وقتها رجعت إلى صاحبها و هى بيضاء مشرقه،تقول:حفظتنى حفظك اللّه،و إذا ارتفعت فى غير وقتها بغير حدودها رجعت إلى صاحبها و هى سوداء مظلمه تقول:ضيعتنى ضيعك اللّه».

(۱۰).منتهى المطلب(ط.ق)،علامه حلى،ج ۱،ص ۵۴۲: «مسأله:و صدقه السر أفضل من صدقه العلانيه بالنص و الاجماع قال اللّه تعالى: (إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَ إِنْ تُخْفُوهَا وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ يُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ) و لا خلاف بين المسلم فى ذلك روى الجمهور عن أبى هريره عن النبى صلى اللّه عليه و آله قال سبعه يظلهم اللّه فى ظل عرشه يوم لا ظل إلا ظله و ذكر منهم رجلا تصدق بصدقه فأخفاها حتى لا يعلم شماله ما ينفق يمينه و من طريق الخاصه ما رواه الشيخ و ابن بابويه عن النبى صلى اللّه عليه و آله قال:صدقه السر تطفئ غضب الرب جل جلاله و عن عمار عن-

-الصادق علیه السلام قال:قال یا عمار الصدقه و اللّه فی السر أفضل من الصدقه فی العلانیه و کذلک و اللّه العباده فی السر أفضل من العباده فی العلانیه و عن معلی بن خنیس عن أبی عبد اللّه علیه السلام:صدقه اللیل تطفئ غضب الرب تعالی و تمحو الذنب و تهون الحسنات و صدقه النهار تثمر المال و تزید فی العمر».

-بحار الأنوار،ج ۶۶،ص ۳۷۷: «الخلیل بن أحمد.عن ابن منیع،عن مصعب،عن مالک،عن أبی عبد الرحمان،عن حفص بن عاصم،عن أبی سعید الخدری أو عن أبی هریره قال:قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله:سبعه یظلهم اللّه عز و جل فی ظله یوم لا ظل إلا ظله:إمام عادل،و شاب نشأ فی عباده اللّه عز و جل،و رجل قلبه متعلق بالمسجد إذا خرج منه حتی یعود إلیه،و رجلان کانا فی طاعه اللّه عز و جل فاجتمعا علی ذلک و تفرقا،و رجل ذکر اللّه عز و جل خالیا ففاضت عیناه،و رجل دعته امرأه ذات حسب و جمال فقال:إنی أخاف اللّه،و رجل تصدق بصدقه فأخفاها حتی لا یعلم شماله ما یتصدق بیمینه».

(۱۱).از مولوی است.

(۱۲).اشاره به آیه۱۵ سوره فاطر.

(۱۳).مفاتیح الجنان،در اعمال شب جمعه.

(۱۴).علی،علیه السلام: «إنما أنتم إخوان علی دین اللّه،ما فرق بینکم إلا خبث السرائر، و سوء الضمائر،فلا توازرون و لا تناصحون،و لا تباذلون و لا توادون». نهج البلاغه،خ ۱۱۳؛شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید،ج ۷،ص ۲۴۶.

(۱۵).از مولوی است.

(۱۶).برگرفته از مضمون اشعار مثنوی معنوی مولاناست.در شرح علامه جعفری بر مثنوی نیز آمده است.(مولف)

(۱۷).فاطر،۱۶.محتوای آیه در سوره ابراهیم آیه۱۹ نیز آمده است.

(۱۸).رعد،۲۸.

(۱۹).کنز العمال،ح ۷۳۷.نز به همین مضمون:

-رساله سعدیه،علامه حلی،ص ۱۶۵:علی،علیه السلام: «مثل المؤمنین فیما بینهم،-

-کمثل البنیان یمسک بعضه بعضا،و یشد بعضه بعضا...».

-رسول اللّه،صلی اللّه علیه و آله:«مثل المؤمن و أخیه کمثل الکفین تنقی أحدهما الاخری».

-«مثل مؤمن لا یرعی حقوق إخوانه المؤمنین کمثل من حواسه کلها صحیحه،فهو لا یتأمل بعقله،و لا یبصر بعینه،و لا یسمع باذنه،و لا یعبر بلسانه عن حاجته،و لا یدفع المکاره عن نفسه بالإدلاء بحججه،و لا یبطش لشئ بیدیه.و لا ینهض إلی شئ برجلیه،فذلک قطعه لحم قد فاته المنافع،و صار غرضا لکل المکاره،فکذلک المؤمن إذا جهل حقوق إخوانه فاته ثواب حقوقهم،فکان کالعطشان بحضره الماء البارد فلم یشرب حتی طفی...فإذا هو سلیب کل نعمه،مبتلی بکل آفه». ر ک:تفسیر منسوب به امام عسکری،علیه السلام،ص ۳۲۰ و ۱۶۲؛کنز العمال،ح ۵۵۳۳.

(۲۰).از حافظ است.

(۲۱).بخشی از دعای کمیل است.

۸شناخت دنیا و راه زیستن در آن

اشاره

تهران،حسینیه همدانیهارمضان ۱۳۸۶

ص:۱۳۳

بسم اللّه الرحمن الرحيم.الحمد للّه رب العالمين و صلّى اللّه على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّ على محمّد و آله الطاهرين.

پیش از این گفتیم که انسان به عالم هستی و به خودش دو دیدگاه دارد.

اگر این نگاه نگاهی سالم و صحیح و براساس وجدان و فطرت و در ارتباط با عقل انبیاء و اولیاء باشد،هرچیزی را در این عالم در جای خود و هر پدیده ای را حق می بیند.چنین نگاهی قلب را قبله نمایی قرار می دهد که در هر موقعیتی وجود انسان را به سوی پروردگار راهنمایی می کند.

اما اگر این نگاه فاقد پشتوانه ای چون عقل انبیاء،وجدان،فطرت و...

باشد،هیچ چیز را حق نمی بیند و مجموعه عالم را ابزار و خود را مصرف کننده ای می پندارد که باید این مجموعه را تنها هزینه شکم و شهوت کند.قرآن کریم درباره این گروه می فرماید:

«وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَ النّارُ مَثْوىً لَهُمْ». ١

و کافران همواره سرگرم بهره گیری از(کالا و لذت های زودگذر)دنیایند و می خورند همان گونه که چهارپایان می خورند و جایگاهشان آتش است.

ص:۱۳۵

این آیه صراحتا می فرماید این گونه انسان ها با این طرز نگاهشان «کالانعام»هستند و ارزششان هم وزن گاو و گوسفند است.آیات دیگر حتی ارزش آنان را کمتر دانسته و از حیوانات هم پایین تر می داند:

«..أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ...». ۲

...آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند.

سعدی در این باره شعر زیبایی دارد،می گوید:

گاوان و خران باربردار به ز آدمیان مردم آزار

حیواناتی مثل گاو و خر هزاران سال است دارند به تکلیف خود عمل می کنند و جز ایجاد راحتی برای انسان تا به حال کار دیگری انجام نداده اند،درحالی که این انسان های بدتر از حیوان دائم در حال ایجاد ناراحتی و رنج برای خود و دیگران اند.

زنبور درشت بی مروت را گوی باری،اگر عسل نمی دهی نیش مزن.

۳

این که ما دنیا را چه می بینیم و خودمان را در این میان در چه جایگاهی قرار می دهیم عامل همه رفتارهای درست یا نادرستمان است.پس،لازم است ابتدا نگاهمان به هستی را سامان دهیم.برای تبیین بهتر مطلب، ناچار از تشبیه معقول به محسوس استفاده می کنیم؛یعنی بهره بردن از مسائل طبیعی برای ملموس کردن برخی مسائل معنوی.

ماهی ها در تمام دوره زندگی شان با یک حقیقت بیشتر روبه رو نیستند و آن آب است.بینش درستشان درباره آب برای این است که همین یک حقیقت ظرف زندگی شان را پر کرده و همین یک رنگ در منظر نگاهشان است.آن ها تا در آب اند شاد و متحرک و زنده اند و رشد می کنند و وجودشان از خشکی متنفر است،گویی می دانند در خشکی پراکندگی و اختلاف و کشمکش موجودات با هم فراوان است،لذا علاقه ای ندارند از این حقیقت واحد یکرنگ جدا شوند.ازاین رو،وقتی

از ان حقیقت جدا می شوند،از شدت رنجی که می کشند هلاک می شوند؛یعنی قلبشان دیگر برای زنده نگاه داشتنشان تلاشی نمی کند و از کار می افتد.

نمی دانم نام آن گروه از انسان ها را که چنین دیدگاهی دارند چه باید گذاشت،ولی ظاهرا بهترین تعبیر در حق آنان همان است که در دعای کمیل آمده است:

«یا غایه آمال العارفین».

عارفانی که امیر المؤمنین از آن ها سخن می گوید کاری به خانقاه و کشکول و تبرزین ندارند.رئیس کل عارفان عالم،پس از رسول خدا، خود حضرت بوده که به جای خانقاه،مسجد و به جای تبرزین و کشکول،قرآن داشته است.

این عارفان هستی را به دریا تشبیه کرده و انسان را ماهی این دریا دانسته اند.هستی منزلی است که معشوق برای مهمانان و عاشقانش ساخته است.در این منزل،اهالی نگاه صحیح جز خدا و یکرنگی نمی بینند.برای آن ها مساله خیلی روشن است.آن ها معتقدند هستی میهمانخانه ای بیش نیست و یک صاحب هم بیشتر ندارد.ما نیز در آن چند صباحی مهمانیم.او ما را دعوت کرده تا رشد کنیم و شایسته نشستن در مقام قرب شویم.بعد از این که ما در مقام قرب نشستیم،او پذیرایی را به تناسب قربمان عوض می کند و به بهشت ابدی تبدیل می کند؛یعنی ۵۰-۶۰ سال از این مهمانی در این دنیا و ادامه بی نهایتش در آن دنیاست.

گر شبی در خانه جانانه میهمانت کنند

گول نعمت را مخور مشغول صاحبخانه باش.

مهم این است که اگر در این دنیا به خوردنی ها و نوشیدنی ها و

ص:۱۳۷

کارخانه و خانه و صندلی و پول رسیدیم،توقف نکنیم،زیرا ابزار متنوع دنیا برای ما مانند خشکی است که اگر در آن ها بیفتیم،بال بال می زنیم و هلاک می شویم.در دریای هستی باید یکتانگر و یکرنگ نگر باشیم و هم چنان که از نعمت ها بهره می بریم،در کنار آن ها توقف نکنیم،زیرا تنها در این صورت حیات پیدا می کنیم.قرآن می فرماید:

«مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيٰاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ». ۴

از مردوزن،هرکس کار شایسته انجام دهد درحالی که مؤمن است، مسلما او را به زندگی پاک و پاکیزه ای زنده می داریم و پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می داده اند،می دهیم.

عمل یعنی حرکت کردن و متوقف نشدن.خیلی ها وقتی به پول و شهوت می رسند،کنار آن چمباتمه می زنند و دیگر برنمی خیزند.خیلی ها وقتی به دنیا می رسند،مانند ماهی ای که در خشکی افتاده باشد،بالا و پایین می پرند و عرق می ریزند.فکر می کنند این حرکت ها و جنبش ها برای نجات است،درحالی که نشانه نابودی است.

«مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ...»

کسی که خودش را مهمان او می داند و کنار هیچ نعمتی نمی ایستد و می رود،در حقیقت،نعمت های خدا را در سفره ای کوچک گذارده و به کمر بسته است.مسافرهای قدیم وقتی حرکت می کردند،هروقت گرسنه شان می شد،خیلی معمولی گره سفره شان را باز می کردند و نصفه نانی از آن در می آوردند و هم چنان که راه می رفتند می خوردند و خدا را شکر می کردند.هیچ مسافری در قدیم سفره اش را پهن نمی کرد تا غذا بخورد و سیر شود،چون از راه می ماند و تلف می شد.ما هم باید یاد بگیریم که توقف کردن به معنی از راه ماندن و به مقصود نرسیدن و تلف شدن است.

ص:۱۳۸

یکبـار،نمی دانم چه شـد که نیم ساعتی در جلسه ای معطلل شـدم.از قضا، عـده ای آمدنـد دور هم نشسـتند و مشـغول صـحبت شدند.دیـدم یکی از آن طرف میز می گویـد:دیروز مـا هشت میلیـارد تومـان معـامله داشتیم.دیگری گفت:جـایی را دیـده ام به صدونه میلیارد تومان،بناست معامله کنم.

یکی دیگرشان گفت:نمی دانم برای آن دو کارخانه که طرحش را داده ام، ماشین آلات از چین بیاورم یا از آلمان،حدود ۳۰۰ میلیـارد تومـانی می شود...من هم این قیافه ها را نگاه می کردم.جالب این که از این ۷- ۸ نفر حدود شـش نفرشان رو به موت بودند و از نظر سن وسال کارشان تمام شده بود.فهمیدم حق با آن شاعر است که می گوید:

ریشه سرو کهنسال از جوان افزون تر است

بیشتر دلبستگی باشد به دنیا پیر را.

۵

حقیقت این است که هرچه بیشتر متوقف بشویم سـنگین تر می شویم و هرچه بیشتر دست وپا بزنیم بیشتر در این باتلاق فرو می رویم.چرا نبایـد مثـل مـاهی از خشـکی متنفر باشـیم و از دلبسـتگی به ظواهر بگریزیم؟واللّه، در این دریـای هستی،یک حقیقت بیشتر وجود ندارد و آن هم خداست.

تمام این سفره را هم در یک لحظه می تواند جمع کند و ما را در حسرت ابدی باقی بگذارد:

ز افسوس زدند ناله چون کوس خود حاصل عمر چیست؟افسوس.

۶ «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ...». ۷

پس چون در صور یک بار دمیده شود.و زمین و کوه ها از جای خود برداشته شوند و هر دوی آن ها یک باره درهم کوبیده و ریزریز گردند.

پس آن روز اسـت کـه آن واقعـه بزرگ واقع می شـود.و آسـمان بشـکافد و در آن روز اسـت کـه از هـم گسسـته و متلاشـی گردد....

به محض این که قیـامت فرا برسـد،تمام ساختمان هستی با هرچه در آن است فرو می ریزد و زیر آوار می مانیم.پس ببینیم کجا و پیش چه کسی

ص:۱۳۹

ایستاده ایم؟بیایید یکی بین باشیم،زیرا این کثرت ها سرانجام ما را می کشد.این هایی که ما می بینیم همگی«نبود»هستند،«بود»فقط یکی است و بقیه نمایش بودن را می دهند.برای همین،وقتی نمایش تمام می شود،تلفن ها به کار می افتند تا تابوت و ماشین بهشت زهرا و کفن و قبر آماده کنند.همین نشان می دهد که ما بود نیستیم.نبودیم؛یعنی ظاهری از بود را داریم نشان می دهیم.به خدا،این نمایش امروزوفردا تمام می شود!با یکی پیوند بخوریم که ابدی باشد تا ابدی بشویم؛به کسی متصل باشیم که یکرنگ است تا یکرنگ شویم.چند رنگ نباشیم، متکثر نشویم،در کثرت و تنوع نیفتیم،چشم ظاهرمان مانع چشم باطنمان نشود،گوشمان فقط صداهای معمولی بی ربط و بی اثر را نشنود و مانع از این نشود که صدای خدا به ما برسد.

«مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ...»

آیه می گوید کسی که به سوی من در حرکت است و مؤمن است، دوبین و سه بین و چهاربین نیست،یکتانگر است.

«فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيٰاةً طَيِّبَةً...».

در این دریای الهی و یکرنگ،خودم به او حیات طیبه می دهم و زندگی اش می بخشم.اما اگر تعلق به این رنگ ها پیدا کند،دیگر آزادی اش خیلی مشکل است.حکایت کوتاهی به یاد دارم که بی مناسبت با این معنا نیست که عارفان واقعی چقدر هوشیار و آزاده بوده و از تعلق به هر رنگی پرهیز می کردند.

ص:۱۴۰

چه رنگی بخرم؟

آورده اند که گلیم زیر پای عارفی پاره پاره شده بود.خانه اش هم بغل رودخانه بود.روزی به یکی از دوستانش گفت:این پنج درهم را بگیر و حالا ـ که به بازار می روی یک گلیم هم برای ما بخر،چون روی این یکی دیگر نمی شود زندگی کرد.گفت:فدایتان بشوم!افتخار هم می کنم،فقط بفرمایید چه رنگی بخرم؟چون گلیم رنگ های متنوع دارد.عارف کمی فکر کرد و گفت:آن پول را بده!و آن را در رودخانه انداخت.آن مرد پرسید:آقا،پس چرا این طور کردید و پول را به آب انداختید؟گفت:

حالا که پای رنگ وسط آمد اصلا گلیم نمی خواهم.با همین گلیم پاره تا آخر عمر زندگی می کنم. ۸

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

ز هرچه رنگ تعلق پذیر آزاد است.

۹ این رنگ ها خیلی اوقات چشم ما را کور و گوشمان را کر می کند و قلبمان را به یک زندگی رنگ دار متمایل می کند و به تبذیر و اسراف می کشاند تا هر سال میلیون ها تومان هزینه کنیم که پرده ها و مبل ها و ماشین ها و فرش هایمان با هم هارمونی داشته باشند،درحالی که تناسب در هماهنگی رنگ های مختلف نیست،در یکرنگ دیدن همه چیز است.

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

حکایات مربوط به جناب بهلول اغلب،بر خلاف ظاهر خنده دارشان، خیلی گریه آور است.بهلول از علمای بزرگ شیعه است که از عاملین بوده؛یعنی از سالکان کوی حق بوده است.یکبار،هارون الرشید خواست به او در دستگاه خود پست ومقامی بدهد.ایشان دید قبول هر نوع پستی در دولت هارون خیانت به پروردگار و به مکتب اهل بیت است،لذا صبح که از خانه بیرون آمد،لباس های پاره پوشید و سوار چوب شد و شلاقی هم به دست گرفت که مثلا این اسب من است.بچه ها هم دورش را گرفتند و...خلاصه،خودش را به دیوانگی زد تا آخرتش را نگاه دارد.

این نوع دیوانگی خیلی قیمت دارد،حداقلش بهتر از این است که

ص:۱۴۱

انسان دیوانه شکم و شهوت باشد و آخرتش را ببازد.هارون هرچه انتظار کشید بهلول نیامد.پرسید:پس این عالم بزرگ کجاست؟گفتند:او دیشب روانی شده و عقلش را از دست داده است.

البته،ایشان در همان حال دیوانگی هم کتابی از خود به جای گذاشت که یکبار چاپ شده و اکنون نایاب است.نکته جالب این که او در حال دیوانگی هم در بیدار کردن انسان ها استاد بوده است.از جمله،معروف است که یکبار به کاخ هارون الرشید رفت و سراغ خلیفه را گرفت.

گفتند:اعلیحضرت نیست.او چون خودش را به دیوانگی زده بود و همه فکر می کردند دیوانه واقعی است به همه جا می رفت و نمی توانستند جلویش را بگیرند،آن روز هم،اتاق به اتاق گشت و بالاخره روی تخت مخصوص هارون با آن لباس های خاک آلوده اش گرفت خوابید.محافظان کاخ و محافظان شخصی هارون وقتی دیدند تمام تشک و پتو و ملافه خلیفه گردوخاکی و کثیف شده به سرش ریختند و داشتند او را به قصد کشت می زدند که هارون رسید:چه خبر است؟همه تعظیم کردند:

قربان،این مردک دیوانه چشم ما را دور دیده آمده روی تخت شما خوابیده.هارون به بهلول نگاهی کرد،بهلول گفت:من سه دقیقه روی این تخت خوابیدم این قدر کتک خوردم،تو که بیست سال است به جنایت و ظلم روی این تخت نشسته ای،چه می خواهی بکنی؟

هم چنین،معروف است که او یکبار هم در راهی در سایه درختی خوابیده بود.از قضا،هارون هم با خدم وحشم و لباس سلطنت و...از آن جا رد می شد و جارچیان حضور خلیفه را اعلام می کردند.مردم به احترام هارون کنار راه دست به سینه ایستاده بودند و احترام می کردند، اما بهلول دراز کشیده بود و تکان نمی خورد.هرچه به او گفتند:

اعلیحضرت دارد می آید،بلند شو بنشین،پایت را دراز نکن،دستت را

روی سینه بگذار و....گفت:اعلیحضرت دیگر کیست؟گفتند:هارون.

گفت:او هم مثل من آدم است،می خورد،مریض می شود،اسهال می گیرد،می میرد،می برند خاکش می کنند و دورش می اندازند.او مگر کیست که من از راهش بلند شوم؟او برود از جای دیگری رد شود.

خلاصه،سروصدایی سر این مساله به پا بود که هارون رسید و گفت:

چه خبر است؟گفتند:بهلول خوابیده بلند نمی شود.گفت:ولش کنید! خودش آمد و به او گفت:بهلول،حالا که روی زمین و توی گردوغبار خوابیده ای،اقلا این محاسن و ریشت را شانه کن،خیلی درهم برهم است،آدم نگاهت می کند چندشش می شود.گفت:من که شانه ندارم.

هارون شانه خودش را درآورد و به او داد.گفت:شانه اعلیحضرت احترام دارد،من لباس ندارم تا این شانه را توی جیبش بگذارم.گفت:

یکی از لباس های مرا بپوش و دستور داد یک بقچه لباس به او دادند.

گفت:اعلیحضرت،این لباس ها قیمت دارد.من با این لباس ها این جا بخوابم دزد تا فردا آن ها را می برد،این ها را باید جای محفوظی بگذارم.

گفت:یک خانه ۵۰۰ متری در بهترین جای بغداد به او بدهید.سند خانه را نوشتند و به بهلول دادند.گفت:قربان،این خانه خرج دارد،آب و برق دارد،گاز دارد،تلفن دارد،من پول این ها را از کجا بیاورم؟گفت:

یک نخلستان آباد هم به نامش کنید تا خرماهایش را بفروشد خرج خانه اش را بدهد.گفت:قربان،من که باغبانی بلد نیستم.گفت:دو تا باغبان هم با خرج دولت به او بدهید.بهلول همین طور که خوابیده بود گفت:دو تا باغبان،یک باغ،یک خانه با اثاث منزل،کارگر،لباس اعلیحضرت،شانه اعلیحضرت...!؟بعد،شانه را پرت کرد و ریشش را درهم تر کرد و گفت:هارون،ببین با دادن یک شانه چه بلاهایی می خواهی سر من بیاوری و چطور می خواهی مرا گرفتار این چند روزه

دنیا کنی و از خدا ببری؟لعنت به این شانه و به آن کسی که آن را به من داد!چهار تا دهن کجی هم به هارون کرد و بعد فرار کرد و رفت.و هارون تازه فهمید که در چه لجنزاری دارد دست وپا می زند.

این ها درس زندگی برای ماست که بدانیم خدا یکی است: «وحده لا شریک له»، دین از اول تاکنون یکی بوده: «اِهْدِنَا الصِّرٰاطَ الْمُسْتَقِیمَ»، عمر یکبار است،مرگ یکبار است،زنده شدن یکبار است،بهشت رفتن برای همیشه یکبار است و جهنم رفتن هم برای ابد یکبار است.این مسیر زندگی است.انسان های زیادی در طول تاریخ این مسیر را گم کردند و به پوچی و بی هدفی رسیدند.در قرآن کریم،دراین باره دو لغت وجود دارد که خیلی قابل تامل است:یکی «ظلّ» است به معنی گمراهی،و یکی «غوایه» به معنای سردرگمی و بی هدفی.قرآن درباره پیامبر اکرم در سوره نجم می فرماید:

«وَ النَّجْمِ إِذٰا هَوىٰ. مٰا ضَلَّ صٰاحِبُکُمْ وَ مٰا غَوىٰ».

سوگند به ستاره هنگامی که برای غروب کردن در کرانه افق افتد که هرگز دوست شما از راه راست منحرف نشده و در ایمان و اعتقادش از راه راست به خطا نرفته است.

پیغمبر شما نه راه را گم کرده و نه بی هدف است.

در عوض،قرآن آن ها که جهت قلبشان به سوی خدا نیست را این طور معرفی می کند:

«فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ...». ۱۰

در دل آنان بیماری سختی از نفاق است.

نمی گوید«فی قلوبهم اللّه،فی قلوبهم قیامت،فی قلوبهم یکتانگری،فی قلوبهم اخلاص،فی قلوبهم کرامت،فی قلوبهم محبت اللّه،فی قلوبهم محبت الانبیاء،فی قلوبهم محبت الحسین»می فرماید: «فِی قُلُوبِهِمْ

مَرَضٌ». قلبشان مریض است و دنبال معالجه اش هم نیستند.

«فَزادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ بِما کانُوا یَکْذِبُونَ».

پس خدا به کیفر نفاقشان بر بیماریشان افزود،و برای آنان در برابر آنچه همواره دروغ می گفتند،عذابی دردناک است.

دل مریض جهت گیری اش به کدام سمت است؟کسی که بیمار پول و شهوت و شکم و این صندلی های شکسته و زن یا مرد است،دلش چگونه می تواند به سمت خدا برود؟این ماهی از آب بیرون افتاده و در خشکی دارد برای مردن دست وپا می زند.چنین انسانی بی هدف و پوچ زندگی می کند و وقتی این بی هدفی به او فشار می آورد،خودکشی می کند یا روانی می شود یا دچار غصه و رنج و کسالت می شود:

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضاعُوا الصَّلاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَواتِ فَسَوْفَ یَلْقَوْنَ غَیًّا». ۱۱

سپس،نسلی جایگزین آنان شد که نماز را ضایع کردند و از شهوات پیروی نمودند؛پس،کیفر گمراهی خود را که عذابی دردناک است خواهند دید.

آن ها از نماز دست برداشتند و در شهوات افتادند و به پوچی و پوکی و بی هدفی رسیدند،زیرا خود نماز راه است:

«الصلاه قربان کل تقی». ۱۲

وجود انسان امانت الهی است

مطلب دوم را مختصرتر و با تکیه بر این دو بیت شعر عرض می کنم.

خاک امین و آنچه در وی کاشتی بی خیانت جنس آن برداشتی

این امانت زان عنایت یافته است آفتاب عدل بر او تافته است.

۱۳ چون زمین به حق وصل است امین است و امین اضافه کننده هم هست.برای همین،یک دانه گندم که به او می دهی یا یک دانه سیب

زمینی یـا نخود یا پرتقال که می کاری،بعـد از مـدتی به جای آن یک دانه پرتقال در هر سال،پنـج هزار پرتقال می دهـد و آن دانه گنـدم را هفتصـد برابر می کنـد.تقلب و کلاهبرداری هم در کـارش نیست.امین الهی است و تـو هرچه در آن بکـاری بی خیانت برداشت می کنی.

حکما و عرفا می گوینـد:شایسـته است کسـی که از زمین آفریـده شـده،ماننـد زمین امین باشـد و بگـذارد آیات قرآن را در او بکارند تا این وجود امین آیات الهی را به شجره طیبه ای تبدیل کند که:

«أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ تُؤْتِی أُکُلَها کُلَّ حِینٍ». ۱۴

ریشه اش استوار و پابرجا و شاخه اش در آسمان است و میوه اش را به اجازه پروردگارش در هر زمانی می دهد.

یکی از مصـادیق این معنـا و ماهیـان این دریـا که ابـدا به خشـکی رو نکرد و زمین بسـیار امینی بـود که از گنـج الهی به خوبی نگهداری کرد خدیجه کبری ۱۵ ،سـلام اللّه علیها،بود.عظمت این بانو را از محصولش می توان شناخت و فهمید که این ماهی در این دریـای وحـدت و بحر«لاـ اله الا الله»،در این دریای«لا حول و لا قوه الا بالله»و«لا مؤثر فی الوجود الا الله»و «إِیّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیّاکَ نَسْتَعِینُ» چگونه زیسته است.دانه ای که در این سرزمین کاشته شد،به فاطمه زهرا بدل شد و محصول آن حسن و حسین، علیهمـا السـلام،گردیـد.باغبان این دو کشت نیز پیغمبر و علی، علیهمـا السـلام،بودنـد.میوه های بعـدی این کشت حضـرت زین العابـدین تـا امام عصـر،علیهم السـلام،بود.میوه امام زمان هم یک جزئش حوزه های علمیه شـیعه از زمان مرحوم کلینی تاکنون است که هزاران فقیه و اصولی و مفسـر و عـالم و مولـد و نویسـنده تحویـل عـالم داده است و این رشـد ادامه دارد تا روزی که همین زمین پر از میوه سالم شود.

«وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ». ۱۶

و همانا ما پس از تورات در زبور نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به میراث می برند.

همه این برکات به حضرت خدیجه باز می گردد.او زمینی امین و پیغمبر باغبان آن بود و محصولش نیز «سیده نساء العالمین،ام الائمه نقباء النجباء» شد.این ماهی هرگز در خشکی پول نیفتاد،با این که خیلی پول در کنارش بود.در خشکی سران عرب نیفتاد و هر متکبر ثروتمندی در خانه اش را زد و حاضر شد با هر شرطی با او ازدواج کند قبول نکرد، چون می گفت:اثر پاکی در چهره او نمی بینم.تا چهل سالگی حاضر به ازدواج نشد و قبل از پیغمبر این زمین امین را به دست کسی نداد.این که گفته اند ایشان قبل از پیغمبر دوبار شوهر کرده دروغ است.این ها را دیگران ساخته و به این خانواده بسته اند.خدیجه به چه کسی پیش از پیامبر شوهر کرد؟به مشرکان بت پرست؟آن هم خانم عاقل فرزانه باکرامت باوقاری مثل او؟

ایشان با کسی ازدواج نکرد تا این که پیغمبر با کاروان تجاری او از مکه به شام رفت و با سود قابل توجهی بازگشت.آن گاه،خدیجه از غلامش که در این سفر با پیامبر بود درباره ایشان پرسید.گفت:خانم،هرچه ارزش در این عالم هست در این مرد جمع است.گفت:ازدواج کرده؟ گفت:نه.گفت:پس آن باغبانی که باید در سرزمین من میوه خدا را بکارد این است.برو پیش عمویش و بگو درست است که من چهل سالم است،ولی از برادرزاده ات سؤال کن حاضر است با من ازدواج کند؟ابو طالب سخن خدیجه را به پیامبر رساند.پیغمبر با این که از طریق قلبش می دانست خداوند از ازل او را برای ساختن فاطمه به وجود آورده،عادی برخودر کرد و گفت:عمو جان،اگر میل دارد ازدواج کند، من حاضرم. ۱۷

برای اثبات بزرگی این زن همین بس که او ۱۴ سال قبل از پیغمبر از دنیا رفت،ولی پیامبر تا آخر عمر می گفتند:دنیا کجا و خدیجه کجا؟مگر دیگر کسی مثل خدیجه پیدا می شود؟ ۱۸

نقش آفرینی فاطمه زهرا در قیامت

سخنی هم در فضیلت دختر این بانوی بزرگ بگویم تا گستردگی وجود فاطمه زهرا و عظمت قلب جهت گیر او معلوم بشود.نقل است که در قیامت،پروردگار به ایشان می گوید:حبیبه من،شما معطل قیامت نشو!به بهشت برو!حضرت نیز اطاعت می کند و تا دروازه بهشت می رود،اما وارد بهشت نمی شود.خطاب می رسد:چرا داخل نمی شوی؟می گوید:

خدایا،آیا ما در دنیا نعمت های تو را به تنهایی استفاده کردیم؟آیا ما نبودیم که پس از سه روز روزه لقمه دهانمان را به مستحق دادیم و خودمان با آب افطار کردیم؟حالا من چگونه تنها به بهشت بروم؟ خطاب می رسد:حبیبه من،با چه کسی می خواهی بروی؟می گوید:با هر کس که با شوهرم و با بچه هایم بوده و به ما کمک کرده،شیعه ما بوده و به ما اقتدا کرده و با حسین من در ارتباط بوده و برای حسین من گریه کرده است!خطاب می رسد:حبیبه من،این هایی که گفتی را از کل محشر صدا کن و با خود به بهشت ببر. ۱۹ آری:

در محشر اگر لطف تو خیزد به شفاعت بسپار بگردند و گنهکار نیابند.

۲۰

ص:۱۴۸

پی نوشت (۱).محمد،۱۲.

(۲).اعراف،۱۷۹.همین معنا در آیه۴۴ سوره فرقان نیز آمده است.

(۳).از سعدی است.

(۴).نحل،۹۷.

(۵).از صائب تبریزی است.

(۶).از امیر خسرو دهلوی است.

(۷).حاقه،۱۳.

(۸).این حکایت در تذکره الاولیاء عطار در شرح حال رابعه عدویه آمده است:«...نقل است که چهار درم سیم به یکی داد که مرا گلیمی بخر که برهنه ام.آن مرد برفت و بازگردید،گفت:یا سیده چه رنگ بخرم؟رابعه گفت:چون رنگ در میان آمد به من ده آن سیم.بستد و در دجله انداخت؛یعنی که هنوز گلیم ناپوشیده تفرقه پدید آمد».

تذکرد الاولیاء عطار،باب ۸،ذکر رابعه.

(۹).از حافظ است.

(۱۰)بقره،۱۰.

(۱۱).مریم،۵۹.

(۱۲).این روایت هم از امیر مومنان و هم از امام رضا،علیهما السلام،نقل شده است.ر ک:

نهج البلاغه،ج ۴،ص ۳۴؛کافی،ج ۳،ص ۲۶۵.

(۱۳).از مثنوی معنوی است.

(۱۴).ابراهیم،۲۴-۲۵.

(۱۵)خدیجه(س)،همسر پیامبر اسلام(ص)،دختر خویلد بن اسد بن عبد العزّیّ بن قصیّ بن کلاب بن مرّه بن کعب بن لؤیّ بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بود.در مقایسه نسب آن بزرگوار با سلسله نسب رسول خدا(محمد بن عبد اللّه بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن...)می توان اشتراک این دو بزرگوار را در اجداد خود از قصی بن کلاب تا عدنان به وضوح دریافت.به عبارت دیگر،بنا-

-بر منابع تاریخی،عبد مناف و عبد العزّی که در این سلسله ها به نام ایشان اشاره شده با هم برادر بوده اند و رسول خدا(ص)و خدیجه کبری(س)،به این اعتبار، نوه عموی یکدیگر بوده و خویشاوندی نزدیکی میان آن ها وجود داشته است.قابل ذکر است که انتساب خدیجه(س)به قصیّ بن کلاب،در مقایسه با رسول خدا (ص)،یک نسل جلوتر بوده است و او را به عنوان جد سوم خدیجه(س) می شناسند.درحالی که در سلسله انتساب منتسب به رسول خدا(ص)،قصیّ بن عنوان جدّ چهارم ایشان ذکر شده است.در سلسله انساب به نام نضر بن کنانه نیز اشاره شده است که احتمالا او اولین کسی است که به نام قریش خوانده شده است.

تحقیقا،در بیان این سلسله ها،بین مورخین اختلافی دیده نمی شود و تقریبا بدون هیچ گونه اختلاف و تضادی،تا عدنان اجداد پیامبر اکرم(ص)و خدیجه کبری(س) یکسان ذکر شده اند.اختلاف آراء و عقاید در خصوص بیان اجداد ایشان از عدنان به بعد آغاز می شود که البته،بنا بر سفارش و تأکید رسول خدا(ص)،از هرگونه اظهار نظر و بحث در خصوص اجداد رسول خدا(ص)پس از عدنان خودداری می شود.

به استناد شواهد تاریخی،ظاهرا خویلد بن اسد،پدر خدیجه،علاوه بر او،فرزندان دیگری نیز داشته است که در این میان شهرت عوّام از همه بیشتر است که نام او به واسطه پسرش زبیر بن عوّام)شناخته تر است.میان برادران خویلد،نوفل از شهرت ویژه ای برخوردار است،چرا که به ادعای مورخان فرزند او و پسر عموی ورقه بن نوفل در مقطعی از زندگی رسول خدا(ص)و خدیجه نقش خاصی را ایفا نموده است.سایر برادران خویلد مانند حبیب و حارث،که همه از نسل اسد بوده اند، شهرت نوفل را ندارند.نام مادر حضرت خدیجه(س)نیز فاطمه بوده است که سلسله نسب او را در تواریخ چنین آورده اند:فاطمه دختر زائده بن اصمّ بن الهرم بن روّافه بن حجر بن عبد بن معیص بن عامر بن لؤیّ بن غالب بن فهر بن مالک.این سلسله نیز از لؤیّ با پیامبر اکرم(ص)و دیگر هاشمیان مشترک می شود.

حضرت خدیجه(س)،۱۵ سال پیش از عام الفیل متولد شده است.حکیم بن حزام در این خصوص چنین می گوید:«من سیزده سال پیش از حادثه فیل متولد شدم و-

-خدیجه،دو سال پیش از من متولد شده بود».

حضرت خدیجه(س)به تأیید اکثر مورخان دارای القاب و کنیه های مشهوری بوده اند که از مهم ترین و مشهورترین کنیه ها و القاب ایشان حتی در دوران جاهلیت می توان به امّ هند و طاهره اشاره کرد.اعراب با انتخاب این لقب به صراحت به این فضیلت در وی اعتراف کرده اند.خدیجه(س)قبل از رسول اللّه(ص)دو بار ازدواج کرده بود.ابتدا با عتیق بن عائذ ازدواج کرد و برای او دختری به نام جاریّه به دنیا آورد.

پس از وفات عتیق،با ابو هاله بن زراره بن نبّاش بن عدّی التمیمی ازدواج کرد و صاحب دو پسر به نام های هند و عبد اللّه شد.به خاطر هند،کنیه امّ هند گرفت.هند همان کسی است که برای امام حسن،علیه السلام،شمایل رسول خدا(ص)را توصیف کرد و بسیار مورد علاقه رسول خدا(ص)بود و در جنگ جمل،در رکاب حضرت علی،علیه السلام،به شهادت رسید.البته،جمعی از علمای بزرگ معتقدند که ایشان قبل از حضرت رسول(ص)ازدواج نکرده بودند و فرزندان قبلی منتسب به ایشان را مربوط به خواهر حضرت خدیجه می دانند.

حضرت خدیجه(س)برای انجام کارهای تجاری،قرادادهایی با مردان می بست و آن ها را به تجارت می فرستاد.وقتی پیامبر به سن ۲۵ سالگی رسید،عمویش ابو طالب به او گفت که با کاروان خدیجه(س)که عازم شام است به تجارت بپردازد.

از طرفی،خدیجه(س)چون امانت و شهرت خوب و مکارم اخلاق پیامبر را می دانست،به رسول اللّه(ص)پیشنهاد داد که چون مالی بسیار می خواهد به جانب شام فرستد و در قریش جز بر او(محمد)اعتماد نیست،پس با مال و کالایش به شام سفر کند و بهره بیشتر و بهتری از سایرین دریافت کند.پیامبر(ص)پذیرفت و در روز ۱۶ ذی الحجه سال ۲۵ عام الفیل به طرف شام همراه میسره غلام حضرت.

خدیجه حرکت کرد.این سفر،چهار سال و نه ماه و شش روز پس از فجار چهارم روی داد.هم در این سفر بود که در نزدیکی شام به صومعه راهبی نسطوری به نام بحیرا رسیدند و اندکی در آن جا درنگ کردند.بحیران رسول اللّه(ص)را شناخت و به میسره گفت که این مرد پیامبر خداست.در آن سال ربحی و سودی بسیار حاصل-

-آمد که میسره در هیچ سال آن سود ندیده بود.پس از بازگشت از شام،میسره احوالات رسول اللّه و گفتار بحیرا را برای خدیجه بازگفت.

خدیجه(س)حضرت محمد(ص)را در زیبایی ظاهر،حسن راستگویی،امانتداری و بلندکرداری مناسب می یافت،خدیجه دلباخته امانت و درستکاری او شد و تمایل خود را به همسری وی اظهار کرد و با وجودی که مردان ثروتمندی از قریش چون ابو جهل بن هشام،عقبه بن ابی معیط،و شیبه بن ربیعه از او خواستگاری کردند،ولی او خود به رسول اللّه(ص)پیشنهاد ازدواج داد.پیامبر به همراهی عموهایش و بزرگان قریش به خواستگاری خدیجه(س)رفت و چون خویلد پیش از جنگ فجار مرده بود عمویش عمرو بن اسد و پسر عمویش ورقه بن نوفل در مراسم او شرکت داشتند.خطبه عقد را ابو طالب خواند و گفت:سپاس خدا را که ما را از نسل ابراهیم،علیه السلام،و فرزندان اسماعیل قرار داد و ما را به کعبه ای حرام و حرمی امن سرفراز داشت و ما را بر مردم سروری داد و شهر ما را که در آن هستیم مبارک ساخت.سپس،به راستی برادرزاده ام محمد بن عبد اللّه اگرچه از مال تهیدست است با هیچ مردی از قریش سنجیده نشود جز آن که بر او فزون آید و با احدی قیاس نشود،مگر آن که از او بزرگ تر باشد.چه مال،روزی دگرگون و سایه بی دوامی است و او خواستار خدیجه و خدیجه خواهان اوست.و کابین،آن چه بخواهید،نقد آن از مال من است و او را به خدا قسم امری است بزرگ و پیشآمدی جهانگیر است.بعد از ابو طالب،عموی خدیجه عمرو بن اسد گفت:معاشر قریش،گواه باشید که من خدیجه را به عقد محمد در آوردم و این ازدواج فرخنده ای است که هرگز سست نشود.مهر حضرت خدیجه ۱۲ اوقیه ونیم بوده که هر اوقیه برابر با چهل درهم است.پس مهرش پانصد درهم می باشد.البته،در بعضی از کتب تاریخی ۲۰ شتر ذکر شده است.ازدواج پیامبر با خدیجه یکماه پس از سفر به شام انجام گرفت؛ یعنی ۵ سال بعد فجار در روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سال ۵۹۵ میلادی ۱۵ سال قبل از بعث.گفته شده که خدیجه در هنگام ازدواج ۴۰ سال و محمد ۲۵ سال داشته است،اما از آن جا که حضرت خدیجه از حضرت محمد(ص)صاحب چندین-

-فرزند شده است،سن چهل زیاد به نظر می آید.

خدیجه به مدت ۲۵ سال در خانه پیامبر زندگی نموده است و تا زمانی که او زنده بود پیامبر همسر دیگری انتخاب نکرد و تنها اوست که میان زنان دیگر رسول خدا(ص) شرایط کفویت را احراز نمود و عدم ازدواج مجدد پیامبر اکرم(ص)در زمان حیات خدیجه کبری(س)بیانگر جاذبه های معنوی فراوان حضرت خدیجه(س)می باشد که برخورداری از آن ها حقیقتا در زندگی رسول خدا نقشی مهم و اساسی ایفا نموده است.

محمد(ص)در سن ۴۰ سالگی به پیامبر به پیامبری رسید که باتوجه به روایات موجود می توان همراهی و همسویی و همگامی حضرت خدیجه(س)را در دوره ای که رسول خدا(ص)اعتکاف نموده و برای انجام این مهم به غار می رفتند استنباط نمود.عدم مخالفت خدیجه کبری با شیوه خاص رسول اکرم(ص)در گذراندن اوقات خود در غار و عدم اعتراض ایشان به غیبت های یکماهه یا چند روزه پیامبر که توأم با مرارت و دشواری بود،روح بلندی را طالب است که تنها در وجود حضرت خدیجه(س)به عنوان همسری فداکار یافت می شود.موافقت و همراهی حضرت خدیجه کبری(س)با پیامبر اکرم(ص)و حتی تشویق و حمایت روحی و معنوی ایشان به وضوح می تواند بیانگر عظمت وجودی این زن باشد.بعد از بعثت پیامبر،به گواهی تاریخ،خدیجه صدیقه اول است و کسب این مقام خود می تواند گویای عظمت حرکت و شخصیت او باشد.بعد از بعثت،تمامی اموال خدیجه در راه اسلام خرج شد و به وسیله اموالش آنان که در دست قریش در معرض خطرهای بزرگ قرار داشتند نجات یافتند و اسلام به اموال خدیجه قوام یافت.ایستادگی خدیجه در شرایط ناگوار بعد از بعثت و عشق و علاقه اش به رسول خدا و درک عالمانه اش از ویژگی های روحی ایشان سبب می شد تا پیامبر همه زخم زبان ها و تحقیرها را به جان بخرد.

تمامی فرزندان رسول خدا به جز ابراهیم از خدیجه بودند و همگی در مکه به دنیا آمدند.قاسم بزرگ ترین فرزند آن ها بود و پیامبر به همین سبب کنیه ابو القاسم-

-گرفت.بعد از او عبد اللّه و چهار دختر به نام های زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه به دنیا آمده اند که همگی به جز فاطمه قبل از بعثت به دنیا آمده اند.

خدیجه در دهم ماه رمضان سال دهم بعثت در سن ۶۵ سالگی(تقریبا یک سال و نیم بعد از خروج از شعب ابی طالب)به فاصله ۳ روز تا ۶ ماه بعد از وفات ابو طالب از دنیا رحلت فرمود.پیامبر او را در حجون مکه در قبرستان ابو طالب کنار قبرهای عبد المطلب و عبد مناف دفن کرد و خود در قبرش فرو آمد.اندوه حضرت از رحلت ایشان بدان جا انجامید که آن سال را عام الحزن نامید.

ر ک:دائره المعارف تشیع،ج ۷،ص ۹۶،مدخل خدیجه،با تلخیص فراوان.

(۱۶).انبیاء،۱۰۵.

(۱۷)بحار الأنوار،ج ۱۶،ص ۳: «روی عن جابر قال:کان سبب تزویج خدیجه محمدا أن أبا طالب قال:یا محمد إنی ارید أن ازوجک و لا مال لی اساعدک به،و إن خدیجه قرابتنا،و تخرج کل سنه قریشا فی مالها مع غلمانها یتجر لها و یأخذ و قر بعیر مما أتی به،فهل لک أن تخرج؟قال:نعم،فخرج أبو طالب إلیها و قال لها ذلک،ففرحت و قالت لغلامها میسره:أنت و هذا المال کله بحکم محمد،فلما رجع میسره حدث أنه ما مر بشجره و لا مدره إلا قالت:السلام علیک یا رسول اللّه،و قال:جاء بحیرا الراهب،و خدمنا لما رأی الغمامه علی رأسه تسیر حیثما سار تظله بالنهار،و ربحا فی ذلک السفر ربحا کثیرا،فلما انصرفا قال میسره:لو تقدمت یا محمد إلی مکه و بشرت خدیجه بما قد ربحنا لکان أنفع لک،فتقدم محمد علی راحلته،فکانت خدیجه فی ذلک الیوم جالسه علی غرفه مع نسوه فظهر لها محمد راکبا،فنظرت خدیجه إلی غمامه عالیه علی رأسه تسیر بسیره،و رأت ملکین عن یمینه و عن شماله،فی ید کل واحد سیف مسلول،یجیئان فی الهواء معه،فقالت:إن لهذا الراکب لشأنا عظیما لیته جاء إلی داری،فإذا هو محمد صلی اللّه علیه و آله قاصد لدارها،فنزلت حافیه إلی باب الدار،و کانت إذا أرادت التحول من مکان إلی مکان حولت الجواری السریر الذی کانت علیه،فلما دنت منه قالت:یا محمد اخرج و احضرنی عمک أبا طالب الساعه،و قد بعثت إلی عمها أن زوجنی من محمد إذا دخل علیک،فلما حضر أبو-

-طالب قالت:اخرجا إلى عمی لیزوجنی من محمد فقد قلت له فی ذلک،فدخلا علی عمها،و خطب أبو طالب الخطبه المعروفه،و عقد النکاح،فلما قام محمد صلی اللّه علیه و آله لیذهب مع أبی طالب قالت خدیجه:إلی بیتک،فبیتی بیتک،و أنا جاریتک».

-بحار الأنوار،ج ۱۶،ص ۴: «زوج أبو طالب خدیجه من النبی،و ذلک أن نساء قریش اجتمعن فی المسجد فی عید،فإذا هن بیهودی یقول:لیوشک أن یبعث فیکن نبی،فأیکن استطاعت أن تکون له أرضا یطأها فلتفعل،فحصبنه،وقر ذلک القول فی قلب خدیجه،و کان النبی صلی اللّه علیه و آله قد استأجرته خدیجه علی أن تعطیه بکرین،و یسیر مع غلامها میسره إلی الشام،فلما أقبلا فی سفرهما نزل النبی صلی اللّه علیه و آله تحت شجره فرآه راهب یقال له:نسطور،فاستقبله و قبل یدیه و رجلیه و قال:

أشهد أن لا إله إلا اللّه،و أشهد أن محمدا رسول اللّه،لما رأی منه علامات،و إنه نزل تحت الشجره،ثم قال لمیسره:طاوعه فی أوامره و نواهیه فإنه نبی،و اللّه ما جلس هذا المجلس بعد عیسی علیه السلام أحد غیره،و لقد بشر به عیسی علیه السلام،و مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه أحمد،و هو یملک الارض بأسرها،و قال میسره:یا محمد،لقد جزنا عقبات بلیله کنا نجوزها بأیام کثیره،و ربحنا فی هذه السفره ما لم نربح من أربعین سنه ببرکتک یا محمد،فاستقبل خدیجه،و أبشرها بربحنا،و کانت و قتئذ جالسه علی منظره لها،فرأت راکبا علی یمینه ملک مصلت سیفه،و فوقه سحابه معلق علیها قندیل من زبرجده،و حوله قبه من یاقوته حمراء فظنت ملکا یأتی بخطبتها و قالت:اللهم إلی و إلی داری،فلما أتی کان محمدا و بشرها بالارباح،فقالت:

و أین میسره؟قال:یقفو أثری،قالت:فارجع إلیه و کن معه،و مقصوداها لتستیقن حال السحابه،فکانت السحابه تمر معه،فأقبل میسره إلی خدیجه و أخبرها بحاله،و قال لها:

إنی کنت آکل معه حتی یشبع و یبقی الطعام کما هو،و کنت أری وقت الهاجره ملکین یظللانه،فدعت خدیجه بطبق علیه رطب،و دعت رجالا و رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله فأکلوا حتی شبعوا،و لم ینقص شیئا،فأعتقت میسره و أولاده و أعطته عشره آلاف درهم لتلک البشاره،و رتبت الخطبه من عمرو بن أسد عمها.قال النسوی فی تاریخه:

أنکحه إیاها أبوها خویلد بن أسد،فخطب أبو طالب بما رواه الخرکوشی فی شرف-

-المصطفی،و الزمخشری فی ربیع الابرار،و فی تفسیره الکشاف،و ابن بطه فی الابانه، و الجوینی فی السیر عن الحسن،و الواقدی و أبی صالح و العتبی فقال:الحمد للّه الذی جعلنا من زرع إبراهیم الخلیل،و من ذریه الصفی إسماعیل،وصئصئ معد،و عنصر مضر،و جعلنا حضنه بیته،وسواس حرمه،و جعل مسکننا بیتا محجوجا،و حرما أمنا، و جعلنا الحکام علی الناس،ثم إن ابن أخی هذا محمد بن عبد اللّه لا یوازن برجل من قریش إلا رجح به و لا یقاس بأحد منهم إلا عظم عنه،و إن کان فی المال مقلا،فإن المال ورق حائل،و ظل زائل،و له واللّه خطب عظیم،و نبأ شائع،و له رغبه فی خدیجه، و لها فیه رغبه،فزوجوه و الصداق ما سألتموه من مالی عاجله و آجله،فقال خویلد:

زوجناه و رضینا به.وروی أنه قال بعض قریش:یا عجبا أیمهر النساء الرجال،فغضب أبو طالب و قال:إذا کانوا مثل ابن أخی هذا طلبت الرجال بأغلی الاثمان،و إذا کانوا أمثالکم لم تزوجوا إلا بالمهر الغالی،فقال رجل من قریش یقال له عبد اللّه بن غنم:هنیئا مریئا یا خدیجه قد جرت*لک الطیر فیما کان منک بأسعد/تزوجته خیر البریه کلها*و من ذا الذی فی الناس مثل محمد؟و بشر به المرءآن عیسی بن مریم* و موسی بن عمران فیا قرب موعد/أقرت به الکتاب قدما بأنه*رسول من البطحاء هاد و مهتد».

-بحار الأنوار،ج ۱۶،ص ۶: «خرج النبی صلی اللّه علیه و آله إلی الشام فی تجاره لخدیجه و له خمس و عشرون سنه،و تزوج بها بعد أشهر،قال الکلینی:تزوج خدیجه و هو ابن بضع و عشرین سنه و لبث بها أربعا و عشرین سنه و أشهرا،و بنیت الکعبه و رضیت قریش بحکمه فیها و هو ابن خمس و ثلاثین سنه».

-عن زراره و حمران و محمد بن مسلم،عن أبی جعفر علیه السلام قال:حدث أبو سعید الخدری أن رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله قال:«إن جبرئیل علیه السلام قال لی لیله اسری بی حین رجعت و قلت:یا جبرئیل هل لک من حاجه؟قال:حاجتی أن تقرأ علی خدیجه من اللّه و منی السلام،و حدثنا عند ذلک أنها قالت حین لقاها نبی اللّه صلی اللّه علیه و آله فقال لها:الذی قال جبرئیل،فقالت:إن اللّه هو السلام،و منه السلام،و إلیه السلام،و علی جبرئیل السلام».

(۱۸).بحار الأنوار،ج ۴۳،ص ۱۳۱: «...قالت أم سلمه:فلما ذكرنا خديجه بكى رسول اللّه(صلى اللّه عليه و آله)،ثم قال:خديجه،و أين مثل خديجه؟صدقتنى حين كذبنى الناس وازرتنى على دين اللّه و أعانتنى عليه بمالها.إن اللّه عز و جل أمرنى أن أبشر خديجه ببيت فى الجنه من قصب الزمردلا صخب فيه و لا نصب.قالت أم سلمه:

فقلنا:فديناك بآبائنا و أمهاتنا يا رسول اللّه،إنك لم تذكر من خديجه أمرا إلا و قد كانت كذلك غير أنها قد مضت إلى ربها.فهناها اللّه بذلك و جمع بيننا و بينها فى درجات جنته و رضوانه و رحمته».

-بحار الأنوار،ج ۱۶،ص ۳: «ابن الوليد،عن الصفار،عن البرقى،عن أبى على الواسطى،عن عبد اللّه ابن عصمه،عن يحيى بن عبد اللّه،عن عمرو بن أبى المقدام، عن أبيه،عن أبى عبد اللّه عليه السلام قال:دخل رسول اللّه صلى اللّه على و آله منزله، فإذا عائشه مقبله على فاطمه تصايحها و هى تقول:واللّه يا بنت خديجه،ما ترين إلا أن لامك علينا فضلا،و أى فضل كان لها علينا؟!ما هى إلا كبعضنا.فسمع مقالتها لفاطمه فلما رأت فاطمه رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله بكت،فقال:ما يبكيك يا بنت محمد؟!قالت:ذكرت امى فتنقصتها فبكيت.فغضب رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله،ثم قال:مه يا حميراء،فإن اللّه تبارك و تعالى بارك فى الودود الولود،و إن خديجه رحمها اللّه ولدت منى طاهرا و هو عبد اللّه و هو المطهر،و ولدت منى القاسم و فاطمه و رقيه و ام كلثوم و زينب،و أنت ممن أعقم اللّه رحمه فلم تلدى شيئا».

(۱۹).برداشت آزادى است از اين روايت:شرح الأخبار،قاضى نعمان مغربى،ج ۳، ص ۶۲،فاطمه فى المحشر:«على بن جرير،باسناده عن جعفر بن محمد،عن أبيه عن آبائه عليهم السلام،أن رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله قال:إذا كان يوم القيامه نصب للنبيين منابر من نور و نصب لى فى أعلاها منبر،ثم يقال لى:قم،فاخطب،فأرقى منبرى،فأخطب خطبه لم يخطب أحد مثلها.ثم تنصب منابر من نور للوصيين فيكون على على أعلاها منبرا،ثم يقال له:اخطب،فيخطب بخطبه لم يخطب مثلها أحد من الوصيين.ثم تنصب منابر من نور لاولاد الوصيين فيكون الحسن و الحسين على أعلاها،ثم يقال لها:قوما فاخطبا،فيخطبان بما لم يخطب به أحد من أبناء الوصيين.-

-ثم ينـادى منـاد:يا أهل الجمع،غضوا أبصاركم و طأطئوا رؤوسـكم لتجوز فاطمه بنت محمـد.فيفعلون ذلك،و تجوز فاطمه و بين يديها مائه الف ملك و عن يمينها مثلهم، و عن شـمالها مثلهم،و من خلفها مثلهم،و مائه الف ملك يحملونها على أجنحتهم حتى إذا صارت إلى باب الجنه ألقى اللّه عز و جل فى قلبها أن تلتفت.فيقال لها:ما التفاتک ؟فتقول:أى رب إنى أحب أن ترينى قدرى فى هـذا اليوم.فيقول اللّه:ارجعى يـا فـاطمه،فانظرى من أحبك و أحب ذريتك،فخـذى بيـده و أدخليه الجنه.قال جعفر بن محمد عليه السـلام:فانهـا لتلتقـط شـيعتها و محبيهـا كمـا يلتقط الطير الحب الجيـد من بين الحب الردئ،حتى إذا صارت هى وشـيعتها و محبوهـا على بـاب الجنه ألقى اللّه عز و جـل فى قلوب شـيعتها و محبيهـا أن يلتفتوا.فيقال لهم:ما التفاتكم و قـد امرتم إلى الجنه؟ فيقولون:إلهنا نحب أن نرى قـدرنا فى هـذا اليوم.فيقال لهم:ارجعوا،فانظروا من أحبكم فى حب فاطمه أو سـلم عليكم فى حبها أو صـافحكم،أو رد عنكم[غيبه] فيه،أو سـقى جرعه مـاء،فخـذوا بيـده،فادخلوه الجنه.قال جعفر بن محمـد صـلوات اللّه عليه:فواللّه ما يبقى يومئـذ فى النـار إلاـ كافر أو منافق فى ولايتنا،فعنـدها يقولون:فما لنا من شافعين و لا صـديق حميم.فلو أن لناكره فنكون من المؤمنين.ثم قال جعفر بن محمد صلوات اللّه عليه:كذبوا (وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ[وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ] كما قال تعالى.ثم ينادى مناد:لمن الكرم اليوم.فيقال:للّه الواحد القهار و لمحمد و على و فاطمه و الحسن و الحسين».

(۲۰).از كشكول شيخ بهايى است.

۹ تفکر در عالم هستی سبب همسویی انسان با هدف خلقت

اشاره

تهران،حسینیه همدانیها رمضان ۱۳۸۶ بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

طبق فرمایش وجود مبارک رسول خدا،صلی اللّه علیه و آله،هر انسانی دو چشم دارد:اول،چشم سر که فعالیت آن با دیگر حیوانات مشترک است و ظواهر را می بیند،و دوم چشم باطن یا چشم قلب که حقایق با آن دیده می شود. ۱ اگر کسی بخواهد در تمام عمر کنار چشم ظاهر توقف کند و فقط نمودهای اشیا و ظواهر را ببیند،وزن و ارزشش از حیوانات بیشتر نمی شود و در همان مرتبه باقی می ماند.

قرآن مجید قلب را مرکز فقه می داند.البته،فقه نه به معنای مصطلح آن که مربوط به رساله ها و کتاب های فقهی می شود،بلکه به معنای لغوی آن که به معنی فهم است.ناگفته نماند به این کتاب های عظیم مسائل شرعی به این دلیل کتب فقهی گفته می شود که یک نفر،بعد از پنجاه سال تحقیق و غوص کردن در علم دین،این مسائل را از قرآن و روایات فهمیده و نوشته است.چنین عالمی را نیز فقیه می گویند؛یعنی کسی که دین را فهمیده است.

ص:۱۶۰

رابطه فهم و قلب

در قرآن مجید،کلمه قلب اغلب با کلمه فقه همراه است. ۲ از جمله در این آیه شریفه:

« ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها...». ۳

و مسلما بسیاری از جنّیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم،زیرا آنان را دل هایی است که به وسیله آن معارف الهی را در نمی یابند....

منظور از این قلب همان چشم باطن است که پیغمبر اسلام از آن به چشم قلب تعبیر می کند؛یعنی چشم فهم.از همین جاست که راه انسان از همه حیوانات جدا می شود و انسان هدف خلقت،حکمت خلقت، صاحب خلقت،و ریشه حوادث گذشته و آینده را می فهمد و نگرش درستی درباره خودش و هستی پیدا می کند. ۴

واقعا نمی دانم چند بار به ما گفته اند بفهم.اگر به تعداد انبیاء و اولیاء الهی حساب کنیم،بیش از صدها هزار بار می شود.همین تاکید نشان می دهد که زمینه فهمیدن تنها در ما وجود دارد.در غیر این صورت، میلیون ها حیوان زنده در کنار ما هست که کسی به آن ها درباره فهم چیزی نمی گوید،چون زمینه اش را ندارند. ۵ خداوند به گاو چشمی داده که علف را از سنگ تشخیص می دهد و می بیند آن یکی سفت است و خوردنی نیست.شامه ای نیز داده که یونجه را بو می کشد و می فهمد خوردنی است.درک حیوان از یونجه در همین حد است،اما اگر به انسان بگویند یونجه را بفهم،یک کتاب بزرگ برای شناساندن یک عنصر عالم به نام یونجه می نویسد؛این که خاک چه فعل و انفعالاتی در رشد یونجه دارد،آب و باد و خورشید چه نقشی دارند،سبزینه یونجه چیست،ساقه آن چه ویتامین هایی دارد،چرا در یک سال هفت بار رشد می کند،در این گیاه چه خاصیتی است که با این رنگ سبز سیری که

دارد سبب سبز شدن شیر گاو نمی شود و اصلا چطور شیر به این سفیدی از گیاهی به این سبزی تولید می شود؟

پاسخ دادن به همین سوال آخر نیازمند نگارش کتابی جداگانه است و داستان عجیبی است که قرآن مجید نیز به آن اشاره می کند:

«وَ إِنَّ لَکُمْ فِی الْأَنْعامِ لَعِبْرَةً نُسْقِیکُمْ مِمّا فِی بُطُونِهِ مِنْ بَیْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَناً خالِصاً سائِغاً لِلشّارِبِینَ». ۶

و بی تردید برای شما در دام ها عبرتی است،عبرت در این که از درون شکم آنان از میان علف های هضم شده و خون شیری خالص و گوارا به شما می نوشانیم که برای نوشندگان گواراست.

می فرماید این یونجه باید برود به«دم»و«فرث»تبدیل شود؛یعنی مقداری از آن تبدیل به خون و مقداری دیگر تبدیل به شکمبه معده گاو شود.می ماند این معما که خداوند چگونه از میان شکمبه و خون این شیر سپید خوشگوار مفید را پدید می آورد؟

گاو درک هیچ کدام از این حرف ها را ندارد،این مطالب را قرآن برای فهمیدن و عبرت آموختن و آگاه شدن ما مطرح کرده است تا مثل گاو به شیر نگاه نکنیم که هر وقت دلمان خواست یا حوصله نداشتیم با لگد بزنیم ظرف شیر را خالی کنیم.مگر پا را برای لگد زدن به ما داده اند؟ مگر این نیرو را به ما داده اند که نعمت های خدا را با کثافات گناه آلوده کنیم و بعد بنشینیم از سر غفلت بخوریم؟این که اوج نفهمی است.

بفهم!

امر به فهمیدن خیلی دستور مهمی است.اهل جهنم نمی گویند ما چون بی نماز یا بی روزه بودیم،یا حج نرفتیم و خمس و زکات ندادیم،جهنمی شدیم.برعکس،می گویند:

«وَ قالُوا لَوْ کُنّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما کُنّا فِی أَصْحابِ السَّعِیرِ». ۷ .

ص:۱۶۳

اگر ما دعوت سعادت بخش آنان را شنیده بودیم یا در حقایقی که برای ما آوردند تعقّل کرده بودیم،در میان آتش اهل آتش سوزان نبودیم.

آدم نفهم بی نماز و بی روزه می شود.اصلا،همه عبادت ها و کارهای خیر و قدم های مثبت آدمی میوه فهم اوست.پیغمبر اسلام به امیر المؤمنین فرمود:

«لا فقر اشدّ من الجهل». ۸

به راستی،هیچ فقر و تهیدستی ای در این عالم سخت تر از نفهمی نیست.و به قول سعدی:

آدمی را بتر از علت نادانی نیست. ۹

قرآن دستور می دهد به فکر کردن درباره این که چگونه از میان خون قرمز و شکمبه زرد چطور شیر به این سفیدی و گوارایی بیرون می آید؟ اگر انسان این را بفهمد آدم است وگرنه می نشیند لیوان لیوان از این نعمت خدا می خورد و خنده های بلند سر می دهد که چه کسی می گوید خدا وجود دارد؟

این درک ظاهری از شیر با درک حیوانی یکی است،با این تفاوت که حیوان برای همیشه نادان می ماند،ولی اگر انسان نخواهد در این دنیا اهل تعقل و تفکر باشد و بفهمد،نادانی اش همیشگی نخواهد بود و بالاخره یک روز به او می فهمانند که عالم خدا دارد.آن روز هم چندان دور نیست و چشمش که به ملک الموت بیفتد همه چیز را می فهمد و همان را می گوید که فرعون در هنگام غرق شدن در دریا گفت:

«وَ جاوَزْنا بِبَنِی إِسْرائِیلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْیاً وَ عَدْواً حَتّی إِذا أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِیلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ». ۱۰

و بنی اسرائیل را از دریا گذراندیم،پس فرعون و لشکریانش آنان را از روی ستم و تجاوز دنبال کردند.هنگامی که بلای غرق شدن او را فرو

گرفت،گفت:ایمان آوردم که هیچ معبودی جز همان که بنی اسرائیل به او ایمان آوردند نیست و من از تسلیم شدگان در برابر فرمان های حق هستم.

موسی راست می گفت،هارون راست می گفت،ابراهیم راست می گفت،پیغمبر اسلام راست می گفت؛اما این ایمان و فهم دم مرگ دیگر به درد نمی خورد.برای آشتی دیگر خیلی دیر شده و پشیمانی دیگر سودی ندارد.به پاس همه آن جفاها که کرده و دست دوستی و محبت خدا را پس زده خدا هم دیگر او را نمی خواهد.

«آلْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ». ۱۱

به فرعون گفته شد:اکنون که به نابودی خود یقین داری و زمان بازگشت به خدا سپری شده ایمان می آوری؟درحالی که پیش از این عصیان می ورزیدی و از تبهکاران بودی؟

خدا در این زمان تا به حال با کسی آشتی نکرده و تصریح کرده که ایمان و توبه ای که وقت آن گذشته باشد را نمی پذیرد.

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً. وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَ لاَ الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً». ۱۲

بی تردید،توبه نزد خدا فقط برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب کار زشت می شوند،سپس به زودی توبه می کنند؛ایناننند که خدا توبه آنان را می پذیرد،و خدا همواره دانا و حکیم است.و برای کسانی که پیوسته کارهای زشت مرتکب می شوند،تا زمانی که مرگ یکی از انان فرا رسد و در آن لحظه که تمام فرصت ها از دست رفته گوید:اکنون توبه کردم.و نیز برای آنان که در حال کفر از دنیا می روند توبه نیست.ایناننند که عذابی دردناک برای آنان آماده کرده ایم.

مساله این است که انسان بالاخره می فهمد عالم کجاست.ممکن است چهار روز دروغ به هم ببافد و بگوید عالم خدا ندارد،قیامتی وجود

ص:۱۶۵

نـدارد،اصـلا پیغمبر یعنی چه؟که رفته و که دیـده؟ولی بالاخره می فهمد و از قضا،وقتی می فهمد که دیگر دیر است و فهمیدن ارزشـی نـدارد و به درد نمی خورد.ارزش فکر در این است که انسان در همین دنیا بهفمد و متوجه شود.این جا باید بفهمد که چگونه از میان شـکمبه و خون شیر پدید می آید؛شیری که به ما خامه و سرشیر و پنیر و کره و روغن و کشک تحویل می دهد که هم غـذاست،هم از بروز بیمـاری پیشـگیری می کنـد و هم درمـان برخی بیمـاری هـای دیگر است و از همه مهم تر این که زنـدگی همه ما مدیون آن است؛شـیری که در کارخانه بدن مادر ساخته می شود و تا دو سال برای سـیر کردن و رشد کودک آدمی لازم و کافی است:

«وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسٰانَ بِوٰالِدَیْهِ إِحْسٰاناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ کُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ کُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصٰالُهُ ثَلاٰثُونَ شَهْراً....». ۱۳

و انسان را درباره پـدر و مادرش به نیکی سـفارش کردیم.مادرش او را با تحمل رنج و زحمت باردار شد و با رنج و زحمت او را زایید.و دوران بارداری و باز گرفتنش از شیر سی ماه است...

نشانه های خدا در زمین و آسمان فراوان است.کافی است با بصیرت و از سر فهم،و نه غفلت،به آن ها نگاه کنیم و بخواهیم که بفهمیم.آن وقت می بینیم چه کارهای مهمی که خدا برای ما نکرده و چه کارهایی که ما علیه او نکرده ایم؟واقعا،نوع نگرش و رفتـار مـا بـا او خیلی غم انگیز است.امـا سـجاد،علیه السـلام،در دعـای ابی حمزه این واقعیت را این طـور دردمنـدانه به پیشـگاه حضرت حق عرضه می دارد:

«تتحبب إلینا بالنعم و نعارضک بالذنوب،خیرک إلینا نازل و شـرنا إلیک صاعد،و لم یزل و لا یزال ملک کریم یأتیک عنا بعمل قبیح فلا یمنعک ذلک أن تحوطنا بنعمک و تتفضل علینا بالآئک...». ۱۴

خدا راه توبه را به ما یاد داده که در قیامت مشکلی نداشته باشیم تا او

بخواهد ما را بنشاند و نعمت هایش را به رخ ما بکشد؛نعمت هایی که قابل شمردن نیست و اگر در قیامت بخواهیم تاوان کفران آن ها را پس دهیم،وضعمان خیلی خراب می شود.

به چه فکر کنیم ؟

چند هزار بار به ما گفتند درباره خودتان و نشانه های خدا فکر کنید؟این درباره خود فکر کردن چیز عجیبی است که من در کتاب ها ندیدم زیاد به آن پرداخته باشند.خودم نشستم فکر کردم این که قرآن می گوید:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا عَلَیْکُمْ أَنْفُسَکُمْ...». ۱۵

ای اهل ایمان!مراقب ایمان و ارزش های معنوی خود باشید....

یعنی چه؟معنی ساده اش این است که خودت را بپا!بپا را ما در زبان فارسی برای چه به کار می بریم؟مثلا،وقتی فرزندمان می خواهد از خیابان رد شود،می گوییم:بپا!و منظورمان این است که با عقل و فکر و درایت و باتوجه کامل رد شو تا خطری تهدیدت نکند.این معنی پائیدن است.قرآن می گوید خودت را بپا،مواظب خودت باش،و فکر کن.این امر خداست.

چگونه فکر کنیم ؟

برای فکر کردن،قبل از هرچیز باید بدانیم که انسان نتیجه عالم است؛ یعنی به راه خداوند،تمامی عالم در آفرینش انسان مؤثر بوده است:

«هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً لَکُمْ مِنْهُ شَرابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِیهِ تُسِیمُونَ. یُنْبِتُ لَکُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّیْتُونَ وَ النَّخِیلَ وَ الْأَعْنابَ وَ مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ. وَ سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّراتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ. وَ ما ذَرَأَ لَکُمْ فِی الْأَرْضِ مُخْتَلِفاً أَلْوانُهُ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَذَّکَّرُونَ. وَ هُوَ الَّذِی سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْکُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِیًّا

وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْیَهً تَلْبَسُونَهٰا وَ تَرَی الْفُلْکَ مَوٰاخِرَ فِیهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ. وَ أَلْقیٰ فِی الْأَرْضِ رَوٰاسِیَ أَنْ تَمِیدَ بِکُمْ وَ أَنْهٰاراً وَ سُبُلاً لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ. وَ عَلاٰمٰاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ. أَ فَمَنْ یَخْلُقُ کَمَنْ لاٰ یَخْلُقُ أَ فَلاٰ تَذَکَّرُونَ. وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَهَ اللّهِ لاٰ تُحْصُوهٰا إِنَّ اللّهَ لَغَفُورٌ رَحِیمٌ». ۱۶

اوست که از آسمان آبی برای شما نزال کرد که بخشی از آن نوشیدنی است و از بخشی از آن درخت و گیاه می روید که دام هایتان را در آن می چرانید.برای شما به وسیله آن آب،زراعت و زیتون و خرما و انگور و از همه محصولات می رویاند؛یقینا در این واقعیات شگفت انگیز طبیعی نشانه ای است بر توحید و ربوبیّت و قدرت خدا برای گروهی که می اندیشند.و شب وروز و خورشیدوماه را را نیز رام و مسخّر شما قرار داد،و ستارگان هم به فرمانش رام و مسخّر شده اند؛قطعا در این حقایق نشانه هایی است بر توحید،ربوبیّت و قدرت خدا برای گروهی که تعقّل می کنند.و نیز آنچه را که در زمین به رنگ های گوناگون برای شما آفرید رام و مسخّرتان ساخت؛مسلما در این امور نشانه ای است بر توحید، ربوبیّت و قدرت خدا برای گروهی که متذکّر می شوند.و اوست که دریا را رام و مسخّر کرد تا از آن گوشت تازه بخورید،و زینتی را که می پوشید از آن بیرون آورید و در آن کشتی ها را می بینی که آب را می شکافند تا شما را برای حمل کالا،تجارت و دادوستد جابجا کنند و برای این که از فضل و احسان خدا طلب کنید و در نهایت به سپاس گزاری خدا برخیزید.و در زمین کوه هایی استوار افکند تا شما را در حال گردش وضعی و انتقالی نلرزاند،و نهرها و راه هایی را پدید آورد تا برای رسیدن به اهداف و مقاصد خود راه یابید.و برای این که در عبور از کوه ها و بیابان ها و کویرها سرگردان و گم نشوید نشانه ها قرار داد،و مردم به هنگام شب در دل بیابان ها و بر سطح دریاها به وسیله ستارگان راهیابی می کنند.بر این اساس آیا کسی که همه چیز می آفریند مانند کسی است که هیچ چیز نمی آفریند؟ پس کرنش در برابر بتان بر پایه چه دلیلی است؟آیا پند نمی گیرید؟و اگر نعمت های خدا را شماره کنید،هرگز نمی توانید آن ها را به شمار آورید؛

یقینا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.و خدا آنچه را پنهان می کنید و آنچه را آشکار می سازید می داند.

همه عـالم از دریاهـا و ابرهـا و کوه ها گرفته تا باران و چشـمه و برف و...در خـدمت ما هسـتند.تمام عالم با طرح و اراده خـدا دست به دست هم داده اند تا ما به وجود بیاییم.

یکی از مواردی که خداوند امر به تفکر کرده تفکر در عالم هستی است.یعنی هر کسی در حدّ و ظرفیت خودش باید فکر کند و ببینـد که آیا یکی از موجودات این عالم برای شـرّ قرار داده شـده است؟وقتی انسان به این موضوع فکر می کند به این نتیجه می رسد که:

«وَ مٰا خَلَقْنَا السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا إِلاّٰ بِالْحَقِّ...». ۱۷

همه موجودات عالم حق و تمام آن ها مفید هستند.

تقریبا،امروز همه می داننـد که پاسـتور ثابت کرد اگر این موجودات غیر قابل دیـدن نبودند،تحولی در زندگی بشـر اتفاق نمی افتاد و از جمله، هیچ انگوری سرکه نمی شد و...خود این تحول ها لشکری دارد که آن ها را ایجاد می کند.

هرچه در عـالم است منبع خیر است و مـا محصول کل عالمیم.حالا بایـد در خودمان فکر کنیم و به رفتارهایمان که چقـدر خیر هستیم و سعی کنیم مانند همه عالم منبع خیر باشیم؛زیرا اعضایی که به ما داده اند برای این نیست که ۵۰-۶۰ سال از آن ها تنها شر تولید کنیم.ما هم باید همسو با هستی منبع تولید خیر باشـیم،در غیر این صورت،از کلعالم غریبه می شویم.از خدا بیگانه می شویم و از حقیقت خودمان بیگانه می شویم.

چشم را دادند تا مناظر زیبای هستی را ببینیم و مانند آنان که در هر حالی خدا را یاد می کنند در خلقت آسمان و زمین اندیشه کنیم و بگوییم:

ص:۱۶۹

«اَلَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللّهَ قِيٰاماً وَ قُعُوداً وَ عَلىٰ جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنٰا مٰا خَلَقْتَ هٰذٰا بٰاطِلاً سُبْحٰانَكَ فَقِنٰا عَذٰابَ النّٰارِ». ۱۸

چشم را دادند مطالعه کنیم و از دیدن مناظر زیبای طبیعی لذت ببریم یا نیمه شب ها از سر شوق یا خوف گریه کنیم.مگر پروردگار نفرموده آتشی را که برای خودتان ساختید با یک قطره اشک از این دست خاموش می کنم؟ ۱۹ این وظیفه چشم است.چشم را به ما ندادند با آن خیانت کنیم و به صورت نامحرمان خیره شویم و لذت ببریم و گمان کنیم کسی هم نمی فهمد،زیرا:

«يَعْلَمُ خٰائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مٰا تُخْفِی الصُّدُورُ». ۲۰

او چشم هایی را که به خیانت می نگرد و آنچه را سینه ها پنهان می دارند می داند.

خداوند هم خیانت نگاه ها را می داند و هم خیالاتی که بعد از آن نگاه در باطن انسان می گذرد را می فهمد.

فکر کنیم دست را برای چه به ما دادند؟برای دزدی و زدن انسان های بیگناه دادند یا برای نوشتن کتاب های مفید و دستگیری از فقرا و بچه های یتیم؟مگر نه این است که اگر دست نوازش بر سر کودک یتیمی بکشی،هر مویی که از زیر دستت رد می شود ثواب یک صدقه دارد و یک حسنه برایت می نویسند؟ ۲۱ این دست را دادند تا بتوانی تکبیر عاشقانه ای در نماز بگویی یا به دعا برداری که:

«...رَبَّنٰا آتِنٰا فِی الدُّنْيٰا حَسَنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنٰا عَذٰابَ النّٰارِ». ۲۲

گوش را دادند تا صدای انبیاء و اولیاء و ائمه را بشنویم.به قرآن گوش دهیم و از صدای آبشار و چشمه و موسیقی های طبیعی لذت ببریم یا از آن برای آموختن علم و جستن راه هدایت استفاده کنیم:

-«...غضوا أبصارهم عما حرم الله عليهم،و وقفوا أسماعهم على العلم النافع لهم...». ۲۳

ص:۱۷۰

-«اَلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولٰئِکَ الَّذِينَ هَدٰاهُمُ اللّهُ وَ أُولٰئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبٰابِ». ۲۴

وظیفه شکم این است که از راه خوردن توانایی اعضاء و جوارح ما را تامین کند تا آن ها بتوانند کارهای مثبت انجام دهند.شهوت را به ما دادند که میل به ازدواج پیدا کنیم و از این ازدواج آرامش بیابیم و هستی مان از تولد فرزندانمان روشن شود.مگر از همین ازدواج ها نبوده که تمام پیامبران الهی و ائمه و اولیاء به وجود آمده اند؟همین نشان می دهد که شهوت جایگاه عظیمی در این خلقت دارد که متاسفانه به لجن و کثافت کشیده شده است.

این راه فکر کردن است.باید بدانیم چشم و گوش و دست و پا و شکم و شهوت و فرصت جوانی و زیبایی و...نعمت هایی الهی و جزئی از این عالم هستی اند که اختیارشان در دست ماست،ولی هدف از خلق آن ها همان است که در خلق خورشید و ماه و آسمان و زمین موجود بوده است.برای همین نباید آن ها را در مسیر ناصحیح به کار بگیریم.

مباهات پروردگار به جوان روزه دار

در روایات آمده است که وقتی جوان روزه داری به هنگام افطار،گوشه اتاقش سر بر سجده می گذارد،خدا به ملائکه می گوید:نگاه کنید!اگر شما صاحب این بدن و شکم و شهوت بودید چه می کردید؟بنده مرا می بینید؟خیال نکنید شما بی شکم و شهوت عبادت می کنید خیلی کار مهمی می کنید؟ ۲۵ حقیقت هم همین است.بدون خواسته های شکم و شهوت همه بنده او هستند.کسی که با وجود این دو عبد خداست را باید طلا گرفت و مجسمه اش را از طلا ریخت. ۲۶

تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی

آنچه تا به حال درباره وظیفه انسان در عالم آوردیم مربوط به حواس

ظاهری و چشم سر او بود،درحالی که انسان حواس باطنی و چشم قلبی هم دارد.نکته در این جاست که انسان بر اثر تفکر درباره خودش و هستی و همسویی با هدف خلقت حواس باطنی اش به کار می افتد و چیزهایی می بیند و می شنود و می گوید که دیگر گوش ها و چشم ها و زبان ها از آن عاجزند.رسول خدا می فرماید:

«من أخلص لله اربعين يوما فجر الله ينابيع الحكمه من قلبه على لسانه». ۲۷

هرکس چهل روز خود را برای خدا خالص کند و پاک نگهدارد چشمه های حکمت از قلبش بر زبانش جاری می شود.

ما هم اگر اهل فکر و همسویی با هدف خلقت باشیم و جود خود را تنها در راه خیر هزینه کنیم به چنین درک ها و فهم ها و کراماتی می رسیم.

اگر گوشمان همان گوشی باشد که خدا می خواهد چیزهای زیادی را می شنویم،چون پرده ها برای چنین گوشی کنار رفته اند.مطابق فرمایش قرآن،بعد از پاکی همه جانبه،گوش انسان اگر این صداها را در بیداری نشنود،در خواب می شنود. ۲۸ البته،رسیدن به این مقام به این راحتی ها هم نیست ولی می شود شنید و دید.چون این صداها موجود است و مطابق قانون لاوازیه ۲۹ از محالات است که این صدا در هوا نابود شود.

حالا گوش جان بسپاریم و دل به امیر المومنین بدهیم که لحظه ای وجودش را در راهی غیر از راه خدا خرج نکرد،بلکه صدای مبارکش را از ورای این همه سال در محراب مسجد کوفه بشنویم که به پروردگارش عرض می کرد:«مولای یا مولای،انت المولی و انا العبد و هل یرحم العبد الا المولی؟مولای یا مولای،انت العزیز و انا الذلیل و هل یرحم الذلیل الا العزیز؟مولای یا مولای،انت الحی و انا المیت و هل یرحم المیت الا الحی؟مولای یا مولای، انت القوی و انا الضعیف و هل یرحم الضعیف الا القوی؟...». ۳۰

پی نوشت

(۱).این تعبیر از رسول خدا و ائمه اطهار به شکل های مختلف وارد شده است.از جمله:

-رسول اللّه،صلی اللّه علی و آله:ما من عبد إلا و فی وجهه عینان یبصر بهما أمر الدنیا،و عینان فی قلبه یبصر بهما أمر الآخره،فإذا أراد بعبد خیرا فتح عینیه اللتین فی قلبه،فأبصر بهما ما وعده بالغیب،فآمن بالغیب علی الغیب.(کنز العمال،ح ۳۰۴۳)

-إمام زین العابدین،علیه السلام:ألا إن للعبد أربع أعین:عینان یبصر بهما أمر دینه و دنیاه،و عینان یبصر بهما أمر آخرته،فإذا أراد اللّه بعبد خیرا فتح له العینین اللتین فی قلبه،فأبصر بهما الغیب فی أمر آخرته،و إذا أراد به غیر ذلک ترک القلب بما فیه.(خصال،باب اربع،ص ۲۴۰).

هم چنین روایات درباره گوش قلب نیز سخن گفته اند:

-إمام صادق علیه السلام:إن للقلب اذنین:روح الإیمان یساره بالخیر،و الشیطان یساره بالشر،فأیهما ظهر علی صاحبه غلبه. (قرب الإسناد،ص ۳۳،ح ۱۰۸).

-نیز از آن حضرت است: إن للقلب اذنین،فإذا هم العبد بذنب قال له روح الإیمان:لا تفعل،و قال له الشیطان:افعل،و إذا کان علی بطنها نزع منه روح الإیمان.

-ما من قلب إلا و له اذنان:علی إحداهما ملک مرشد و علی الاخری شیطان مفتن،هذا یأمره و هذا یزجره،الشیطان یأمره بالمعاصی و الملک یزجره عنها، و هو قول اللّه عز و جل: «عَنِ الْیَمِینِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعِیدٌ. ما یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاّ لَدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ» [ق،۱۷ و ۱۸]،(کافی،ج ۲،ص ۲۶۷،ح ۲ و ص ۲۶۶،ح ۱)

(۲).در قران کلمه فقه و مشتقات آن ۲۰ بار به کار رفته است که از این میان ۹ بار با واژه قلب همراه است.ر ک:انعام، ۲۵؛اعراف،۱۷۹؛توبه،۸۷ و ۱۲۷؛هود،۹۱؛ اسراء،۴۴ و ۴۶؛کهف،۵۷؛منافقون،۳.

(۳).اعراف،۱۷۹.

(۴).روایات در این باب فراوان است.برای نمونه:-

ص:۱۷۳

- -رسول اللّه،صلی اللّه علیه و آله:لولا أن الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا إلی الملکوت. (بحار الانوار،ج ۷۰،ص ۵۹،ح ۳۹)

-امام علی،علیه السلام،در دعا: إلهی هب لی کمال الانقطاع إلیک و أنر أبصار قلوبنا بضیاء نظرها إلیک حتی تخرق أبصار القلوب حجب النور،فتصل إلی معدن العظمه،و تصیر أرواحنا معلقه بعز قدسک. (إقبال الأعمال،ص ۶۸۷)

-إمام علیه،علیه السلام: تکاد ضمائر القلوب تطلع علی سرائر العیوب. (غرر الحکم،۴۴۸۶)

(۵).روایتی در این باره از امان صادق،علیه السلام،به ما رسیده که تصریح می کند همه موجودات این چشم را به صورت بالقوه دارند،ولی تنها در انسان و آن هم به صورت خاص در شیعیان این چشم به فعلیت رسیده است: «إنما شیعتنا أصحاب الأربعه الأعین:عینان فی الرأس،و عینان فی القلب،ألا و الخلائق کلهم کذلک،ألا إن اللّه عز و جل فتح أبصارکم و أعمی أبصارهم». کافی،ج ۸،ص ۲۱۵،ح ۲۶۰.

(۶).نحل،۶۶.

(۷).ملک،۱۰.

(۸).تحف العقول،ص ۶ و ۱۰؛السرائر،ج ۳،ص ۶۲۲؛محاسن،ج ۱،ص ۱۷؛وسائل الشیعه،ج ۱۵،ص ۲۰۸.

(۹).

داوری تربیت از پیر طریقت بستان /کآدمی را بتر از علت نادانی نیست.

(۱۰).یونس،۹۰-۹۱.

(۱۱).یونس،۹۱.

(۱۲).نساء،۱۷-۱۸.آیه۹۸ سوره یونس نیز به ایمانی این چنین اشاره می کند: «فَلَوْ لاٰ کٰانَتْ قَرْیَهٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهٰا إِیمٰانُهٰا إِلاّٰ قَوْمَ یُونُسَ لَمّٰا آمَنُوا کَشَفْنٰا عَنْهُمْ عَذٰابَ الْخِزْیِ فِی الْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا وَ مَتَّعْنٰاهُمْ إِلیٰ حِینٍ».

(۱۳).احقاف،۱۵.

(۱۴).شیخ طوسی،مصباح المتهجد،ص ۵۸۶.

(۱۵).مائده،۱۰۵.

(۱۶).نحل، ۱۰-۱۵.

(۱۷).حجر،۸۵.

(۱۸)آل عمران،۱۹۱.

(۱۹).در زیارت امین اللّه می خوانیم: «اللهم إن قلوب المخبتین إلیک و الهه و سبل الراغبین إلیک شارعه و أعلام القاصدین إلیک واضحه و أفئده العارفین منک فازعه و أصوات الداعین إلیک صاعده و أبواب الاجابه لهم مفتحه و دعوه من ناجاک مستجابه و توبه من أناب إلیک مقبوله و عبرد من بکی من خوفک مرحومه و الاغاثه لمن استغاث بک موجوده و الاعانه لمن استعان بک مبذوله و عداتک لعبادک منجزه و زلل من استقالک مقاله و أعمال العاملین لدیک محفوظه و أرزاقک إلی الخلائق من لدنک نازله و عوائد المزید إلیهم واصله و ذنوب المستغفرین مغفوره و حوائج خلقک عندک مقضیه و جوائز اسلسائلین عندک موفره و عوائد المزید متواتره،و موائد المستطعمین معده و مناهل الظماء مترعه...». مصباح المتهجد،شیخ طوسی،ص ۷۳۸.

در کتاب ذخیره المعاد محقق سبزواری(ج ۲،ص ۳۵۷)آمده است: «...وروی الکلینی عن ابن ابی عمیر فی الحسن بابراهیم عن(منصور)صفور بن یونس عن محمد بن مروان عن ابی عبد اللّه،علیه السلام،قال:ما من مشی الا و له کیل و وزن الا الدموع فان القطره یطفئ بحارا من نار فإذا اغر ورقت العین بمائها لم یرهق وجهها قتر و لا ذله فإذا فاضت حرم اللّه علی النار ولو ان باکیا بکی فی امه لرحمو.و عن محمد بن مروان عن ابی عبد اللّه،علیه السلام،قال:ما من عین الا و هی باکیه یوم القیمه الا عینا بکت من خوف اللّه و ما اغر ورقت عین بمائها من خشیه اللّه عز و جل الا حرم اللّه عز و جل سائر جسده علی النار و لا فاضت علی خده فرهق ذلک الوجه قتر و لا ذله و ما من شئ الا وله کی و وزن الا الدمعه فان اللّه عز و جل یطفی بالیسیر منها البحار من النار،فلو ان عبدا بکا فی امه لرحم اللّه عز و جل تلک الامه بکاء ذلک العبد و عن ابی حمزه عن ابی جعفر،علیه السلام،قال:ما من قطره احب إلی اللّه عز و جل من قطره دموع فی سواد اللیل مخافه من اللّه لا یراد بها غیره.و فی الحسن بابراهیم عن صالح بن رزین و محمد بن مروان و غیرهما عن ابی عبد اللّه،علیه السلام،-

-قال:کل عین باکیه یوم القیمه الا ثلاثه اعین غضت من محارم اللّه و عین سهرت فی طاعه اللّه و عین بکت فی جوف اللیل من خشیه الله.و عن ابن ابی عمیر فی الحسن بابراهیم عن رجل من اصحابه قال:قال أبو عبد اللّه،علیه السلام،اوحی اللّه عز و جل إلی موسی،علیه السلام،ان عبادی لم یتقربوا إلی بشئ احب إلی من ثلاث خصال.

قال موسی:یا رب،و ما هن؟قال:یا موسی،الزهد فی الدنیا و الورع م المعاصی و البکاء من خشیتی.قال موسی:یا رب،فما لمن صنع ذا؟فأوحی اللّه عز و جل إلیه:یا موسی،اما الزاهدون فی الدنیا فی الجنه،و اما البکاؤن من خشیتی ففی الرفیع الاعلی لا یشارکهم احد،و اما الورعون عن المعاصی فانی افتش الناس و لا افتشهم.و عن علی بن ابی حمزه قال:قال أبو عبد اللّه،علیه السلام،لابی بصیر:ان خفت امرا یکون أو حاجه تریدها فابدأ باللّه فمجده واثن علیه کما هو اهله و صلی علی النبی صلی اللّه علیه و آله و اسئل حاجتک و تباک ولو مثل رأس الذباب.ان ابی،علیه السلام،کان یقول ان اقرب ما یکون العبد من الرب عز و جل و هو ساجد باک.و الاخبار فی فضل البکاء و التباکی کثیره و فیما ذکرناه کفایه».

(۲۰).غافر،۱۹.

(۲۱).این روایت از رسول خدا،امیر مومنان،و امام صادق نقل شده است:

فقه الرضا،علی بن بابویه،ص ۱۷۲: «فقد روی عن النبی صلی اللّه علی و آله أنه قال:من مسح یده علی رأس یتیم ترحما له کتب اللّه له بکل شعره مرت علیه یده حسنه».

-المقنع،شیخ صدوق،ص ۷۱ و ۷۱: «وروی عن أمیر المؤمنین علیه السلام أنه قال:ما من مؤمن و لا مؤمنه یضع یده علی رأس یتیم ترحما له،إلا کتب اللّه له بعدد کل شعره مرت علیها یده حسنه».و قال أبو عبد اللّه علیه السلام:«ما من عبد مومن مسح یده علی رأس یتیم رحمه له،إلا أعطاه اللّه تبارک و تعالی بکل شعره نورا یوم القیامه».

(۲۲).بقره،۲۰۱.

(۲۳).نهج البلاغه،ج ۲،ص ۱۶۱.(خطبه متقین)

(۲۴).زمر،۱۸.

(۲۵).ر ک:الاحتجاج،شیخ طبرسی،ج ۱،ص ۶۳: «...قال اللّه عز و جل:یا ملائکتی، و انتم من جمیع ذلک بمعزل:لا شهوات الفحوله تزعجکم و لا شهوه الطعام تحفزکم و لا خوف من اعداء دینکم و دنیاکم تنحب فی قلوبکم و لا لابلیس فی ملکوت سماواتی و اراضی شغل علی اغواء ملائکتی الذین قد عصمتهم منهم.یا ملائکتی،فمن اطاعنی منهم و سلم دینه من هذه الآفات و النکبات فقد احتمل فی جنب محبتی ما لم تحتملوا و اکتسب من القربات إلی ما لم تکتسبوا».

نیز در این دو منبع:بحار الأنوار،ج ۱۱،ص ۱۳۷ و تفسیر إمام عسکری علیه السلام،ص ۳۸۵.

(۲۶).در روایتی از رسول خدا آمده است: «إن أحب الخلائق إلی اللّه عز و جل شاب حدث السن فی صوره حسنه جعل شبابه و جماله للّه و فی طاعته،ذلک الذی یباهی به الرحمن ملائکته،یقول:هذا عبدی حقا». ر ک:میزان الحکمه،ج ۲،ص ۱۴۰۱.

(۲۷).ابن فهد حلی،عده الداعی،ص ۲۱۸.این روایت از امیر المومنین نیز با کمی اختلاف ذکر شده است.ر ک:مسند زید بن علی،ص ۳۸۴:«حدثنی زید بن علی عن ابیه عن جده عن علی علیه السلام قال:من أخلص للّه اربعین صباحا یأکل الحلال صائما نهاره قائما لیله اجری اللّه سبحانه ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه».

(۲۸).در این باره کتب تفسیر در ذیل آیه «اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ کٰانُوا یَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْریٰ فِی الْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا وَ فِی الْآخِرَهِ» نکات ارزشمندی را براساس روایات بیان داشته اند.از جمله:

-التفسیر الصافی،فیض کاشانی،ج ۲،ص ۴۱۰: «...عن النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم هی فی الدنیا الرؤیا الصالحه یراها المؤمن لنفسه أو یری له،و فی الآخره الجنه».

-التفسیر الأصفی،فیض کاشانی،ج ۱،ص ۵۱۷: «... (لَهُمُ الْبُشْریٰ فِی الْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا) قال:هی الرؤیا الحسنه یراها المؤمن أو یری له. (وَ فِی الْآخِرَهِ) قال:هی بشاره المؤمن عند الموت بالمغفره.و فی روایه:بالجنه». -

ص:۱۷۷

-تفسیر نور الثقلین،شیخ حویزی،ج ۲، ص ۳۰۹: «...و اتی رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله رجل من اهل البادیه له جسم و جمال،فقال:یا رسول اللّه،اخبرنی عن قول اللّه عز و جل:الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوه الدنیا و فی الآخره فقال:اما قوله:لهم البشری فی الحیوه الدنیا،فهی الرؤیا الحسنه یراها المؤمن فیبشر بها فی دنیاه،و اما قوله عز و جل:فی الاخره فانها بشاره المؤمن یبشر بها عند موته ان اللّه عز و جل قد غفر لک و لمن یحملک إلی قبرک».

-تفسیر المیزان،علامه طباطبائی،ج ۱۰،ص ۹۸: «... (الَّذِینَ آمَنُوا وَ کٰانُوا یَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْریٰ فِی الْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا وَ فِی الْآخِرَهِ) فقال رسول اللّه صلی اللّه علی و آله و سلم:أما قوله: (لَهُمُ الْبُشْریٰ فِی الْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا) فهی الرؤیا الحسنه تری للمؤمن فیبشر بها فی دنیاه،و أما قوله: (وَ فِی الْآخِرَهِ) فإنها بشاره المؤمن عند الموت ان اللّه قد غفر لک و لمن حملک إلی قبرک.أقول:و فی هذا المعنی روایات کثیره من طرق اهل السنه و رواها الصدوق مرسلا و قوله:(تری للمؤمن)بصیغه المجهول أعم من أن یراها هو نفسه أو غیره و قوله:(عند الموت)قد أضیف إلیه فی بعض الروایات البشری یوم القیامه بالجنه.و فی المجمع فی قوله: (لَهُمُ الْبُشْریٰ فِی الْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا وَ فِی الْآخِرَهِ) عن ابی جعفر علیه السلام فی معنی البشاره فی الدنیا:الرؤیا الصالحه یراها المؤمن لنفسه أو تری له،و فی الاخره الجنه و هی ما یبشرهم به الملائکه عند خروجهم من القبور،و فی القیامه إلی أن یدخلوا الجنه یبشرونهم حالا بعد حال.أقول:و قال بعد ذلک:وروی ذلک فی حدیث مروی عن النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم انتهی،وروی مثله عن الصادق علیه السلام و رواه القمی فی تفسیره مضمرا.و فی تفسیر البرهان عن ابن شهراشوب عن زریق عن الصادق علیه السلام فی قوله تعالی: (لَهُمُ الْبُشْریٰ فِی الْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا) قال:هو أن یبشراه بالجنه عند الموت یعنی محمدا و علیا علیهما السلام.و فی الکافی بإسناده عن أبان بن عثمان عن عقبه أنه سمع أبا عبد اللّه علیه السلام یقول:إن الرجل إذا وقعت نفسه فی صدره رأی.قلت:

جعلت فداک!و ما یری؟قال:یری رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم فیقول-

-له رسول اللّه:أنا رسول اللّه أبشر!ثم قال:ثم یری علی بن ابی طالب علیه السلام فیقول:أنا علی بن ابی طالب الذی کنت تحب أما لا نفعنک الیوم».

(۲۹).لاوآزیه،آنتوان لوران دو(پاریس،۱۷۴۳-۱۷۹۴ م).کاشف و دانشمند شیمی و فیزیک و اقتصاددان فرانسوی.وی از بنیان گذاران شیمی نوین و بانی نامگذاری عناصر و موارد شیمیایی است.لاوآزیه هوا را تجزیه کرده،عناصر مرکبه آن را شناخت و بدین وسیله گاز اکسیژن را کشف نمود،لزوم و اهمیت آن را در عمل احتراق نشان داد و به ترکیب کردن هوا از عناصر اولیه آن موفق شد.این کشف لاوآزیه دانش«ترموشیمی»را پایه گذاشت.وی قانون«پایداری ماده»را بدین سان اظهار کرد:هیچ چیز از بین نمی رود و هیچ چیز به وجود نمی آید،بلکه ماده پیوسته تغییر شکل می دهد.وی همچنین آب را تجزیه و سپس آن را از مواد اولیه اش ترکیب کرد.در فیزیک،نخستین اندازه گیری های کالریمتری را انجام داد.در مقام عضویت«انجمن رواج سیستم متری»کارهای او در تنظیم و ترویج دستگاه متری با ارزش است.روش تحقیق و بررسی لاوآزیه در وزن کردن مواد و عناصر شیمیایی او را به این نتیجه رساند که عناصر و مواد شیمیایی،در هنگام ترکیب،وزن خود را از دست نمی دهند این کشف در پیشرفت شیمی اثر بسیار گذاشت.لاوآزیه نظریه نیوتن را درباره این که الماس کربن خالص است ثابت کرد.وی در پیشرفت آموزش همگانی کوشش هایی نشان داد،برنامه ای در این زمینه ارائه کرد و عضو«انجمن رواج آموزش همگانی»گردید.در نتیجه بررسی های او،مبنای شیمی فیزیولوژی ریخته شد.او درباره تنفس چنین اظهار نظر کرده:نفس کشیدن تنها یک عمل ساده احتراق کربن نیست،بلکه در آن هیدروژن قابل سوخت که در ترکیب بخار آب است نیز وظیفه ای دارد.لاوازیه روش فیزیکوشیمیایی را در بررسی های زیست شناسی به کار برد.وی بسیاری از ترکیبات جدید شیمی را به دست آورد.لاوآزیه علاوه بر پیشرفت دادن شیمی و فیزیک،در مسائل اقتصادی و مالی نیز بررسی هایی داشت و در مقام مدیریت بانک اعتبارات فرانسه،از تورم پول پیش گیری کرد.تألیفات و کتاب های مهم وی از این قرارند:ثروت های زیرزمینی امپراطوری فرانسه؛دوباره-

-طبیعت آب؛تعرق جانوران؛آزمایش الماس؛درباره احتراق فسفر و گوگرد؛درباره حل جیوه در اسید نیتریک؛درباره اسید کربنیک.لاوآزیه در زمان انقلاب کبیر فرانسه از سال ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۴ م به هواداری از رژیم مشروطه سلطنتی برخاست و به همین جهت به دست انقلابیون دستگیر و پس از محاکمه با گیوتین اعدام گردید.

ر ک:فرهنگ فارسی معین،ج ۶،مدخل لاوازیه.

(۳۰).مناجات امیر المومنین در مسجد کوفه.ر ک:شهید اول،المزار،ص ۲۴۹.

ص:۱۸۰

۱۰ تفکر و شخصیت و تاثیر آن در رفتار انسان

اشاره

تهران،حسینیه همدانیها رمضان ۱۳۸۶

ص:۱۸۲

بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

دعوت به تفکر پربارترین و با منفعت ترین توصیه وجود مقدس حضرت حق به انسان و مهم ترین دعوت انبیاء خدا و ائمه طاهرین و اولیاء خاص پروردگار است.

قرآن وقتی می خواهد ویژگی های خاص بندگان خدا را بیان کند،از ویژگی مهم تفکر در آن ها یاد می کند و آن ها را «أُولِی الْأَلْبابِ» ۱ یعنی صاحبان خرد می خواند.

براساس فرمایش امام صادق،علیه السلام،پروردگار عالم عنایتی ویژه به گوهر عقل دارد.مرحوم کلینی در کتاب با عظمت کافی از ایشان روایت می کند:

«إن الله خلق العقل...فقال:و عزتی و جلالی،ما خلقت شیئا أحسن منک أو أحب إلی منک،بک آخذ و بک اعطی». ۲

وقتی خداوند عقل را آفرید،فرمود:در تمام هستی،آفریده ای محبوب تر از تو نیافریدم.هر معامله پاک و ملکوتی ای در قیامت با کسی

داشته باشم یا هر عذابی برای کسی مقرر کنم فقط به خاطر توست.

فعالیت های مختص توست که انسان را به من می رساند و تعطیلی و اسارت توست که صاحبش را به دوزخ رهسپار می کند.

انسان وقتی از عقل جدا شود و در پی شهوات ۳ برود عقلش تعطیل می شود و از او همان«مابقی»می ماند که سایر حیوانات هم دارند و مولانا به آن اشاره می کند:

ای برادر تو همه اندیشه ای مابقی خود استخوان و ریشه ای.

۴ پس،این که پروردگار و انبیاء و اولیاء او انسان را به اندیشیدن دعوت می کنند دلالت بر اهمیت مساله تفکر دارد،زیرا انسان به هر درجه یا کمالی رسیده از راه تفکر صحیح رسیده است.همه انبیای الهی قبل از نبوتشان اهل فکر بوده و طبق فرمایش امام صادق،علیه السلام،عقل آنان در میان امت هایشان پخته ترین و کامل ترین عقل ها بوده است. ۵

ویژگی های مهم فکر

یکی از ویژگی های مهم فکر این است که انسان را قادر به تشخیص حق از باطل می کند؛یعنی انسان حق را با باطل و باطل را با حق اشتباه نمی گیرد.ویژگی مهم دیگر این است که انسان به شکل تفکر خویش است.به عبارت دیگر،انسان همان است که می اندیشد،زیرا انسان به هر چیزی کشش پیدا کند و روحش به هرچه متمایل شود،این میل جدی و جهت گیری روح باعث می شود آن چیز جزو شخصیت انسان شود و آن را بسازد.این موضوع امروزه هم در روان شناسی ثابت شده و هم از دیرباز حکمای الهی و اهل دل آن را طرح کرده اند.برای مثال،وقتی انسان تمایل شدید به مال پیدا می کند،روحش به قلاب مال می افتد و تبدیل به قارون می شود.برای همین،نباید تصور کرد تنها یک قارون در

عـالم وجود داشـته که قران از او نـام برده است،بلکه پروردگار از باب نمونه این قارون ۶ را مثال زده تا به ما بفهمانـد هرکس چنین فرهنگی داشته باشد قارون است؛حالا اسم این شخص ممکن است تقی،علی، حسن یا چیز دیگری باشد.اسم افراد در این میان موضوعیت ندارد، فرهنگ آن ها مهم است.

معجزه هم قدرت فکر را ندارد

داسـتان حضـرت موسـی در قرآن از حکایات شـگفت آوری است که نشان دهنـده رابطه عمیق تفکر با هـدایت است.زنـدگی پرفرازونشیب این پیامبر الهی در سوره های مختلفی آمده است.از جمله،در سوره مبارکه طه(آیات۹-۹۹).

موسـی بن عمران،علیه السـلام،تنها با یک عصا وارد مصر شد.این عصا هم قطعه چوبی معمولی بود که حضرت آن را به عنوان چوبدست با خود داشت،لذا وقتی پروردگار از او پرسید:

«وَ مٰا تِلْکَ بِیَمِینِکَ یٰا مُوسیٰ»

این قطعه چوب که در دست راست داری چیست؟

پاسخ داد:

«قٰالَ هِیَ عَصٰایَ أَتَوَکَّؤُا عَلَیْهٰا وَ أَهُشُّ بِهٰا عَلیٰ غَنَمِی وَ لِیَ فِیهٰا مَآرِبُ أُخْریٰ».

این عصـای من است.بر ان تکیه می زنم و بـا آن برگ درختـان را برای گوسـفندانم فرو می ریزم و مرا در آن نیازهای دیگری هم هست.

اما همین عصا اولین ابزار بیداری مردم شد.خطاب رسید:

«أَلْقِهٰا یٰا مُوسیٰ».

عصایت را رها کن.موسی هم آن را به زمین انداخت.

«فَأَلْقٰاهٰا فَإِذٰا هِیَ حَیَّةٌ تَسْعیٰ».

ص:۱۸۵

و ناگهان،عصا تبدیل به اژدهایی عظیم شد که با سرعت حرکت می کرد.موسی از دیدن این اژدها آن قدر ترسید که به فرمایش برخی دیگر از آیات قرآن پا به فرار گذاشت. ۷ آن گاه خطاب رسید:

«قَالَ خُذْهَا وَ لاٰ تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولىٰ».

آن را بگیر و مترس.بی درنگ آن را به صورت اولش در می آوریم.

موسی دست برد و آن را گرفت و اژدها به همان چوبدستی معمولی پیشین بدل شد.خداوند دوباره به او فرمود:

«وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلىٰ جَنٰاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضٰاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ....».

و دستت را در گریبانت کن تا بدون هیچ عیبی سفید و درخشان بیرون آید.

وقتی حضرت دستش را از گریبان در آورد،از سر انگشتان دستش نور سپید شادکننده ای درخشیدن گرفت.بدین ترتیب،موسی مامور شد با این معجزه ها به مصر برود و فرعون و فرعونیان را از طغیان و سرکشی برحذر دارد،زیرا خداوند به کافر بودن و کافر ماندن بندگانش راضی نیست:

«إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَ لاٰ يَرْضىٰ لِعِبٰادِهِ الْكُفْرَ». ۸

اگر کافر شوید،زیانی به خدا نمی رسانید،زیرا خدا از شما بی نیاز است.و کفر را برای بندگانش نمی پسندد....

انبیاء الهی آمده اند انسان را اهل فهم کنند و هیچ کار دیگری هم به کسی ندارند.هیچ کدام از این ۱۲۴ هزار پیغمبر به مردم نگفتند ویزیت ما را بدهید یا یک متر زیمن به نام ما کنید یا خانه برای بچه های ما بسازید،بلکه همگی به مردم گفتند ما از شما اجر زحماتمان را نمی خواهیم،زیرا اجر ما با خداست:

«لا اسئلکم علیکم من اجر». ۹

تنها خواسته آن ها این بود که انسان ها خود را از جهنم نجات دهند و

ص:۱۸۶

اهل بهشت شونـد.در عوض،به خاطر چنین دعوتی،مردم آن ها را کشـتند و در چاه انداختند و به فرموده امام باقر،بعضـی از آن ها را زنده زنده آتش زدند و خاکستر کردند.جرمشان هم این بود که می گفتند عقل را به کار بگیرید و اهل فهم باشید و اهل دوزخ نباشید.

موسی،علیه السلام،در سرزمین مصر

الف.بدل شدن آب به خون

حضـرت موسـی وقـتی بـه مصـر رسـید دعـوتش را آغـاز کرد،ولی فرعـون و فرعونیـان از پـذیرش سـخن او سـر بـاز زدنـد.آن روزها،مردم از آب رود نیل اسـتفاده می کردنـد،به این شـکل که آب نیل شـعبه شـعبه می شد و به دربار و خانه های مردم می رفت.حضـرت اشاره ای به این آب کرد.در نتیجه،آبی که به خانه های قبطیان می رفت تبـدیل به خون شد؛یعنی آب به محض این که به خانه فرعونیان می رسید خون می شد،ولی همان آب در خانه های بنی اسرائیل صاف و زلال بود.

مـدتی نگـذشت که فرعونیـان به حضـرت پیغـام دادنـد که سـخنت را می پـذیریم و قبولت می کنیم،فقط آب را به حال اولش برگردان!حضـرت موسی این کار را کرد،اما آن ها گفتند:حقا که تو رئیس جادوگرانی، چون جادوگران ما نمی توانند آب را تبدیل به خون کنند.

ب.حمله حشرات

بعد از این ماجرا،به موسی فرمان رسید که زندگی فرعونیان را از شپش پر کند.

جمله ذرات زمین و آسمان لشکر حق اند گاه امتحان.

۱۰

نکته قابل تامل این است که بشر ادعای تمدن و پیشرفت دارد و گمان

می کند خیلی قدرتمند است.سال گذشته،در یکی از کشورهایی که جزو رده های اول کشاورزی است،ملخ ها در عرض چند دقیقه تمام مزارع کشاورزی را نابود کردند و کاری هم از دست کسی برنیامد.کدام تمدن و کدام قدرت و کدام پیشرفت؟قرآن می گوید:

«وَ خُلِقَ الْإِنْسانُ ضَعِیفاً». ۱۱

انسان ضعیف آفریده شده است.

تمام زندگی فرعونیان را شپش فرا گرفته بود و نمی دانستند چه باید بکنند.لذا،به موسی گفتند:به شپش ها بگو بروند،ما ایمان می آوریم.

موسی به شپش ها دستور داد بروند،اما آن ها دوباره گفتند:این هم جادوی دیگر موسی بود.

ج.باران قورباغه

قرآن مجید می گوید بلای دیگری که بر آن ها نازل شد قورباغه بود.تمام زندگی فرعونیان از رختخواب و کمد گرفته تا آشپزخانه و دیوار و پشت بام و حیاط پر از قورباغه شد.دوباره آمدند به موسی التماس کردند که ما را نجات بده ولی باز هم هدایت نشدند.

آری،وقتی انسان اهل تفکر نباشد،اژدها شدن چوب و نور سر انگشتان و خون شدن نیل و نازل شدن بلایایی مثل ملخ و شپش و قورباغه هم نمی تواند دلش را به اندازه ذره ای نرم کند و فرعون و پیروانش هم از این رهگذر هدایتی نیافتند.

سرانجام،خداوند به موسی گفت فرعون و همراهانش قصد بازگشت به سوی مرا ندارند.تو شبانه بنی اسرائیل را از مصر خارج کن.وقتی کنار دریا رسیدید،من برای شما دوازده راه را دریا باز می کنم تا شما از آن عبور کنید و بروید آن طرف.بنی اسرائیل وارد دریا شدند و از آن طرف بیرون رفتند.وقتی آخرین فرد بنی اسرائیل به آن سمت دریا رسید،

آخرین نفر از سپاه فرعون وارد آب شد،خدا نیز به آب دستور داد آن ها را در خود بگیرد و بدین ترتیب،همه آن ها در آب غرق شدند.

رفتار عجیب بنی اسرائیل

من در نقل این ماجرا کاری به عملکرد فرعونیان ندارم.آن ها راهی جهنم شدند،چون سزاوارش بودند و نخواستند تفکر کنند و اهل فهم باشند،اما رفتار کسانی که با موسی همراه بودند و دست دوستی به حضرت داده بودند و همه این معجزات را هم دیده بودند برایم خیلی عجیب است.

وقتی فرعونیان در آب غرق شدند،بنی اسرائیل به دستور حضرت موسی به سمت منطقه امنی حرکت کردند.در راه،به دهی رسیدند که مردم آن بت می پرستیدند.این جا بود که گرایش به مادیگری و میل شدید به دنیا و ظواهر آن و به تصریح قرآن کریم بیماری جهل دوباره به سراغشان آمد،طوری که آن همه معجزه را نادیده گرفتند و به موسی درآویختند که:

«وَ جاوَزْنا بِبَنِی إِسْرائِیلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلیٰ قَوْمٍ یَعْکُفُونَ عَلیٰ أَصْنامٍ لَهُمْ قالُوا یا مُوسَی اجْعَلْ لَنا إِلٰهاً کَما لَهُمْ آلِهَةٌ قالَ إِنَّکُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ». ۱۲

و بنی اسرائیل را از دریایی که فرعونیان را در آن غرق کردیم نجات دادیم.

پس به گروهی گذر کردند که همواره بر پرستش بت های خود ملازمت داشتند.گفتند:ای موسی،همان گونه که برای آنان معبوداتی هست تو هم برای ما معبودی قرار بده.موسی گفت:قطعا شما گروهی هستید که جهالت و نادانی می ورزید.

آن ها از حضرت خواستند مثل بت های آن جماعت خدایی برایشان درست کند.فقط خدا می داند حضرت موسی در این زمان چه فشاری را متحمل شد.گفت:آخر من در کنار خدای عالم چه خدایی برایتان درست کنم؟

بعد از این جریان که حضرت بنی اسرائیل را به سوی خدا هدایت کرد و از غلتیدن به پرستش بت ها رهایی داد،به دستور خدا برای سی شب راهی کوه طور شد.

«وَ واعَدْنا مُوسى ثَلاثِينَ لَيْلَةً وَ أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً...». ۱۳

و با موسی سی شب وعده گذاشتیم و آن را با افزودن ده شب کامل کردیم.پس،میعادگاه پروردگارش به چهل شب پایان گرفت....

ولی وقتی حضرت دوباره به نزد آنان برگشت،دید مردم گوساله پرست شده اند.

«وَ إِذْ أَخَذْنا مِيثاقَكُمْ وَ رَفَعْنا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا ما آتَيْناكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اسْمَعُوا قالُوا سَمِعْنا وَ عَصَيْنا وَ أُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَما يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ». ۱۴

و یاد کنید زمانی که از شما برای پیروی از موسی پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سرتان برافراشتیم و گفتیم آنچه را(تورات)به شما دادیم با قوت و قدرت دریافت کنید و دستورهای ما و پیامبرتان را بشنوید.به ظاهر گفتند شنیدیم و در باطن گفتند نافرمانی کردیم.و به سبب کفرشان دوستی گوساله با دل هایشان درآمیخت.بگو اگر شما مومن هستید و ایمانتان شما را به این همه ظلم و جنایت و فساد فرمان می دهد پس بد چیزی است آنچه ایمانتان به آن فرمان می دهد.

تمایل فکر انسان به بدی ها روح و قلب را نیز فاسد می کند،همان گونه که دل بنی اسرائیل را به گوساله ای متمایل کرد.این نتیجه نداشتن فکر و تمایل شدید انسان به دنیاست و در این داستان همین مساله است که تعجب دارد.گرایش های ما به خدا و غیر خدا با همه شدت و ضعف هایی که دارد نتیجه همین بی فکری ها و نفهمی ها و تمایلات قلب و روح بیمار است.

باید این معنا را لمس کنیم و به خود بقبولانیم که در این عالم،تنها یک فرمان است که مطاع است و کسی نمی تواند از آن سرپیچی کند و لذا در تشهد هر نمازی از سر اعتقاد بگوییم:

«اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له».

هیچ کس در این عالم کاره ای نیست.کسی در این عالم«من»نیست.

رستم ها،اسفندیارها،افراسیاب ها،رئیس جمهورها،وکیل ها،وزیرها،و همه کسانی که سینه هاشان را جلو می دهند،چنان روی سنگ مرده شورخانه می خوابانند که کسی باور نمی کند خودشان هستند.مگر فرعون نبود که جنازه بی مقدارش را از آب بیرون انداخت تا مایه عبرت دیگران باشد؟

وقت آن است که باور کنیم تنها یک نفر در جهان فرمان می راند و دلمان را هم به غیر او خوش نکنیم.مگر نمی دانیم که دل به هرکس خوش کنیم از همان دل ناخوش می شویم؟بیایید یک راه را برویم.یک نفر را ببینیم.به یک نفر فکر کنیم و مطمئن باشیم هرچه داریم از اوست و اگر بخواهد،در یک لحظه همه چیزمان را می تواند بگیرد.

این هم فایده منیّت

قبل از انقلاب،واعظ خیلی معروفی بود که هرجا منبر می رفت مردم زیادی پای منبرش می نشستند و مجلسش جای سوزن انداختن نداشت.

خیلی هم به من محبت داشت و مرا زیاد به منزلش دعوت می کرد.آن وقت،ساعتی با هم می نشستیم و حرف می زدیم و گاهی درد دلی می کردیم.با این که ایشان خیلی معروف بود و خیلی ها دوروبرش بودند،گرفتار بود.آدم خیلی خوبی هم بود،ولی گرفتارش کرده بودند تا یک وقت از دیدن این همه جمعیت مغرور نشود؛یعنی در کنار این نعمت گرهی هم به کارش زده بودند که باز نمی شد و تا به رحمت خدا رفت هم باز نشد.

ص:۱۹۱

یک روز،خودش برای من تعریف می کرد که مرا به شهری برای سخنرانی دعوت کردند،ولی جای مناسبی نداشتند.لذا،یک زمین بسیار بزرگ چمن را برای جلسه انتخاب کردند و شاید نصف مردم آن شهر- که در آن زمان چهل هزار نفر جمعیت داشت در ان مجلس شرکت می کردند.از قضا،روحانی پیر هشتاد ساله ای هم بود که از قدیم برای مردم این شهر منبر می رفت و خیلی مورد احترام بود.البته پای منبرش بیست یا بیست وپنج نفر بیشتر نمی نشستند.ایشان را هم دعوت کرده بودند تا قبل از منبر من منبر برود.قرار هم این بود که ایشان تا ساعت نه شب منبر برود.

چون در آن شهر منبر دیگری نداشتم،یک شب ساعت هشت ونیم به مجلس رفتم.این شیخ هم منبر بود و خواسش به ساعت نبود که از نه گذشته است و طولش داد.من هم که بعد از گذشت مدتی کلافه شده بودم در باطنم گفتم:پیرمرد خیال کرده این جمعیت برای او جمع شده! تو هشتاد سال این جا منبر رفتی،پنجاه نفر هم پای منبرت نیامدند.حالا برای چه چسبیده ای به این منبر؟این جمعیت برای من آمده اند.با این ریش سفیدش حیا نمی کند وقت مردم را می گیرد!

ساعت حدود نه وبیست دقیقه بود که شیخ از منبر آمد پایین و من رفتم که منبر را شروع کنم.در راه رفتن،ما معمولا به هم برمی خوردیم ولی آن شب چون کمی عصبانی و ناراحت بودم،مقداری راهم را کج کردم تا او را نبینم.

رفتم بالای منبر،ولی به جان حضرت سید الشهداء،هرچه فکر کردم در این ۲۰ سال اول منبر چه می گویم و چطور شروع می کنم،یادم نیامد.

هرچه به ذهنم فشار آوردم نه بسم اللّه یادم آمد نه حتی یک روایت یا آیه.مردم مرا نگاه می کردند و صلوات می فرستادند و من هم مردم را.

ص:۱۹۲

خلاصه،به بهانه این که عرقم را پاک کنم،عبایم را کشیدم روی صورتم و گفتم:خدایا،با همه وجود غلط کردم.آبروی مرا نبر،من اشتباه کردم! و ناگهان،تمام محفوظاتم برگشت.

این درسی است از دنیا بر دنیا.چقدر خوب است ما هم اهل فکر باشیم و زود بفهمیم کارها از کجا خراب شده و از چه رو درست می شوند!چقدر خوب است یقین کنیم که همه چیز تحت اختیار و قدرت اوست و اگر او بخواهد و تمام دنیا نخواهند،این نخواستن تاثیری در اراده او ندارد.در سوره یونس آمده است:

«وَ إِنْ یَمْسَسْکَ اللّهُ بِضُرٍّ فَلا کاشِفَ لَهُ إِلاّ هُوَ وَ إِنْ یُرِدْکَ بِخَیْرٍ فَلا رَادَّ لِفَضْلِهِ». ۱۵

و اگر خدا گزند و اسیبی به تو رساند،آن را جز او برطرف کننده ای نیست.و اگر خیری برای تو بخواهد فضل وبخشش او را دفع کننده ای نیست.

خوش به حال آن ها که با خدا و برای خدا زندگی می کنند و منّیت در کارشان نیست و خداوند هم خیر آن ها را می خواهد.

نتیجه

تمایلات انسان و کشش روح او شخصیتش را می سازد.آن ها که میلشان به جانب معشوق ازل و ابد و روحشان وابسته به انبیاء و اولیاء است و از باطنشان به امیر مومنان یا حضرت ابی عبد اللّه الحسین گرایش دارند،خدا و انبیاء و ائمه نیز برای آن ها شخصیت سازی می کنند.مگر اصحاب امام حسین،علیه السلام،نیستند که امام زمان وقتی شب های جمعه با یک دنیا ادب به زیارت حضرت ابی عبد اللّه می رود خطاب به آنان می گوید:

«بابی انتم و امی». ۱۶

پدر و مادرم فدای شما باد!

ص:۱۹۳

این چه شخصیتی است که امام معصوم به یاران جد شهیدش می دهد؟ مگر این ها که بودند؟اصلا چه اتفاقی در درون یک انسان روی می دهد که او را تبدیل حضرت علی اکبر می کند؟چطور یک انسان قمر بنی هاشم می شود؟چگونه یک کاسب مسلم بن عوسجه و دیگری حبیب بن مظاهر می شود؟

این زندگی ها و این افراد باید انگیزه های تفکر برای ما باشند.راه خدا به وسیله فکر پیموده می شود و انسان از راه فکر رنگ خدا و اولیای او را به خود می گیرد.

ص:۱۹۴

پی نوشت

(۱).این عبارت ۱۶ بار در قرآن به کار رفته است:بقره،۱۷۹ و ۱۹۷ و ۲۶۹؛آل عمران:

۷ و ۱۹۰؛مائده،۱۰۰؛یوسف،۱۱۱؛رعد،۱۹؛ابراهیم،۵۲؛ص،۲۹ و ۴۳؛زمر،۹ و ۱۸؛غافر،۵۴؛طلاق،۱۰.

(۲).اصول کافی،ج ۱،ص ۲۱.

(۳).شهوت به معنای غریزه جنسی نیست.کلمه شهوت و شهوات که در قرآن و روایات آمده نه به معنی شهوت جنسی است،بلکه مطلق خواسته های آدمی است.کثرت شهوات یعنی خواسته های فراوانی که هیچ کدام با راه خدا هماهنگی ندارد.(مولف)

(۴).مثنوی معنوی،دفتر دوم،بیت ۲۷۷.

(۵).کافی،ج ۱،ص ۱۲،ح ۱۱: «عده من أصحابنا،عن أحمد بن محمد بن خالد،عن بعض أصحابه،رفعه قال:قال رسول اللّه صلی اللّه علی و آله:ما قسم اللّه للعباد شیئا أفضل من العقل،فنوم العاقل أفضل من سهر الجاهل،و إقامه العاقل أفضل من شخوص الجاهل و لا بعث اللّه نبیا و لا رسولا حتی یستکمل العقل،و یکون عقله أفضل من جمیع عقول أمته و ما یضمر النبی صلی اللّه علی و آله فی نفسه أفضل من اجتهاد المجتهدین،و ما أدی العبد فرائض اللّه حتی عقل عنه،و لا بلغ جمیع العابدین فی فضل عبادتهم ما بلغ العاقل،و العقلاء هم أولو الألباب،الذین قال اللّه تعالی:و ما یتذکر إلا اولو الألباب».

(۶).نام قارون ۴ بار در قرآن ذکر شده است.دو بار همراه با نام فرعون و هامان (عنکبوت،۳۹-غافر،۲۴)و دو بار در خلال داستانش در آیات۷۶-۸۴ سوره قصص.

(۷).نمل،۱۰: «وَ أَلْقِ عَصٰاکَ فَلَمّٰا رَآهٰا تَهْتَزُّ کَأَنَّهٰا جَانٌّ وَلّٰی مُدْبِراً وَ لَمْ یُعَقِّبْ یٰا مُوسیٰ لاٰ تَخَفْ إِنِّی لاٰ یَخٰافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ» و عصایت را بیفکن!پس هنگامی که(موسی) به آن نگاه کرد،دید(با سرعت)همچون ماری به هر سو می دود.(ترسید و)به عقب برگشت و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد.ای موسی،نترس!که رسولان در نزد من نمی ترسند.-

ص:۱۹۵

-قصص،۳۱: «وَ أَنْ أَلْقِ عَصٰاکَ فَلَمّٰا رَآهٰا تَهْتَزُّ کَأَنَّهٰا جَانٌّ وَلّی مُدْبِراً وَ لَمْ یُعَقِّبْ یٰا مُوسیٰ أَقْبِلْ وَ لاٰ تَخَفْ إِنَّکَ مِنَ الْآمِنِینَ» عصایت را بیفکن!هنگامی که(عصا را افکند و)دید همچون ماری با سرعت حرکت می کند،ترسید و به عقب برگشت،و حتّی پشت سر خود را نگاه نکرد!ندا آمد:برگرد و نترس،تو در امان هستی!

(۸).زمر،۷.

(۹).مفهوم این عبارت در آیات زیر مشاهده می شود:

- فَإِنْ تَوَلَّیْتُمْ فَمٰا سَأَلْتُکُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلاّٰ عَلَی اللّٰهِ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ.

- وَ مٰا تَسْئَلُهُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلاّٰ ذِکْرٌ لِلْعٰالَمِینَ.

- قُلْ مٰا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلاّٰ مَنْ شٰاءَ أَنْ یَتَّخِذَ إِلیٰ رَبِّهِ سَبِیلاً.

- وَ مٰا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلاّٰ عَلیٰ رَبِّ الْعٰالَمِینَ. (چهار بار)

- قُلْ مٰا سَأَلْتُکُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ إِنْ أَجْرِیَ إِلاّٰ عَلَی اللّٰهِ وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ.

(۱۰).مثنوی معنوی،دفتر چهارم،بیت ۷۸۳.در این معنا،مولوی مطالب مهمی را از زبان سلیمان خطاب به بلقیس بیان می کند:

جمله ذرات زمین و آسمان لشکر حق اند گاه امتحان

باد را دیدی که با عادان چه کرد؟ آب را دیدی که در طوفان چه کرد؟

آنچه بر فرعون بزد آن بحر کین و آنچ با قارون نموده ست این زمین

و آنچه آن بابیل با آن پیل کرد و آنچه پشّه کله نمرود خورد

و آنک سنگ انداخت داودی به دست گشت شصّد پاره و لشکر شکست

سنگ می بارید بر اعدای لوط تا که در آب سیه خوردند غوط

گر بگویم از جمادات جهان عاقلانه یاری پیغامبران

مثنوی چندان شود که چل شتر گر کشد،عاجز شود از بار پر

دست بر کافر گواهی می دهد لشکر حق می شود،سر می نهد

ای نموده ضد حق در فعل درس در میان لشکر اویی،بترس

-

ص:۱۹۶

-

جزو جزوت لشکر او در وفاق مر ترا اکنون مطیع اند از نفاق

گر بگوید چشم را:کو را فشار درد چشم ار تو برآرد صد دمار

ور به دندان گوید او:بنما وبال پس ببینی تو ز دندان گوشمال

باز کن طب را،بخوان باب العلل تا ببینی لشکر تن را عمل

چونک جان جان هر چیزی ویست دشمنی با جان جان آسان کیست؟

(۱۱).نساء،۲۸.

(۱۲).اعراف،۱۳۸.

(۱۳).اعراف،۱۴۲.این معنا در آیه۵۱ سوره بقره نیز هست: «وَ إِذْ وٰاعَدْنٰا مُوسىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظٰالِمُونَ».

(۱۴).بقره،۹۳.

(۱۵).یونس،۱۰۷.در آیه۱۷ سوره انعام هم می خوانیم: «وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللّٰهُ بِضُرٍّ فَلاٰ كٰاشِفَ لَهُ إِلاّٰ هُوَ وَ إِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

(۱۶).مربوط به زیارت وارث است که ائمه،علیهم السلام،آن را می خوانند.

ص:۱۹۷

۱۱ تفکر و ظهور ولایت

اشاره

پیدایش ولایت جزئیه و کلیه در انسان

تهران،حسینیه همدانیها رمضان ۱۳۸۶

ص:۱۹۹

بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

زیباترین و پرمنفعت ترین فرمان خداوند به انسان امر به اندیشیدن است.

قرآن کریم،در سوره مبارکه سبأ،سرنوشت قومی را مطرح می کند که نخواستند از عقل و فکر خود،این نعمت های بزرگ حق تعالی،به خوبی بهره ببرند.آن ها تمام زندگی و موجودیت خود را در برآورده کردن خواسته های شکم و شهوت خلاصه کرده بودند.کورشان هم کشور بسیار آبادی بود که قرآن از آن به «بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ» تعبیر کرده است.

«لَقَدْ كٰانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتٰانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمٰالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ». ١

یقینا برای قوم سبا در جای اقامتشان نشانه ای از قدرت و رحمت خدا وجود داشت:دو باغ از طرف راست و چپ.گفتیم:از رزق و روزی پروردگارتان بخورید،و برای او سپاسگزاری کنید،سرزمینی خوش و دلپذیر دارید،و پروردگاری بسیار آمرزنده.

چنان که از این آیات استفاده می شود خیابان ها و کوچه های این شهر از دو طرف پر از درختان میوه بود و از انواع نعمت های مادی و معنوی

برخوردار بودند، ۲ ولی به کفران آن ها برخاستند و نخواستند فکر کنند،نه درباره نعمت ها و نه درباره خودشان.قرآن مجید خبر می دهد که بر کرانه این شهر سدّ پر آبی قرار داشت که باغ ها و مزارع خود را با آن آبیاری می کردند و دلل سرسبزی سرزمینشان هم همین بود.اما بعد از این که معلوم شد آن ها نمی خواهند مجموعه نعمت های خدا را در راه مثبت هزینه کنند و به کفران نعمت ادامه می دهند،به موش های آبی(عرم) ۳ دستور داده شد زیر دیواره سد را با دانـدان هایشان بجوند.در نتیجه،سد مقاومتش را از دست داد و تمام منطقه را سیل ویرانگری در بر گرفت و از میان برد و این بلده طیبه تبدیل به کویر خشک و لم یزرعی شد که غیر از درختان بی میوه و پر خار چیزی در آن وجود نداشت:

«فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَـلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَىْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَ أَثْلٍ وَ شَىْ ءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ. ذٰلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِى إِلاَّ الْكَفُورَ». ۴

ولی آنان از سپاسگزاری در برابر نعمت،و از فرمان ها او و دعوت پیامبرشان روی گرداندند،در نتیجه سیل ویرانگر«عرم»را بر ضد آنان جاری کردیم که دو باغ آباد راست و چپ منطقه را نابودکرد،و ما آن دو باغ پر حاصلشان را به دو باغستان تبدیل کردیم که دارای میوه هایی تلخ و درختان شوره گز و چیزی اندک از درخت سدر بود.این سیل ویرانگر را در برابر کفرشان به آنان کیفر دادیم.آیا جز کفران کننده را کیفر می دهیم.

تا آن جا که از قرآن دانسته می شود و آخرین جمله آیه فوق به آن اشاره می کند هر انسان یا جامعه بی فکری به چنین عاقبت های سوئی مبتلا می شود،منتهی شکل این عاقبت های سوء با هم فرق می کند.جمعی را سیل،جمعی را زلزله و گروهی دیگر را قحطی نابود می کند؛جمعی هم با این که زنده می مانند ولی چنان در مضیقه و مشکل قرار می گیرند که به هیچ وجه روی راحتی را نمی بینند و مرگ به مراتب از زندگی آنان بهتر است. ۵

دعوت به قیام و حرکت

خداوند در آیه۴۶ سوره سبأ می فرماید:

«قُلْ إِنَّمٰا أَعِظُكُمْ بِوٰاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلّٰهِ مَثْنیٰ وَ فُرٰادیٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مٰا بِصٰاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلاّٰ نَذِیرٌ لَكُمْ بَیْنَ یَدَیْ عَذٰابٍ شَدِیدٍ».

بگو:من شما را فقط به یک حقیقت اندرز می دهم و آن این که دو دو و یک یک برای خدا قیام کنید،سپس بیندیشید درباره رفیقتان محمّد که هیچ گونه جنونی ندارد.او برای شما از عذاب سختی که پیش روست جز بیم دهنده ای نیست.

خدا به همه بندگانش توصیه می کند که از سستی و بی حرکتی و معطل بودن اعضا و جوارح ظاهری و باطنی دست بردارند و برای او قیام کنند.

این قیام به معنی برخاستن و بلند شدن از جاست و مراد از آن این است که انسان تمام موجودیت خود را فقط برای خدا به کار بگیرد؛یعنی نیت کند،اراده کند،طرحش را بریزد،و آماده به کار گرفتن نعمت های خدا در راه او شود؛چون هر نعمتی از نعمت های خدا که به کار گرفته نشود چراغش خاموش می شود و تباه می گردد؛مثلا،اگر عقل به کار گرفته نشود و بیکار بماند،می میرد.وجدان نیز اگر بیکار بماند،پوچ می شود.

سری هم که عقل در آن جریان نداشته باشد در حکم دم حیوانات است و برای آن بدن هیچ فایده ای ندارد.

اما،پس از آن که انسان همه موجودیت خویش را در دایره کار و کوشش و فعالیت برای خدا گرد آورد و آماده شد،باید تفکر کند:

«ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا».

انسان باید فکر کند تا بتواند نعمت های بیرونی و درونی اش را،از نعمت بعثت انبیاء الهی گرفته تا نعمت زبان و دست و گوش و شکم و شهوت و چشم و....،همسو کرده و همه را در مسیر معین و برای رسیدن

به هدف معینی به جریان بیندازد تا بتواند خود را در راه حق قرار دهد و به خدا متصل سازد.قرآن می فرماید:

«قُلْ إِنَّمٰا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحىٰ إِلَيَّ أَنَّمٰا إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ فَمَنْ كٰانَ يَرْجُوا لِقٰاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صٰالِحاً وَ لاٰ يُشْرِكْ بِعِبٰادَةِ رَبِّهِ أَحَداً». ۶

بگو:جز این نیست که من هم بشری مانند شمایم که به من وحی می شود که معبود شما فقط خدای یکتاست؛پس کسی که دیدار پاداش و مقام قرب پروردگارش را امید دارد،باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نکند.

این آیه به صراحت تکلیف انسان را معین می کند؛یعنی هرکس به راستی به خدا اعتاد دارد باید خود را در راه حق قرار دهد و عمل صالح- که همان به کارگیری نعمت های خدا را راه حق است انجام دهد.

راه اندیشه در قرآن

در آیه هشتم سوره مبارکه روم،خداوند راه اندیشه کردن را نیز نشان می دهد:

«أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مٰا خَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى....».

آیا در خلوت درون خود نیندیشیده اند که خدا آسمان ها و زمین و آنچه را میان آن هاست،جز به حقّ و راستی و برای مدتی معین نیافریده است؟

از مجموع آیاتی که تا این جا خواندیم معلوم می شود که قرآن ابتدا از انسان ها دعوت می کند آماده شوند و نعمت های خدا را للّه و در راه او به جریان بیاندازند.این گام اول است.اما چگونه باید آن ها را در چنین مسیری به جریان انداخت؟آیات بعد در حقیقت روش و کیفیت این حرکت را بیان می کنند و آن مبتنی بر تفکر و یافتن بینشی کلی درباره هستی و انسان است.این بینش کمک می کند که انسان روش های مناسب را نیز برای حرکت و به تعبیر قرآن عمل صالح پیدا کند.

ص:۲۰۴

به طور کلی،هیچ حرکتی بدون فکر ممکن نیست؛خواه از نوع عمل صالح باشد و خواه از نوع غیر صالح.امیر مومنان در این باره خطاب به کمیل می فرماید:

«یا کمیل،ما من حرکه الاّ و انت فیها محتاج بالمعرفه». ۷

ای کمیل،هیچ حرکتی نیست مگر آن که تو در آن نیازمند شناخت و معرفت هستی.

ازاین رو،این آیه آیه مهمی است که راه را نشان می دهد و معنی ساده اش این است که اگر فکر کنید به نتیجه می رسید و مسأله حق بودن خلقت مانند روز برای شما روشن می شود.

«أَ وَ لَمْ یَتَفَکَّرُوا فِی أَنْفُسِهِمْ...».

آیا تا به حال پیش خودتان درباره این موضوع فکر نکرده اید که خلقت هیچ چیز باطل و بیهوده نیست و همه چیز بر مدار حق است؟اگر فکر کنید پاسخ آن را به راحتی به دست می آورید.به نظر می رسد تکرار موضوع حق بودن خلقت در قرآن برای بیدار کردن انسان ها از خواب غفلت و توجه دادن آنان به بینش های غلطشان در زندگی بوده است.

آیات از این است:

«مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَیْنَهُمَا إِلاَّ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِیَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِیلَ». ۸

-«مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَیْنَهُمَا إِلاَّ بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّی وَ الَّذِینَ کَفَرُوا عَمَّا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ». ۹

-«مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَیْنَهُمَا لاَعِبِینَ. مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلاَّ بِالْحَقِّ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاَ یَعْلَمُونَ». ۱۰

-«هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیَاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِینَ وَ الْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللّٰهُ ذٰلِکَ إِلاَّ بِالْحَقِّ یُفَصِّلُ الْآیَاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ». ۱۱

ص:۲۰۵

-«اَلَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلیٰ جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هٰذا باطِلاً سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النّارِ». ۱۲

-«أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثاً وَ أَنَّکُمْ إِلَیْنا لا تُرْجَعُونَ». ۱۳

نتیجه این که خدا تمام آسمان ها و زمین و آنچه را که بین آن هاست- که یکی از آن ها خود ما باشیم را باطل و برای سرگرمی نیافریده است.

تمام برنامه های پروردگار براساس علم و عدل و حکمت و صدق محض است و هیچ چیزی جز به حق خلق نشده است:در حقیقت،تمام موجودات عالم جلوه ای از نور و علم و عدالت و رحمت الهی اند و انسان هم یکی از همان موجودات است.این همان بینشی است که قرآن می خواهد انسان بر اثر تفکر بدان دست یابد.

آغاز حرکت

وقتی انسان فهمید همه چیز حق است،باید درباره خودش نیز بیندیشد و تلاش کند تمام وجودش را در راه حق قرار دهد؛یعنی هم چنان که ستاره و سحابی و کهکشان و خورشید و ماه و حتی برگ درختان و ذره ای کوچک در این عالم بر مدار حق اند،وجود او و تمام اعضاء و جوارحش نیز بر مدار حق قرار گیرند و افق طلوع حق شوند.این نقطه آغاز راه است،زیرا وقتی انسان به این نتیجه رسید سراغ انبیاء و امامان می رود و از آنان سوال می کند که چگونه می تواند اعضاء و جوارحش را افق طلوع فعالیت و عمل به حق قرار دهد.تعالیم انبیاء از این بع بعد پاسخگوی این سوالات هستند؛یعنی راه را نشان می دهند و می گویند برای این که چشم افق طلوع حق باشد چگونه باید نگاه کند و به چه نگاه کند؛برای این که گوش افق طلوع حق باشد چه چیزی را باید بشنود؛ برای این که زبان افق طلوع حق باشد،چه باید بگوید و چه نگوید؛برای این که شکم افق طلوع حق باشد،چه بخورد؛برای این که شهوت افق

طلوع حق باشد،کجا باید مصرفش کند؛برای این که پا افق طلوع حق باشد،کجا باید برود و....انبیاء الهی تمام این ها را یاد می دهند و می گویند برای این که قلب افق طلوع حق باشد،باید زلف آن را به پروردگار،به قیامت،به انبیاء،و به قرآن گره زد؛یعنی دل تبدیل به کشور توحید،جلوه گاه انبیاء و ائمه،جلوه گاه ایمان و معرفت شود و نفس انسان صفحه ای شود برای ثبت حسنات و فضائل اخلاقی و از افق آن،تواضع و مهربانی،نرمی و خوش خلقی،صدق و صفا و کرامت،و در نهایت ولایت ظهور کند.

ظهور ولایت در انسان

ظهور ولایت در انسان به این معناست که به او هم از جانب پروردگار که ولی مطلق است اجازه تصرف و تغییر و جابه جایی در عالم داده شود.

دانشمندان و حکمای الهی و عرفای واقعی شیعه در کتاب هایشان درباره ظهور ولایت در انسان مطالب عمیقی آورده اند و با تکیه بر آیات و روایات،درباره این که نفس افق طلوع ولایت جزئیه یا افق طلوع ولایت کلیه باشد نکته ها پرداخته اند.موضوع مهم این است که ولایت هر انسانی به اندازه وسعت و ظرفیت وجودی اوست.ازاین رو،ولایت کلیه مربوط به انبیاء و ائمه است و ولایت جزئیه مربوط به اولیاء خداست که برای هریک نمونه ای ذکر می شود.

معجزات حضرت عیسی

حضرت عیسی،علیه السلام،با نفس خویش مرده ها را زنده می کرد؛یعنی به مرده ای که چند سال بود از دنیا رفته بود یک بار می دمید و او زنده می شد یا به کور مادرزاد نگاه می کرد و او را بینا می ساخت یا بیمار جذامی را که دست یا پایش خورده شده و از بین رفته بود شفا می داد و

ص:۲۰۷

آن عضو را به شکل اولش باز می گرداند.این قدرت ولایت کلیه است.

شاید ما نتوانیم به چنین ولایتی برسیم،ولی می توانیم ولایت جزئیه داشته باشیم.رسیدن به آن هم گرچه آسان نیست،محال هم نیست.باید باور داشت و تلاش کرد و مفهوم ولایت را درست درک کرد.

نقل است که یک روز جوانی عصای تراش خورده و آراسته ای را نزد حضرت مسیح آورد و به حضرت گفت:من این چوب را می اندازم،شما آن را به اژدها تبدیل کنید.حضرت فرمود:این چوب نبود که اژدها می شد.اشتباه تو این است که خیال می کنی چوب اژدها می شده.چیزی که چوب را اژدها می کرد دست موسی بود.آن دست را پیدا کن!آن وقت دیگر لازم نیست پیش من بیایی،هر چوبی را بیندازی اژدها می شود. ۱۴ اشتباه تو این است که اژدها شدن را خاصیت چوب دیدی،در حالی که دستی که به دست قدرت ملکوت عالم وصل بود آن را اژدها می کرد.

به این نوع تصرفات ولایت کلیه می گویند و این حداقل برای ما مسأله ثابت شده ای است و در قرآن مصادیق زیادی دارد.از آن هایی که این مطلب را قبول ندارند هم باید پرسید:اگر این ها ولایت(به معنی تصرّف در تکوین به اذن خدا)نیست،پس چیست؟

امام حسین،علیه السلام،و اعمال ولایت

روایت جالبی درباره مسأله ولایت و تصرف در کتب اهل سنت نقل شده که از قضا در کتاب های ما هم نیست.آورده اند که جوان شهوتران و بی تربیت و بی ادبی در هنگام طواف خانه خدا،زن جوان و زیبایی را دید که مشغول طواف بود و توجهی هم به او نداشت.جوان که به جای آن که اعضای بدنش را افق طلوع حق قرار دهد آن ها را در خدمت هوای نفسش قرار داده بود،برای آن که در آن شلوغی لذتی برده باشد با دست

خود دست این زن را لمس کرد.ناگهان،دست او به پشت دست آن زن چسبید و جدا نشد.

طواف قطع شد و مردم آن ها را پیش حاکم مکه آوردند.علمای اهل سنت هم جمع شدند تا حکم مساله را مشخص کنند ولی هرکدام نظری داشتند.یکی می گفت دست زن نباید آسیب ببیند،ولی دست جوان اگر آسیب ببیند اشکالی ندارد.در حقیقت،نظرشان این بود که دست جوان را با خنجر تیزی از مچ قطع کنند تا دستش دست زن را رها کند.عده ای دیگر نظرشان این بود که چنین حکمی در فقه وجود ندارد و قطع انگشت مربوط به سرقت است و شامل این موضوع نمی شود.در نهایت، علمای اهل سنت گفتند:جناب حاکم،اگر حسین بن علی در مکه است حکم مساله را از ایشان بپرسید.ما هیچ کدام عقلمان به جایی نمی رسد! سؤال کردند و معلوم شد وجود مبارک ابی عبد اللّه آن سال به حج مشرف شده اند.لذا به خانه حضرت رفتند و مشکل مهمی پیش آمده و همه در حل آن درمانده شده اند.

به هرحال،ابی عبد اللّه به محکمه آمدند.از ایشان سوال کردند:چه کار باید کرد،این دست را باید قطع کرد؟فرمود:نه!گفتند:پس حکمتان چیست؟حضرت فقط نگاهی به این دست ها کرد و آن ها را از هم جدا کرد.سپس فرمود:این حکم من است!به جوان هم فرمود:از کاری که کردی توبه کن!و درباره او هم حکم کرد که کاری به او نداشته باشند. ۱۵

به راستی،گاهی اوقات درماندگی هایی در دنیا پیدا می شود که کلید حلش در دست کسانی است که ولایت کلیه یا ولایت جزئیه دارند.ما هم که عمری است شیطان رهایمان نمی کند و به ما جسبیده،نیازمند آن نگاه هستیم،مگر ولایت کلیه باید به دادمان برسد.

این نمودی از ولایت کلیه است و کسی که تمام نعمت های بیرونی و

ص:۲۰۹

نعمت های وجود خودش را هماهنگ با یکدیگر برای خدا و در راه او به کار گرفته است می تواند جلوه گاه چنین ولایتی باشد.

نمونه ای از ولایت جزئیه

مرحوم حاج میرزا حسین نوری ۱۶ صاحب کتاب مستدرک الوسائل و استاد مرحوم حاج شیخ عباس قمی است.مرحوم قمی در کتاب مفاتیح الجنان خود زیاد از ایشان و از کتابشان نقل می کند و گاهی هم از ایشان با عنوان«استاد ما،دایی شهید بزرگ مرحوم آیت اللّه شیخ فضل اللّه نوری»یاد می کند.

این مرد بزرگ به جز کتاب مستدرک کتاب پرقیمت دیگری دارد به نام دارالسلام که کتاب قطوری هم است.در آن جا نقل می کند که من با چند تن از بندگان خوب و صالح خدا از زیارت وجود مبارک حضرت ابی عبد اللّه الحسین بر می گشتیم.برای رسیدن به مقصد،باید سوار کشتی می شدیم و یکی از افرادی هم که با ما سوار کشتی شد علامه بزرگ و خدمتگزار کم نظیر شریعت آیت اللّه سید مهدی نجفی قزوینی بود.در راه،باد بسیار شدیدی وزیدن گرفت،طوری که همگی دل از زندگی بریدیم و به غرق شدن کشتی یقین کردیم.از قضا،در میان مسافران تاجری بود که خیلی ترسید و شروع به گریه کرد و به امیر المؤمنین متوسل شد.

در این میان،من به چهره علامه قزوینی نگاه کردم:

«کالجبل لا تحرّکه العواصف». ۱۷

مانند کوه محکمی که بادها آن را نمی جنبانند نشسته بود و تکان نمی خورد و آرامش عجیبی داشت.برعکس ایشان،مرد تاجر اضطراب شدیدی داشت و خیلی ترسیده بود.ناگهان دیدیم ایشان برگشت و به آن تاجر گفت:چرا این قدر ترسیده ای؟چه خبر است؟باد و ابر و باران

و طوفان همه در اختیار خدایند و بی اذن او کاری نمی کنند.بعد، همان طور که نشسته بود عبایش را تا کرد و مانند این که بخواهد پشه ای را دور کند به باد اشاره کرد.یک مرتبه،باد ایستاد و هوا آرام گرفت.

سپس،به آن تاجر گفت:دیگر گریه نکن،چون به مقصد می رسیم و نمی میریم!

این جلوه ای از ولایت جزئیه است که از بعضی بندگان صالح خدا دیده می شود.دلیلش هم این است که این ها گرفتار شیطان نبوده و انسان های بی فکر و بی اندیشه ای نیستند.کسانی هستند که چیزهایی که ما فقط می خوانیم را باور کرده اند و فهمیده اند هیچ چیز در دنیا باطل نیست و همه براساس حق است.

«مٰا خَلَقْنَا السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا إِلاّٰ بِالْحَقِّ...».

ما نیز یکی از همین«ما بینهما»هستیم.پس همه اعضاء و جوارحمان باید افق طلوع حق باشد.و وقتی چنین شد،یا ولایت کلیه پیدا می کنیم یا جزئیه،و می توانیم به اذن پروردگار در عالم تصرف کنیم،توفانی را بنشانیم،مانع وقوع حادثه ای شویم،و حتی اختیار مرگمان را به دست بگیریم و مرگ اختیاری پیدا کنیم.

مرگ اختیاری

سال ها پیش دوستی داشتم از اهل دل که حال عجیبی داشت و هر شب جمعه که می خواهم دعای کمیل بخوانم چهره او را به یاد می آورم.او در دعای کمیل با صدای بلند گریه نمی کرد،ولی از باء بسم اللّه تا انتهای دعا همان طور که با ادب و آرام نشسته بود از تمام پهنای صورتش اشک بر پیراهنش می ریخت و به راستی به محبوب خود وصل بود.

برایم نقل کردند که یک روز زمستانی پای کرسی خانه ا نشسته بود و با یکی از مهمانانش صحبت می کرد.در خلال گفتگوها،ناگاه سخن از

مرگ به میان آمد و مرد مهمان درباره سختی مرگ و این که مرگ فراق است و بریدن از علائق است و معلوم نیست آن طرف چه می شود و چه کارمان می کنند(و از این دست حرف ها که ما هم می زنیم)سخن گفت.ایشان هم تنها به او نگاه کرد تاحرف هایش تمام شد.بعد از او پرسید:به نظر شما،مرگ خیلی سخت است؟پاسخ داد:بله!گفت:در حالی که مرگ خیلی راحت است.ببین!این طوری است.بعد،سرش را روی کرسی گذاشت و درگذشت.

فرو شدن چو بدیدی برآمدن بنگر

غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد؟

۱۸ این نمودی دیگر از ولایت جزئیه است که به آن مرگ اختیاری می گویند؛یعنی خداوند اجازه مرگ را هم به دست خود انسان می دهد تا هر وقت خواست برود.هرچند صاحبان چنین ولایت هایی به مقامی می رسند که آتش شوق آن قدر شعله ور می شود که دیگر نمی توانند بمانند.به قول شاعر:

وعده وصل چون شود نزدیک آتش شوق تیزتر گردد.

اما بعد...

آنچه گفتیم مربوط به سالکان و حق بینان و قیام کنندگان بود.ما چه کنیم که در راه قرار بگیریم و ازاین همه غفلت نجات پیدا کنیم؟راه همان است که در ابتدای مطلب آوردم و شرح آن گذشت:باید فکر کنیم که در این ۵۰-۶۰ سال زندگی اعضا و جوارحمان را در چه راهی و افق طلوع چه چیزی قرار دهیم و قلبمان باید جایگاه چه چیزی باشد؟

روایت کوتاهی از وجود مبارک امام صادق،علیه السلام،نقل شده که بسیار تکان دهنده است.از ایشان درباره عشق سوال کردند،فرمود:

«سئل عن جعفر بن محمد الصادق،علیه السلام،عن العشق،فقال:قلوب خلت من ذکر اللّه فاذاقها اللّه حب غیره». ١٩

یعنی وقتی خدا ببیند دلی از محبت و یاد او خالی است،آن را با عشق غیر خودش پر می کند.مثلا،محبت چند نامحرم را در آن قرار می دهد.

در حقیقت،آن دل را دور می اندازد و دیگر خریدار آن نیست.این دل چه ارزشی دارد؟آیا از دل گاو و شتر بدتر نیست؟

خدا نیاورد آن روز را.که دل های ما به جای خدا به انواع فسادها و گناهان متمایل و به انواع معشوقه ها مشغول باشد!

الهی دلی ده که جای تو باشد زبانی که در آن ثنای تو باشد

الهی عطا کن به این بنده گوشی که آن گوش پر از صدای تو باشد

الهی عطا کن مرا قلب و چشمی که بینایی اش از ضیای تو باشد

الهی چنان کن تو از فضل و رحمت که هر کار کردم برای تو باشد

الهی بده همتی آن چنانم که سعیم وصول لقای تو باشد

الهی ندانم چه بخشی کسی را که هم عاشق و هم گدای تو باشد.

ص:٢١٣

پی نوشت

(۱).سبأ،۱۵.

(۲).اشکالی که فخر رازی در این جا نقل کرده این است که وجود دو باغ چیز مهمی نیست که به عنوان آیه از آن یاد شود....درحالی که آن ها دو باغ ساده و معمولی نبودند،بلکه یک رشته باغ های به هم پیوسته در دو طرف نهر عظیمی بودند که از آن سد بزرگ آبیاری می شدند و به قدری پر برکت بودند که در تواریخ آمده اگر کسی سبدی بر روی سر می گذاشت و در فصل میوه از زیر درختان عبور می کرد آن قدر میوه در آن می ریخت که بعد از مدت کوتاهی سبد پر می شد.آیا این آیت بزرگ خدا محسوب نمی شود؟علاوه بر همه این ها امنیت فوق العاده ای بر آن سرزمین سایه افکن بود که خود آن نیز از آیات حق محسوب می شد.عبارت بلده طیبه و رب غفور نیز مجموعه نعمت های مادی و معنوی را به زیباترین وجهی منعکس می کند؛از نظر نعمت های مادی سرزمینی پاک و پاکیزه داشتند،پاک از آلودگی های گوناگون:از دزدان و ظالمان،از آفات و بلاها،از خشکسالی و قحطی،از ناامنی و وحشت،و حتی گفته می شود دیار آنان از حشرات موذی نیز پاک بود.هوائی پاک و نسیمی فرح افزا داشت،و سرزمین حاصلخیز و درختانی پربار.اما از نظر نعمت معنوی غفران خداوند شامل حال آن ها بود.ر ک:تفسیر نمونه،ج ۱۸،ص ۵۹.

(۳).عرم در اصل از عرامه(بر وزن علامه)به معنی خشونت و کج خلقی و سختگیری است،و توصیف سیلاب به آن اشاره به شدت خشونت و ویرانگری آن است،و تعبیر به سیل العرم به اصطلاح از قبیل اضافه موصوف به صفت است.در لسان العرب در ماده عرم معانی مختلفی آمده از جمله:سیلاب طاقت فرسا،موانعی که در میان دره ها برای مهار کردن آن می سازند و همچنین موش بزرگ صحرائی.بعضی عرم را به همین معنی گرفته اند که بر اثر رخته در سد مایه ویرانی آن شدند.ر ک:تفسیر نمونه،ج ۱۸،ص ۶۰.

(۴).سبأ،۱۶-۱۷.

(۵).این تعبیر معروف از امیر مومنان است.در روایت است که روزی ایشان به یارانش فرمود:از مرگ بدتر چیست؟هرکس چیزی گفت.حضرت فرمود:از مرگ بدتر چیزی است که انسان به خاطر آن از خدا طلب مرگ کند: «اشد من الموت ما یتمنی الخلاص منه بالموت». غرر الحکم،ح ۳۳۶۶.امام عسکری نیز در روایتی فرموده اند: «خیر من الحیاه ما اذا فقدته ابغضت الحیاه،و شر من الموت ما اذا نزل احببت الموت». تحف العقول،ص ۴۸۹.

(۶).کهف،۱۱۰.

(۷).تحف العقول،ص ۱۷۱.

(۸).حجر،۸۵:و آسمان ها و زمین و آنچه را میان آن دوتاست،جز به حق نیافریدیم،و بی تردید قیامت آمدنی است؛پس در برابر ناهنجاری های مردم گذشتی کریمانه داشته باش.

(۹).احقاف،۳:ما آسمان ها و زمین و آنچه را میان آن است،جز به حقّ و تا سرآمدی معین نیافریدیم،و کافران از آنچه بیمشان داده اند،روی گردانند.به مشرکان بگو:به من خبر دهید و نشانم دهید معبوداتی که به جای خدا می پرستید چه چیزی از زمین را آفریده اند یا مگر آنان را در آفرینش آسمان ها مشارکتی است؟

(۱۰).دخان،۳۸-۳۹:و ما آسمان ها و زمین و آنچه را میان آن دو است،به بازی نیافریده ایم.

ما آن دو را جز به درستی و راستی به وجود نیاورده ایم،ولی بیشترشان به حقایق معرفت و آگاهی ندارند.

(۱۱).یونس،۵:اوست که خورشید را فروزان و ماه را تابان قرار داد،و برای ماه منازلی چون هلال،تربیع،بدر و محاق مقدّر ساخت تا شمار سال و حساب ماه،هفته،اوقات امور زندگی و تنظیم برنامه های معیشت را بدانید.خدا آن ها را جز به درستی و راستی نیافریده؛ او نشانه ها را برای گروهی که دانایند بدون هرگونه ابهام بیان می کند.

(۱۲).آل عمران،۱۹۱:آنان که همواره خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می کنند،و پیوسته در آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند،و از عمق قلب همراه با زبان می گویند:

پروردگارا!این جهان با عظمت را بیهوده نیافریدی،تو از هر عیب و نقصی منزّه و پاکی؛ پس ما را از عذاب آتش نگاهدار.

(۱۳).مومنون،۱۱۵:آیا پنداشته اید که شما را بیهوده و عبث آفریدیم،و این که به سوی ما بازگردانده نمی شوید؟

(۱۴).برگرفته از مثنوی مولانا و شرح علامه جعفری بر مثنوی است.(مولف).

(۱۵).این روایت در کتاب احقاق الحق،در روایات مربوط به امام حسین،علیه السلام،آمده است.(مولف)

(۱۶).میرزا حسین بن محمد تقی بن محمد نوری مازندرانی معروف به میرزا حسین نوری در سال ۱۲۵۴ ق در شهرستان نور در مازندران به دنیا آمد.میرزای نوری،فقیه امامی،محدث، مفسر و شاعر،نزد شیخ العراقین عبد الحسین تهرانی،شیخ مرتضی انصاری،حاج ملا علی-

-کنی،میرزا محمد حسن شیرازی و سید مهدی قزوینی تلمذ نمود.

میرزا حسین نوری همچنین از استادان شیخ آقابزرگ تهرانی،حاج شیخ عباس قمی، محمد حسین کاشف الغطاء و سید شرف الدین عاملی در حدیث نیز بوده است.میرزای نوری در ترویج اصول مذهب جعفری و نشر آثار ائمه اطهار،علیهم السلام،کوشش بسیار کرد.همچنین این عالم فاضل در عبادت،پرهیزگاری،تقوا و کمالات نفسانی،انسانی نمونه بود.

از آثار وی:مستدرک الوسایل در فقه(در ۳ جلد)است که به جهت تألیف این کتاب به ایشان«صاحب مستدرک الوسایل»می گویند.معالم الصّبر،جنّه المأوی و نفس الرّحمن فی فضائل سلمان نیز از اوست.

میرزای نوری دارای کتابخانه جامع و معتبری بود که در ایران و عراق نظیر آن در کمیّت و کیفیّت یافت نمی شد،ولی این کتابخانه پس از وفات میرزا به کلی متفرق شد.ایشان پدر همسر شهید شیخ فضل اللّه نوری،عالم مبارز و آگاه دوران مشروطه بود و بسیاری از کتب نفیس میرزا حسین،نزد فرزندان شیخ فضل اللّه نوری ماند.بعدها تعدادی از این کتب، توسط آیت اللّه بروجردی خریداری و به کتابخانه معظم له در نجف اشرف منتقل گردید.

میرزا حسین نوری در ۱۷ جمادی الثانی سال ۱۳۲۰ قمری در ۶۶ سالگی بدرود حیات گفت و در نجف اشرف مدفون گشت.

(۱۷).اشاره است به این روایت:رسول خدا،صلی اللّه علیه و آله: المؤمن کالجبل لاـ تحرکه العواطف. ر ک:شرح أصول کافی،ملا محمد صالح مازندرانی،ج ۹،ص ۱۸۱.

(۱۸).بیتی از غزلی از مولوی است با این مطلع:

به روز مرگ چو تابوت من روان شد /گمان

مبر که مرا درد این جهان باشد....

(۱۹).شیخ صدوق،علل الشرائع،ج ۱،ص ۱۴۰؛شیخ طوسی،أمالی،۷۶۵.

۱۲ اغتنام فرصت

اشاره

و تأثیر آن در سعادت و شقاوت آدمی

تهران،حسینیه همدانیها رمضان ۱۳۸۶

ص:۲۱۷

بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

یکی از ویژگی های مهم همه انبیاء و اولیاء الهی غنیمت دانستن فرصت ها و تشویق مردمان به بهره گیری از آن ها بوده است. ۱ در زندگی انسان،فرصت های زیادی پیش می آید که اغلب بر اثر غفلت آن ها را از دست می دهد.این فرصت می تواند لحظه ای از لحظات زندگی یا موقعیتی باشد که انسان بتواند در آن وارد تجارت عظیمی شود که قرآن کریم از آن به «تِجارَةً لَنْ تَبُورَ» ۲ تعبیر می کند؛یعنی تجارتی که راه هرگونه ضرر و زیانی به رویش بسته است و منفعت آن دائمی و همیشگی است.

کسی که از چنین فرصت هایی استفاده می کند سود تجارتش را در همه عرصه های زندگی می برد؛یعنی هم در دنیا از آن بهره می برد،هم در لحظه مرگ،هم در عالم برزخ،و هم در قیامت.و کسی که فرصت هایش را از دست می دهد در همه این مراحل دچار زیان و ضرر می شود.و از همین جاست که اهمیت فرصت ها معلوم می شود.

ص:۲۱۹

سیمای خوبان در قرآن

قرآن کریم سرنوشت خوبان و بدان عالم را از زندگی دنیا تا قیامت بیان می کند؛مثلا،درباره زندگی دنیایی خوبان می فرماید:

«مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثیٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیٰاهً طَیِّبَهً». ۳

از مردوزن،هرکس کار شایسته انجام دهد درحالی که مؤمن است، مسلما او را به زندگی پاک و پاکیزه ای زنده می داریم و پادششان را،بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می داده اند،می دهیم.

یا درباره لحظه مرگشان در آخرین آیات سوره مبارکه فجر می فرماید:

«یٰا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ. اِرْجِعِی إِلیٰ رَبِّکِ رٰاضِیَهً مَرْضِیَّهً. فَادْخُلِی فِی عِبٰادِی. وَ ادْخُلِی جَنَّتِی». ۴

ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته،به سوی پروردگارت،درحالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است،بازگرد.پس در میان بندگانم درآی.و در بهشتم وارد شو.

جالب این است که حتی خود ملک الموت،جبرئیل،میکائیل،و اسرافیل نیز با چنین ندایی نمی میرند و این مرگ ویژه بندگان خاص خدا در این کره خاکی است و مرگ خاصی است که بعضی از سالکان راه خدا می گویند در کام انسان چیزی شیرین تر از آن وجود ندارد. ۵

عالم برزخ اینان نیز به فرمایش رسول خدا باغی از باغ های بهشت است:

«روضه من ریاض الجنه». ۶

قیامتشان هم آن طورکه در قرآن توصیف شده از هر جهت نیکو و پسندیده است:

«وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نٰاعِمَهٌ. لِسَعْیِهٰا رٰاضِیَهٌ. فِی جَنَّهٍ عٰالِیَهٍ. لاٰ تَسْمَعُ فِیهٰا لاٰغِیَهً. فِیهٰا عَیْنٌ جٰارِیَهٌ. فِیهٰا سُرُرٌ مَرْفُوعَهٌ. وَ أَکْوٰابٌ مَوْضُوعَهٌ. وَ نَمٰارِقُ مَصْفُوفَهٌ. وَ زَرٰابِیُّ مَبْثُوثَهٌ». ۷

در آن روز چهره هایی شاداب و باطراوت اند.از تلاش و کوشش خود

خشنودند.در بهشتی برین اند.در آن جا سخن لغو و بیهوده نشنوند.در آن چشمه ای روان است.و در آن جا تخت هایی بلند و باارزش قرار دارد.و در کنار چشمه هایش قدح ها نهاده شده است.و دیگر از نعمت هایش بالش هایی پهلوی هم چیده برای تکیه زدن بهشتی هاست.و فرش هایی زربافت و گسترده که روی آن می نشینند.

امیر المؤمنین درباره مرگ و زندگی پس از مرگ خوبان در خطبه متقین می فرماید:اگر عمق این آیات برای کسی معلوم شود و در آن عالم بر او گشوده گردد،لحظه ای در این دنیا نخواهد ماند:

«ولولا الاجل الذی کتب لهم لم تستقر أرواحهم فی أجسادهم طرفه عین شوقا إلی الثواب،و خوفا من العقاب». ۸

اگر دست خدا روی روح آنان نباشد که روحشان را در بدن نگاه دارد، به اندازه یک چشم بر هم زدن روحشان در این قفس نمی ماند و بدن را رها می کند و می رود؛زیرا در میان این خاک وخل و این همه کرم که در لجنزار دنیا می لولند و این همه حیوان وحشی که به صورت آدمیزاد دارند زندگی می کنند نمی توان زندگی کرد. ۹

سیمای بدان در قرآن

سیمای بدان نیز در قرآن به همین ترتیب وصف شده است؛مثلا، می فرماید:

«مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَهً ضَنْکاً وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ أَعْمی». ۱۰

و هرکس از هدایت من که سبب یاد نمودن از من در همه امور است روی بگرداند،برای او زندگی تنگ و سختی خواهد بود و روز قیامت او را نابینا محشور می کنیم.

این عده دچار زندگی محدود و پرمضیقه ای هستند که برای آگاهی از میزان آن باید پای درد دل بدان حرفه ای نشست تا معلوم شود دچار چه مصائبی هستند و چه بلاهایی را تحمل می کنند.در قیامت هم آن ها کور

محشور می شونـد و مرگشـان هم مرگ بـدی است،زیرا پروردگار به ملائکه ای که جان آن ها را می گیرنـد قسم یاد کرده و فرموده است:

«وَ النّازِعاتِ غَرْقاً». ۱۱

سوگند به فرشتگانی که روح بدکاران را به شدت از بدن هایشان بر می کنند.

نازعـات از نزع و بـه معنی کنـدن است. ۱۲ سـبب این تعـبیر آن است که فرشـتگان مرگ وقـتی برای قبض روح بـدکاران می آینـد،وسایلی را با خود می آورنـد به شـکل قلاب که ساخت دوزخ است.این قلاب ها در روح این افراد فرو می رونـد و روح آن ها را از بدنشان جدا می کند.

برزخ و قیامت این گروه نیز آن چنان که در سوره غافر آمده سخت و طاقت فرساست و مرتب به آن ها آتش دمیده می شود:

«اَلنّارُ یُعْرَضُونَ عَلَیْها غُدُوًّا وَ عَشِیًّا وَ یَوْمَ تَقُومُ السّاعَهُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذابِ». ۱۳

عـذابشان آتش است که صبح و شام بر آن عرضه می شوند،و روزی که قیامت برپا شود ندا رسد:فرعونیان را در سـخت ترین عذاب در آورید.

طبق فرمایش این آیه،همه فرعونیان تاریخ گرفتار سـخت ترین عذاب ها می شوند.همه این ها در قرآن کریم آمده و جای هیچ شک و شـبهه ای ندارد.پس عاقل کسی است که از فرصت عمر خویش به نحو احسن استفاده کند و آن را به سادگی را دست ندهـد و مانـد اولیاء خـدا و انبیاء و ائمه بیدار فرصت ها باشد،زیرا آنان در غنیمت شـمردن فرصت ها به راستی هنرمند بودند و لحظه کوتاهی را نیز از دست نمی دادند.

پیامبر اکرم و فرصت هدایت جوان یهودی

شیـخ طوسـی در کتـاب بـاعظمت امـالی نقـل می کنـد که جـوانی یهودی به پیـامبر اکرم دل بسـته بود و به ایشـان خـدمت می کرد.پدر و مادر این جوان

هم آطور که از ظاهر روایت بر می آید انسان های متعصبی بوده اند.پس از چندی،این جوان سخت مریض شد و در بستر مرگ افتاد.روزی، رسول خدا احوالش را پرسید،گفتند:در مرض موت است.حضرت به عیادت او رفتند و بالای سر آن جوان نشستند و او را صدا کردند.جوان چشمانش را گشود و گفت:لبیک یا ابا القاسم!پیغمبر فرمودند:بگو لا اله الا اللّه.جوان دلش می خواست بگوید ولی به پدرش نگاه کرد و چیزی نگفت.پیامبر بار دیگر او را به اسلام دعوت کرد ولی او دوباره به پدرش نگاه کرد و چیزی نگفت.برای سومین بار،پیغمبر با لحن محبت آمیزی او را مخاطب قرار دادند.جوان دوباره به پدرش نگاه کرد.پدر گفت:

اگر دوست داری بگو و اگر نمی خواهی نگو.جوان نیز گفت: «اشهد ان لا اله الا اللّه و ان محمدا رسول اللّه» و درگذشت.پیغمبر به یارانش گفت:او را غسل دهید و کفن کنید تا من بر او نماز بگزارم.سپس،از خانه آن یهودی بیرون آمدند درحالی که می گفتند:خدایا از این که در این فرصت کوتاه بنده ای از بندگانت را به دست من هدایت کردی واز آتش دوزخ نجات دادی تو را شکر می کنم! ۱۴

به این می گویند اغتنام فرصت.دو سه دقیقه هم بیشتر نکشید،ولی به راستی فرصت ارزشمندی بود که ارزش آن را جز خدا و پیامبرش کسی نمی داند.برای بیان ارزش این فرصت کافی است بدانیم که رسول خدا به امیر مومنان فرموده اند:

«یا علی،لئن یهدی اللّه بک رجلا خیر لک مما طلعت علیه الشمس أو غربت». ۱۵

ای علی،اگر یک نفر به دست تو هدایت شود،برای تو از آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب می کند بهتر است.

انبیاء و ائمه طاهرین تمام لحظات عمر خود را غنیمت می شمردند، چون تمام لحظات را فرصت می دانستند.

انواع فرصت

زیبایی و جوانی و قدرت و شهرت و ثروت و....همه فرصت اند که نباید آن ها را از دست داد.آیات و روایات واقعا شگفت آوری درباره ثروت وجود دارد و انسان های بسیاری از این فرصت استفاده کرده یا آن را از دست داده اند که نمونه بارز از دست دادن آن در قرآن قارون است و مصداق واقعی بهره گیری از آن حضرت خدیجه کبری،سلام اللّه علیها، است.دلیل این مدعا روایت مهمی از وجود مبارک رسول خداست که فرموده اند:

-«ما نفعنی مال قط مثل ما نفعنی مال خدیجه». ۱۶

هیچ ثروتی به اندازه ثروت خدیجه به من نفع نرساند.

-«ما قام و لا استقام دینی إلا بشیئین:مال خدیجه و سیف علی بن أبی طالب». ۱۷

دین من استواری نیافت مگر به دو چیز:مال خدیجه و شمشیر علی بن ابیطالب.

این تعبیرات خیلی مهم است.اگر از زمان بعثت پیغمبر تا قیام قیامت، تعداد انسان هایی که به دین اسلام هدایت شده اند را در نظر بگیریم و در این میان،مقام هدایت شدگان ویژه مثل سلمان و ابوذر و کمیل و هفتاد و دو نفر اصحاب ابی عبد اللّه را که در رأس هدایت شدگان اولین و آخرین هستند و کسانی چون ابو حمزه ثمالی و یونس به عبد الرحمن و زاره بن اعین و علمای بزرگی چون کلینی و صدوق و شیخ طوسی و شیخ مفید و سلّار و خواجه نصیر طوسی و علامه حلی و شیخ بهائی و میرداماد و صدر المتألهین و شیخ انصاری و حاج میرزا حسن شیرازی و نیز خانم هایی که نامشان در شش جلد کتاب ریاحین الشریعه آمده است و...

را حساب کنیم،به مقام خدیجه کبری بهتر پی می بریم و نقش او را در

هدایت انسان ها بیشتر در می یابیم.مضافا این که هدایت هریک از این افراد بهتر از آنچه خورشید بر آن می تابد و غروب می کند باشد.

همه این ها براساس فرمایش پیامبر با مال خدیجه و زحمت علی بن ابیطالب ممکن شده است و این معنی واقعی بهره گیری از فرصت مال و فرصت قدرت و شجاعت است.

ثروت فرصت بسیار زیبایی است و از نظر اسلام،پولدار بخیل سنگدل ترین و شقی ترین و بدبخت ترین مردم است،زیرا او بهترین فیوضات الهی را با چشم باز از دست می دهد. ۱۸

در سوره آل عمران(۱۸۰)و سوره توبه(۷۶)،عذابی که خداوند برای پولداران بخیل برشمرده عذاب سنگینی است که گمان نمی کنم پولداران مسلمان هم خیلی به این آیات باور داشته باشند و به واقع نمی دانم آن ها با این آیات چه می خواهند بکنند؟

بخل شگفت آور

در روزگار خودمان مرد بخیلی را می شناسم که بخلش به راستی شگفت آور است.او به عمرش کت وشلواری که سفارش آن را به خیاط داده باشد نپوشیده است.اغلب یک دست کت وشلوار بازاری را هشت سال یا ده سال می پوشد.دندان هایش ریخته ولی حاضر نیست دندان بگذارد.وقتی هم برای خرید ناهار می رود،اگر ظهر باشد،می رود مغازه کله پاچه فروشی نصف کاسه آب کله پاچه که از صبح زیاد کرده به کمترین قیمت می خرد و می خورد.و همه این ها درحالی است که اگر یک روز در حجره اش را ببندد یا پولش را از بانک بیرون بکشد،شاید یک پنجاهم کل کشور را فلج کند.

این فرد مستحق آتش است،درحالی که می تواند نباشد.کافی است بداند که قرآن ۲۲ بار درباره یتیمان سخن گفته ۱۹ و مقداری از این همه

سرمایه را خرج ایتام کند و صد تا خانه برای صد یتیم بسازد.بگذریم از این که اگر بخواهد،با گوشه ای از ثروتش می تواند برای ۲۰ هزار یتیم خانه بسازد یا پنج هزار دختر و پسر را به خانه بخت بفرستد و به همه خانه بدهد و...اما از این فرصت استفاده نمی کند.نه خودش می خورد و نه به دیگران نفعی می رساند.این انسان ها بیچاره ترین انسان های تاریخ هستند،چون عالی ترین فرصت ها را خدا به آنان داده ولی کمترین بهره ای از آن نمی برند.این ها همان کسانی هستند که قرآن در سوره آل عمران درباره شان می گوید:

«وَ لاٰ یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ یَبْخَلُونَ بِمٰا آتٰاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَیْراً لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَیُطَوَّقُونَ مٰا بَخِلُوا بِهِ یَوْمَ الْقِیٰامَةِ وَ لِلّٰهِ مِیرٰاثُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ». ۲۰

و کسانی که خدا به آنچه از فضلش به آنان داده بخل می ورزند،گمان نکنند که آن بخل به سود آنان است،بلکه آن بخل به زیانشان خواهد بود.

به زودی آنچه به آن بخل ورزیدند در روز قیامت طوق گردنشان می شود.

و میراث آسمان ها و زمین فقط در سیطره مالکیت خداست،و خدا به آنچه انجام می دهید،آگاه است.

خداوند تمام ثروت چنین افرادی را در جهنم به طوق فلزی آتشینی تبدیل می کند و به گردنشان می اندازد تا در جهنم هم با پولشان خوش باشند.

چهار پند از امیر المومنین

این مقدمه را آوردم برای این که فرصت شناسی را در سیره عملی دو امام بزرگوار به تصویر بکشم.وجود مبارک امام مجتبی می فرمایند:

«دخلت علی أمیر المؤمنین و هو یجود بنفسه لما ضربه ابن ملجم فجزعت لذلک فقال لی:أتجزع؟فقلت:و کیف لا أجزع و أنا أراک علی حالک هذه...».

وقتی ضربت ابن ملجم تمام بدن پدرم را تحت تأثیر قرار داد و دیگر برای من معلوم شد ایشان از دست می رود،کنار بستر ایشان نشستم و گریه کردم؛گریه ای از سر سوز و با ناله.همه وجودم داشت گریه می کرد.ایشان فرمود:آیا ناله می کنی و اشک می ریزی؟عرض کردم:چگونه گریه نکنم درحالی که تو را در این حال می بینم؟

امیر المومنین در آن حال وخیم که ساعتی به پایان عمر شریفش نمانده چقدر زیبا فرصت را غنیمت می شمارد!امام حسن می فرماید:پدرم فرمود:

«ألا اعلمك خصالا أربع إن أنت حفظتهن نلت بهن النجاه و إن أنت ضیعتهن فاتك الداران؟».

می خواهی چهار چیز یادت بدهم که اگر به آن ها عمل کنی،سعادت دنیا و آخرت نصیبت می شود و اگر ان ها را رعایت نکنی،دنیا و آخرتت بر باد است؟

واقعا،چقدر عجیب است این رفتار و چقدر زیباست این طرز غنیمت دانستن فرصت!انسان در بستر مرگ دست وپا بزند ولی در عین حال بستر مرگ را به کلاس درس تبدیل کند و یک امام معصوم به امام معصوم دیگر درس بدهد.

۱. «یا بنیّ لا غنی اکبر من العقل».

سرمایه ای در این عالم بزرگ تر و پرمایه تر از عقل وجود ندارد.

این خیلی سخن مهمی است.زیرا انسان سرمایه ای سنگین تر و بالاتر از عقل که مایه اندیشه و تفکر است ندارد.در داستان اصحاب کهف، قدرت اندیشه بود که تعدادی درباری کافر مشرک بی دین را با پروردگار عالم پیوند داد و سبب شد از دربار و پست ومقام دل بکنند و از سرزمین خود فرار کنند و در آن غار حاضر شوند.مشقت فرار و اضطراب آن خسته شان کرده بود.خوابیدند تا بعد از بیدار شدن فکری برای خود بکنند.وقتی بیدار شدند،بزرگشان تلمیخا گفت گرسنه مان

است،چقدر خوابیدیم؟نظرها مختلف بود،گفتند یک روز،نصف روز یا بیشتر،بالاخره خوابیدیم و خستگی مان در رفت.قرار شد یکی شان برود غذا تهیه کند و برگردد.از غار سرازیر شد آمد نزدیک دروازده شهر دید دروازه به کلی فرق کرده و بالای دروازه به زبان آن روز پرچم زده اند که «لا ـ اله الا اللّه». تعجب کرد که ما بیداریم یا خوابیم؟غار همان غار است،کوه همان کوه است،ولی شهری که ما در آن زندگی می کردیم همه چیزش عوض شده و تغییر کرده!در این یک روز چه اتفای افتاده؟به هرحال،از مغازه غذافروشی به اندازه پنج شش نفر غذا خواست.غذا را گرفت و تا پولش را پرداخت کرد مغازه دار مچش را گرفت که گنج ها کجاست؟گفت:گنج کدام است؟گفت:تاریخ پول را نگاه کن،متعلق به سیصدونه سال قبل است.سه قرن می شود که این پول ضرب شده!؟گفت:واللّه،ما دیروز از این شهر بیرون رفتیم!گفت:

نکند شما همان اصحاب کهف هستید که خدا به وسیله پیغمبران خبرتان را داده؟خلاصه،مردم دنبالش آمدند تا نزدیک غار.گفت:رفقای من ممکن است بترسند،شما صبر کنید تا من بروم به آن ها آمادگی بدهم.

رفت و ماجرا را تعریف کرد که خدا ما را پذیرفته و سی صدونه سال این جا در خواب بودیم.مردم هم در نزدیکی غار منتظر ما هستند.این جا بود که همه دست به دعا بلند کردند و گفتند:انیس ما،مولای ما،ما دیگر نمی خواهیم به میان مردم برگردیم.و دوباره به خواب رفتند ۲۱ تا بار دیگر امام عصر بیدارشان کد که جزو دولت ایشان باشند.

غنیمت دانستن فرصت عقل و فکر و اندیشه این است.این که انسان از خودش سوال کند چگونه زندگی کنم،چگونه ثروت و شهوت و چشم و گوشم را خرج کنم؟جواب همه این ها با غنیمت شمردن فرصت تفکر به دست می آید.بسیاری از کارهای بزرگ و تصمیمات بزرگ به سبب

لحظه ای اندیشه واقع شده است که ثمرات آن گاهی نه تنها خود انسان که فرزندان او را نیز شامل می شود.

سیب با برکت

هوا گرم بود.باغبان لب جوی آبی از درون باغ می گذشت نشسته بود.

میوه ها هم تازه رسیده بودند.همین طور که به آب نگاه می کرد یک مرتبه سیب قرمزی را دید که در آب افتاده است.آن را از آب گرفت و دید عجب خنک است،با خودش فکر کرد هنوز درختان ما سیبش این طور نرسیده!گازی به آن زد و کمی از آن را خورد.خوشمزه بود.در همین لحظه ناگهان به ذهنش خطور کرد که سیب مال چه کسی بود که ما خوردیم؟بنا نبود مال مردم بخوریم.البته،خوردن سیبی که آب می آورد عیبی ندارد،ولی مثبت موشکافی هایی از این دست هم می کند.

خلاصه،برای پیدا کردن صاحب آن سیب مسیر جوی را دنبال کرد و بالاخره باغی که درخت هایش چنین سیب سرخ و سفیدی داشته باشد را پیدا کرد و در زد و سراغ صاحب باغ را گرفت.گفتند او در بازار مغازه دارد.آدرس را گرفت و پیش صاحب باغ رفت و گفت:آقا،ما باغبانیم و سواد زیادی نداریم.لب جوی نشسته بودیم که دیدیم سیبی از باغ شما در آب افتاده.آن را برداشتیم و کمی از آن خوردیم.حالا یا وجهش را قبول کنید یا راضی باشید.گفت:واللّه،نه پولش را می خواهم و نه راضی می شوم.گفت:پس من چه کنم؟پرسید:زن داری؟گفت:نه!گفت:اگر می خواهی رضایت بدهم،باید دختر مرا بگیری.گفت:برای خوردن یک سیب که دختر به آدم نمی دهند!گفت:این که آمدی از من رضایت بگیری نشان می دهد آدم خداترسی هستی و از قیامت هراس داری.من هم راضی نیستم مگر این که دختر مرا بگیری.گفت:من پول ازدواج و عروسی کردن ندارم.گفت:من پول عروسی را خودم می دهم،جلسه را

هم خودم می گیرم،شام عروسی را هم خودم می دهم،مشکل این است که دختر من هم کور است هم کر است و هم شل.باغبان در دلش گفت:

خدایا،ما یک سیب که بیشتر نخوردیم این چه حکایتی است؟من از این دختر چگونه نگهداری کنم؟بعد رو به صاحب باغ کرد و گفت:

نمی شود این شرط را با من نکنید؟گفت:شرط من همین است که گفتم! خداترسی و تقوا مانع شد شرط را قبول نکند گفت:باشد قبول است.آن زمان هم رسم نبود دختر را به پسر نشان بدهند.شب عروسی وقتی عروس را آوردند،داماد دید حورالعینی که خدا در سوره واقعه به مومنین وعده داده همسر خود اوست.از اتاق بیرون آمد و پدر دختر را صدا کرد و گفت:شما تقلب کردی؟تو گفتی دخترم کور است؟!گفت:

منظورم این بود که چشمش خلاف نکرده و از حرام کور است.پاو گوشش هم از حرام شل و کرند.

این پاداش خداترسی و تفکر است.اگر او درباره چگونه زیستنش فکر نکرده بود هرگز برای جلب رضایت صاحب باغ نمی رفت و این نعمت نصیبش نمی شد.علاوه بر این،سال بعد خدا فرزندی به این زوج صالح داد که اسمش را احمد گذاشتند و این کودک همان کسی است که امروز معروف به مقدس اردبیلی ۲۲ است.انسان والا ـ و باکرامت و باعظمتی که هروقت در مسائل علمی مشکلی پیدا می کرد به بارگاه امیر مومنان می رفت و پاسخ مساله اشرار از ایشان درخواست می کرد.یکی از شاگردان ایشان نقل کرده است که نیمه شبی آهسته دنبال ایشان راه افتادم.دیدم در صحن حضرت امیر المؤمنین که قفل بود باز شد و ایشان وارد حرم مطهر گردید.بهد،خطاب به حضرت عرض کرد:ای دریای علم خدا، من در این مسأله مشکل دارم،می خواهم فتوا بدهم،چه کنم؟ندایی از ضریح آمد که پسرم مهدی در کوفه منتظر است.برو جوابش را بگیر. ۲۳

ص:۲۳۰

این مرد نتیجه آن زن ومرد صالح است.ما هم باید فرصت را غنیمت بشماریم و فکر کنیم که چه طور باید زندگی کنیم،با چه کسی زندگی کنیم،چه همسری انتخاب کنیم و....؟و در تمام این کارها عقلمان را معیار عمل قرار بدهیم.

۲. «و لا فقر مثل الجهل»

هیچ تهیدستی ای بدتر از جهل و نفهمی نیست.

نفهمی بد دردی است.انسان نفهم نه زن درستی می گیرد،نه شوهر درستی می کند،نه پول درستی در می آورد،نه رفیق درستی دارد و نه زندگی درستی می کند.خلاصه،همه چیزش بر پایه نفهمی است.

۳. «و لا وحشه اشدّ من العجب».

وحشتی بدتر از خودبینی نیست.

خودبینی فرهنگ شیطان است.قرآن کریم می فرماید:پس از آن که آدم خلق شد،به امر خدا همه فرشتگان جز ابلیس بر او سجده کردند.وقتی خداوند از او پرسید:من امر کردم بر آدم سجده کنید،چرا سجده نکردی؟گفت:چرا سجده کنم؟تو او را از خاک آفریدی و مرا از آتش:

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ. فَسَجَدَ الْمَلاَئِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ. إِلاَّ إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ. قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلاَّ تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ. قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ. قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ. وَ إِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ». ۲۴

پس چون او را درست و نیکو گردانم و از روح خود در او بدمم،برای او سجده کنان بیفتید.پس همه فرشتگان بدون استثناء سجده کردند.مگر ابلیس که از این که با سجده کنان باشد،امتناع کرد.خدا گفت:ای ابلیس،تو را چه شده که با سجده کنان نیستی؟گفت:من آن نیستم که برای بشری که او را از گلی خشک و برگرفته از لجنی متعفّن و تیره رنگ آفریدی، سجده کنم.خدا گفت:از این جایگاه والاـ که مقام مقربان است بیرون رو که رانده شده ای.و بی تردید تا روز قیامت لعنت بر تو خواهد بود.

-«قٰالَ مٰا مَنَعَکَ أَلاّٰ تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ قٰالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نٰارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ. قٰالَ فَاهْبِطْ مِنْهٰا فَمٰا یَکُونُ لَکَ أَنْ تَتَکَبَّرَ فِیهٰا فَاخْرُجْ إِنَّکَ مِنَ الصّٰاغِرِینَ». ۲۵

خدا فرمود:هنگامی که تو را امر کردم،چه چیز تو را مانع شد که سجده نکردد؟گفت:من از او بهترم:مرا از آتش پدید آوردی و او را از گل آفریدی.خدا فرمود:ای ازن یجایگاه و منزلتت که عرصه فروتنی و فرمانبرداری است فرود آی؛زیرا تو را نرسد که در این جایگاه بلند،بزرگ منشی کنی.پس بیرون شو که قطعا از خوارشدگانی.

۴. «و لا عیش الذّ من حسن الخلق». ۲۶

هیچ خوشی ای لذیذتر از اخلاق خوش نیست.

حسن خلق نعمت بسیار بزرگی است.کسی که اخلاقش نرم است و با تواضع رفتار می کند درد نمی کشد و دردی هم نمی رساند.وجود مبارک امام حسن مجتبی،علیه السلام،در روایت زیبایی می فرمایند:

«انّ احسن الحسن خلق الحسن». ۲۷

نیک ترین نیکی ها خلق نیکوست.

خود ایشان هم مصداق بارز این نیکویی بودند.در روایتی معروف گوشه ای از حسن خلق ایشان ثبت شده است که برای ما بسیار آموزنده است.

رفتار امام حسن،علیه السلام،با مرد شامی

نقل است که در مدینه مردی از اهالی شام که تربیت یافته فرهنگ بنی امیه بود امام حسن،علیه السلام،را در راه دید.جلو امد و مهار اسب را گرفت و شروع به نازا گفتن و لعنت فرستادن به ایشان کرد.امام هم عکس العملی نشان نداد و فقط به سخنان او گوش داد.پس از آن که آن مرد سخنش تمام شد،امام مجتبی با رویی گشاده و پر لبخند به او سلام کردند و فرمودند:پدر جان،به نظر می رسد در شهر ما غریبی و شاید مرا

بـا دیگری اشـتباه گرفته ای.اگر نـاراحتی ای داری می توانم برایت رفع کنم و اگر چیزی لازم داری برایت مهیا کنم.اگر نیاز به راهنمـایی داری راهنمـاییت کنم یا تو را به هرجا که بخواهی برسانم.گرسـنه و تشـنه هم اگر باشـی می توانم مهمانت کنم.اگر مسـافری و جـایی برای مانـدن نـداری، چرا مهمـان من نمی شوی و تا روز بازگشت پیش ما نمی مانی؟به هر حال،اگر مشـکل داری بگو تا مشکلت را حل کنم....

وقتی سـخن حضـرت به این جا رسـید پیرمرد گریه کرد و گفت:شـهادت می دهم که تو خلیفه خدا هستی و خدا بهتر می داند رسالتش را در کجا قرار دهـد.پیش از این تو و پـدرت بـدترین انسان ها در نزد من بودیـد و شـما را دشـمن می داشـتم ولی از امروز شـما محبوب ترین انسان ها نزد من هستید.سـپس،با حضرت به منزل ایشان رفت و تا روز بازگشت مهمان حضرت بود و از آن روز از ارادتمندان اهل بیت قرار گرفت. ۲۸

این نمونه ای دیگر از اغتنـام فرصت و بهره گیری از نعمت حلم و حسن خلق برای هـدایت مردمان بود.ما نیز بایـد یابـد بگیریم که از فرصت هایمـان به خوبی اسـتفاده کنیم و راه درست را در پیش بگیریم.و در چنین موقعیت هـایی اختیارمـان را از دسـت ندهیم و به یاد این فرمایش قرآن بیفتیم که:

«يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَهِ السَّيِّئَهَ ». ۲۹

و با خوبی های خود نسبت به مردم،بدی های آنان را نسبت به خود برطرف می نمایند.

و تلاش کنیم که بدی های مردمان را با خوبی پاسخ دهیم.

ص:۲۳۳

پی نوشت

(۱).دراین باره روایات زیادی وارد شده است.از باب نمونه:

-إمام علی،علیه السلام:بادر الفرصه قبل أن تکون غصه. (شرح نهج البلاغه،ابن أبی الحدید،ج ۱۶،ص ۹۷)

-إمام باقر،علیه السلام:بادر بانتهاز البغیه عند إمکان الفرصه،و لا إمکان کالأیام الخالید مع صحه الأبدان. (تحف العقول،ص ۲۸۶)

-رسول اللّه،صلی اللّه علیه و آله:واللّه ما یساوی مامضی من دنیاکم هذه بأهداب بردی هذا،و لما بقی منها أشبه بما مضی من الماء بالماء،و کل إلی بقاء و شیک و زوال قریب،فبادروا العمل و أنتم فی مهل الأنفاس،و جده الأحلاس،قبل أن تأخذوا بالکظم فلا ینفع الندم. (بحار الانوار،ج ۷۷،ص ۱۸۳ و ۱۸۴)

(۲). «إِنَّ الَّذِینَ یَتْلُونَ کِتابَ اللّهِ وَ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ أَنْفَقُوا مِمّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِیَهً یَرْجُونَ تِجارَهً لَنْ تَبُورَ». فاطر،۲۹.

(۳).نحل،۹۷.

(۴).فجر،۲۷-۳۰.

(۵).اشاره است به این سخن حضرت قاسم به الحسن است:مدینه المعاجز،سید هاشم بحرانی،ج ۴،ص ۲۱۵: «...زین العابدین علیه السلام یقول:لما کان الیوم الذی استشهد فیه أبی علیه السلام،جمع أهله و أصحابه فی لیله ذلک الیوم،فقال لهم:یا أهلی و شیعتی إتخذوا هذا اللیل جملا لکم،فانهجوا بأنفسکم،فلیس المطلوب غیری، ولو قتلونی ما فکروا فیکم،فانجوا رحمکهم اللّه،فأنتم فی حل وسعد من بیعتی و عهدی الذی عاهدتمونی.فقال إخوته و أهله و أنصاره بلسان واحد:واللّه،یا سیدنا یا أبا عبد اللّه،لا خذلناک أبدا!واللّه لا قال الناس:ترکوا إمامهم،و کبیرهم و سیدهم وحده حتی قتل،و نبلو بیننا و بین اللّه عذرا و لا نخلیک أو نقتل دونک.فقال لهم علیه السلام:یا قوم إنی فی غد اقتل و تقتلون کلکم معی،و لا یبقی منکم واحد.فقالوا:الحمد للّه الذی أکرمنا بنصرک،و شرفنا بالقتل معک،أو لا نرضی أن نکون معک فی درجتک یابن رسول اللّه؟فقال:جزاکم اللّه خیرا،و دعا لهم بخیر فأصبح و قتل وقتلوا معه أجمعون.-

-فقـال لـه القـاسم بـن الحسـن:و أنـا فيمـن يقتـل،فاشـفق عليه.فقـال لـه:يـا بنى كيـف المـوت عنـدك؟!قـال:يـا عـم أحلى من العسل.فقال:أی واللّه فداک عمک إنک لاحد من يقتل من الرجال معی،بعد أن تبلو ببلاء عظيم....».

(۶).امام سجاد،عليه السلام،در ذيل روايتی جالب که در پی می آيد در تفسير آيه «وَ مِنْ وَرٰائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ» فرموده انـد:البرزخ هو القبر.در اين که قبر انسان باغی از باغ های بهشت يا حفره ای از حفره های دوزخ است روايات زيادی وارد شده است.مطلب بالاـ در حقيقت نتيجه قياس اين روايات با هم است.ر ک:بحار الأنوار، ج ۶،ص ۱۵۹: «قال علی بن الحسين،عليهما السـلام:أشـد ساعات ابن آدم ثلاث ساعات:الساعه التی يعاين فيها ملک الموت،و الساعـد التی يقوم فيها من قبره، و الساعه التی يقف فيهـا بين يـدی اللّه تبـارک و تعـالی فإمـا إلی الجنه و إما إلی النار.ثم قال:إن نجوت يابن آدم عنـد الموت فأنت أنت و إلا هلکت،و إن نجوت يـابن آدم حين توضع فی قبرک فـأنت أنت و إلا هلکت،و إن نجوت حين يحمل الناس علی الصـراط فأنت أنت و إلاـ هلکت،و إن نجـوت حين يقـول النـاس لرب العـالمين فـأنت أنت و إلاـ هلکت.ثم تلاـ: «وَ مِنْ وَرٰائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ». قال:هو القبر،و إن لهم فيه لمعيشه ضنکا،واللّه إن القبر لروضه من رياض الجنه،أو حفره من حفر النار.ثم أقبل علی رجل من جلسائه فقال له:قد علم ساکن السماء ساکن الجنه من ساکن النار فأی الرجلين أنت؟و أی الدارين دارک؟»

برای اطلاع بيشتر درباره عالم برزخ ر ک:بحار الانوار،ج ۶،باب ۸،ص ۲۰۲:

أحوال البرزخ و القبر و عذابه و سؤاله و سائر ما يتعلق بذلک.

(۷).غاشيه،۸-۱۶.

(۸)نهج البلاغه،ج ۲،ص ۱۶۱.

(۹)در روايت زيبايی،امام سجاد،عليه السلام،مردم را به شش گروه تقسيم می کنند و وضع مومن را در کنار پنج گروه ديگر توضـيح می دهنـد.ر ک:خصال شـيخ صدوق، باب ششم،ص ۲۳۸:«قـال زراره بـن أوفی:دخلـت علی علی بن الحسـين، عليهم السلام،فقال:يا زراره،الناس فی زماننا علی ست طبقات:أسد و ذئب و ثعلب-

-و كلب و خنزير و شاه،فأما الاسد فملوك الدنيا يحب كل واحد منهم أن يغلب و لا يغلب.و أما الذئب فتجاركم يذمون إذا اشتروا و يمدحون إذا باعوا،و أما الثعلب فهؤلاء الذين يأكلون بأديانهم و لا يكون فى قلوبهم ما يصفون بألسنتهم،و أما الكلب يهر على الناس بلسانه و يكرمه الناس من شر لسانه.و أما الخنزير فهؤلاء المخنثون و أشباههم لا يدعون إلى فاحشه إلا أجابوا،و أما الشاه فالمؤمنون الذين تجز شعورهم و يؤكل لحومهم و يكسر عظمهم فكيف تصنع الشاه بن أسد و ذئب و ثعلب و كلب و خنزير؟».

(۱۰).طه،۱۲۴.

(۱۱).نازعات،۱.

(۱۲).العين،ج ۱،ص ۳۵۷.

(۱۳).غافر،۴۶.

(۱۴).أمالى شيخ طوسى،ص ۴۳۸: «عن أبى جعفر،عليه السلام،قال:كان غلام من اليهود يأتى النبى،صلى اللّه عليه و آله،كثيرا حتى استخفه،و ربما أرسله فى حاجه،و ربما كتب له الكتاب إلى قوم،فافتقده أياما فسأل عنه،فقال له قائل:تركته فى آخر يوم من أيام الدنيا؟فأتاه النبى فى ناس من أصحابه،و كان له،عليه السلام،بركه لا يكاد يكلم أحدا إلا أجابه،فقال:يا غلام!ففتح عينيه و قال:لبيك يا أبا القاسم!قال:قل أشهد أن لا إله إلا اللّه و أنى محمدا رسول اللّه.فنظر الغلام إلى أبيه،فلم يقل له شيئا.ثم ناداه رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله ثانيه و قال له مثل قوله الأول.فالتفت الغلام إلى أبيه فلم يقل له شيئا.ثم ناداه رسول اللّه،صلى اللّه عليه و آله،ثالثه.فالتفت الغلام إلى أبيه فقال:

إن شئت فقل و إن شئت فلا.فقال الغلام:أشهد أن لا إله إلا اللّه،و أنك رسول للّه و مات مكانه.فقال رسول اللّه،صلى اللّه عليه و آله،لأبيه:اخرج عنا!ثم قال،عليه السلام، لأصحابه:غسلوه و كفنوه و آتونى به لأصلى عليه،ثم خرج و هو يقول:الحمد للّه الذى أنجى بى اليوم نسمه من النار».

روايت ديگرى دراين باره داريم كه اندكى با اين روايت تفاوت دارد.ر ك:المصنف، ابن أبى شبيه كوفى،ج ۳،ص ۲۳۱: «كان شاب يهودى يخدم النبى،-

-صلی اللّه علیه و آله،فرمض فأتاه النبی یعوده فقال:أفتشهد أن لا إله إلا اللّه و أنی رسول اللّه؟قال:فجعل ینظر إلی أبیه فقال:قل کما یقول لک محمد.قال:ثم مات فقال النبی، صلی اللّه علیه و آله:صلوا علی صاحبکم».

(۱۵).صالحی شامی،سبل الهدی و الرشاد،ج ۶،ص ۲۳۸.این روایت با الفاظ مختلفی چون «خیرا لک من ان یکون لک حمر النعم»،«خیرا لک من الدنیا و ما فیها»، و«خیرا لک مما طلعت علیه الشمس» نیز آمده است،ولی مشهور آن ها روایت «حمر النعم» است.ر ک:ابن بطریق،العمده،ص ۱۴۵؛صحیح بخاری،جزء رابع، ص ۵۳؛بحار الأنوار،ج ۱،ص ۱۸۴ و...

(۱۶).أمالی شیخ طوسی،ص ۴۶۸.

(۱۷).شجره طوبی،محمد مهدی حائری،ج ۲،ص ۲۳۳.

(۱۸)واژه بخل و مشتقات آن ۷ بار در قرآن به کار رفته است:آل عمران، ۱۸۰؛نساء، ۳۷؛توبه،۷۶؛محمد،۳۷-۳۸؛حدید،۲۴؛لیل، ۸.روایات بسیاری نیز در مذمت بخل وارد شده است.از جمله:

-رسول اللّه،صلی اللّه علیه و آله:البخیل بعید من اللّه،بعید من الناس،قریب من النار.

(بحار الانوار،ج ۷۳،ص ۳۰۸،ح ۳۷)

-امام علی،علیه السلام:النظر إلی البخیل یقسی القلب (تحف العقول،ص ۲۱۴).نیز:

عجبت للبخیل یستعجل الفقر الذی منه هرب،و یفوته الغنی الذی إیاه طلب،فیعیش فی الدنیا عیش الفقراء،و یحاسب فی الآخره حساب الأغنیاء.

-امام صادق،علیه السلام،عجبت لمن یبخل بالدنیا و هی مقبله علیه،أو یبخل بها و هی مدبره عنه،فلا الإنفاق مع الإقبال یضره،و لا الإمساک مع الإدبار ینفعه. (بحار الانوار، ج ۷۲،ص ۱۹۹،ح ۲۸ و ج ۷۳،ص ۳۰۰)

(۱۹)در این آیات:بقره،۸۳ و ۱۷۷ و ۲۱۵ و ۲۲۰؛نساء،۲ و ۳ و ۶ و ۸ و ۱۰ و ۳۶ و ۱۲۷؛انعام،۱۵۲؛انفال،۴۱؛اسراء،۳۴؛کهف، ۸۲؛حشر،۷؛إنسان،۸؛فجر،۱۷؛ بلد،۱۵؛ضحی،۶ و ۹؛ماعون،۲.

(۲۰).آل عمران،۱۸۰.

ص:۲۳۷

(۲۱).داستان اصحاب کهف در سوره کهف آیات۹-۲۷ آمده است.روایات نیز گوشه های دیگری از این داستان را بیان داشته اند.برای نمونه،داستان آنان از زبان امیر المومنین در پاسخ به سوال یک یهودی چنین است:قصص الانبیاء راوندی، ص ۲۵۹ و بحار الأنوار،ج ۱۴،ص ۴۱۲: «...فوقف الحبر الآخر و قال:یا علی، أخبرنی عن قوم کانوا فی أول الزمان فماتوا ثلاث مائه و تسع سنین ثم أحیاهم اللّه ما کان قصتهم؟فابتدأ علی،علیه السلام،و أراد أن یقرأ سوره الکهف.فقال الحبر:ما أکثر ما سمعنا قرآنکم،فإن کنت عالما بهم أخبرنا بقصه هؤلاء و بأسمائهم و عددهم و اسم کلبهم و اسم کهفهم و اسم ملکهم و اسم مدینتهم.فقال علی،علیه السلام:لا حول و لا قوه إلا باللّه العلی العظیم،یا أخا الیهود،حدثنی محمد صلی اللّه علیه و آله أنه کان بأرض الروم مدینه یقال لها أقسوس و کان لها ملک صالح فمات ملکهم فاختلفت کلمتهم فسمع بهم ملک من ملوک فارس یقال له دقیانوس.فأقبل فی مائه ألف حتی دخل مدینه أقسوس فاتخذها دار مملکته و اتخذ فیها قصرا طوله فرسخ فی عرض فرسخ و اتخذ فی ذلک القصر مجلسا طوله ألف ذراع فی عرض مثل ذلک من الرخام الممرد و اتخذ فی ذلک المجلس أربعه آلاف أسطوانه من ذهب و اتخذ ألف قندیل من ذهب لها سلاسل من اللجین تسرج بأطیب الادهان و اتخذ فی شرقی المجلس ثمانین کوه و لغربیه کذلک،و کانت الشمس إذا طلعت طلعت فی المجلس کیفما دارت،و اتخذ فیه سریرا من ذهب طوله ثمانون ذراعا فی عرض أربعین ذراعا،له قوائم من فضه مرصعه بالجواهر،و علاه بالنمارق،و اتخذ من یمین السریر ثمانین کرسیا من الذهب مرصعه بالزبرجد الاخضر،فأجلس علیها بطارقته،و اتخذ من یسار السریر ثمانین کرسیا من الفضه مرصعه بالیاقوت الاحمر فأجلس علیها هراقلته.ثم علا السریر فوضع التاج علی رأسه.فوثب الیهودی فقال:مم کان تاجه؟قال:من الذهب المشبک، له سبعه أرکان علی کل رکن لولؤه بیضاء تضیء کضوء المصباح فی اللیله الظلماء، و اتخذ خمسین غلاما من أولاد الهراقله فقرطقهم بقراطق الدیباج الاحمر،و سرولهم بسراویلات الحریر الاخضر،و توجهم و دملجهم و خلخلهم،و أعطاهم أعمده من الذهب،و وقفهم علی رأسه،و اتخذ سته غلمه وزاره،فأقام ثلاثه عن یمینه،و ثلاثه-

-عن يساره.فقال اليهودى:ما كان أسماء الثلاثه و الثلاثه؟فقال على،عليه السلام:الذين عن يمينه أسماؤهم تمليخاتلميخا نيز ضبط شده است و مكسلمينا و ميشيلينا،و أما الذين عن يساره فأسماؤهم مرنوس و ديرنوس و شاذريوس،و كان يستشيرهم فى جميع أموره.و كان يجلس فى كل يوم فى صحن داره و البطارقه عن يمينه و الهراقله عن يساره،و يدخل ثلاثه غلمه فى يد أحدهم جام من ذهب مملوء من المسك المسحوق،و فى يد الآخر جام من فضه مملوء من ماء الورد،و فى يد الآخر طائر أبيض له منقار أحمر.فإذا نظر الملك إلى ذلك الطائر صفر به فيطير الطائر حتى يقع فى جام ماء الورد فيتمرغ فيه،ثم يقع على جام المسك فيحمل ما فى الجام بريشه و جناحه،ثم يصفر به الثانيه فيطير الطائر على تاج الملك فينفذ ما فى ريشه و جناحه على رأس الملك.فلما نظر الملك إلى ذلك عتا و تجبر فادعى الربوبيه من دون اللّه، و دعا إلى ذلك وجوه قومه،فكل من أطاعه على ذلك أعطاه و حباه و كساه،و كل من لم يبايعه قتله فاستجابوا له رأسا،و اتخذ لهم عيدا فى كل سنه مره،فبيناهم ذات يوم فى عيد و البارقه عن يمينه و الهراقله عن يساره إذ أتاه بطريق فأخبره أن عساكر الفرس قد غشيه فاغتم لذلك حتى سقط التاج عن رأسه فنظر إليه أحد الثلاثد الذين كانوا عن يمينه يقال له تمليخاو كان غلامافقال فى نفسه:لو كان دقيانوس إلها كما يزعم إذا ما كان يغتم و لا يفزع،و ما كان يبول و لا يتغوط،و ما كان ينام،و ليس هذه من فعل الاله،قال:و كان الفتيه السته كل يوم عند أحدهم و كانوا ذلك اليوم عند تمليخا،فاتخذ لهم من طيب الطعام،ثم قال لهم:يا إخوتاه،قد وقع فى قلبى شئ منعنى الطعام و الشراب و المنام.قالوا:و ما ذاك يا تمليخا؟قال:أطلت فكرى فى هذه السماء فقلت:من رفع سقفها محفوظه بلا عمد و لا علاقه من فوقها؟و من أجرى فيها شمسا و قمرا آيتان مبصرتان؟و من زينها بالنجوم؟ثم أطلت الفكر فى الارض فقلت:

من سطحها على ظهر اليم الزاخر؟و من حبسها بالجبال أن تميد على كل شئ؟و أطلت فكرى فى نفسى من أخرجنى جنينا من بطن أمي؟و من غذاني؟و من رباني؟إن لها صانعا و مدبرا غير دقيوس الملك،و ما هو إلا ملك الملوك و جبار السماوات.فانكبت الفتيه على رجليه يقبلونها و قالوا:بك هدانا اللّه من الضلاله إلى الهدى فأشر علينا.-

-قـال:فوثب تمليخا فباع تمرا من حائط له بثلاثه الآف درهم و صرها فى ردنه و ركبوا خيولهم و خرجوا من المـدينه،فلما ساروا ثلاثه أميال قال لهم تمليخا:يا إخوتاه، جاءت مسكنه الآخرد و ذهب ملك الـدنيا،انزلوا عن خيولكم و امشوا على أرجلكم، لعل اللّه أن يجعل لكم من أمركم فرجا و مخرجا،فنزلوا عن خيولهم و مشوا على أرجلهم سبعه فراسخ فى ذلك اليوم فجعلت أرجلهم تقطر دما.قـال:فاستقبلهم راع فقـالوا:يا أيها الراعى،هل من شـربه لبن أو ماء؟فقال الراعى:عنـدى ما تحبون و لكن أرى وجوهكم وجوه الملوك و مـا أظنكم إلا هرابـا من دقيوس الملك،قالوا:يا أيها الراعى،لا يحل لنا الكـذب،أفينجينا منك الصـدق؟فأخبروه بقصـتهم فـانكب الراعى على أرجلهم يقبلها و يقول:يا قوم،لقـد وقع فى قلبى ما وقع فى قلوبكم و لكن امهلونى حتى أرد الاغنام على أربابها و ألحق بكم،فتوقفوا له فرد الاغنام و أقبل يسـعى يتبعه الكلب له.قال:فوثبت اليهودى فقال:يا على،ما كان اسم الكلب و مـالونه؟فقـال على، عليه السـلام:لا حول و لا قوه إلا بـاللّه العلى العظيم،أمـا لون الكلب فكـان أبلقـا بسواد، و أما اسم الكلب فقطمير.فلمـا نظر الفتيه إلى الكلب قـال بعضـهم:إنـا نخـاف أن يفضـحنا بنبـاحه،فألحوا عليه بالحجاره،فأنطق اللّه تعالى جل ذكره الكلب:ذرونى حتى أحرسـكم مـن عـدوكم فلـم يزل الراعى يسير بهـم حتى علاهـم جبلا فانحط بهـم على كهـف يقـال له الوصيد،فإذا بفناء الكهف عيون و أشجار مثمره،فأكلوا من الثمر و شربوا من الماء و جهنم الليل فآووا إلى الكهف و ربض الكلب على بـاب الكهف و مـد يـديه عليه،فـأوحى اللّه تعالى عز و علا إلى ملك الموت بقبض أرواحهم،و وكل اللّه بكل رجل ملكين يقلبـانه من ذات اليمين إلى ذات الشـمال،و من ذات الشـمال إلى اليمين، فـأوحى اللّه تعالى عز و علا إلى خزان الشـمس فكانت تزاور عن كهفهم ذات اليمين، و تقرضهم ذات الشمال،فلما رجع دقيوس من عيده سأل عن الفتيه فأخبر أنهم خرجوا هرابا،فركب فى ثمانين ألف حصان،فلم يزل يقفو أثرهم حتى علا فانحط إلى كهفهم.

فلما نظر إليهم إذا هم نيام،فقال الملك:لو أردت أن أعاقبهم بشـئ لما عاقبتهم بأكثر مما عاقبوا به أنفسـهم و لكن ايتونى بالبنائين فسد باب الكهف بالكلس و الحجاره و قال لاصحابه:قولوا لهم:يقولوا لالههم الذى فى السماء لينجيهم و أن يخرجهم من هذا-

-الموضع.قال على،علیه السلام:یا أخا الیهود،فمکثوا ثلاث مائه سند و تسع سنین، فلما أراد اللّه أن یحییهم أمر إسرافیل الملک أن ینفخ فیهم الروح،فنفخ فقاموا من رقدتهم،فلما أن بزغت الشمس قال بعضهم:قد غفلنا فی هذه اللیله عن عباده إله السماء،فقاموا فإذا العین قد غارت،و إذا الاشجار قد یبست،فقال بعضهم:إن أمورنا لعجب،مثل تلک العین الغزیره قد غارت و الاشجار قد یبست فی لیله واحده!و مسهم الجوع،فقالوا:ابعثوا بورقکم هذه إلی المدینه فلینظر أیها أزکی طعاما فلیأتکم برزق منه و لیتلطف و لا یشعرن بکم أحدا،قال تملیخا:لا یذهب فی حوائجکم غیری،و لکن ادفع أیها الراعی ثیابک إلی.قال:فدفع الراعی ثیابه و مضی یؤم المدینه،فجعل یری مواضع لا یعرفها،و طریقا هو ینکرها حتی أتی باب المدینه و إذا علیه علم أخضر مکتوب علیه:لا إله إلا اللّه عیسی رسول اللّه،قال:فجعل ینظر إلی العلم و جعل یمسح عینیه و یقول:أرانی نائما؟ثم دخل المدینه حتی أتی السوق فأتی رجلا خبازا فقال:

أیها الخباز،ما اسم مدینتکم هذه؟قال:أقسوس قال:و ما اسم ملککم؟قال:عبد الرحمن،قال:ادفع إلی بهذه الورق طعاما،فجعل الخباز یتعجب م ثقل الدراهم و من کبرها.قال فوثبت الیهودی و قال:یا علی،و ما کان وزن کل درهم منها؟قال:وزن کل درهم عشره دراهم و ثلثی درهم.فقال الخباز:یا هذا،أنت أصبت کنزا؟فقال تملیخا:

ما هذا إلا ثمن تمر بعتها منذ ثلاث،و خرجت من هذه المدینه،و ترکت الناس یعبدون دقیوس الملک،قال:فأخذ الخباز بید تملیخا و أدخله علی الملک فقال:ما شأن هذا الفتی؟قال الخباز:هذا رجل أصاب کنزا،فقال الملک:یا فتی،لا تخف فإن نبینا عیسی علیه السلام أمرنا أن لا نأخذ من الکنز إلا خمسها،فأعطنی خمسها و امض سالما.فقال تملیخا:انظر أیها الملک فی أمری ما أصبت کنزا.أنا رجل من أهل هذه المدینه.فقال الملک:أنت من أهلها؟قال:نعم،قال:فهل تعرف بها أحدا؟قال:نعم، قال:ما اسمک؟قال:اسمی تملیخا،قال:و ما هذه الاسماء أسماء أهل زماننا،فقال الملک:فهل لک فی هذه المدینه دار؟قال:نعم ارکب أیها الملک معی،قال:فرکب الملک و الناس معه فأتی بهم أرفع دار فی المدینه،قال تملیخا:هذه الدار لی،فقرع الباب فخرج إلیهم شیخ و قد وقع حاجباه علی عینیه من الکبر،فقال:ما شأنکم؟فقال-

-الملک:أتانا هذا الغلام بالعجائب،یزعم ن هذه الدار داره.فقال له الشیخ:من أنت؟ قال:نا تملیخا ابن قسطیکین،قال:فانکب الشیخ علی رجلیه یقبلهما و یقول:هو جدی و رب الکعبه.فقال:أیها الملک هؤلاء السته الذین خرجوا هرابا من دقیوس الملک.قال:فنزل الملک عن فرسه و حمله علی عاتقه و جعل الناس یقبولن یدیه و رجلیه،فقال:یا تملیخا،ما فعل أصحابک؟فأخبر أنهم فی الکهف،و کان یومئذ بالمدینه ملک مسلم و ملک یهودی فرکبوا فی أصحابهم،فلما صاروا قریبا من الکهف قال لهم تملیخا:إنی أخاف أن تسمع أصحابی أصوات حوافر الخیول فیظنون أن دقیوس الملک قد جاء فی طلبهم،و لکن امهلونی حتی أتقدم فأخبرهم،فوقف الناس فأقبل تملیخا حتی دخل الکهف فلما نظروا إلیه اعتنقوه و قالوا:الحمد للّه الذی نجاک من دقیوس!قال تملیخا:دعونی عنکم و عن دقیوسکم!قال:کم لبثتم؟قالوا:لبثنا یوما أو بعض یوم!قال تملیخا:بل لبثتم ثلاث مائه و تسع سنین،و قد مات دقیوس و انقرض قرن بعد قرن،و بعث اللّه نبیا یقال له المسیح عیسی بن مریم،علیه السلام،و رفعه اللّه إلیه و قد أقبل إلینا الملک و الناس معه قالوا:یا تملیخا،أترید أن تجعلنا فتنه للعالمین؟ قال تملیخا:فما تریدون؟قالوا:ادع اللّه جل ذکره و ندعوه معک حتی یقبض أرواحنا، فرفعوا أیدیهم،فأمر اللّه تعالی بقبض أرواحهم و طمس اللّه باب الکهف علی الناس، فأقبل الملکان یطوفان علی باب الکهف سبعد أیام لا یجدان للکهف بابا،فقال الملک المسلم:ماتوا علی دیننا،أبنی علی باب الکهف مسجدا،و قال الیهودی:لا بل ماتوا علی دینی أبنی علی باب الکهف کنیسه،فاقتتلا فغلب المسلم و بنی مسجدا علیه.یا یهودی،أیوافق هذا ما فی توراتکم؟قال:ما زدت حرفا و لا نقصت،و أنا أشهد أن لا إله إلا اللّه،و أن محمدا عبده و رسوله».

(۲۲).احمد بن محمد اردبیلی معروف به مقدس و محقق اردبیلی(اوائل نیمه اول قرن دهم-۹۹۳ ق)است که در شهر اردبیل و در عصر صفویه دیده به جهان گشود.

وی پس از تحصیلات ابتدایی،به قصد تحصیلات عالیه به نجف اشرف مهاجرت کرد و با بهره گیری از فضای علمی و معنوی نجف اشرف مجاورت آن خاک اقدس را پذیرفت و علی رغم دعوت های مکرری که از سوی امرا و حکام صفوی از-

-او به عمل آمد،تدریس و تدرس در نجف را بر استفاده از مزایای اجتماعی و سیاسی ایران ترجیح داد و پس از شهید ثانی مرجعیت و ریاست تامه شیعه را در نجف بر عهده گرفت.

صاحب اعیان الشیعه اساتید او را چنین بر شمرده است:جمال الدین محمود،شاگرد جلال الدین دوانی؛ملا عبد اللّه یزدی(صاحب حاشیه تهذیب المنطق)؛مولی میرزا جان باغندی.

او با شیخ بهایی و میرزا محمد استر آبادی(صاحب کتاب رجال معروف)همعصر بوده و از بعضی شاگردان شهید ثانی نیز کسب علم نموده است.

علمای بسیاری نیز از محضر ایشان استفاده نموده اند که برخی از آنان عبارت اند از:

صاحب معالم؛صاحب مدارک؛ملا عبد اللّه شوشتری؛امیر غلام؛امیر فضل اللّه تفرشی.

هنگام فوت از او پرسیدند:به چه کسی می توانیم رجوع کنیم؟گفت:در شرعیات به امیر غلام،و در عقلیات به امیر فضل اللّه تفرشی.

تألیفات:زبده البیان فی آیات احکام القرآن؛مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان علامه حلی؛حدیقه الشیعه در تفصیل احوال پیامبر و ائمه علیهم السلام(به فارسی)؛شرح الهیات تجرید فوشجی؛اثبات واجب تعالی؛اثبات امامت؛تعلیقه ای بر شرح مختصر الاصول عضدی؛تعلیقه ای بر خراجیه محقق ثانی(این کتاب در مورد مساله خراج و مالیات نوشته شده است)؛استیناس المعنویه(به عربی)در علم کلام؛ اصول الدین.

گفتار بزرگان درباره او:

-علامه حر عاملی درباره او می گوید:مولای بزرگوار،احمد بن محمد اردبیلی، عالم فاضل،مدقق،عابد زاهد،ثقه،پرهیزگار،جلیل القدر و عظیم الشان می باشد.

-صاحب جامع الرواه،که خود اردبیلی است،می گوید:احمد بن محمد اردبیلی (ره)در جلالت قدر و اعتبار و موثق بودن،مشهورتر از آن است که ذکر گردد او-

-فقیه،متکلم،جلیل القدر،و عابدترین و پرهیزکارترین مردم عصر خویش بوده است.

-محدث نوری می گوید:عالم ربانی،فقیه و محقق صمدانی،مولی احمد بن محمد اردبیلی،درخت علم و تحقیقات او با انوار درخشان قدس،زهد،اخلاص و کرامات او پوشیده است.

-محدث قمی در کتاب الکنی و الالقاب درباره او می گوید:عالم ربانی،محقق و فقیه بزرگوار احمد بن محمد اردبیلی،در تقوی،جلالت،فضیلت،اصالت،زهد، دیانت،ورع،و امانت مشهورتر از آن است که قلم بر آن احاطه کند یا تحت عدد و شمارش در آید.او متکلم و فقیهی بزرگوار می باشد.

-علامه مجلسی درباره او گفته است:او در ورع و تقوی و زهد به حد نهایی و مرتبت عالیه رسیده است و همانند او را در میان پیشینیان و متأخرین نشنیده ام.خداوند او را با پیشوایان معصوم علیهم السلام محشور دارد.

خصوصیات اخلاقی:در کتاب انوار نعمانیه سید نعمت اللّه جزائری و نیز در روضات الجنات،حوادث و قضایای حیرت انگیزی از آن عالم ربانی نقل شده است که صدور چنین اعمال و کراماتی از دارندگان چنین ارواح وارسته و پاکی با آن همه اخلاص و پاکی،جای تعجب و شگفتی ندارد.برای نمونه،نامه او به شاه عباس را ذکر می کنیم:

او در ارتباط با رفع گرفتاری یک مسلمان نیازمند،که از ترس شاه عباس به حرم مطهر امیر المؤمنین علی،علیه السلام،پناهنده شده بود و متوسل به آن عالم ربانی گردیده بود،نامه ای به این مضمون به شاه عباس نوشت:«بانی ملك عاریت، عباس،بداند اگرچه این مرد اول ظالم بود و اکنون مظلوم می نماید،چنانچه از تقصیر او بگذری،شاید که حق تعالی از پاره ای از تقصیرات تو بگذرد!بنده شاه ولایت:احمد اردبیلی».

شاه عباس در پاسخ نامه این چنین نوشت:«به عرض می رساند:عباس خدماتی که فرموده بودید به جان منت داشته به تقدیم رسانید،امید که این محب را از دعای خیر فراموش نکنند.کلب آستان علی:عباس».

-

-وفات:او پس از عمری تلاش و کوشش در راه اسلام و معنویت،سرانجام در ماه صفر سال ۹۹۳ ق در نجف اشرف به رحمت ایزدی پیوست و در جوار قبر محبوب و معشوق خویش،سرور متقیان در ایوان طلا(سمت راست ورودی حرم) مدفون گردید.

(۲۳).ر ک:دیدار با ابرار.(مولف)

(۲۴).حجر،۲۹-۳۵.

(۲۵).اعراف،۱۲-۱۳.

(۲۶).بحار الأنوار،ج ۷۵،ص ۱۱۱.

(۲۷)این روایت با سلسله سند جالبی نقل شده است: «حدثنی أبو بکر أحمد بن عمران البغدادی قال:حدثنا أبو الحسن قال:حدثنا أبو الحسن،قال:حدثنا أبو الحسن،قال:

حدثنا الحسن،عن الحسن،عن الحسن:إن أحسن الحسن الخلق الحسن». منظور از أبو الحسن اول محمد بن عبد الرحیم تستری،و منظور از أبو الحسن دوم علی بن أحمد بصری تمار،و مراد از أبو الحسن سوم علی بن محمد واقدی است.حسن اول حسن بن عرفه عبدی،حسن دوم حسن بن أبی الحسن بصری،و سومین آن ها امام حسن، علیه السلام،است.ر ک:شیخ صدوق،الخصال،باب اول،ص ۲۹.هم چنین این روایت از امیر المومنین نیز وارد شده است.ر ک:فتال نیسابوری،روضه الواعظین،ص ۳۷۶.

(۲۸).بحار الأنوار،ج ۴۳،ص ۳۴۴: «أن شامیا راه راکبا فجعل یلعنه و الحسن لا یرد.

فلما فرغ أقبل الحسن،علیه السلام،فسلم علیه وضحک فقال:أیها الشیخ،أظنک غریبا و لعلک شبهت،فلو استعتبتنا أعتبناک،ولو سألتنا أعطیناک،ولو استرشدتنا أرشدناک،ولو استحملتنا أحملناک،و إن کنت جائعا أشبعناک،و إن کنت عریانا کسوناک،و إن کنت محتاجا أغنیناک،و إن کنت طریدا آویناک،و إن کان لک حاجه قضیناها لک.فلو حرکت رحلک إلینا و کنت ضیفنا إلی وقت ارتحالک کان أعود علیک،لان لنا موضعا رحبا و جاها عریضا و مالا کثیرا.فلما سمع الرجل کلامه بکی، ثم قال:أشهد أنک خلیفه اللّه فی أرضه،اللّه أعلم حیث یجعل رسالته و کنت أنت و أبوک أبغض خلق اللّه إلی و الان أنت أحب خلق اللّه إلی و حول رحله إلیه.و کان-

-ضیفه إلی أن ارتحل و صار معتقدا لمحبتهم».

(۲۹).این عبارت در دو آیه از قرآن آمده است:

-رعد،۲۲: «اَلَّذِینَ صَبَرُوا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ أَنْفَقُوا مِمّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِیَهً وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَهِ السَّیِّئَهَ أُولئِکَ لَهُمْ عُقْبَی الدّارِ».

-قصص،۵۴: «أُولئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِما صَبَرُوا وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَهِ السَّیِّئَهَ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ».

ص:۲۴۶

۱۳ بیداری و مرگ قلب زمینه ها و عوامل

اشاره

تهران،حسینیه همدانیها رمضان ۱۳۸۶

بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

پروردگار عالم گوهر عقل را به انسان عطا کرد تا بتواند با بهره گیری از آن در همه امور اندیشه کند و به نتیجه مثبت برسد. ۱ معارف دینی نیز تصریح کرده اند که اندیشیدن در حقایق موجودات،خلقت آسمان ها و زمین،وجود خود،احوال گذشتگان،رسالت انبیاء و امامان،و آیات قرآن کریم از بزرگ ترین عبادت هاست. ۲ این بدان معناست که پاداش و ثواب اندیشیدن از همه عبادت هایی که با زحمت دادن به جسم و بذل مال انجام می شود بیشتر است، ۳ چرا که پاداش الهی به تناسب گستردگی و نتیجه و سود عمل به آن تعلق می گیرد.وقتی عقل اعظم نعمت های خدا باشد،به کار بستن آن هم که همان تفکر و اندیشه است اعظم اعمال می شود و پاداش و اجر آن عمل نیز اعظم پاداش ها خواهد بود. ۴

روایات بسیار مهمی از حضرات معصومین به ویژه امیر المؤمنین، علیهم السلام،درباره تفکر و اندیشه وارد شده است که یکی از آن ها روایتی است که حضرت در آن انسان را از وارد شدن به حیطه تفکرات

زشت و ناپسند منع می کند.ایشان اندیشیدن درباره گناه را یک انحراف و تفکر غلط می داند و می فرماید:درباره گناه به فکر فرو نروید.چرا که فکر گناه و معصیت شما را به انجام آن وا می دارد و آلوده می کند:

«من کثر فکره فی المعاصی دعته إلیها». ۵

در روایتی دیگر،حضرا امر به بیدار کردن قلب به وسیله تفکر و اندیشه مثبت می کنند و می فرمایند:

«نبّه بالفکر قلبک». ۶

قلبت را با اندیشه کردن از خواب بیدار کن.

زیرا همان گونه که چشم آدمی می خوابد دل هم به خواب می رود و گاه بر اثر این خواب طولانی می میرد.قرآن کریم از خواب سنگین دل تعبیر به غفلت ۷ و روایات از موت قلب به مرگ سیاه ۸ تعبیر کرده اند.حضرت حق در قرآن کریم به مرگ و کوری و خواب قلب اشاره کرده و روایات و ادعیه مشحون از این تعابیر است.برای نمونه،امام زین العابدین، علیه السلام،در یکی از دعاهایش می فرماید:

«إلهی ألبستنی الخطایا ثوب مذلتی،و جللنی التباعد منک لباس مسکنتی، و أمات قلبی عظیم جنایت...». ۹

قاتلی قلب مرا کشته و میرانده است و آن گناهان سنگینی است که مرتکب شده ام.در روایات،عوامل دیگری ۱۰ نیز برای مرگ قلب ذکر شده اند که در جای خود به آن ها خواهیم پرداخت. ۱۱

آیا احیای دل ممکن است ؟

سوال اصلی این است که آیا همان طور که مردگان در روز قیامت زنده می شوند،قلب مرده نیز قابل احیاست؟قرآن کریم به صراحت از احیای قلب مرده خبر می دهد ۱۲ و عوامل و شرایطی را برای احیای آن ضروری می شمارد.به عبارت دیگر،دم ها و نفس هایی هستند که بسان دم عیسوی

ص:۲۵۰

می تواننـد حیـات را دوبـاره به قلب مرده باز گرداننـد.امام سـجاد،علیه السـلام،در مناجـات التـائبین یکی از این نفس ها را توبه واقعی معرفی می کند و می فرماید:

«فأحیه بتوبه منک یا أملی و بغیتی...».

یعنی خدایا به من لطف و محبت کن و زمینه و استعدادی فراهم ساز تا دلم را با قرار دادن در مدار توبه زنده گردانی.

نفس دیگری که می تواند قلب مرده را زنده کند نفس اهل خدا و پاکان روزگار است.

شب قدر شب گناه نیست

صاحب کتاب ابوب الجنان که کتاب بسیار پربار و نایابی است می نویسد:

جـوان بی تقـوایی که به خیر و سـعادت خـود در زنـدگی اهمیـتی نمی داد و ملاـحظه چیزی را نمی کرد،بر اثر چشم چرانی به دختری دل بسته بود، ولی آن دختر تن به خواسته نامشروع او نمی داد.

شبی از شب هـای قـدر که وقت بیـداری و مناجات و قرآن و گریه و درد دل با خـداست و مردم همگی در مساجـد و مجالس احیاء جمع شده بودند،این جوان که دیده بود والدین آن خانم زودتر از منزل خارج شده اند راه را بر این دختر که قصد داشته به تنهایی مسـیر بین خانه و مسـجد را طی کند بست.دختر که دید کاری از دسـتش ساخته نیست در پاسخ به خواسته آن جوان گفت:امشب شب احیـاء و شب گرفتن برات است.آیـا انصاف است مردان و زنان دیگر در این لحظه برای مناجات و دعا به در خانه خدا رفته باشند و من و تو مرتکب عمل نامشروع زنا شویم؟پسر لحظه ای تامل کرد و جواب داد:نه،انصاف نیست!

دختر گفت:حـال که فهمیـدی این کـار آن هم در نیمه شبی چنین عزیز و در محضـر خـدا بی انصافی است،بیا و این شب را به احیا سپری کن.من

نیز چنین خواهم کرد.سپس،از هم جدا شدند.

وقتی سحر شد،پدر دست دخترش را گرفت و به نشانی منزلی که از جوان یافته بود رفت و در زد.وقتی جوان در را به روی آن ها گشود، پدر گفت:من تو را نمی شناسم،ولی شب پیش،پس از احیاء،رسول خدا،صلی اللّه علیه و آله،را در رؤیا دیدم و آن حضرت نشانی تو را به من دادند و فرمودند:دخترت را ببر و به عقد آن جوان در آور. ۱۳

این نمونه ای از بیداری دل است که در آن نفس حق دختری پاکدامن که ارتباطی با پروردگار عالم داشته قلب مرده ای را زنده می کند و او را به تأمل وا می دارد که شب قدر که شایسته احیاء و مناجات و «خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» است شب زنا نیست.

توفیق نماز شب

یکی از علمای بزرگ ما آخوند ملا محمد صالح قزوینی است که البته اهل خود قزوین نیست،ولی چون سال ها در آن شهر اقامت داشت به قزوینی معروف بود.ایشان می نویسد:یکی از عباداتی که من اصلا حال انجامش را نداشتم نماز شب بود.من اهل علم و درس و تربیت طلبه و تألیف بودم و کارهای خیلی سخت تر از نماز شب را انجام می دادم،اما به هر دلیل حوصله نماز شب را نداشتم.این بود که مرحوم شیخ جعفر کبیر سفری به ایران کردند و وقتی به قزوین تشریف آوردند مهمان من شدند.ایشان خیلی انسان متعبد و اهل تهجد و نماز شبی بود و آن شب هم برای خودش شبی داشت،ولی من آن شب را هم بدون این که نماز شب بخوانم خوابیدم.صبح فردا،شیخ جعفر از روی دلسوزی به من فرمود:شما اهل نماز شب نیستید؟گفتم:نه!فرمود:چرا؟گفتم:من حال و حوصله اش را ندارم.خواب برای من بهتر و شیرین تر است.مرحوم شیخ نگاهی به من کرد و با لحنی جدی فرمود:حضرت عالی از فردا

شب نماز شب می خوانید!و اکنون که حدود ۲۵ سال از آن ماجرا گذشته،من حتی اگر بخواهم هم نمی توانم نماز شب نخوانم.

این تاثیر نفس اهل حق است.ایشان می گوید مرحوم شیخ جعفر کبیر با همان یک جمله اعتقاد به نماز شب را به من منتقل کرد،طوری که در وجودم درختی با ریشه ثابت شد که دیگر نمی توانم آن را نادیده بگیرم؛ یعنی ساعت سه نیمه شب خواب را از من می گیرد و حال مناجات پیدا می کنم و از کسانی شده ام که به قول شاعر:

در رقص در آید فلک از زمزمه عشق چونان که شتر بشنود آواز هدی را

۱۴

کلامی درباره نماز شب

دریغم می آید حال که این حکایت را آوردم درباره نماز شب کلامی نگویم.درست است که نماز شب مستحب است ولی کسی که پاسی از شب گذشته از خواب دل می کند و این یازده رکعت را می خواند معلوم است عاشق خداست و با او پیوند دارد.انجام واجبات مهم است و بهشت و جهنم انسان به آن ها بستگی دارد،ولی به جا آوردن مستحبات اجباری نیست.برای همین،کسی که عمل مستحبی را انجام می دهد یک قدم از دیگران به خدا نزدیک تر است و حال بهتر و معرفت بیشتری دارد.از طرفی،ندیده ام خدا در قرآن مجید این قدر که به نماز شب بها داده به عمل مستحب دیگری بها بدهد و مثلا بگوید اگر کسی هفت بار سعی و صفا و مروه مستحبی به جای آورد خوب است،درحالی که درباره نماز شب که وقتش از حدود ساعت یازده و پانزده دقیقه شب شروع می شود تا دو دقیقه مانده به اذان صبح ۱۵ می گوید:

«تَتَجافى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ. فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّهِ أَعْيُنٍ جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ». ۱۶

ملازم بستر استراحت و خواب نیستند،بلکه پهلوهایشان از خوابگاه هایشان

ص:۲۵۳

دور می شود،درحالی که همواره پروردگارشان را به علت بیم از عـذاب و امیـد به رحمت و پاداش می خوانند و از آنچه آنان را روزی داده ایم،انفـاق می کننـد.پس هیـچ کس نمی دانـد چه چیزهـایی که مـایه شادمانی و خوشـحالی آنان است به پاداش اعمالی که همواره انجام می داده اند،برای آنان پنهان داشته اند.

یعنی پاداش این یازده رکعت را برای هیچ ملک،جن،و انسـی معلوم نکرده ام و جز خودم هیچ کس میزان و کیفیت آن را نمی داند.امیـدوارم همین کلام کوتاه انگیزه ای باشـد برای همه ما که خود را در زمره دوسـتداران نماز شب و به جا آورندگان آن قرار دهیم. ۱۷

نمونه ای دیگر از تاثیر نفس حق در قلب انسان

روزی پیاده از کنار گاراژی رد می شدم.صاحب گاراژ که جلوی در ایسـتاده بود بی مقدمه گفت:آقا،یک اسـتکان چای پیش ما بخورید! نگاهش کردم و او را شناختم.یادم آمد چند سال پیش یک نفر او را به من نشان داد و گفت:این در عرق خوری و لات بازی و شـرارت نمره تمام است.در این فکر بودم که چرا مرا دعوت کرده و چه بایـد بکنم که خودش گفت:اگر چیزی از من شنیده ای و جریانی را می دانی،حالا کاملا برگشته ام و آن آدم سابق نیستم!حداقل بیا جریان را برایت بگویم.

نشسـتم و او برایـم تعریـف کرد کـه یـک شب جمعه مطـابق عـادت رفته بـودم کاباره.غوغـایی بـود:زن ومرد و بزن و برقص و مشـروب خالص خارجی و داخلی و....ما هم که درآمـدمان بد نبود،هر کاباره و کافه ای می رفتیم گران ترینش بود.(ای کاش مـا هم از این لات یاد می گرفتیم و دنبال گران ترین نماز و گران ترین روزه و عمل صالـح و کار خیر می رفتیم).نمی دانم آن شب چه مشروبی خوردم،ولی یادم هست مشروب گران و اعلایی بود،برای همین من دو برابر همیشه خوردم و

طوری مست شـدم که وقتی سـاعت دوازده یـک شب از کاباره آمـدم بیرون نه راه خانه مان را بلـد بودم و نه می دانسـتم کجا هسـتم.از فرط مستی و بیحـالی،همـان جـا در خیابـان و پیاده رو افتادم و دیگر نفهمیـدم چه شـد.چشم که باز کردم هنور بیحال بودم ولی دیدم هوا تاریک و روشن شده و کسـی سـرم را به دامن گرفته و دارد دست به سـورویم می کشد و قربان صدقه ام می رود.دیـد م روحـانی همان محل است.(آن روحانی را من می شـناسم.خدا رحمتش کنـد که در همین تهران به بـدکاران و نیکوکاران خدمات زیادی کرد).هم چنان که سرم روی دامنش بود گفت:

می توانی بلنـد شوی برویم بـا هم حلیم و سـنگگ دو بر خشـخاش بخوریم؟مـا هرچه تـا آن روز دیـده بودیم زن نیمه عریان و شیشه مشـروب بود،هرجا هم می رفتیم یا دیگران به آخونـدها فحش می دادنـد یا خودمان فحش می دادیم؛اما آن شب،سـر بر دامان آخونـد و دعوت به حلیم و نان سـنگگ،آن هم در آن شـرایط...دیگر نمی فهمیدم یعنی چه؟گفتم:آقا، من باطن و ظاهر نجس هسـتم،مرا کجـا می خواهی ببری؟گفت:این جا حمام عموی خوب و تمیزی دارد.با هم می رویم حمام.ظاهرت را با آب پـاک کن و بـاطنت را همین الان با آشتی با خـدا درست کن.این که کاری ندارد.خـدا دو نوع مطهر دارد:یکی عامل طهارت ظـاهر اسـت کـه آب اسـت و کـل هزینـه اش دو تومـان می شـود که من می دهم و می نشـینم تـا تـو خـودت را آب بکشـی و برگردی؛یکی هـم مربـوط بـه بـاطن اسـت کـه آبش دسـت خـداست و شـیرش دسـت خودت.شیر تـوبه را بـاز کـن تـا پـاک شـوی.راهش هم این است که در دل پشـیمان شـوی و به پروردگـار بگـویی بـد کردم و دیگر هم نمی کنم.آن وقت پـاک می شوی.خدا که خدای سخت گیری نیست،خدا دولت نیست که طلبکار برود شکایت بکند زندانی ات کند تا هر وقت بدهی ات را دادی آزاد شوی.خدا هیچ

کس را زنـدانی نمی کند،خیلی هم زود آشتی می کند و قوانینش هم آسان است...از آن روز به بعد،من توبه کردم و کارهای گذشته ام را برای همیشه ترک گفتم.

به راستی،کجا می شود کسـیماننـد خدا پیدا کرد که این قدر سـریع الرضا و بخشـنده باشد؟کسـی پس از سـی سال مشـروب خوری توبه می کنـد و او می بخشـد و می گوید اشـتباه کردی!؟در فقه ما حکم این است که هرکس یک بار مشـروب بخورد باید هشـتاد تازیانه بخورد،اما خدا به این که او برود و اقرار به گناهش بکند راضـی نیست؛می گوید بیا با خودم آشتی کن.چه نیازی هست بروی پیش قاضـی بگویی من مشـروب خورده ام تا شـلاقت بزنـد؟این قدر حکومت خدا آسان گیر است.نه مأمور برای بازداشت می فرستد،نه داد سرکشی می کشد،نه جریمه می کند و اگر جریمه هم بکند آن ها را راحت می بخشد.ده دفعه روزه را بـه حرام باطـل کرده درحـالی کـه می توانســته روزه بگیرد.بعـد،می نشـیند و می گویـد گـول خـوردم بـا حرام افطـار کردم.حالاـ هم که آمـده ام بـا تو آشتی کنم،می گویی برای هر روزه ای که بـا حرام افطـار کرده ای دو جریمه بایـد بـدهی:یا شصت روز روزه بگیری یا به شـصت مسـکین طعام بـدهی.من نان خودم و زن و بچه ام را هم به سـختی در می آورم.بدنم هم دیگر طاقت روزه ندارد و دیگر جوان نیستم.چه کنم؟می گوید:جریمه ات را بخشیدم.

می مانـد قضـای روزه هـایت.آن ها را هم پشت هم نگیر،تابسـتان هم نگیر، برو تقویم را نگاه کن و کوتاه ترین روزها را برای روزه گرفتن انتخاب کن.

دولت خـدا دولت آسـان گیر و حکومت بـا محبتی است.واقعـا،انسان از این که یک قـدرت بی نهایت در کنارش گـذشت بی نهایت هم باشد تعجب می کند.آخر زورداران عالم هرچه قوی تر می شوند بی رحم تر می شوند،

ص:۲۵۶

اما این قدرت بی نهایت گذشت بی نهایت هم دارد.گاهی،آن قدر آسان در مرده ای را بیدار می کند که غیر قابل باور است؛آن هم در یک شب، به یک نفس،به یک پشیمانی،به یک خط شعر،به یک ذکر مصیبت،به یک پرچم عزا که سر در مسجد یا حسینیه ای نصب کرده اند و با خط قرمز رویش نوشته اند:یا ابا عبد اللّه.خیلی ها را دیده ام که با دین همین نام آمده اند و دل مرده شان زنده شده است.این قدر وسایل توبه و بازگشت و در راه قرار گرفتن آسان است که حد ندارد.قرآن می فرماید:

«یُرِیدُ اللّٰهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَ لاٰ یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ». ۱۸

خدا آسانی و راحت شما را می خواهد نه دشواری و مشقت شما را.

سهل گیری در کفاره روزه

مرحوم صدوق نقل می کند که یک روز،کسی سبدی رطب تازه برای رسول خدا هدیه آورد.در همان حال،مردی مضطربانه از درب مسجد آمد و گفت:یا رسول اللّه به دادم برس!پیغمبر فرمود:چه شده؟عرض کرد:مگر الان روز ماه رمضان نیست؟فرمود:هست.گفت:من کارگرم، از بغل خانه ام رد می شدم،گفتم بروم سری به خانواده ام بزنم.از قضا، دیدم بچه هایم منزل نیستند،من هم روزه ام را با همسرم باطل کردم و حالا دارم دق می کنم!حضرت فرمود:بعد از ماه رمضان یک روز روزه بگیر و به شصت مسکین هم نفری یک چارک نان طعام بده.

گفت:آقا،من نان زن و بچه ام را هم به سختی می دهم،از کجا شکم شصت فقیر را سیر کنم؟حضرت فرمود:این سبد رطب را بردار و به نیت شصت مسکین به زن و بچه خودت بده.خدا به عنوان کفاره روزه ات قبول می کند. ۱۹

این دیگر چه دولتی است؟دولتی که در کمال قدرت است و اگر به آسمان و زمین تلنگری بزند همه نابود می شوند،این قدر با بندگان نرم

ص:۲۵۷

رفتار می کند و آسان می گیرد.جریمه روزه به این باعظمتی یک چارک نان است.آیا دولتی به این آسان گیری هم پیدا می شود؟شما دو ماه پول بانک را نمی دهید،دویست و هشتاد و نه هزار تومان جریمه دیرکرد دوماهه می خورد،چهار ماه دیگر می شود شش صدهزار تومان و سه سال دیگر می شود سی میلیون تومان.اگر هم ندهی،ممنوع الخروجت می کنند،آبرویت را می برند،به پاسگاه و دادگاه و زندانت می کشانند، ضامن هایت را از کار و زندگی می اندازند و...اما دولت خدا هیچ کدام از این ها را ندارد.ای کاش ما با این دولت می ساختیم!ولی حاضریم با همه دولت های دیگر بسازیم و با این یکی نسازیم.نمی دانم چرا؟این هم از بدبختی خودمان و غفلت و مرگ قلب هایمان است.

تاثیر شهادت مردم به خوبی میت

علامه مجلسی در بحار الانوار روایت جالبی را از امام صادق، علیه السلام،نقل می کند.امام می فرمایند در زمان حضرت داود، علیه السلام،عابدی از بنی اسرائیل از دنیا رفت.مردم مطابق رسم نزد حضرت رفتند تا نماز میت را ایشان بخواند،ولی حضرت از این کار امتناع کرد و برای نماز حاضر نشد.مساله این بود که حضرت داود پیش از این از جانب خدا به احوال آن مرد آگاه شده بود و می دانست انسان صالحی نیست.به هرحال،مردم مرده را برای دفن بردند و وقتی او را در قبر قرار دادند،چهل نفر دستشان را به دعا بلند کردند که:

«اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا».

بعد،چهل نفر دیگر این جمله را گفتند و رفتند و چهل نفر سوم بر قبر او ایستادند و چنین گفتند:همان وقت،به حضرت داود خطاب رسید که تو چرا بر این مرده نماز نخواندی و به خوبی اش شهادت ندادی؟گفت:پروردگارا،من از جانب شما بر احوال این مرد آگاهی

یافته بودم!خطاب رسید که این چنین بود،ولی گروهی از مؤمنین شهادت دادند که او آدم خوبی است و من به شهادت آن ها او را بخشیدم. ۲۰

دولت خدا دولتی است که به کوچک ترین بهانه ای مجرمان در آن بخشیده می شوند و اهل شفاوت سعادتمند می گردند.کافی است از خدا بخواهیم تا اجابت کند و از سر تقصیرات ما بگذرد.او را شفیع خود کنیم و مانند علی،علیه السلام،در دعای کمیل او را بخوانیم که:

«استشفع بک الی نفسک».

از درگاه خدایی که خودش شفیع بندگانش می شود به کدام درگاه دیگری می توان پناه برد؟تنها کسی که قلبش بر اثر گناهان مرده از خدا دوری می کند و او را نمی خواهد.وقتی قلب احیاء شود،فیض الهی دریاوار بر آن نازل می شود،زیرا جای فیض خداوندی دل های زنده است وگرنه سنگ و بیابان و درخت خشکیده و حیوانات که شایستگی دریافت فیوضات خاص الهی را ندارند.فقط دل انسان قادر به پذیرش فیض الهی است؛آن هم دل بیدار.پس،تا می توانیم باید در بیداری دل های خود با تفکر بکوشیم و با استمداد از نفس توبه یا نفس اهل دل تا فرصت باقی است آن را احیا کنیم.

از آن روزی که ما را آفریدی به غیر از معصیت چیزی ندیدی

خداوندا به حق هشت وچارت ز ما بگذر شتر دیدی ندیدی.

۲۱

ص:۲۵۹

پی نوشت

(۱).درباره عقل روایات فراوانی وجود دارد و تعبیر از آن به گوهر تعبیر دقیقی است، زیرا هیچ گوهری باارزش تر از آن نیست و سعادت بشر در گرو آن است.عقل منشأ همه خوبی ها و فضائل است.در روایت مفصلی از امام صادق،علیه السلام،که جنود عقل و جهل را در آن برای هشام برمی شمارد به ارزش واقعی این نعمت پروردگار پی می بریم.ر ک:بحار الأنوار،ج ۷۵،ص ۳۱۶: «یا هشام أعرف العقل وجنده،و الجهل و جنده تکن من المهتدین،قال هشام:فقلت جعلت فداک لا ـ نعرف إلا ـ ما عرفتنا؟فقال،علیه السلام،یا هشام إن اللّه خلق العقل و هو أول خلق خلقه اللّه من الروحانیین عن یمین العرش من نوره،فقال له:أدبر فأدبر.ثم قال له:أقبل فأقبل.

فقال اللّه عز و جل:خلقتک خلقاعظیماو کرمتک علی جمیع خلقی.ثم خلق الجهل من البحر الاجاج الظلمانی،فقال له:أدبر فأدبر،ثم قال له:أقبل،فلم یقبل.فقال له:

استکبرت فلعنه.ثم جعل للعقل خمسد و سبعین جندا،فلما رأی الجهل ما کرم اللّه به العقل و ما أعطاه أضمر له العداوه فقال الجهل:یا رب هذا خلق مثلی خلقته و کرمته وقویته و أنا ضده و لا قود لی به أعطنی من الجند مثل ما أعطیته؟فقال تبارک و تعالی:

نعم،فإن عصیتنی بعد ذلک أخرجتک و جندک من جواری و من رحمتی،فقال:قد رضیت.فأعطاه اللّه خمسه و سبعین جندا...».

(۲).از جمله این روایات: «التفکر فی آلاء اللّه نعم العباده» و «البکاء من خوف العبد عن اللّه عباده العارفین و التفکر فی ملکوت السماوات و الارض عباده المخلصین». ر ک:

علی بن محمد اللیثی الواسطی،عیون الحکم و المواعظ،ص ۲۹ و ۵۳.

(۳).دراین باره روایات فراوانی وارد شده است.برای نمونه:امام رضا،علیه السلام: «لیس العباده کثره الصوم و الصلاه،إنما العباده فی التفکر فی اللّه». بحار الأنوار،ج ۳،ص ۲۶۱.نیز:مصباح الشریعه(منسوب به إمام صادق،علیه السلام،ص ۱۱۴:رسول اللّه (ص): «فکره ساعه خیر من عباده سنه و لا ـ ینال منزله التفکر إلا ـ من قد خصه اللّه بنور المعرفه و التوحید»؛ شیخ طبرسی،مکارم الأخلاق،ص ۴۴۴ و ۴۶۵:رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله: «یا علی،...و لا عباده مثل التفکر» .و «یا أبا ذر،رکعتان مقتصدتان-

-فی التفکر خیر من قیام لیله و القلب ساه».

(۴).صاحب تفسیر کنز الدقائق در شرح حدیث «أفضل العباده إدمان التفکر فی اللّه و فی قدرته» می نویسد: «أفضلیه العبادد باعتبار عظمه قدرها،و کثره منافعها و آثارها، و شرافه لوازمها و أسرارها،و لا ریب فی أن إدمان التفکر فی اللّه،و فی قدرته أعظم العبادات قدرا،و أشرفها أثرا و أفخمها رتبه و أرفعها منزله،و لذلک وقع الامر به فی آیات متکاثره،و روایات متضافره،و له آثار شریفه،و لوازم منیفه،کلها عبادات عظیمه، کمعرفه الرب و عظمته،و علمه و قدرته،و احتقار الدنیا و زهراتها،و معرفه الجنه و درجاتها،و معرفه النار و درکاتها،و الانقطاع عن غیر الحق،و تفریغ القلب له،و بالجمله إدمان التفکر عبادد و أصل لجمیع العبادات،فهو أفضلها.و لیس المراد التکفر فی حقیقه ذاته،و حقیقه قدرته،و سائر صفاته.إذ معرفتها خارجه عن قدره البشر،و لا یصل إلیه العقل و التکفر،و کان التکفر فیها مؤدیا إلی الضلال المبین،و الالحاد فی الدین،بل المراد به التفکر فی وضع صنع اللّه و آثار قدرته،فإن التفکر فیها و فی عظمتها یدل علی عظمه الصانع الحق و کمال قدرته...». میرزا محمد مشهدی،تفسیر کنز الدقائق،ج ۲، ص ۳۱۷.

(۵).غرر الحکم،ح ۸۵۶۱.درباره این روایت در گفتارهای پیش به تفصیل سخن گفته شده است.

(۶).اصول کافی،ج ۲،ص ۵۴.درباره این روایت در گفتارهای پیش سخن گفته شده است.

(۷).واژه غفلت در قرآن یکبار همراه قلب به کار رفته است.کهف،۲۸: «وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداهِ وَ الْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ وَ لا تَعْدُ عَیْناکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِینَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ کانَ أَمْرُهُ فُرُطاً».

(۸).در عرف عرب زبانان و لسان روایات به مرگ هایی چون موت الاحمر(مرگ سرخ)، موت الابیض(مرگ سفید)و متو الاسود(مرگ سیاه)بر می خوریم.فقر و مرگ با شمشیر را مرگ سرخ،طاعون را مرگ سفید،و غرق شدن را مرگ سیاه گفته اند.

(۹).صحیفه سجادیه،مناجات التائبین.

(۱۰).برای نمونه: «عن الصادق،عن أبیه،صلوات اللّه علیهما،قال:قال رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله:أربع یمتن القلب:الذنب علی الذنب،و کثره مناقشه النساء،یعنی محادثتهن،و مماراه الأحمق تقول و یقول و لا یرجع إلی خیر،و مجالسه الموتی،فقیل له:یا رسول اللّه و ما الموتی؟قال:کل غنی مترف».

(۱۱).ثعالبی در تفسیر خود از غزالی نقل می کند که در کتاب احیاء علوم الدین گفته است: «الفرح بالدنیا و التنعم بها سم قاتل یسری فی العروق فیخرج من القلب الخوف و الحزن و ذکر الموت و اهوال القیامه حدثنا و هذا هو موت القلب». تفسیر الثعالبی، ج ۴،ص ۲۸۲.

(۱۲).اشاره است به این دو آیه از قرآن کریم:

-«أَ وَ مَنْ کانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی النّاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیْسَ بِخارِجٍ مِنْها کَذلِکَ زُیِّنَ لِلْکافِرِینَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ». انعام،۱۲۲.

-«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُمْ لِما یُحْیِیکُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ». انفال،۲۴.

(۱۳).ابواب الجنان،نسخه چاپ سنگی مولف.

(۱۴).از وحدت کرمانشاهی است.

(۱۵).پس لازم نیست حتما بخوابیم و ساعت سه شب برای نماز بیدار شویم.کافی است همان ساعت یازده وبیست دقیقه که نیمه شب شرعی است آن را بخوانیم و بخوابیم.

(مولف)

(۱۶).سجده،۱۶-۱۷.

(۱۷).امام صادق،علیه السلام: ما من عمل حسن یعمله العبد إلا و له ثواب فی القرآن إلا صلاد اللیل فإن اللّه لم یبین ثوابها لعظیم خطرها عنده،فقال: (تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ... فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّهِ أَعْیُنٍ جَزاءً بِما کانُوا یَعْمَلُونَ).

(۱۸).بقره،۱۸۵.

(۱۹).بحار الأنوار،ج ۹۳، ص ۲۷۹: «أبی،عن سعد،عن موسی بن الحسن،عن محمد بن عبد الحمید،عن ابن عمیره،عن ابن حازم،عن عبد المؤمن الانصاری عن أبی-

-جعفر علیه السلام قال:إن رجلا- أتى النبی صلى اللّه علیه و آله فقال:هلکت هلکت، فقال:و ما أهلکک؟قال:أتیت امرأتی فی شهر رمضان و أنا صائم،فقال له النبی صلى اللّه علیه و آله:أعتق رقبه فقال:لا- أجد،قال:فصم شهرین متتابعین،فقال:لا اطیق، فقال:تصدق على ستین مسکینا،قال:لا أجد،قال:فاتى النبی صلى اللّه علیه و آله بعرق أو مکتل فیه خمسه عشر صاعا من تمر،فقال النبی صلى اللّه علیه و آله:خذها و تصدق بها،فقال:و الذی بعثک بالحق نبیا ما بین لابتیها أهل بیت أحوج إلیه منا، فقال:خذه و کله أنت و أهلک،فانه کفارد لک».

-بحار الأنوار،ج ۹۳،ص ۲۸۱: «عن جمیل بن دراج،عن أبی عبد اللّه علیه السلام أنه سئل عن رجل أفطر یوما من شهر رمضان متعمدا فقال:إن رجلا أتى النبی صلى اللّه علیه و آله فقال:هلکت یا رسول اللّه!فقال:و مالک؟فقال:النار یا رسول اللّه فقال:

و مالک؟فقال:إنی وقعت بأهلی فی رمضان قال:تصدق و استغفر اللّه،فقال الرجل:

فو الذی عظم حقک و قال ابن أبی عمیر قال:فوالذی بعثک بالحق ما ترکت فی البیت شیئا قلیلا و لا کثیرا،قال:فدخل رجل من الناس بمکتل تمر فیه عشرون صاعا یکون عشره أصوع بصاعنا هذا هنا فقال رسول اللّه صلى اللّه علیه و آله:خذ هذا التمر فتصدق،فقال:یا رسول اللّه على من أتصدق به و قد أخبرتک أنه لیس فی بیتی قلیل و لا کثیر،فقال:خذه و أطعمه عیالک و استغفر اللّه».

-بحار الأنوار،ج ۹۳،ص ۲۸۲: «و عن جعفر بن محمد علیهما السلام أنه قال:من أفطر فی شهر رمضان متعمدا نهارا فان استطاع أن یعتق رقبه أعتقها و إن لم یستطع صام شهرین متتابعین فان لم یستطع أطعم ستین مسکینا فان لم یجد فلیتب إلى اللّه و یستغفره،فمتى أطاق الکفاره کفر و علیه مع الکفاره قضاء یوم مکان الیوم الذی أفطر».

(۲۰).بحار الأنوار،ج ۱۰۲،ص ۱۴۹: «عن الصادق،علیه السلام،قال:کان فی بنی إسرائیل عابد فأوحى اللّه تعالى إلى داود أنه مراء قال:ثم إنه مات و لم یشهد جنازته داود،علیه السلام،قال:فقام أربعون من بنی إسرائیل فقالوا:اللهم لا نعلم منه إلا خیرا، و أنت أعلم به منا فاغفر له،فلما وضع فی قبره قاموا أربعون غیرهم و قالوا:اللهم إنا لا-

-نعلم منه إلاـ خیرا و أنت أعلم به منا فاغفر له،فأوحی اللّه تعالی إلی داود علیه السلام ما منعک أن تصلی علیه؟قال:الذی أخبرتنی به عنه،قال:فأوحی اللّه إلیه أنه قد شهد له قوم فأجزت شهادتهم و غفرت له،و علمت ما لا یعملون». این روایت از امام باقر به این شکل نقل شده است: «قال أبی جعفر،علیه السلام:قال:کان فی بنی اسرائیل عابد فأعجب به داود،علیه السلام،فأوحی اللّه إلیه:لاـ یعجبک شئ من أمره فانه مرائی،فمات الرجل،فقال داود:ادفنوا صاحبکم و لم یحضره،فلما غسل قام خمسون رجلا فشهدوا باللّه ما یعلمون الا خیرا،فلما صلوا علیه قام خمسون آخرون فشهدوا بذلک أیضا فلما دفنوه قام خمسون آخرون فشهدوا بذلک ایضا،قال:فأوحی اللّه تعالی الی داود،علیه السلام:ما منعک أن تشهد فلانا؟فقال داود:یا رب للذی أطلعتنی علیه من أرمه.فأوحی اللّه تعالی:ان کان ذلک لک و لکنه قد شهد قوم من الاحبار و الرهبان ما یعلمون الا خیرا فأجزت شهادتهم علیهم و غفرت له علمی فیه».

شیخ حر عاملی،الجواهر السنیه،ص ۸۴.

(۲۱).از بابا طاهر است.

ص:۲۶۴

۱۴ گرایشهای قلب آدمی

اشاره

فرعون وجود یا یوسف مصر هستی

تهران،حسینه همدانیها رمضان ۱۳۸۶

ص:۲۶۵

بسم اللّه الرحمن الرحيم.الحمد للّه رب العالمين و صلّى اللّه على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّ على محمّد و آله الطاهرين.

اهل خدا از قالب و جسم انسان در کنار عالم هستی به عالم صغیر تعبیر کرده اند. ۱ از قلب انسان نیز،در برخی روایات،تعبیر به امام و حاکم و سلطان و فرمانروا شده است. ۲ از جمله،در فرمایشات امام ششم علیه السلام همه اعضاء و جوارح انسان سربازان و ارتش قلب دانسته شده اند که اطاعت از قلب را بر خود واجب تکوینی می دانند. ۳ مراد از واجب تکوینی نیز این است که حرکات اعضاء و جوارح انسان ناگزیر تابع خواسته های دل است.

قلب:فرعون وجود یا یوسف مصر؟

انسانی که در مسیر زندگی رابطه ای با پیغمبر درون و حجت الهی درون خویش(عقل)ندارد و با عقل بیرونی یعنی انبیاء خدا و ائمه طاهرین نیز در ارتباط نیست و،به قول قرآن،اهل تفکر و تعقل و اندیشه در خود، در امور عالم و در عاقبت کارها نیست،این حاکم درونی و سلطان مملکت صغیر،در کشور وجود و مصر هستی اش تبدیل به فرعون

می شود(این تعبیر از وجود مبارک امیر المؤمنین است ۴).اگر قلب انسان به فرعون بدل شود،سرزمین وجود یعنی اعضاء و جوارح نیز،که تکوینا نمی توانند از آن جدا شوند و راهی جز خواسته های او در پیش بگیرند، به سرزمین عاد و ثمود بدل می شوند.در نتیجه،به فرموده قرآن مجید سراسر کشور الهی وجود از فساد و فتنه پر می شود و چیزی خالی از فساد و فتنه باقی نمی ماند.نتیجه کار نیز،وقتی این فساد بر وجود انسان حاکم شود و تداوم پیدا کند،به فرموده قرآن چنین است:

«أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ. إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ. اَلَّتِی لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِی الْبِلَادِ.

وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ. وَ فِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتَادِ ۵ اَلَّذِينَ طَغَوْا فِی الْبِلَادِ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ. فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ. إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ». ۶

آیا ندانسته ای که پروردگارت با قوم عاد چه کرد؟با آن شهر ارم که دارای کاخ های باعظمت و ساختمان های بلند بود و مانندش در شهرها ساخته نشده بود؟و با قوم ثمود آنان که در آن وادی برای ساختن بناهای استوار و محکم تخته سنگ ها را می بریدند؟و فرعون نیرومند که دارای میخ های شکنجه بود؟آنان که در شهرها طغیان و سرکشی کردند و در آن ها فساد و تباهکاری فراوانی به بار آوردند.پس پروردگارت تازیانه عذاب های گوناگون را آنان فرو ریخت.و بی تردید پروردگارت در کمین است.

مساله این است که هیچ کس نمی تواند از حوزه مراقبت خدا دور شده یا از دایره حکومت او خارج گردد. ۷ خاصه این که خداوند در کمین همه فرعون ها و فرعون صفت هاست و سرانجام تازیانه های عذاب را بر آنان فرو می آورد؛عذاب هایی که براساس آیات قرآن و روایات بسیار گوناگون و رنگارنگ(الوان عذاب) ۸ و دایره شمول آن ها هم مربوط به دنیا و هم آخرت است.

یکی از این عذاب ها که مربوط به دنیاست عذاب استیصال ۹ است که هم چنان که از نامش پیداست فرد در نتیجه آن مستاصل می شود؛یعنی

تمام درهای چاره بر او بسته می شود و نمی داند چه باید بکند.دنیا برای بر طرف ساختن نیاز چنین شخصی کوچک می شود،داروها از اثر می افتند و تمام قدرت ها برای نجات او ناتوان می شوند و عاجز می گردند....خداوند در قران به صراحت می فرماید:

«وَ مٰا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ مٰا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاٰ نَصِيرٍ». ١٠

و شما در زمین عاجزکننده خدا نیستید تا بتوانید از دسترس قدرت او بیرون روید.و جز خدا هیچ سرپرست و یاوری برای شما نیست.

یکی دیگر از این عذاب ها که انسان دردش را در دنیا احساس نمی کند ولی یکی از عذاب های عظیم پروردگار است که وقتی پرده ها کنار روند و حقایق فاش شوند فهم می شود محرومیت از دوستی پروردگار است.

به فرموده قرآن،وقتی انسان وارد عالم آخرت می شود،از این منظر دردی را متحمل می شود که تا آن روز به کسی نرسیده است:

«وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسٰانُ وَ أَنّٰى لَهُ الذِّكْرىٰ. يَقُولُ يٰا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيٰاتِي. فَيَوْمَئِذٍ لاٰ يُعَذِّبُ عَذٰابَهُ أَحَدٌ. وَ لاٰ يُوثِقُ وَثٰاقَهُ أَحَدٌ». ١١

در آن روز،دوزخ را بیاورند.در آن روز انسان متذکّر شود ولی کجا این تذکر برای او سودمند افتد؟می گوید:ای کاش برای این زندگی ام عبادت خالصانه و کار نیک پیش فرستاده بودم.پس در آن روز هیچ کس را چون عذاب کردن او عذاب نکند.و هیچ کس را چون به بند کشیدن او به بند نکشد.

در روایات آمده است که خداوند به موسی بن عمران فرمود:برو به فلان شخص بگو تو را به عذابی مبتلا کرده ام که در شهر شما کسی را به چنین عذابی مبتلا نکرده ام.عرض کرد:خدایا،او که خانه و زندگی خوبی دارد و ظاهرا هیچ مشکلی ندارد؛پس به چه عذابی گرفتار است؟ خطاب رسید:لذت مناجات و رابطه با خودم را از او گرفته ام. ١٢

اما اگر انسان در مسیر زندگی مواظبت کند و مراقب باشد،حاکم

کشور وجودش تبدیل به یوسف می شود و در این مصر حکومتی الهی و ملکوتی برپا می کند.به دو دلیل:اول این که این حاکم میل شدیدی به پروردگار دارد و مانند یوسف می گوید:

«رَبِّ قَدْ آتَیْتَنِی مِنَ الْمُلْکِ وَ عَلَّمْتَنِی مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحادِیثِ فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِیِّی فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ تَوَفَّنِی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصّالِحِینَ». ۱۳

پروردگارا،تو بخشی از فرمانروایی را به من عطا کردی و برخی از تعبیر خواب ها را به من آموختی.ای پدیدآورنده آسمان ها و زمین،تو در دنیا و آخرت سرپرست و یار منی.درحالی که تسلیم فرمان های تو هستم جانم را بگیر و به شایستگان ملحقم کن.

منطق او نیز همانند یوسف است:

«یا صاحِبَیِ السِّجْنِ أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ أَمِ اللّهُ الْواحِدُ الْقَهّارُ». ۱۴

ای دو یار زندانی من،معبودان متعدد و متفرق بهترند یا خدای یگانه مقتدر؟

و چون یوسف در مقابل تمایلات دنیایی چنین می ایستد:

«قالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمّا یَدْعُونَنِی إِلَیْهِ وَ إِلاّ تَصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیْهِنَّ وَ أَکُنْ مِنَ الْجاهِلِینَ». ۱۵

پروردگارا،زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند، و اگر نیرنگشان را از من نگردانی به آنان رغبت می کنم و از نادانان می شوم.

این قدرت روحی یوسف است.او همه توانایی خود را که چشم و گوش و زبان و دست و شکم و شهوت و قدم باشد رو به خدا می کند و آن ها را متوجه پروردگار می سازد.بدین ترتیب،چشمش خدابین می شود و به هرچه می نگرد حق را می بیند:

«فَانْظُرْ إِلی آثارِ رَحْمَتِ اللّهِ...». ۱۶

پس با تأمل به آثار رحمت خدا بنگر

«تلک آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا إلی الآثار».

۱۷

ص:۲۷۰

این گونه است که در پس این چشم دریایی به وجود می آید که پروردگار از آن چنین یاد می کند:

«وَ إِذٰا سَمِعُوا مٰا أُنْزِلَ إِلَی الرَّسُولِ تَریٰ أَعْیُنَهُمْ تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمّٰا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ یَقُولُونَ رَبَّنٰا آمَنّٰا فَاکْتُبْنٰا مَعَ الشّٰاهِدِینَ». ۱۸

و چون آنچه را که بر پیامبر نازل شده بشنوند،دیدگانشان را می بینی به سبب آنچه از حق شناخته اند لبریز از اشک می شود و می گویند:پروردگارا، ایمان آوردیم،پس ما را در زمره گواهان بنویس.

این ها چشم گریانی برای پروردگارشان دارند.این چشمه از متن قرآن می جوشد که چشمه فیض خداست.

گر خدا خواهد که غفاری کند میل بنده جانب زاری کند.

۱۹ اگر قلب یوسف بشود،گوش نیز چنین گوشی می شود:

«وَ الَّذِینَ اجْتَنَبُوا الطّٰاغُوتَ أَنْ یَعْبُدُوهٰا وَ أَنٰابُوا إِلَی اللّٰهِ لَهُمُ الْبُشْریٰ فَبَشِّرْ عِبٰادِ.

اَلَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولٰئِکَ الَّذِینَ هَدٰاهُمُ اللّٰهُ وَ أُولٰئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبٰابِ». ۲۰

و بر کسانی که از پرستیدن طاغوت(بت ها،اربابان کفر و شیطان های سرکش)دوری کردند و به سوی خدا بازگشتند مژده باد.پس به بندگانم مژده ده؛آنان که سخن را می شنوند و از بهترینش پیروی می کنند.اینانند کسانی که خدا هدایتشان کرده و اینان همان خردمندانند.

این گوش همان است که امیر المؤمنین فرمود:

«...و وقفوا أسماعهم علی العلم النافع لهم». ۲۱

در روایات آمده است که اگر چنین تحولی در درون انسان اتفاق بیفتد،دوستی خدا در قلب جای می گیرد.خداوند نیز دست دوستی به چنین بنده ای خواهد داد و از آن به بعد دست او دست خدا می شود، زبان او زبان خدا،چشم او چشم خدا و...در نتیجه،دیگر محال است قلب انسان به بدی متوجه شود و از اعضاء کار ناپسندی سر بزند یا مثلا شکم لقمه حرامی را قبول کند.

«...فإذا احببته کنت عینه التی یبصر بها و اذنه التی یسمع بها و یده التی یبطش بها و رجله التی یمشی بها و فؤاده الذی یعقل به و لسانه الذی یتکلم به...». ۲۲

خدا آب داد

نقل است که روزی امیر المؤمنین در ایام حکومتش به مزرعه ای رفت و از ابی نیزر پرسید:قنات به آب رسید؟گفت:نه مولا جان!فرمود:طناب را به کمر من ببند و مرا داخل قنات بفرست.کلنگ را نیز حضرت با خود برداشت.مدتی بعد،یک مرتبه ابی نیزر شنید حضرت فریاد می زند:

خداوند به اندازه گلوی شتری از این چاه آب داد.

چشم خدابین این چشم است.می گوید خدا آب داد،درحالی که قارون می گفت هرچه دارم خودم به دست آورده ام:

«إِنَّمٰا أُوتِيتُهُ عَلىٰ عِلْمٍ عِنْدِی...». ۲۳

گفت:جز این نیست که این ثروت و مال انبوه را بر پایه دانشی که نزد من است گرد آورده ام.

این دل اریکه سلطنت فرعون است و آن دل عرش الرحمان.زبان هم همان را می گوید که دل می گوید و چشم همان را می بیند که دل می بیند.

وقتی حضرت از چاه بیرون آمد خسته بود.علی مردی بود که شب ها کم می خوابید و روزها به درد مردم و امور حکومت می رسید و آن روز هم در قنات کار کرده بود.فرمود:ابی میذر چیزی برای خوردن داری؟ گفت:دو تا نان جو و کمی پیه بز و دوسه تا کدو دارم که پریروزها چیده ام و پلاسیده شده است.فرمود:همان را بیاور!اما وقتی نگاه حضرت به آن غذا افتاد،اشک در چشمش حلقه زد و گفت:خدایا،چه لیاقتی در علی دیدی که چنین غذایی نصیبش کردی؟خیلی این سفره شاهانه شد!بعد یکی دو لقمه خورد و دستش را روی کمش گذاشت و فرمود:مرده باد بنده شکم. ۲۴

با چنین دیدگاهی،عجیب نیست اگر یار وفادار ایشان در بیابان ربذه می میرد ولی نان حرام دولت غاصب را قبول نمی کند و می گوید:ما می میریم ولی نان شما ستمگران را نمی خوریم. ۲۵

آری،وقتی قلب انسان یوسف باشد،در مقابل زن زیبای نفس مقاومت می کند.هرچه نفس برای کامجویی از شهوت حرامی فریاد می زند، می گوید محبوب من این رابطه ها را نمی پسندد،صبر کن تا به حلالش برسی.این قدرت روح یوسف است که در کاخ عزیز مصر هرچه زلیخا برایش طنازی و عشوه گری کرد تنها یک جواب به او داد.گفت: «معاذ اللّه» ۲۶ محبوب من این کار را نمی پسندد.من هم نمی پسندم.پس،تو نمی توانی مرا تحریک یا هیجان زده کنی.

به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را

۲۷ تنها کسانی که شهوتشان از جنس شهوت گربه و سگ و خوک و دیگر حیوانات است،با یک اشاره ابرو با اندکی ناز تحریک می شوند.

یوسف صفتان جای دیگری زندگی می کنند و دل در گرو کس دیگری دارند،لذا زلیخای نفس زورش به آن ها نمی رسد و نمی تواند آن ها را هیجان زده کند.

نتایج این تحول نیز معلوم است.یعنی وقتی دل تبدیل به یوسف شد، انسان در انتخاب ها،نشست و برخاست ها،گفت وشنودها و سایر اعمالش دقیق می شود.لاجرم،به قول امام زین العابدین،علیه السلام، ۲۸ یا یا راهی مجالس علم می شود یا مجالس توبه یا مجالس مناجات.یا می رود عیادت مریض،یا می رود دیدن مظلوم،یا می رود برای یاری دادن به افتاده،یا می رود مکه یا زیارت ابی عبد اللّه الحسین و سایر معصومین.

این راهی است که صاحب چنین دلی در پیش می گیرد و وقتش را بیهوده و در هر مجلسی و با هر جماعتی هدر نمی دهد.دلیلش این است

ص:۲۷۳

که خدا در این کشور خیمه زده و این دل دیگر منزلگاه انبیاء و اولیاء خدا شده است:

«آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلاَئِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لاَ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ». ۲۹

پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده ایمان آورده و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب ها و پیامبرانش ایمان آورده اند و براساس ایمان استوارشان گفتند:ما میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمی گذاریم.و گفتند:

شنیدیم و اطاعت کردیم.پروردگارا،آمرزشت را خواهانیم و بازگشت همه به سوی توست.

خداوند کریم،انبیاء و اولیاء او،و قرآن همه به یوسف باطن توجه دارند نه به فرعون.برای همین،سرانجام او را با همه سپاهیان و دوستدارانش غرق و هلاک می کنند.

سفارشات خداوند به حضرت موسی،علیه السلام

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی روایتی از امام صادق،علیه السلام، نقل کرده اند ۳۰ که در آن خداوند متعال به حضرت موسی،علیه السلام، می فرماید:

«یا موسی لا تفرح بکثره المال و لا تدع ذکری علی کل حال،فإن کثره المال تنسی الذنوب و إن ترک ذکری یقسی القلوب». ۳۱

اولین دستور پروردگار این است که به زیادی پول دلخوش و فتنه گر نشو(لا تفرح بکثره المال)؛زیرا فرح به معنی لذت همراه با فتنه گری و فساد و طغیان است.

دومین دستور نیز این است که یک لحظه مرا فراموش نکن(و لا ـ تدع ذکری علی کل حال)؛زیرا«ان کثره المال تنسیء الذنوب»مال فراوان سبب فراموشی گناهان می شود.در نتیجه،انسان را از ناپسند بودن گناه غافل و

درون او را از گناه پر می کند.دیگر توجه ندارد که گناه دارد می کند و تنها در پی رسیدن به خوشی و لذت است.این نتیجه کثرت مال است.

نتیجه فراموش کردن خدا نیز این است که انسان قسی القلب می شود و دل به فرعون بدل می گردد(و ان ترک ذکری تقسی القلوب)

امیر المؤمنین دراین باره می فرماید:

«ما جفت الدموع إلا لقسوه القلوب و ما قست القلوب إلا لکثره الذنوب». ۳۲

فرعون رحم نداشت.می کشت و به کسی حتی به نوزادان هم رحم نمی کرد.دل هم وقتی مانند سنگ شد و به فرعون بدل گشت از رحم و شفقت خالی می شود و اولین نشانه اش این است که انسان گریه اش نمی گیرد و اشک چشمش در دیدن بدبختی های دیگران و تباهکاری های خودش خشک می شود.اما دلیل این قساوت قلب چیست؟امیر المؤمنین دلیل آن را گناه پشت سر هم ذکر می کند در روایتی از امام صادق علیه السلام به نقل از رسول خدا می خوانیم:

«أربع یمتن القلب:الذنب علی الذنب،و کثره مناقشه النساءیعنی محادثتهن -و مماراه الاحمق تقول و یقول و لا یرجع إلی خیرأبدا،و مجالسه الموتی، فقیل له:یا رسول اللّه،و ما الموتی؟قال:کل غنی مترف». ۳۳

یعنی چهار چیز است که به حیات الهی دل خاتمه می دهد و دل را فرعون می کند:اول،گناه روی گناه.امروز گناه،فردا گناه،این هفته گناه، آن هفته گناه،امسال گناه،سال دیگر گناه(الذنب علی الذنب).

دوم:«و مشاوره النساء»؛یعنی اضافه حرف زدن با زنان نامحرم(زن برادر،خواهر زن،زنی که مشتری مغازه است،و در مجموع خوش و بش کردن با زنان نامحرم).پیغمبر می فرماید این کار به تدریج دل را می میراند و تبدیل به فرعون می کند.مگر در دربار فراعنه یا سایر پادشاهان چه جور می گذشت؟مگر جز این بود که با زنان نامحرم در

ارتباط بودند،حرمسرا داشتند،و از هیچ کاری شرم نمی کردند؟

سوم،«مماراه الاحمق».یعنی بگومگو با آدم های نادان که نه خدا سرشان می شود نه حق و نه حلال وحرام. «تقول و یقول»؛ یکی تو می گویی و یکی او می گوید«و لا یرجع الی خیر ابدا»و هیچ خیری در این بگومگو وجود ندارد.

و چهارم،«مجالسه الموتی»؛با مرده ها همنشین بودن.از حضرت پرسیدند:منظور از همنشینی با مردگان چیست؟فرمود:منظور مجالست با ثروتمندان افراطکاری است که از گناه پروا ندارند.نشست وبرخاست با این انسان ها،نگاه به چهره و سیمایشان قلب را می کشد و فرعونی می کند بعد،اعضاء و جوارح دیگر نیز به گناه کشیده می شوند و انسان را راهی دوزخ می کنند.

چگونه دل به یوسف بدل می شود؟

پاسخ این سوال را باید از زبان خود یوسف شنید.قرآن مجید می فرماید:

«قَالُوا أَ إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ قَالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هٰذَا أَخِی قَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَیْنَا إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَإِنَّ اللّٰهَ لاٰ یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ». ۳۴

گفت:من یوسفم و این برادر من است،همانا خدا بر ما منت نهاده است؛ بی تردید هرکس پرهیزکاری کند و شکیبایی ورزد پاداش شایسته می یابد؛ زیرا خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.

در حقیقت،براساس این آیه،یوسف به دو دلیل یوسف شد: «یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ». یعنی در تمام عمر دامن به گناه آلوده نکرد و از زیر بار تکالیف الهی نیز شانه خالی نکرد.به همین دو دلیل شد یوسف.البته،نباید گمان کرد که یوسف تنها به خودش سود رساند،زیرا همان گونه که در مقال نخست آوردم او به همگان سود رساند.یعنی یوسف شدن نتیجه اش این است که انسان منبع خیروبرکت برای دیگران و اسباب نجات عده

زیادی از هلاکت و بدبختی می شود.از جمله سودهای بزرگی که یوسف به مردم خود رساند و از کارهای بسیار مهمی که کرد درایتی بود که در جریان قحطی و خشکسالی هفت ساله سرزمین مصر از خود نشان داد.او ابتدا اعلام کرد که ملت مصر پس از هفت سال آبادنی به هفت سال قحطی بسیار سنگین دچار می شوند.سپس،زمام امور را به دست گرفت و این هفت سال قحطی را به طور کامل کنترل کرد. ۳۵

یکی از نکات عجیب این آیات تاکید بر عدد هفت است و چنان که قرآن مجید می گوید یوسف این هفت سال قحطی را بسیار عالی معالجه کرد و نگذاشت خطر قحطی به یک نفر برد یا کسی با شکم گرسنه سر بر بالین بگذارد.

جالب این است که بدانیم ما هفت عضو رئیسه در بدنما داریم:

چشم،گوش،زبان،دست،شکم،شهوت،قدم. ۳۶ و مسأله این است که این هفت عضو مهم در حال حاضر گرفتار قحطی است:قحطی عمل صالح،قحطی عمل خالصانه،و قحطی عمل عاشقانه.

نگوییم ما نماز می خوانیم و روزه می گیریم و کار خیر انجام می دهیم و....زیرا خودمان می دانیم که این کارها را از سر رفع تکلیف و چه بسا به زور و از ترس عذاب انجام می دهیم.بیایید از خودمان بپرسیم کدام نماز ما عاشقانه و نماز اتصالی بوده؛یعنی تنها بدنما رو به کعبه نبوده، روح و جان و نفسمان هم رو به کعبه بوده است؟زلف کدام نماز ما به خم ابروی یار گره خورده و به قول حافظ چنین نمازی بوده است:

در نمازم خم ابروی تو در یاد آمد

حالتی رفت که محراب به فریاد آمد

از من اکنون طمع صبر و دل و هوش مدار کان تحمل که تو دیدی همه بر باد آمد

ص:۲۷۷

در کدام نماز دل ما آن گونه نزد خدا بوده که از خود بی خبر شده ایم و دل از غیر او برداشته ایم؟

هرگز حدیث غایب و حاضر شنیده ای

من در میان جمع و دلم جای دیگر است

۳۷ ما به راستی دچار قحطی هستیم و در درون خودمان نیازمند یوسفی هستیم که ما را از این قحطی نجات دهد.چشم ما در حسرت مشاهده جمال ازل و ابد است،گوش در اشتیاق شنیدن صدای ملکوت است، زبان مترصد گفتن حق به طور خالصانه است،دست در آرزوی کار خیر است،شهوت چشم انتظار پاکی است،شکم گرسنه لقمه حلال است.قدم آرزومند حرکت به سوی خداست.خدایا،با ما قحطی زدگان بی یوسف چه می خواهی بکنی؟

گر می پذیری خسته ما سخت خسته ایم

ور می پذیری شکسته ما دلشکسته ایم.

این رفتار سلیمان نبی است

یکی از ویژگی های سلیمان نبی این بود که زبان پرندگان را می فهمید:

«وَ وَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ وَ قالَ يا أَيُّهَا النّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أُوتِينا مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ إِنَّ هٰذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ». ۳۸

و سلیمان وارث داود شد و گفت:ای مردم،معرفت و آگاهی به زبان و منطق پرندگان را به ما آموخته اند،و از هرچیزی که به پیامبران و پادشاهان داده اند به ما عطا کرده اند،یقینا این امتیاز آشکاری است.

ایشان یک روز دید یک گنجشک نر دارد با گنجشک ماده ای حرف می زند.می گفت:چرا به من محل نمی گذاری؟چرا کنار من نمی نشینی؟ چرا به من انس نمی گیری؟چرا نگاه محبت آمیز به من نمی کنی؟با من باش و به من محبت کن تا هر کاری دلت می خواهد برایت انجام دهم؛ حتی اگر بخواهی بارگاه سلیمان را بلند می کنم و در دریا می اندازم.

سلیمان به گنجشک نر گفت:تو مگر چقدر وزن داری که وعده می دهی بارگاه مرا به دریا می اندازی؟گفت:ای رسول خدا،عاشق به هم ریخته است.من دارم چیزی می گویم تا دل این خانم را به دست آورم وگرنه من سنگ ده مثقالی را هم نمی توانم بلند کنم.شما هم به دل نگیر و آبروی ما را پیش این نبر.

سلیمان رو به گنجشک ماده کرد و گفت:چرا به این محل نمی گذاری؟ چرا نگاه محبت آمیز به او نمی کنی؟چرا کنارش قرار نمی گیری؟او که می گوید من عاشقت هستم؟گفت:اختلاف من با او در همین جاست.

او ادعای عشق می کند،ولی ادعایش حقیقت ندارد،برای این که با دو تا گنجشک ماده دیگر هم ارتباط دارد.اگر او عاشق من بود،باید با من بود نه با دیگران.

نقل است که سلیمان از این حرف منقلب شد،به خانه رفت و چهل شبانه روز بیرون نیامد و مردم صدای گریه اش را می شنیدند.می گفت:

خدایا،اگر من عاشق تو هستم و راست می گویم،پس چرا دلم این طرف و آن طرف می رود؟

درد ما هم همین است و این طور در قحطی گرفتار شده ایم.به زبان خدا را می خواهیم،اما با صد چیزی دیگر روی هم ریخته ایم.می گوییم خدا،اما دائم این طرف و آن طرف می رویم.درحالی که به قول شاعر:

یک سینه دو بار بر نگیرد یک سر دو خمار بر نگیرد

این دل که دو سوی می گراید گر شد ز میان دو نیمه شاید

آن را که دو یار در دل آید شک نیست که دل فراخ باید

مومن به وفا دو روی نبود گر هست یگانه گوی نبود.

۳۹ «إِنَّ الَّذِینَ قَالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلاٰئِکَهُ أَلاّٰ تَخَافُوا وَ لاٰ تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ. نَحْنُ أَوْلِیَاؤُکُمْ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا

وَ فِی الْآخِرَهِ وَ لَکَمْ فِیها ما تَشْتَهِی أَنْفُسُکَمْ وَ لَکَمْ فِیها ما تَدَّعُونَ. نُزُلاً مِنْ غَفُورٍ رَحِیمٍ». ۴۰

بی تردید کسانی که گفتند:پروردگار ما خداست؛سپس در میدان عمل بر این حقیقت استقامت ورزیدند،فرشتگان بر آنان نازل می شوند و می گویند:

مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می دادند بشارت باد.ما در زندگی دنیا و آخرت،یاران و دوستان شما هستیم،آنچه دلتان بخواهد در بهشت برای شما فراهم است و در آن هرچه را بخواهید برای شما موجود است.رزق آماده ای از سوی آمرزنده مهربان است.و خوش گفتارتر از کسی که به سوی خدا دعوت کند و کار شایسته انجام دهد و گوید:من از تسلیم شدگان در برابر فرمان ها و احکام خدا هستم کیست؟

وقت آن رسیده که دورویی و دوگرایی را کنار بگذاریم و از اعماق دلمان بفهمیم که محبوب حقیقی تنها خداست.و تنها او می تواند ما را از این همه بدبختی و ذلت نجات دهد.وقت آن است که یکبار و برای همیشه مقیم در خانه او شویم و دیگر در خانه ارباب بی مروت دنیا ۴۱ نرویم و چشم امیدمان جز او به هیچ کس دیگری نباشد.او که به فرموده قرآن آمرزنده گناه و پذیرنده توبه و سخت کیفر و صاحب نعمت فراوان است.او که جز او معبودی نیست و بازگشت همه به سوی اوست:

«غافِرِ الذَّنْبِ وَ قابِلِ التَّوْبِ شَدِیدِ الْعِقابِ ذِی الطَّوْلِ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ إِلَیْهِ الْمَصِیرُ». ۴۲

این چه تعبیر شگرفی است: «غافِرِ الذَّنْبِ وَ قابِلِ التَّوْبِ» ؟می فرماید اول شما را می بخشم و بعد توبه تان را قبول می کنم.اول از گناهان پاکتان می کنم و بعد توبه تان را می پذیرم.این چه نوع مهرورزی و محبت و بزرگواری و کرامت است؟

قرآن کریم در سوره انفطار طایفه ای از فرشتگان را یاد می کند با نام کرام الکاتبین ۴۳ که مسئول نوشتن اعمال خوب و بد انسان اند.در روایات

آمـده است که وقتی بنـده ای قصد ارتکاب گناهی را دارد آنان به پروردگار می گویند:بنده تو قصد گناه دارد و در دل نقشـه انجام آن را می کشد.

خطاب می رسد:مواظبش باشید.اگر گناه مرتکب شد،هفت ساعت صبر کنید و قلم را نگاه دارید و چیزی ننویسید،چون ممکن است در این مـدت توبه کنـد.اما اگر توبه نکرد،فقـط همـان گنـاه را برایش ثبت کنیـد.اما اگر قصـد گنـاه کرد و مرتکب گناه نشـد،به جـای آن نیت گناه که انجامش نـداده حسـنه ای برایش ثبت کنیـد و آن نیت آلوده و گناه را حسـنه حساب کنیـد، ۴۴ برای این که به خاطر من در پی آن گناه نرفت،نه این که زمینه اش فراهم نبوده باشد.

این چه خـدایی است که این قـدر خـاطر بنـدگانش را می خواهـد و ما چه بنـدگانی هستیم که او را به سـبب مشـغول شـدن به نعمت هایی که خودش به ما داده فراموش می کنیم و از او دل می بریم و در دوستی با او تنها به ادعا بسـنده می کنیم؟خودمان را در دوستی با پروردگار با کسـی مقایسه کنیم که هواره خـدا را به راستی و از سـر صـدق می خواند و در چین شبی ضـربت خورد.نشانه راسـتگویی اش هم این بود که خدا برادری چون پیامبر خدا،همسری چون زهرای مرضیه،و فرزندانی مانند حسن و حسـین و قمر بنی هاشم و زینب کبری به او عطا کرد.او که در سـحرگاه عروجش به سوی محبوب با فرقی شـکافته و محاسـنی آغشته به خون فریاد زد:رستگارم شدم.به خدای کعبه سوگند!

پی نوشت:

(۱).دراین بـاره در کتـاب عقل کلیـد کنـج سـعادت به تفصـیل سـخن گفته سـده است.قرطبی در تفسـیرش(ج ۲، ص ۲۰۲)می نویسد: «و قال بعض الحکماء:إن کل شـئ فی العالم الکبیر له نظیر العالم الصـغیر،الذی هو بدن الانسان،و لذلک قال تعالی: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ. و قال: وَ فِی أَنْفُسِکُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ. فحواس الانسان أشـرف من الکواکب المضـیئه،و السـمع و البصـر منها بمنزله الشـمس و القمر فی إدراک المدرکات بها،و أعضاؤه تصـیر عند البلی ترابا من جنس الارض،و فیه من جنس المـاء العرق و سـائر رطوبـات البـدن،و مـن جنس الهـواء فیه الروح و النفس،و من جنس النـار فیه المره الصـفراء،و عروقه بمنزله الانهار فی الارض،و کبده بمنزله العیون التی تسـتمد منها الانهار،لان العروق تسـتمد من الکبد.و مثانته بمنزله البحر،لانصـباب ما فی أوعیه البدن إلیها کما تنصب الانهار إلی البحر.و عظامه بمنزله الجبال التی هی أوتاد الارض.

و أعضاؤه کالاشجار،فکما أن لکل شجر ورقا و ثمرا فکذلک لکل عضو فعل أو أثر.

و الشعر علی البدن بمنزله النبات و الحشیش علی الارض.ثم إن الانسان یحکی بلسانه کل صوت حیوان،و یحاکی بأعضائه صنیع کل حیوان،فهو العالم الصغیر مع العالم الکبیر مخلوق محدث لصانع واحد،لا إله إلا هو».

(۲).دراین بـاره،پیش از این روایتی را نقـل کرده ایم که نشـان دهنـده برتری قلب بر سـایر اعضاء است: «العقول أئمه الافکار،و الافکـار أئمه القلـوب،و القلـوب أئمه الحواس، و الحواس أئمه الاعضـاء». ر ک:بحـار الأنـوار۷ج ۱،ص ۹۶.مرحوم مجلسی هم چنین دراین باره می فرمایـد: «...و تحقیقه أن بـدن الانسان بمنزله مدینه کبیره لها حصن منیع هو القلب بل هو العالم الصـغیر من جهه و العـالم الکبیر من جهه اخری واللّه سـبحانه هو سـلطان القلب و مـدبره،بل القلب عرشه،و حصـنه بالعقل و الملائکه،و نوره بالانـوار الملکوتیه،و اسـتخدمه القوی الظـاهره و البـاطنه و الجوارح و الاعضـاء الکـثیره و لهـذا الحصن أعـداء کـثیره من النفس الاماره،و الشیاطین الغداره،و أصناف الشهوات النفسانیه،و الشبهات الشیطانیه،فإذا مال العبد بتأییده سبحانه إلی عالم الملکوت، و صفی قلبه بالطاعات و الریاضات عن شوک الشکوک و الشبهات،و قذاره المیل إلی-

-الشهوات،استولی علیه حبه تعالی و منعه عن حب غیره،فصارت القوی و المشاعر و جمیع الالات البدنیه مطیعه للحق،منقاده له،و لا یأتی شئ منها بما ینافی رضاه،و إذا غلبت علیه الشقوه،و سقط فی مهاوی الطبیعه استولی الشیطان علی قلبه،و جعله مستقر ملکه و نفرت عنه الملائکه،و أحاطت به الشیاطین،و صارت أعماله کلها للدنیا، و إراداته کلها للهوی،فیدعی أنه یعبد اللّه،و قد نسی الرحمان،و هو یعبد النفس و الشیطان.فظهر أنه لا یجتمع حب اللّه و حب الدنیا،و متابعه اللّه و متابعه الهوی فی قلب واحد،و لیس للانسان قلبان حتی یحب بأحدهما الرب تعالی و یقصده بأعماله، و یحب بالاخره الدنیا و شهواتها،و یقصدها فی أفعاله کما قال سبحانه:ما جعل اللّه لرجل من قلبین فی جوفه.و مثل سبحانه لذلک باللسان و السیف،فکما لا یکون فی فم لسانان،و لا فی غمد سیفان،فکذلک لا یکون فی صدر قلبان،و یحتمل أن یکون اللسان لما مر فی ذی اللسانین.و أما قوله:فکذلک الاذهان.فالفرق بینها و بین القلب مشکل،و یمکن أن یکون القلب للحب و العزم،و الذهن للاعتقاد و الجزم،أی لا یجتمع فی القلب حب اللّه و حب ما ینافی حبه سبحانه،من حب الدنیا و غیره،و کذلک لا یجتمع الجزم بوجوده تعالی،و صفاته المقدسه و سائر العقائد الحقه،مع ما ینافیه من العقائد الباطله و الشکوک و الشبهات فی ذهن واحد کما أشرنا إلیه سابقا و قیل:یعنی کما أن الظاهر من هذه الاجسام لا یصلح تعددها فی محل واحد،کذلک باطن الانسان الذی هو ذهنه و حقیقته لا یصلح أن یکون ذا قولین مختلفین،أو عقیدتین متضادتین،و قیل:الذهن الذکاء و الفطنه،و لعل المراد هنا التفکر فی الامور الحقه النافعه،و مبادیها و کیفیه الوصول إلیها،و بالجمله أمره بأن یکون لسانه واحدا،و قلبه واحدا،و ذهنه واحدا،و مطلبه واحدا،و لما کان سبب التعدد و الاختلاف أمرین؛أحدهما تسویل النفس،و الاخر الغفله عن عقوبه اللّه،عقبه بتحذیرها،و ربما یقرأ بالدال المهمله من المداهنه فی الدین،کما قال تعالی: أَ فَبِهٰذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ .و قال: وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ». بحار الأنوار،ج ۷۲،ص ۲۰۸.

(۳) «إن منزله القلب من الجسد بمنزله الإمام من الناس،الواجب الطاعه علیهم». علل الشرائع،ص ۱۰۹،ح ۸.

(۴).این مطلب به دو صورت از حضرت نقل شده است:عیون الحکم و المواعظ،علی بن محمد اللیثی الواسطی،ص ۳۱۴ و غرر الحکم،ح ۲۳:

-طوبی لمن عصی فرعون هواه و أطاع موسی تقواه.

-طوبی لمن أطاع محمود تقواه و عصی من مذموم هواه.

(۵).درباره متصف شدن فرعون به ذوالاوتاد در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «...سأله أبان الأحمر عن عله تسمیه فرعون ذا الأوتاد.قال:لأنه کان إذا عذب رجلا بسطه علی الأرض علی وجهه،و مد یده و رجلیه فأوتدها بأربعه أوتاد فی الأرض،و ربما بسطه علی خشب منبسط،فوتد رجلیه و یدیه بأربعه أوتاد،ثم ترکه علی حاله حتی یموت». نور الثقلین،ج ۵،ص ۵۷۱،ح ۶.

(۶).فجر،۶-۱۴.

(۷)در دعای کمیل می خوانیم:«و لا یمکن الفرار من حکومتک».و در دعای ابی حمزه:

«لا الذی احسن استغنی عم عونک و رحمتک.و لا الذی اساء و اجترأ علیک و لم یرضک خرج عن قدرتک».

(۸).مصباح المتهجد،شیخ طوسی،ص ۴۴۸: تسبیح یوم الاحد:«بسم اللّه الرحمن الرحیم.

سبحان من ملا الدهر قدسه،سبحان من یغشی الأبد نوره،سبحان من أشرق کل شئ ضوءه،سبحان من یدان بدینه کل دین و لا یدان بغیر دینه،سبحان من قدر بقدرته کل قدر و لا یقدر أحد قدره،سبحان من لا یوصف علمه،سبحان من لا یعتدی علی أهل مملکته،سبحان من لا یأخذ أهل الأرض بألوان العذاب،سبحان الرؤوف الرحیم، سبحان من هو مطلع علی خزائن القلوب،سبحان من یحصی عدد الذنوب،سبحان من لا یخفی علیه خافیه فی الأرض و لا فی السماء،سبحان ربی الودود،سبحان الفرد الوتر،سبحان العظیم الأعظم».

-الجامع للشرایع،یحیی بن سعید الحلی،ص ۱۱۶: «و عن النبی علیه الصلاه و السلام و التحیه و الاکرام،قال:لأمیر المؤمنین(علیه السلام)،إذا أردت أن تحفظ کل ما تسمع و تقرأ،فادع فی دبر کل صلاه،سبحان من لا یعتدی علی أهل مملکته سبحان من لا یأخذ أهل الأرض بألوان العذاب،سبحان الرؤف الرحیم،اللهم اجعل لی فی قلبی نورا-

-و بصرا وفهما و علما إنک علی کل شئ قدیر».

-الحدائق،الناضره،محقق بحرانی،ج ۴،ص ۷۳: «...و عن السکونی عن الصادق علیه السلام قال:سئل کیف اصنع إذا خرجت مع الجنازه:امشی امامها أو خلفها أو عن یمینها او عن شمالها؟قال:ان کان مخالفا فلا تمش امامه فان ملائکه العذاب یستقبلونه بالوان العذاب».

(۹).بحار الأنوار،ج ۱۶،ص ۳۰۳: «...قال ابن عباس:ما خلق اللّه عز و جل و لا ذرأ و لا برأ نفسا أکرم علیه من محمد صلی اللّه علیه و اله،و ما سمعت اللّه أقسم بحیاه أحد إلا بحیاته.قوله تعالی: «وَ مٰا مَنَعَنٰا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآیٰاتِ» أی التی اقترحتها قریش:من قلب الصفا ذهبا،و إحیاء الموتی و غیر ذلک «إِلاّٰ أَنْ کَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ» من الامم السابقه فعذبوا بعذاب الاستیصال.إذ عاده اللّه تعالی فی الامم أن من اقترح منهم آیه فاجیب إلیها ثم لم یؤمن أن یعاجل بعذاب الاستیصال،و قد صرفه اللّه تعالی عن هذه الامه ببرکه النبی صلی اللّه علیه و آله «وَ مٰا نُرْسِلُ بِالْآیٰاتِ إِلاّٰ تَخْوِیفاً» أی لا نرسل الآیات المقترحه إلا تخویفا من نزول العذاب العاجل کالطلیعه و المقدمه له،فإن لم یخافوا وقع علیهم.و یحتمل أن یکون المراد القرآن و المعجزات الواقعه،فإنها تخویف،و إنذار بعذاب الآخره...».

-تفسیر مجمع البیان،شیخ طبرسی،ج ۱۰،ص ۱۳۲: (وَ یُؤَخِّرَکُمْ إِلیٰ أَجَلٍ مُسَمًّی) و فی هذا دلاله علی ثبوت أجلین کأنه شرط فی الوعد بالأجل المسمی عباده اللّه و التقوی.فلما لم یقع ذلک منهم،اقتطعوا بعذاب الإستیصال قبل الأجل الأقصی بالأجل الأدنی.

(۱۰).شوری،۳۱.آیه۲۲ سوره عنکبوت نیز همین معنا را بیان می کند: «وَ مٰا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِینَ فِی الْأَرْضِ وَ لاٰ فِی السَّمٰاءِ وَ مٰا لَکُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لاٰ نَصِیرٍ».

(۱۱).فجر،۲۳-۲۶.

(۱۲).دراین باره چند روایت زیر قابل تامل است:

-إرشاد الأذهان،علامه حلی،ج ۱،ص ۱۷: «...وروی أن اللّه تعالی أوحی إلی داود علیه السلام:أن أهون ما أنا صانع بعبد غیر عامل بعلمه أشدمن سبعین-

-عقوبه باطنیه أن أخرج من قلبه حلاوه ذكری».

-التحفه السنیه(مخطوط)،سید عبد اللّه جزائری،ص ۱۳۲: «...عن ابی عبد اللّه، علیه السلام،إذا صلیت فاقبل بقلبک علی اللّه عز و جل فانه لیس من عبد مؤمن یقبل بقلبه علی اللّه فی صلوته و دعائه الا اقبل اللّه علیه بقلوب المؤمنین.و فی حدیث اخر انما یحتسب للمصلی من صلوته ما اقبل علیه بقلبه و استصغار ما سواه حال التكبیر حتی یكون مؤمنا بقلبه و لسانه و الا كان من الذین قالوا امنا بافواههم و لم یؤمن قلوبهم.و عن ابی عبد اللّه،علیه السلام،إذا كبرت فاستصغر ما بین العلی و الثری دون كبریائه فان اللّه إذا اطلع علی قلب العبد و هو یكبر و فی قلبه عارض عن حقیقه تكبیره قال:یا كاذب،اتخدعنی؟و عزتی و جلالی لا حرمنک حلاوه ذكری و لا حجبنک عن قربی و المساره بمناجاتی.

الحدیث...».

-روضه الواعظین،فتال نیشابوری،ص ۴۶۱: «قال الصادق علیه السلام:أوحی اللّه عز و جل إلی داود علیه السلام،یا داود،بی فافرح و بذكری فتلذذ و بمناجاتی فتنعم فعن قلیل اخلی الدار عن الفاسقین و اجعل لعنتی علی الظالمین».

-فیض القدیر شرح الجامع الصغیر،مناوی،ج ۲،ص ۱۷۸: «...(اللهم افتح مسامع قلبی)أی آذانه جمع مسمع كمنبر الأذن كما فی الصحاح(لذكرک) لیدرک لذه ما نطق به كل لسان ذاكر و أن كل قلب لم یدرک لذه الذكر فهو كالمیت بل المیت خیر منه.كان رجل فی بنی إسرائیل أقبل علی اللّه ثم أعرض عنه فقال:یا رب،كم أعصیک و لا تعاقبنی؟فأوحی إلی نبی ذلک الزمان قل لفلان كم عاقبتک و لم تشعر ألم أسلبک حلاوه ذكری ولذه مناجاتی؟(وارزقنی طاعتک)أی كمال لزوم أوامرک(و طاعه رسولک)النبی الأمی الذی أوجبت علینا طاعته و ألزمتنا متابعته(و عملا بكتابک)القرآن أی العمل بما فیه من الاحكام فإن من وفق لفهم أسراره و صرف إلیه عنایته اكتفی به عن غیره و دله علی كل خیر و حذره من كل شر و هو الكفیل بذلک علی أتم الوجوه و فیه أسباب الخیر و الشر مفصله مبینه (مٰا فَرَّطْنٰا فِی الْكِتٰابِ مِنْ شَیْ ءٍ). ..».

-

-به چند روایت دیگر دراین باره اشاره می شود:

-کافی،ج ۱،ص ۴۶: قال النبی،صلی اللّه علیه و آله:أوحی اللّه إلی داود، علیه السلام:لا تجعل بینی و بینک عالما مفتونا بالدنیا فیصدک عن طریق محبتی،فإن اولئک قطاع طریق عبادی المریدین،إن أدنی ما أنا صانع بهم أن أنزع حلاوه مناجاتی عن قلوبهم.

-مستدرک الوسائل،ج ۱۲.ص ۱۱۵: کیف یجد لذه العباده من لا یصوم عن الهوی؟

-محاسبه النفس،ابراهیم کفعمی،ص ۱۱۵: یا نفس:کما ینظر المریض إلی لذیذ الطعام،فلام یلتذ من شده الاسقام،کذلک صاحب الدنیا لا یجد لذه العباده و حلاوتها،مع ما یجد من محبه الدنیا و غضارتها.

(۱۳).یوسف،۱۰۱.

(۱۴).یوسف،۳۹.

(۱۵).یوسف،۳۳.

(۱۶).روم،۵۰.

(۱۷)بیت است از شاعر أهل بیت شیخ محمد رضا خالصی کاظمی که حکم مثل سائر را یافته و بسیار به کار رفته است.مربوط به قصیده ای که او در مدح امیر مومنان سروده است.ر ک:الغدیر:ج ۵،ص ۴۵۸:

أیها المرتقی سنام الفخار! أنت مولای آیه الجبار

أغدیرا أریتنا؟أم محیطا لیس فیه لسائر من فرار؟

أم ریاضا تزهو بزهر نضیر؟ أم سماء تشع فیها الدراری؟

أم جنانا أشجارها مثقلات بثمار من أطیب الأثمار؟

أنت فی الکون قد نشرت علوما کن قبل(الغدیر)تحت ستار

أنت مهدت للأنام سبیلا مهیعا یستنیر بالأنوار

أنت ألبستنا ملابس عز و وقار و سؤدد و افتخار

-

-

أنت أودعت فی غدیرک درا حسنه یزدری لئالی البحار

أنت أحری بأن تنادی بصوت تسمع العالمین فی الأمصار

[تلک أثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا إلی الآثار

دم لک الخیر بالغدیر مهنأ و سیجزیک حیدر الکرار

]

(۱۸).مائده،۸۳.

(۱۹).از مولوی است.مثنوی معنوی،دفتر اول،بیت ۸۱۵-۸۱۷

چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنه پاکان برد

ور خدا خواهد که پوشد عیب کس کم زند بر عیب معیوبان نفس

چون خدا خواهد که مان یاری کند میل ما را جانب زاری کند

(۲۰).زمر،۱۷-۱۸.

(۲۱).نهج البلاغه،ج ۲،ص ۱۶۱.

(۲۲).کنز العمال،متقی هندی،ج ۱،ص ۲۳۰،ح ۱۱۵۷.قال اللّه تعالی من أذی لی ولیا فقد استحل محاربتی و ما تقرب إلی عبدی بمثل أداء الفرائض و ما یزال العبد یتقرب إلی بالنوافل حتی احبه فإذا احببته کنت عینه التی یبصر بها و اذنه التی یسمع بها و یده التی یبطش بها و رجله التی یمشی بها و فؤاده الذی یعقل به و لسانه الذی یتکلم به إن دعانی اجبته و إن سألنی اعطیته و ما ترددت عن شئ أنا فاعله ترددی عن وفاته و ذاک لانه یکره الموت و أنا أکره مساءته.

(۲۳).قصص،۷۸.

(۲۴).مستدرک الوسائل،میرزای نوری،ج ۱۴،ص ۶۲:

-«...قال أبو نیزر:جاءنی علی بن أبی طالب(علیه السلام)و أنا أقوم بالضیعتین عین أبی نیزر و البغیبغه،إلی أن قال:ثم أخذ المعول و انحدر فی العین،فجعل یضرب و ابطأ علیه الماء،فخرج و قد تفضج جبینه(علیه السلام)عرقا،فانتکف العرق عن جبینه،ثم أخذ المعول و عاد إلی العین،فأقبل یضرب فیها و جعل یهمهم،فانثالت کأنها عنق جزور،فخرج مسرعا و قال:أشهد اللّه أنها صدقه،علی

بداوه و صحیفه قال:-

ص:۲۸۸

-فجعلت بهما إليه،فكتب:بسم اللّه الرحمن الرحيم،هذا ما تصدق به عبد اللّه على أمير المؤمنين،تصدق بالضيعتين المعروفتين بعين أبى نيزر و البغيبغه،على فقراء أهل المدينه و ابن السبيل،ليقى اللّه بهما وجهه حر النار يوم القيامه،لا تباعا و لا توهبا حتى يرثهما اللّه و هو خير الوارثين،إلا أن يحتاج اليهما الحسن و الحسين فهما طلق لهما، و ليس لاحد غيرهما».

-مستدرک الوسائل،ج ۱۶،ص ۳۳۰: «أبو العباس محمد بن يزيد المبرد فی الكامل:

حدثنا أبو محلم محمد بن هشام،فی اسناد ذكره،آخره أبو نيزر،قال أبو نيزر:جائنی على بن أبی طالب(عليه السلام)و أنا أقوم بالضيعتين عين أبی نيزر و البغيبغه،فقال لی:هل عندک من طعام؟فقلت:طعام لا ارضاه لامير المؤمنين(عليه السلام)،قرع من قرع الضيعه صنعته بإهاله سنخه،فقال:على به.فقام إلى الربيع و هو جدول فغسل يده،ثم أصاب من ذلک شيئا،ثم رجع إلى الربيع فغسل يديه بالرمل حتى انقامها،ثم ضم يديه كل واحده منهما إلى أختها و شرب بهما،حسى من ماء الربيع،ثم قال:يا أبا نيزر،إن الاكف أنظف الآنيه.ثم مسح ندى ذلک الماء على بطنه،و قال:من أدخله بطنه فی النار فأبعده اللّه....».

-این روایت نیز از رسول خدا در این باب زیباست:مستدرک الوسائل،ص ۳۳۱:

المستغفری فی طب النبی(صلی اللّه علهی و آله):قال:قال(صلی اللّه علیه و آله):

المؤمن يأكل بشهوه أهله،و المنافق يأكل أهله بشهوته.

(۲۵)اشاره است به داستان تبعید ابوذر غفاری به بیابان ربذه بر اثر مخالفت با سیاست های حکومتی عثمان بن عفان.

(۲۶) «وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِی هُوَ فِی بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَکَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوَایَ إِنَّهُ لاَ يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ». یوسف،۲۳.

(۲۷).حافظ:

به خلق و لطف توان کرد صید اهل نظر /به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را.

(۲۸).امام سجاد در دعای ابی حمزه این معنا را بدین صورت بیان می فرماید: «سيدی لعلک عن بابک طردتنی،و عن خدمتک نحيتنی!أو لعلک رأيتنی مستخفا بحقک فاقصيتنی!أو لعلک رأيتنی معرضا عنک فقليتنی!أو لعلک و جدتنی فی مقام الكاذبين-

-فرفضتنی!أو لعلک رأیتنی غیر شاکر لنعمائک فحرمتنی!أو لعلک فقدتنی من مجالس العلماء فخذلتنی!أو لعلک رأیتنی فی الغافلین فمن رحمتک آیستنی!أو لعلک رأیتنی آلف مجالس البطالین فبینی و بینهم خلیتنی!أو لعلک لم تحب أن تسمع دعائی فباعدتنی!أو لعلک بجرمی و جریرتی کافیتنی!أو لعلک بقله حیائی منک جازیتنی!فان عفوت یا رب،فطالما عفوت عن المذنبین قبلی،لان کرمک أی رب -یجل عن مجازاه المذنبین،و حلمک یکبر عن مکافاه المقصرین،و أنا عائذ بفضلک، هارب منک إلیک،متنجز ما وعدت من الصفح عمن أحسن بک ظنا».

الصحیفه السجادیه(ابطحی)،ص ۲۲۲.

(۲۹).بقره،۲۸۵.

(۳۰).سلسله سند این روایت صحیح است:علی بن إبراهیم،عن أبیه،عن النوفلی،عن السکونی،عن أبی عبد اللّه،علیه السلام.

(۳۱).کافی،ج ۲ ص ۴۹۷.

(۳۲).بحار الانوار،ج ۷۳،ص ۳۵۴،ح ۶۰.

(۳۳).خصال،شیخ صدوق،ص ۲۲۸.

(۳۴).یوسف،۹۰.

(۳۵).اشاره است به این آیات۴۴ تا ۵۷ سوره یوسف: «وَ قالَ الْمَلِکُ إِنِّی أَری سَبْعَ بَقَراتٍ سِمانٍ یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ سَبْعَ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ یابِساتٍ یا أَیُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِی فِی رُءْیایَ إِنْ کُنْتُمْ لِلرُّءْیا تَعْبُرُونَ* قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ وَ ما نَحْنُ بِتَأْوِیلِ الْأَحْلامِ بِعالِمِینَ * وَ قالَ الَّذِی نَجا مِنْهُما وَ ادَّکَرَ بَعْدَ أُمَّهٍ أَنَا أُنَبِّئُکُمْ بِتَأْوِیلِهِ فَأَرْسِلُونِ* یُوسُفُ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ أَفْتِنا فِی سَبْعِ بَقَراتٍ سِمانٍ یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ سَبْعِ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ یابِساتٍ لَعَلِّی أَرْجِعُ إِلَی النّاسِ لَعَلَّهُمْ یَعْلَمُونَ* قالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِینَ دَأَباً فَما حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِی سُنْبُلِهِ إِلاّ قَلِیلاً مِمّا تَأْکُلُونَ* ثُمَّ یَأْتِی مِنْ بَعْدِ ذلِکَ سَبْعٌ شِدادٌ یَأْکُلْنَ ما قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلاّ قَلِیلاً مِمّا تُحْصِنُونَ* ثُمَّ یَأْتِی مِنْ بَعْدِ ذلِکَ عامٌ فِیهِ یُغاثُ النّاسُ وَ فِیهِ یَعْصِرُونَ* وَ قالَ الْمَلِکُ ائْتُونِی بِهِ فَلَمّا جاءَهُ الرَّسُولُ قالَ ارْجِعْ إِلی رَبِّکَ فَسْئَلْهُ ما بالُ النِّسْوَهِ اللاّتِی قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ إِنَّ رَبِّی بِکَیْدِهِنَّ عَلِیمٌ* قالَ ما خَطْبُکُنَّ إِذْ -

-رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ* ذٰلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَ أَنَّ اللّٰهَ لاَ يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ* وَ مَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ* وَ قَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ* قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ* وَ كَذٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَ لاَ نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ* وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ».

(۳۶).منظور از اعضای رئیسه اعضایی هستند که اعمال ارادی ما را انجام می دهند یا سبب آن می شوند.این تعبیر خاص علمای اخلاق است و نباید آن را با اصطلاح اعضای رئیسه در طب قدیم اشتباه کرد که مرا از آن قلب،مغز،کبد و...است.

(ویراستار)

(۳۷).از سعدی است.

(۳۸).نمل،۱۶.

(۳۹).منتخبی است از دیوان مجنون و لیلی امیر خسرو دهلوی.

(۴۰).فصلت،۳۰-۳۲.

(۴۱).اشاره است به این بیت حافظ:

بر در اربابت بی مروت دنیا/ چند نشینی که خواجه

کی به در آید؟

(۴۲).غافر ۳.

(۴۳). «وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ* كِرَاماً كَاتِبِينَ* يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ». انفطار،۱۰-۱۲.

(۴۴).کافی،ج ۲ ص ۴۳۷: «عن ابن أبی عمیر،و أبو علی الاشعری،عن محمد بن عبد الجبار،عن صفوان،عن أبی أیوب،عن أبی بصیر،عن أبی عبد اللّه،علیه السلام،قال:

من عمل سیئه اجل فیها سبع ساعات من النهار فإن قال:أستغفر اللّه الذی لا إله إلا هو الحی القیوم.-ثلاث مرات لم تکتب علیه. نیز :علی بن إبراهیم،عن أبیه،و أبو علی الاشعری،و محمد بن یحیی،جمیعا،عن الحسین بن إسحاق،عن علی بن مهزیار،عن فاضله بن أیوب،عن عبد الصمد ابن بشیر،عن أبی عبد اللّه علیه السلام

-قال:العبد المؤمن إذا أذنب ذنبا أجله اللّه سبع ساعات فإن استغفر اللّه لم يكتب عليه شئ و إن مضت الساعات و لم يستغفر،كتبت عليه سيئه و إن المؤمن ليذكر ذنبه بعد عشرين سنه حتى يستغفر ربه فيغفر له و إن الكافر لينساه من ساعته» .

ص:۲۹۲

۱۵در میان دو انتخاب

اشاره

خدا یا دنیا؟

ص:۲۹۳

تهران،حسینیه همدانیها رمضان ۱۳۸۶

ص:۲۹۴

بسم اللّه الرحمن الرحيم.الحمد للّه رب العالمين و صلّى اللّه على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّ على محمّد و آله الطاهرين.

وجود مبـارك امير مؤمنـان،در سه روايت بسـيار مهم،از تفكر و انـديشه مثبت سـخن گفته و در روايت نخست،در كنار فكر،دو موضوع مهم ديگر را نيز طرح كرده اند:

«على بن إبراهيم،عن أبيه،عن النوفلى،عن السـكونى،عن أبى عبـد اللّه، عليه السـلام،قال:كان أمير المؤمنين،عليه السـلام،يقول:نبه بالتفكر قلبك، و جاف عن الليل جنبك،و اتق اللّه ربك». ١

دل خوابت را با انديشه بيدار كن و تمام شب را به خواب سپرى نكن، بلكه بخشى از آن را،گرچه كم و اندك باشد،به عبادت خدا مشغول باش؛زيرا خواب زياد،به نوعى هدر كردن عمر است و برخاستن بخشى از شب براى عبادت هماهنگى با انبياء خدا و ائمه طـاهرين و اوليـاء الهى است.نمـاز شب كليـد حل مشـكلات،مايه آبرومنـدى انسان، سـبب روسپيـدى در دنيا و آخرت،و سرمـايه اى عظيم براى زمـان مرگ و برزخ و قيـامت است. ٢ ازاين رو،حيف است انسـان بميرد و حيـات اخروى خود را آغـاز كند،درحالى كه غرق در حسرت و اندوه است.

ص:٢٩٥

در بخش سوم روایت نیز حضرت می فرمایند:در تمام امور زندگی از خدا پروا داشته باش و او را حاضر و ناظر و مراقب و آگاه ببین و بدان که او حتی پلک به هم زدن ها،اشاره های ابرو،معنی نگاه ها،و خیالات انسان را می بیند و همه آن ها را در روز قیامت به او نشان می دهد.

این روایت که پیش از این نیز درباره آن سخن گفته ایم برای نشان دادن اهمیت بیداری قلب کافی است،زیرا بدون حضور و بیداری قلب نه نماز انسان پرمنفعتی است و نه پیشه کردن تقوای الهی ممکن است.

برای بیداری قلب نیز زمینه های فراوانی قرار داده شده است و خداوند اسباب این بیداری را برای هرکس به نوع،کیفیت،و صورتی فراهم می کند که اگر به آن ها توجه کند متنبه شده و راه را خواهد یافت.

سخنی که سبب بیداری پادشاهی شد.

آورده اند که در سالیان دور پادشاهی زندگی می کرد که کشور گسترده ای داشت،اما بعدها تغییر موضع داد و مسیر زندگی اش را عوض کرد و پس از چشم پوشی از مقام سلطنت به انسانی معنوی و تأثیرگذار تبدیل شد.سبب این تغییر موضع نیز این بود که روزی،در زمان اوج سلطنتش،مغرور و متکبر به تخت تکیه داده بود و وزیران و نظامیان به رسم معمول در دو طرف تختش ایستاده بودند که ناگهان مردی با لباس های کهنه و گردوخاک گرفته از راه رسیده و از مأموران رده اول کاخ هم عبور کرد و به وسط تالار دربار آمد،ولی در ان جا گرفتار شد و ماموران با چوب و تازیانه به او حمله کردند.وقتی از او پرسیدند که در دربار چه می کردی و برای چه به این جا آمدی؟گفت:هیچ!داشتم از این جا عبور می کردم،دیدم خسته ام.چشمم به این کاروانسرا افتادگفتم بیایم استراحتی بکنم!

بـا شـنیدن این حرف،درباریـان بیشـتر نـاراحت شدنـد و گفتنـد:بی تربیـتی اولت این بـود که همین طور وارد کـاخ شـدی.حالا جسارت می کنی و کاخ اعلیحضرت را کاروانسرا می شماری؟!

در همین حال،سلطان هم روی تخت نشسته و مشغول نظاره است.

مرد گفت:مرا نزنیـد تـا از شـما سـوالی بـپرسم!قبـل از این پادشـاه،این کـاخ متعلـق به که بود؟گفتنـد:پـدرش.گفت پیش از آن چه؟گفتنـد:پـدر بزرگش.گفت:و قبل از آن؟گفتند:جدّ اعلایش.گفت:آن ها الان کجا هسـتند؟گفتند:هر کدام مدتی سـلطنت کرده و حالاـ مرده انـد.گفت:به نظر شـما،جـایی که هرچنـد روز یکبـار به کسـی می رسـد و جـای یکی دیگر می شود،غیر از کاروانسراست؟ ۳

راست هم می گفت دنیـا به راستی کاروانسـراست. ۴ مردم هم اشـتباه می کنـد و این قدر محکم درباره«دربارم»،«کاخم»،«خانه ام»،«پولم»و...

حرف می زننـد.این من ها را بایـد کنار گذاشت،چون اگر این خانه واقعا برای کسـی بود،نباید یک روز تابوت می آورند آدم را می برنـد و دفن می کردنـد و فرزنـدان انسـان،نوه هـا و نتیجه ها و...مالک آن می شدنـد.دل بسـتن به کاروانسـرایی که باید بگـذریم و برویم و دل بسـتن به مـالی که بایـد برای دیگران بمانـد و اسـیر شـدن به زن و بچه و سایر مسائل دنیایی از بیخردی است و تنها علتش خواب قلب است.

مرحوم کراجکی در کتـاب کنز الفوایـد نقـل می کنـد که روزی متوکل عباسـی امام جواد،علیه السـلام،را به کاخ خود احضار کرد،درحالی که بر تخت آراسته ای در میان بستانی نشسته بود و جام شرابی در دست داشت.در حال مستی،امام،علیه السلام،را نیز به نوشیدن شراب دعوت کرد و وقتی امتناع ایشان را دید از ایشان خواست برایش شعری بخواند.

حضرت نیز از فرصت استفاده کردند و این ابیات را سرودند:

باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم غلب الرجال فلم تمنعهم القلل

و استنزلوا بعد عز من معاقلهم فاسکنوا حفرا یا بئس ما نزلوا

ناداهم صارخ من بعد ما دفنوا این الاسرهٔ و التیجان و الحلل

این الوجوه التی کانت مجحبهٔ من دونها تضرب الاستار و الکلل

فافصح القبر عنهم حین ساءلهم تلک الوجوه علیها الدود تنتقل

قد طال ما اکلوا دهرا ما شربوا فاصبحوا بعد طول الاکل قد اکلوا

وقتی سخن امام به این جا رسید،متوکل جام شراب را به زمین کوبید و عیشش تباه شد. ۵ او از شنیدن این حقایق بیدار شد،ناراحت شد و کامش تلخ گردید،چون قلبش در خواب بود ولی آن پادشاه با شنیدن سخن آن مرد به فکر فرو رفت و بیدار شد و جریان زندگی اش را تغییر داد.او از سلطنت دست برداشت و بدون این که کسی خبردار شود از پایتختش فرار کرد.فرارش هم همان فراری بود که قرآن بدان دستور داده است:

«فَفِرُّوا إِلَی اللّهِ...». ۶

به جانب خدا فرار کنید....

اصولا،کسی فرار می کند که می خواهد خود را از قیدوبند یا مصیبتی برهاند.ما هم برای این که گرفتار نفس امّاره و پول و زندگی های پرزرق وبرق دنیایی نشویم باید فرار کنیم و برای این که خیالمان راحت باشد و امنیت پیدا کنیم و گرفتار نشویم،باید مانند اصحاب کهف به سوی خدا فرار کنیم. «فَفِرُّوا إِلَی اللّهِ».

پادشاه نیز با لباسی معمولی از پایتخت فرار کرد و جریانات عجیبی نیز در این راه برایش پیش آمد که او را تربیت کرد و به انسانی اثرگذار بدل کرد.یکی از این جریانات این بود که یکبار به شهر ناآشنایی رسید و نیاز به اصلاح موی سر و صورتش پیدا کرد.در دکان سلمانی،یک نفر دیگر داشت اصلاح می کرد و به سلمانی می گفت:من باغبانم مدتی است رفته.

اگر آدم امین و درستی پیدا کردی،به من معرفی کن!

سلمانی به این مرد غریب نگاهی کرد و او را انسانی درستی یافت.

چون وقتی انسان به جانب خدا فرار می کند،قیافه دیگری پیدا می کند و به تعبیر قرآن اهل خدا بودن از چهره اش معلوم می شود ۷ و آنان که چشم بیداری دارند آن ها را می شناسند. ۸ آن سلمانی هم در چهره این مرد نشانی از پاکی و درستی دید،لذا پرسید:اهل کجایید؟گفت:اهل خاک!

«مِنْها خَلَقْناکُمْ وَ فِیها نُعِیدُکُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُکُمْ تارَةً أُخْری». ۹

این صحیح ترین جواب است.پرسید:کار می کنید؟گفت:اگر کار مشروعی باشد،انجام می دهم.سلمانی هم رو به صاحب باغ کرد و گفت:به ضمانت من،ایشان را برای کار ببر.

در احوالاتش آمده است که در عرض شش ماه آن قدر خوب به درختان این باغ رسیدگی کرد که باغی نمونه ساخت.یک روز در فصل انار،صاحب باغ مهمان داشت.به او گفت:مقداری انار شیرین برای ما بیاور.من مهمانان محترمی دارم!او نیز رفت و یک ظرف انار آورد ولی همه انارها ترش بود.دوباره آورد ولی باز هم انارها ترش بودند.صاحب باغ گفت:تو شش ماه است در این باغ کار می کنی و هنوز نمی دانی کدام درخت انار شیرین دارد؟گفت:نه.گفت:چطور نمی دانی؟گفت:چون روزی که با من در آن سلمانی قرارداد بستی،گفتی باغبان می خواهم نه باغ خور.من در این شش ماه یک میوه هم از این درختان نخورده ام، برای همین است که نمی دانم انار شیرین کدام و انار ترش کدام است؟

به راستی،چند نفر از ما این طور فکر می کنیم؟چند کارگر و کارمند داریم که این فرهنگ را داشته باشند؟چند اداری و بازاری داریم که این گونه رفتار کنند؟در تمام این سرزمین چند انسان عادل مانند او داریم که توقع داریم عدالت همه جا برپا بشود؟

عدالت در یک کشور وقتی حاکم می شود که تک تک افراد عادل باشند

ص:۲۹۹

یا در مسیر عدالت حرکت کنند.حاکمان هم باید عادل باشند،وگرنه امکان اجرای عدالت وجود ندارد.هر انسانی باید در فردیت خودش عادل باشد و در مجموع باید کل جامعه هم عادل باشد.حاکمان نیز باید عادل باشند تا عدالت به معنی واقعی اجرا شود و به بار بنشیند.این عدالت هم زمانی اجرا می شود که حاکم امام دوازدهم و نیروهایش عبادی الصالحون باشند.در غیر این صورت،اگر در جامعه ای همه عادل باشند،کل بدنه دولت هم عادل باشد،ولی یک وزیر یا وکیل یا استاندار ظالم باشد،باز خدا این عدالت را قبول ندارد و می گوید در این مملکت ظلم هست.

امیر المؤمنین درباره حق و عدالت سخن زیبایی دارند،می فرمایند:

«الحق أوسع الاشیاء فی التواصف،و أضیقها فی التناصف». ۱۰

یعنی مردم درباره حق و عدالت خوب حرف می زنند و می نویسند و می گویند،اما وقت عمل که می رسد،از ده میلیون نفر یک نفر هم به آن عمل نمی کندو ازاین رو،گسترده ترین چیز در عالم وصف عدل و حقیقت و تنگ ترین واقعیت،عمل به عدالت و حق است.

زیرکی را گفتم این احوال بین،خندید و گفت

صعب روزی،بو العجب کاری،پریشان عالمی

آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست

عالمی دیگر بباید ساخت وز نو آدمی.

۱۱ پروین اعتصامی درباره احوان انسان ها در دنیار شعری زیبایی دارد که خوب از عهده بیانش برآمده است و به قول مولوی:خود حقیقت نقد حال ماست آن. ۱۲ می گوید:روزی،پاسبانی مرد مستی را به جرم مستی گرفت...:

محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت

مست گفت:ای دوست این پیراهن است افسار نیست

چرا این طوری به یقیه من چسبیدی.مگر نمی دانی این پیراهن است.

گفت:مستی کین چنین افتان و خیزان می روی

گفت:جرم راه رفتن نیست ره هموار نیست

تلوتلو خوردن من از مستی نیست.خیابان و کوچه پر از چاله و گودال است و بدون سکندری خوردن نمی شود در آن راه رفت.

گفت می باید تو را خانه قاضی برم

گفت رو صبح آی،قاضی نیمه شب بیدار نیست

گفت نزدیک است والی را سرای،آن جا شویم

گفت قاضی از کجا در خانه خمّار نیست

از کجا می دانی که جناب والی در میخانه نیست.

محتسب دیدی هرچه می گوید این مست یک جواب درست و حسابی به او می دهد.

گفت تا داروغه را گوییم در مسجد بخواب

گفت مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست

گفت از بهر غرامت جامه ات بیرون کشم

گفت پوسیدست جز نقشی ز پودوتار نیست.

گفت دیناری بده پنهان و خود را وا رهان

گفت کار شرع کار درهم و دینار نیست.

پاسبان گفت شب است و هیچ کس ما را نمی بیند.پولی بده تا یقه ات را رها کنم بروی.گفت رشوه حرام است.

آخرین حرف های پسبان این بود:

گفت آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه

گفت در سر عقل باید بی کلاهی عار نیست

گفت می بسیار خوردی،زان چنین بیخود شدی

گفت ای بیهوده گوی،حرف کم و بسیار نیست

ص:۳۰۱

گفت باید حد زند هشیار مردم مست را

گفت:آری،این جا یک نفر هشیار نیست.

۱۳ گفت این یکی را درست می گویی،اما بقیه حرف هایت درست نبود.

واقعا،چه کسی می خواهد تو را حد بزند.

هرکس حدی به گردنش نیست بیاید

در زمان حضرت عیسی،علیه السلام،می خواستند یک نفر را سنگسار کنند.حضرت اعلام کرد هرکس می خواهد در مراسم شرکت کند باید تمام صورتش را بپوشاند به طوری که شناخته نشود.فردا،در بیرون شهر،حدود دویست نفر با صورت پوشیده آمدند.حضرت فرمود:

آماده اید گنهکار را حد بزنید؟گفتند به،فرمود:شرطش این است که هر کس حدّ شرعی به گردنش نیست برای اجرای حد بایستد.نتیجه آن که همه رفتند و فقط حضر عیسی باقی ماند. ۱۴

گفت باید حدزدن هوشیار مردم مست را

گفت آری لیک اینجا یک نفر هوشیار نیست.

انسان هوشیار در عالم زیاد نیست و اکثر مردم در غفلت و خواب به سر می برند ۱۵ و با بعثت انبیاء و نزول کتاب های آسمانی هم بیدار نمی شوند.دل به دنیا بسته و در پی کام جویی هرچه بیشترند و نمی توانند از لذت ها و نعمت های زندگی برای رشد و هدایتشان استفاده کنند.نه اهل فکرند،نه تقوا پیشه می کنند و دست از گناه برمی دارند و نه حاضرند دقایقی از شبشان را به عبادت خدا مشغول باشند.درحالی که صاحب قلب بیدار به دنیا طور دیگری نگاه می کند،خوابش را به اندازه می گیرد و لحظاتی از شب خواب را رها می کند و می رود وضو می گیردچراغ ها را هم روشن نمی کند که کسی بفهمدمی آید با محبوبش خلوت می کند.با آن معشوقی که از دست نمی رود،با آن

معشوقی که آدم را رها نمی کند.با آن معشوقی که محبتش به انسان بی نهایت است.با آن معشوقی که کلید دنیا و آخرت دستش است.با آن معشوقی که تمام خزانه هایش را در اختیار بنده اش می گذارد.این چه حرف عجیبی بود که یک روز،علی،علیه السلام،خطاب به سپیده سحر گفت:آیا روزی بود که تو بیدار شوی و علی خواب باشد؟ ۱۶

از خدا پروا کنیم.در عالم،باغبان باشیم نه باغ خور،بیدار باشیم نه خواب.اهل فکر باشیم نه بنده غفلت،زیرا امیر المومنین در روایت دیگری می فرماید:

«عن أبی عبد اللّه،علیه السلام،قال:قال أمیر المؤمنین،علیه السلام،فی کلام له:یابن آدم،إن التفکر یدعو إلی البر و العمل به». ۱۷

تفکر انسان را به خوبی و عمل دعوت می کند.

در حقیقت،وقتی انسان می نشیند و اندیشه می کند،این اندیشه او را با خوبی ها و درستی ها و وظائف و تکالیف آشنا می کند و او را به اولیاء خدا مرتبط می کند.بعد،این اندیشه او را به عمل دعوت می کند و به انجام آن خیر مشتاق می سازد.پس،همانطور که فکر کردن به گناهان انسان را به دام گناه می اندازد،اندیشه صحیح نیز انسان را به سمت خوبی ها سوق می دهد و او را به انجام خیر وا می دارد.در هر دو سو نیز انسان پس از مدتی شتاب می گیرد و به سرعت پیش می رود؛به سوی خوبی بشتر یا به سوی بدی افزون تر.

«فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ » ؛به کجا چنین شتابان ؟

این شتاب در دل سپردگی به دنیا و عمل برای اندوختن هرچه بیشتر امکانات دنیایی مساله عجیبی است و انسان های فراوانی را به هلاکت رسانده است.چند وقت پیش،یک نفر را در بهشت زهرا در قطعه ای معمولی دفن کردند که فکر نمی کنم تا حالا کرم ها و مارها و موش ها

چیزی از بدنش باقی گذاشته باشند:

امان روزی که در قبرم نهند تنگ به بالینم نهند خشت و گل و سنگ

نه پای آن که بگریزم به جایی نه دست آن که با موران کنم جنگ.

کرم ها به یقین تا حالا چشم و گوش و زبان و گوشت های بدنش را خورده اند و جز استخوان چیزی از او بر جای نگذاشته اند،ولی از همین استخوان در حال متلاشی شدن دویست میلیارد تومان سرمایه بر جای ماند که تا آن جا که برایم تعریف کردند نه با آن کاری برای خدا انجام داد و نه آخرتش را آباد کرد.زن و بچه اش هم تنها کاری که با این پول برای خدا کردد این بود که او را به بهشت زهرا بردند و غسل دادند و کفن کردند و به خاکش سپردند.همین!

با مشت بسته آمده ام من در این جهان

یعنی به غیر حرص و غضب نیست حالیم

با مشت باز می روم آخر به زیر خاک

یعنی ببین که می روم و دست خالیم.

۱۸

به راستی،ما که دست خالی به دنیا می آییم و با دست خالی هم باید برویم،این همه بسته بودنمان به دنیا برای چیست؟دلم برای خودم و همه کسانی که در دوره عمرم با آن ها برخورد داشته ام می سوزد.یقین دارم نود و نه درصدتشان هم اهل نماز و روزه بودند،اما با این حال، اسیر کامل بودند؛یعنی امکان این که با داشتن توان کامل و امکانات خدایی وارد کار مثبتی بشوند نداشتند؛قدمشان بسته بود،دستشان بسته بود.آخرت ما هم آینه دنیای ماست.اگر در این دنیا پا توان حرکت و دست قدرت پرداخت داشته باشد،قیامت هم دست باز است و پا قدرت حرکت دارد،ولی اگر این جا دست وپا بسته باشد،قیامت بسته تر خواهد بود.برای همین،باید در رفتار خودمان دقت کنیم و از خودمان سوال کنیم که آیا مؤمن هستیم یا نه؟چون مومن دل بسته دنیا نیست،بلکه

ص:۳۰۴

همواره در جهاد و حرکت است:

«إِنَّ اللّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا فِی التَّوْراهِ وَ الْإِنْجِیلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بایَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ». ۱۹

یقینا خـدا از مؤمنان جان ها و اموالشان را به بهای آن که بهشت برای آنان باشد خریده؛همان کسانی که در راه خدا پیکار می کننـد،پس دشـمن را می کشـند و خود در راه خدا کشـته می شوند.خدا آنان را بر عهده خود در تورات و انجیل و قرآن وعده بهشت داده است؛وعـده ای حق.و چه کسـی به عهـد و پیمـانش از خـدا وفـادارتر است؟پس ای مؤمنان،به این دادو سـتدی که انجام داده اید،خوشحال و شاد باشید و این است کامیابی بزرگ.

انسان مؤمن مال و جانش را با خدا معامله می کند و به سوی خدا فرار می کند:

«فَفِرُّوا إِلَی اللّهِ».

ایـن فرمـان خـود پروردگـار است کـه بـه مـا بنـدگان دسـتور می دهنـد از گرفتـار شـدن به مـال و صـندلی و شـهوت و...فرار کنیم.پس،چرا این قدر ما ضـعیفیم که پول می تواند ما را به اسارت ببرد تا دیگر نتوانیم جذب خدا شویم؟چرا این قدر ضعیفیم که دیـدن یـک چهره زیبـا،بـا این که صـاحب زن و فرزنـد هستیم،می توانـد ما را به سوی خود بکشـد،اما حریم خـدا این همه دعوتمان می کند و نمی توانیم به سوی آن برویم؟این اسارت چیست و از کجا نشات می گیرد و چگونه باید از آن رها شد؟

پاسـخش این است که همه این اسـارت ها و مانـدن به سـبب خواب قلب است،زیرا قلبی که خواب است در همه زمینه ها اسـیر است و امیدی به رستگاری اش نیست و مطالباتش از دنیا هر روز بیشتر می شود.

دیده اهل طمع ز نعمت دنیا پر نشود هم چنان که چاه به شبنم.

۲۰

پاسخی برای چند سوال قیامت بیابیم.

الان،آن اسکلت در بهشت زهرا بدون آن سرمایه می پوسد،درحالی که بار آن را به دوش می کشد و در قیامت باید جوابگوی هر ریالش باشد.

ما هم باید جوابگو باشیم،زیرا پیامبر اسلام،صلی اللّه علیه و آله،فرمود:

«لا یزول قدم عبد یوم القیامه من بین یدی اللّه عز و جل حتی یسأله عن أربع خصال:عمرک فیما أبلیته،و مالک من أین اکتسبته،و أین وضعته،و عنه حبنا اهل البیت...». ۲۱

در دادگاه قیامت از انسان می پرسند که ثورتت را از کجا آوردی و با آن چه کار کردی؟اگر بگوید تمام عمرم را صرف جمع کردن دویست میلیارد تومان کردم و بعد آن را گذاشتم و رفتم،می پرسند:با این نعمتی که از سفر خدا برداشتی،چه کردی؟خمس دادی؟مکه رفتی؟یتیمی را اداره کردی...؟اگر بگوید:این ثروت را برای مخارج زن و بچه ام می خواستم،می گویند:یک زن و چند فرزند مگر چقدر هزینه داشتند و این همه پول را برای چه کاری می خواستند؟آن وقت است که دیگر جوابی وجود ندارد و حسرت و اندوه وجود انسان را دربر می گیرد؛ روزی که از افسوس خوردن گرهی وا نمی شود و پشیمانی دیگر سودی ندارد.

ما نیز به واقع گرفتاریم.شاید درجات اسارتمان با هم تفاوت داشته باشد،ولی همه به نوعی اسیریم.بیایید تا دیر نشده از خدا بخواهیم به حق امیر المومنین علی ما و همه بندگان خود را از اسارت نجات دهد و از خواب غفلت که عاقبت حسرت باری در پی دارد بیدارمان کند.

ص:۳۰۶

پی وشت

(۱).کافی،ج ۲،ص ۵۴.این روایت به صورت «نبه بالفکر...» نیز نقل شده است.ر ک:

وسائل الشیعه(آل البیت)،ج ۱۵،ص ۱۹۵.

(۲).درباره اهمیت نماز شب روایات زیادی وارد شده است.از جمله:

-امام صادق،علیه السلام: ما من عمل حسن یعمله العبد إلا و له ثواب فی القرآن إلا صلاه اللیل فإن اللّه لم یبین ثوابها لعظیم خطرها عنده،فقال:تتجافی جنوبهم عن المضاجع...فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قره أعین جزاء بما کانوا یکسبون. (بحار الانوار،ج ۸،ص ۱۲۶)

-رسول اللّه،صلی اللّه علیه و آله: علیکم بقیام اللیل فإنه دأب الصالحین قبلکم،و إن قیام اللیل قربه إلی اللّه،و منهاه عن الإثم. (بحار الانوار،ج ۵۹،ص ۲۶۷)

-امام صادق،علیه السلام: علیکم بصلاه اللیل فإنها سنه نبیکم،و دأب الصالحین قبلکم،و مطرده الداء عن أجسادکم. (کنز العمال،ح ۲۱۴۲۸)

-امام علی،علیه السلام: قیام اللیل مصحه للبدن،و مرضاه للرب عز و جل و تعرض للرحمه،و تمسک بأخلاق النبیین. (علل الشرائع،ص ۳۶۲،ح ۱)

-امام صادق،علیه السلام،فی قوله تعالی: إن الحسنات یذهبن السیئات:صلاه المؤمن باللیل تذهب بما عمل من ذنب بالنهار. (کافی،ج ۳،ص ۲۶۶،ح ۱۰)

-عنه،علیه السلام: صلاه اللیل تبیض الوجه،و صلاه اللیل تطیب الریح،و صلاه اللیل تجلب الرزق،إمام زین العابدین،علیه السلام،لما سئل:ما بال المتهجدین باللیل من أحسن الناس وجها؟-لأنهم خلوا باللّه فکساهم اللّه من نوره (علل الشرائع،ص ۳۶۳ و ۳۶۶،ح ۱).

-رسول اللّه،صلی اللّه علیه و آله: من کثر صلاته باللیل حسن وجهه بالنهار (من لا یحضره الفقیه،ج ۱ ص ۴۷۴).

-إمام صادق،علیه السلام: طلبت نور القلب فوجدته فی التفکر و البکاء،و طلبت الجواز علی الصراط فوجدته فی الصدقه،و طلبت نور الوجه فوجدته فی صلاه اللیل. (مستدرک الوسائل،ج ۱۲،ص ۱۷۳،ح ۱۳۸۱۰).

ص:۳۰۷

(۳).ابواب الجنان،نسخه چاپ سنگی مولف.

(۴).کافی،ج ۸،ص ۱۴:بخشی از کلام امام سجاد،علیه السلام،درباره زهد این است:

«أیها المؤمنون لا یفتننکم الطواغیت و أتباعهم من أهل الرغبه فی هذه الدنیا المائلون إلیها،المفتتنون بها،المقبلون علیها و علی حطامها الهامد و هشیمها البائد غدا و احذروا ما حذرکم اللّه منها و ازهدوا فیما زهدکم اللّه فیه منها و لا ترکنوا إلی ما فی هذه الدنیا رکون من اتخذها دار قرار و منزل استیطان،و اللّه إن لکم مما فیها علیها دلیلا و تنبیها من تصریف أیامها و تغیر انقلابها و مثلاتها و تلاعبها بأهلها،إنها لترفع الخمیل و تضع الشریف و تورد أقواما إلی النار غدا ففی هذا معتبر و مختبر و زاجر لمنتبه..» .نیز:بحار الأنوار،ج ۷۰،ص ۳۶: «عن محمد بن یحیی،عن أحمد بن محمد،عن علی بن الحکم،عن أبی عبد اللّه المؤمن،عن جابر:قال:دخلت علی ابی جعفر،علیه السلام، فقال:یا جابر و اللّه إنی لمحزون و إنی لمشغول القلب،قلت:جعلت فداک،و ما شغلک و ما حزن قلبک؟فقال:یا جابر إنه من دخل قلبه صافی خالص دین اللّه،شغل قلبه عما سواه،یا جابر ما الدنیا و ما عسی أن تکون الدنیا؟هل هی إلا طعام أکلته أو ثوب لبسته أو امرأه اصبتها؟یا جابر إن المؤمنین لم یطمئنوا إلی الدنیا ببقائهم فیها و لم یأمنوا قدومهم الاخره،یا جابر الاخره دار قرار،و الدنیا دار فناء و زوال،و لکن أهل الدنیا أهل غفله،و کأن المؤمنین هم الفقهاء أهل فکره و عبره لم یصمهم عن ذکر اللّه ما سمعوا بآذانهم،و لم یعمهم عن ذکر اللّه ما رأوا من الزینه،فقازوا بثواب الاخره کما فازوا بذلک العلم» .نیز:بحار الأنوار،ج ۷۰،ص ۱۳۴:علی،علیه السلام: «أیها الناس إنما الدنیا دار مجاز و الاخره دار قرار،فخذوا من ممرکم لمقرکم،و لا تهتکوا أستارکم، عند من یعلم أسرارکم،و أخرجوا من الدنیا قلوبکم،من قبل أن تخرج منها أبدانهکم».

نیز:تنبیه الخواطر،ج ۱ ص ۱۲۸:رسول اللّه،صلی اللّه علیه و آله،عندما وقف علی مزبله: »هلموا إلی الدنیا!و أخذ خرقا قد بلیت علی تلک المزبله و عظاما قد نخرت فقال:هذه الدنیا».

(۵).أبو الفتح کراجکی،کنز الفوائد،ص ۱۵۸.ایشان ابیاتی چند از شاعران عرب را نیز در این باره ذکر کرده اند.از جمله:-

-سید رضی:

قد آن ان یسمعک الصوت* انائم قلبک ام میت* یا بانی البیت علی

غیره*

نیز:

إذا مضی یوم علی هدنه* و أنت فی شک من النائبات* فعاجل الفرصه قبل الردی

*

الحادثات.

شاعری دیگر:

اشح علی ملکی و احمیه دائبا* و سوف برغم الانف اخرج عن ملکی

*

ادری متی انا میت* فلست من الموت المنغص فی شک* و موضع قبری ان اکن

قد جهلته* فلی خبره بالعرض و الطول و السمک* کانی اری نفسی و حولی جماعه

* یلقننی بعض و بعضهم یبکی.

محمود بن حسن وراق:

مضی امسک الماضی شهیدا معدلا* و اعقبه یوما ما علیک

شهید*

اعقبته عاد نفعه* علیک و ماضی الامس لیس یعود* لا ترج فعل الخیر یوما الی

غد*

و تعرف فضل حقه*

بها ابدا وعودا* و تستخفی بها عن کل خلقه.

نیز:

یا ناظرا یرنو بعینی راقد*

و مشاهد للامر غیر مشاهد* منیت نفسک ضله و ابحتها* طرق الرجاء و هن غیر

قواصد* تصل الذنوب الی الذنوب و ترتجی* درک الجنان و فوز ما للعابد*

و نسیت ان اللّه اخرج آدما* منها الی الدنیا بذنب واحد* و لابی العتاهیه اسماعیل

الجرار*

و لا فی الذی* لم یات من لذه لمستحلیها* انما أنت طول عمرک ما عمرت*

و الساعه التی أنت فیها.

نیز درباره دنیا:

یا خاطب الدنیا الی نفسها* تنح عن خطبتها

تسلم* ان التی تخطب غراره* قریبه العرس من المأتم.

رواتی دربابه گفتگوی حضرت عیسی با دنیا وارد شده است: ان عیسی بن مریم، علیه السلام،قال للدنیا:یا امره کم لک من زوج؟قالت:کثیر!قال:فکلهم طلقک؟-

-فقالت:لا- بل کلهم قتلت.قال:اهؤلاء الباقون لا یعتبرون باخوانهم الماضین کیف تورد بینهم المهالک واحدا واحدا فیکونوا منک علی حذر؟قالت:لا.

و انشد لبعضهم فی الدنیا*

تقتل الافها* اف لقتاله الافها.

رسول اللّه،صلی اللّه علیه و آله: انا زعیم بثلاث لمن اکب علی الدنیا بفقر لا غناء له و بشغل لا فراغ له و بهم و حزن لا انقطاع له و قال علیه السلام کونوا فی الدنیا اضیافا و اتخذوا المساجد بیوتا وعدوا قلوبکم الرقه و اکثروا التفکر و البکاء و لا تختلفن بکم الهواء تبنون ما لا تسکنون و تجمعون ما لا تأکلون و تاملون و تاملون ما لا تدرکون.

(۶).ذاریات،۵۰.روایات بسیاری فرار موجود در آیه را به معنی حج گرفته اند.از جمله،کافی، ج ۴،ص ۲۵۶:امام باقر،علیه السلام،در معنی «فَفِرُّوا إِلَی اللّٰهِ إِنِّی لَکُمْ مِنْهُ نَذِیرٌ مُبِینٌ» فرمود: حجواإلی اللّه عز و جل. ولی به نظر می رسد حج یکی از مصادیق این معنا باشد.

(۷).خود من سی سال با یکی از این اهالی خدا آشنا بودم.به واقع،هرچه در روایات و آیات دیده بودم در او بود.خدا رحمتش کند،از دنیا رفت.هنوز از عکسش که در کتابخانه ام گذاشته ام نور پخش می شود و هرکسی که این عکس را می بیند،تحت تاثیر قرار می گیرد و از احوالات او می پرسد.(مولف)

(۸).برداشتی است از این آیه: تَعْرِفُ فِی وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِیمِ. (مطففین،۲۲)

(۹).طه،۵۵.

(۱۰).قسمتی از خطبه حضرت در جنگ صفین است.نهج البلاغه،ج ۲،ص ۱۹۸.مرحوم مجلسی در بحار(ج ۴۱،ص ۱۵۴)در توضیح این عبارت می فرمایند: (اوسع الاشیاء فی التواصف)أی کل أحد یصف الحق و العدل و یقول:لو ولیت لعدلت،و لکن إذا تیسر له لم یعمل بقوله و لم ینصف الناس من نفسه. نیز می فرماید(ج ۷۴،ص ۳۵۴):

التواصف أن یصف بعضهم لبعض و التناصف أن ینصف بعضهم بعضا و انما کان الحق أجمل الاشیاء فی التواصف لانه یوصف بالحسن و الوجوب و کل جمیل و انما کان أوسعها فی التناصف لان الناس لو تناصفوا فی الحقوق لما ضاق علیهم أمر من الامور و فی النهج«و الحق أوسع الاشیاء فی التواصف واضیقها فی التناصف»و هو أوضح-

-و معناه أن الناس كلهم يصفون الحق و لكن لا ينصف بعضهم بعضا.

(۱۱).از حافظ است.

(۱۲).مثنوی معنوی،دفتر اول.

(۱۳).دیوان پروین اعتصامی،قطعه محتسب و مست.

(۱۴).وسائل الشیعه(آل البیت)،حر عاملی،ج ۲۸،ص ۵۳:

«محمد بن یعقوب،عن علی بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن محبوب،عن علی بن أبی حمزه،عن أبی بصیر،عن عمران بن میثم،أو صالح بن میثم،عن أبیه،إن امرأه أقرت عند أمیر المؤمنین علیه السلام بالزنا أربع مرات،فأمر قنبرا فنادی بالناس فاجتمعوا، وقام أمیر المؤمنین علیه السلام فحمد اللّه و أثنی علیه،ثم قال:أیها الناس إن إمامکم خارج بهذه المرأه إلی هذا الظهر لیقیم علیها الحد إن شاء اللّه،فعزم علیکم أمیر المؤمنین لما خرجتم،و أنتم متنکرون،و معکم أحجارکم لا یتعرف منکم أحد إلی أحد، فانصرفوا إلی منازلکم إن شاء اللّه،قال:ثم نزل،فلما أصبح اناس بکره خرج بالمرأه و خرج الناس معه متنکرین متلثمین بعمائمهم و بأردیتهم،و الحجاره فی أردیتهم و فی أکمامهم حتی انتهی بها و الناس معه إلی الظهر بالکوفه،فأمر أن یحفر لها حفیره ثم دفنها فیها،ثم رکب بغلته و أثبت رجله فی غرز الرکب،ثم وضع اصبعیه السبابتین فی اذنیه،و نادی بأعلی صوته:أیها الناس،إن اللّه عهد إلی نبیه صلی اللّه علیه و آله عهدا عهده محمد صلی اللّه علیه و آله إلی بأنه لا یقیم الحد من للّه علیه حد،فمن کان للّه علیه مثل ماله علیها فلا یقیم علیها الحد،قال:فانصرف الناس یومئذ کلهم ما خلا أمیر المؤمنین و الحسن و الحسین علیهم السلام،فأقام هؤلاء الثلاثه عیها الحد یومئذ و ما معهم غیرهم...» .

و عن علی بن إبراهیم،عن أبیه،عن ابن أبی عمیر،عمن رواه عن أبی جعفر علیه السلام قال:اتی أمیر المؤمنین علیه السلام برجل قد أمر علی نفسه بالفجور،فقال أمیر المؤمنین علیه السلام لأصحابه:اغدوا غدا علی متلثمین فقال لهم:من فعل مثل فعله فلا یرجمه و لینصرف،قال:فانصرف بعضهم و بقی بعضهم،فرجمه من بقی منهم».

و قال الصادق علیه السلام:«إن رجلا جاء إلی عیسی بن مریم علیه السلام فقال:یا-

–روح اللّه إنی زینت فطهرنی،فأمر عیسی علیه السلام أن ینادی فی الناس أن لا یبقی أحد إلا خرج لتطهیر فلان،فلما اجتمع الناس و صار الرجل فی الحفیره،نادی الرجل:

لا یحدنی من للّه فی جنبه حد،فانصرف الناس کلهم إلا یحیی و عیسی علیهما السلام» .

(۱۵).مراجعه به آیات قرآن این حقیقت تلخ را به خوبی نشان می دهد.ریشه(ک ث ر) در قرآن ۱۶۳ بار به صورت های مختلف به کار رفته است.از جمله در این آیات:

– أَ وَ کُلَّما عاهَدُوا عَهْداً نَبَذَهُ فَرِیقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لا یُؤْمِنُونَ.

– أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقالَ لَهُمُ اللّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْیاهُمْ إِنَّ اللّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النّاسِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لا یَشْکُرُونَ.

– کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْکِتابِ لَکانَ خَیْراً لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَکْثَرُهُمُ الْفاسِقُونَ.

–وَ أَنِ احْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ وَ احْذَرْهُمْ أَنْ یَفْتِنُوکَ عَنْ بَعْضِ ما أَنْزَلَ اللّهُ إِلَیْکَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّما یُرِیدُ اللّهُ أَنْ یُصِیبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ النّاسِ لَفاسِقُونَ.

– قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنّا إِلاّ أَنْ آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْنا وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَ أَنَّ أَکْثَرَکُمْ فاسِقُونَ.

– وَ تَری کَثِیراً مِنْهُمْ یُسارِعُونَ فِی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ أَکْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ.

– قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ لا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ غَیْرَ الْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعُوا أَهْواءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا کَثِیراً وَ ضَلُّوا عَنْ سَواءِ السَّبِیلِ.

– تَری کَثِیراً مِنْهُمْ یَتَوَلَّوْنَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَبِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللّهُ عَلَیْهِمْ وَ فِی الْعَذابِ هُمْ خالِدُونَ.

– وَ لَوْ کانُوا یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ النَّبِیِّ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِیاءَ وَ لکِنَّ کَثِیراً مِنْهُمْ فاسِقُونَ.

– قُلْ لا یَسْتَوِی الْخَبِیثُ وَ الطَّیِّبُ وَ لَوْ أَعْجَبَکَ کَثْرَهُ الْخَبِیثِ فَاتَّقُوا اللّهَ یا أُولِی الْأَلْبابِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ. –

ص:۳۱۲

- مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَ لاَ سَائِبَةٍ وَ لاَ وَصِيلَةٍ وَ لاَ حَامٍ وَ لٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ.

- وَ قَالُوا لَوْ لاَ نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ.

- وَ لَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلاَئِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَ حَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلاً مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلاَّ أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ.

- وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلاَّ يَخْرُصُونَ.

- وَ مَا لَكُمْ أَلاَّ تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلاَّ مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَ إِنَّ كَثِيراً لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ.

- ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لاَ تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ.

- وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَ إِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ.

- فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هٰذِهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ أَلاَ إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ.

- وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لاَ يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لاَ يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لاَ يَسْمَعُونَ بِهَا أُولٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ.

- يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لاَ يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلاَّ هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لاَ تَأْتِيكُمْ إِلاَّ بَغْتَةً يَسْئَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ.

- وَ مَا لَهُمْ أَلاَّ يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَ هُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلاَّ الْمُتَّقُونَ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ.

- إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلاً وَ لَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيراً لَفَشِلْتُمْ وَ لَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ لٰكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.

- كَيْفَ وَ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لاَ يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلاًّ وَ لاَ ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ تَأْبَى قُلُوبُهُمْ -

- وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ.

- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيراً مِنَ الْأَحْبَارِ وَ الرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لاَ يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.

- وَ مَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلاَّ ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لاَ يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ.

- أَلاَ إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَلاَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ.

- وَ مَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَشْكُرُونَ.

- فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ.

-أ فمن كان على بيّنه مّن رّبّه و يتلوه شاهد مّنه و من قبله كتب موسى إماما و رحمه أولئك يؤمنون به و من يكفر به من الأحزاب فالنّار موعده فلا تك فى مريه مّنه إنّه الحقّ من ربّك و لكنّ أكثر النّاس لا يؤمنون.

- وَ قَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لاِمْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ.

- وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَشْكُرُونَ.

- مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاَّ أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ.

- وَ لَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ.

- وَ مَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ.

- وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلاَّ وَ هُمْ مُشْرِكُونَ.

- المر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يُؤْمِنُونَ.

- وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لاَ يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ -

- اَلنّاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ.

- ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً عَبْداً مَمْلُوكاً لاٰ يَقْدِرُ عَلىٰ شَيْ ءٍ وَ مَنْ رَزَقْنٰاهُ مِنّا رِزْقاً حَسَناً فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْراً هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ.

- يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللّٰهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهٰا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكٰافِرُونَ.

- وَ إِذٰا بَدَّلْنٰا آيَةً مَكٰانَ آيَةٍ وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا يُنَزِّلُ قٰالُوا إِنَّمٰا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ.

- وَ لَقَدْ صَرَّفْنٰا لِلنّاسِ فِي هٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبىٰ أَكْثَرُ النّاسِ إِلاّٰ كُفُوراً.

- أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هٰاتُوا بُرْهٰانَكُمْ هٰذٰا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ.

- أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جٰاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كٰارِهُونَ.

- أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلاّٰ كَالْأَنْعٰامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً.

- وَ لَقَدْ صَرَّفْنٰاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبىٰ أَكْثَرُ النّاسِ إِلاّٰ كُفُوراً.

- إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَ مٰا كٰانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ. (٨ بار)

- يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ كٰاذِبُونَ.

- أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرٰاراً وَ جَعَلَ خِلاٰلَهٰا أَنْهٰاراً وَ جَعَلَ لَهٰا رَوٰاسِيَ وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حٰاجِزاً أَ إِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ.

- وَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النّاسِ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَشْكُرُونَ.

- فَرَدَدْنٰاهُ إِلىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهٰا وَ لاٰ تَحْزَنَ وَ لِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ.

- وَ قٰالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنٰا أَ وَ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً يُجْبىٰ إِلَيْهِ ثَمَرٰاتُ كُلِّ شَيْ ءٍ رِزْقاً مِنْ لَدُنّٰا وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ.

- وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَأَحْيٰا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهٰا لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْقِلُونَ.

- وَعْدَ اللّٰهِ لاٰ يُخْلِفُ اللّٰهُ وَعْدَهُ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ.

- أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مٰا خَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ -

- مُسَمًّى وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النّاسِ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ لَكافِرُونَ.

- فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِى فَطَرَ النّاسَ عَلَيْها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّهِ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ.

- قُلْ سِيرُوا فِى الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ.

- وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ.

- وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلاّ كَافَّةً لِلنّاسِ بَشِيراً وَ نَذِيراً وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ.

- قُلْ إِنَّ رَبِّى يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ.

- لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ.

- وَ لَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ.

- ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً رَجُلاً فِيهِ شُرَكاءُ مُتَشاكِسُونَ وَ رَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيانِ مَثَلاً الْحَمْدُ لِلّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ.

- «فَإِذا مَسَّ الْإِنْسانَ ضُرٌّ دَعانا ثُمَّ إِذا خَوَّلْناهُ نِعْمَةً مِنّا قالَ إِنَّما أُوتِيتُهُ عَلىٰ عِلْمٍ بَلْ هِىَ فِتْنَةٌ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ.

- لَخَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النّاسِ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ.

- إِنَّ السّاعَةَ لَآتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يُؤْمِنُونَ.

- اَللّهُ الَّذِى جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ النَّهارَ مُبْصِراً إِنَّ اللّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النّاسِ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَشْكُرُونَ.

- بَشِيراً وَ نَذِيراً فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لا يَسْمَعُونَ.

- لَقَدْ جِئْناكُمْ بِالْحَقِّ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كارِهُونَ.

- ما خَلَقْناهُما إِلاّ بِالْحَقِّ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ.

- قُلِ اللّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَهِ لا رَيْبَ فِيهِ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ.

- وَ إِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذاباً دُونَ ذٰلِكَ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ.

- أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لا يَكُونُوا كَالَّذِينَ -

- أَوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ.

- وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً وَ إِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ.

- ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بِرُسُلِنَا وَ قَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ.

- وَ قَدْ أَضَلُّوا كَثِيراً وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالاً.

(۱۶).منتهی الآمال،شیخ عباس قمی،زندگی حضرت علی،علیه السلام.

(۱۷).بحار الأنوار،ج ۶۸،ص ۳۲۲ و کافی،ج ۲،ص ۵۵.

(۱۸).از شهریار است.

(۱۹).توبه،۱۱۱.

(۲۰).از سعدی است.

(۲۱).أمالی،شیخ مفید،ص ۳۵۳؛و نیز:بحار الأنوار،ج ۲۷،ص ۱۰۳:رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله: لا یزول قدم عبد یوم القیامه من بین یدی اللّه عز و جل حتی یسأله عن أربع خصال:عمرک فیما أفنیته؟و جسدک فیما أبلیته؟و مالک من أین اکتسبته و أین وضعته؟و عن حبنا أهل البیت،فقال رجل من القوم:و ما علامه حبکم یا رسول اللّه!فقال:محبه هذا،و وضع یده علی رأس علی بن أبی طالب،علیه السلام.

۱۶ویژگیهای مومنین

اشاره

در کلام امیر المومنین

ص:۳۱۹

تهران،حسینه همدانیها رمضان ۱۳۸۶

ص:۳۲۰

بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

انـدیشه و تفکر صـحیح،که ثمره به کـار گرفتن عظیم ترین و پرمنعفت ترین نعمت خـدا یعنی عقل است،در معارف دینی ما از نشانه ها و ویژگی های مردم مؤمن شـمرده شده است. ۱ این بـدان جهت است که مدرم باایمان عقل متحرک و فعالی دارند و از فرصتی برای تغـذیه عقـل خود بـا علم و دانش و معرفت و آگاهی اسـتفاده می کننـد؛زیرا خداونـد متعال برای هر عضوی از اعضای ظاهری و باطنی روزقی قرار داده و رزق عقل نیز بهره وری از علم و دانش است. ۲

کتاب:بستان عالمان

امیر المؤمنان درباره کتاب های درست و مفید فرموده اند:

«الکتب بساتین العلماء». ۳

کتاب ها باغ و بوستان عاشقان علم اند.

این تعبیر خیلی تعبیر مهمی است.بـاغ محـل پردرختی است که انواع میوه ها را به تناسب وجود انسان دربر دارد.کتاب نیز باغی است که هر

ص:۳۲۱

صفحه یـا سـطرش حـاوی هـدایتی یا رشـدی است و به انسان سود می رساند.بسـیاری از مردم با کتاب انسـی ندارنـد و مطالعه انـدیشه دیگران را چه بسـا کار عبثی می داننـد،درحالی که مردم مؤمن می داننـد که برای نوشـتن یک کتاب مفیـد چه وقت و نیرویی صـرف شده و چه زحمتی کشیده شده است.بنابر روایت،علما و دانشمندان وارثان انبیا و اولیا هشتند. ۴ در نتیجه،حاصل عمر و زحمـت انـان نیز کـار پیغمـبران و ائمـه طـاهرین را انجـام می دهـد و این نشـان دهنـده ارزش حقیقی کتـاب است؛ ۵ به خصوص،کتـابی که در حوزه دین و معرفت دینی و براسـاس قرآن و اهـل بیت نظـام گرفته باشـد که در احساسـات و مشاعر و قلب و روح و زندگی مردم بسیار موثر است.

یکی از اساتیـد دانشـگاه سـوریه پس از مطـالعه متـن عربی کتـاب آغـوش رحمت در نـامه ای به من نـوشت که این کتـاب در خـانواده من اثر کرد و مشـکل عبـادت و نمـاز ما را حل کرد.پس از آن،خودش هم زحمت کشـید و این کتاب را به انگلیسـی ترجمه کرد.این تـاثیر مطـالعه کتـاب است و انسـان پس از دیـدن این تـاثیرات است که ارزش کلام امیر المؤمنین را درک می کند.

ویژگی های مومن

امیر المومنین روایت مهم دیگری دارنـد که در آن نشانه های مردم مؤمن را بیان می کننـد و وقتی به مسأله فکر و اندیشه مردم مؤمن می رسند تعبیر بسیار عمیقی دراین باره ارائه می دهند که بسیار درخور تامل است:

«المؤمن بشره فی وجهه،و حزنه فی قلبه.أوسع شئ صدرا،و أذل شئ نفسا.

یکره الرفعه،و یشنو السمعه.طویل غمه.بعید همه.کثیر صمته.مشغول وقته.

شکور صبور،مغمور بفکرته،ضنین بخلته،سهل الخلیقه،لین العریکه.نفسه أصلب من الصلد و هو أذل من العبد» .

دهمین نشانه ای که حضرت در این روایت درباره مؤمن بیان می کنند «مشغول وقته»است؛یعنی زمانی که خداوند در اختیار انسان مؤمن قرار داده همواره اشغال و مومن همواره مشغول است،زیرا مؤمن کسی نیست که اجازه بدهد سرمایه عظیم عمر هدر برود و نابود شود.او می داند که زمان رفته باز نمی گردد و مجموعهٔ عمرش جایگزین یک لحظه از دست رفته نخواهد شد و بازگشتی در کار نخواهد بود؛چرا که اگر خداوند بخواهد انسان را به عقب برگرداند تا مثلا یک ساعت از عمر رفته اش را جبران کند،باید همه حرکات جهان هستی را در این یک ساعت به جای خود برگرداند؛یعنی به تمام جهان باید فرمان بازگشت بدهد تا دوباره انسان در ابتدای زمان نابودشده اش قرار بگیرد.این کار را خداوند برای کسی انجام نمی دهد،پس باید هر لحظه را مغتنم شمرد و عمر را به بطالت بر باد نداد.

هنگام سپیده دم خروس سحری دانی که چرا همی کند نوحه گری؟

یعنی که نمودند در آئینه صبح از عمر شبی برفت و تو بی خبر.

۶

ازاین روست که مومن این قدر مواظب لحظات عمرش است تا بیهوده حرام نشود و از دست نرود.او برنامه خود را طوری تنظیم می کند که به همه مسئولیت ها و وظایفش رسیدگی کند.او ویژگی های این برنامه را نیز از وجود مبارک امیر المؤمنین اقتباس می کند،آن جا که در تقسیم ساعات روزانه می فرمایند:

«للمؤمن ثلاث ساعات:فساعه يناجى فيها ربه،و ساعه يرم معاشه،و ساعه يخلى بين نفسه و بين لذتها فيما يحل و يجمل» . ۷

یعنی مومن روزش را به سه قسمت تقسیم می کند:هشت ساعتش را صرف مناجات و اطاعت پروردگار می کند؛هشت ساعت را برای تامین

معاش زندگی و نیازهای دنیایی اش صرف می کند؛و هشت ساعت دیگر را صرف لذت بردن از زیبایی ها و لذت های حلال می کند.این برنامه زندگی مومن است:عبادت و لذت و کار و تلاش.

کار برای کسب روزی حلال

مساله مهمی که همواره در طول زندگی بشر مطرح بوده و شاید در دوران ما نیاز به آن بیشتر احساس می شود انتخاب پاک ترین و سالم ترین و مشروع ترین شغل هاست،زیرا انسان پولی را که از راه تلاش به دست می آورد اغلب هزینه خوراک خود می کند و اگر لقمه ای که از این راه می خورد پاک باشد،در وجود او تبدیل به روشنایی شده و رابط میان او و خدا می شود.در غیر این صورت،در درون آدمی سبب پیدایش ظلمت های متراکمی خواهد شد که او را از خدا دور می کند و بنده شیطان می سازد.

در سوره مومنون،خداوند به تمام انبیاء که بیدارترین مردم اند و از خطا و اشتباه معصوم اند و همواره مواظب و مراقب احوالات خود هستند هشدار می دهد که:

«یا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً إِنِّی بِما تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ.» ۸

ای پیامبران،از خوردنی های پاکیزه بخورید و کار شایسته انجام دهید؛ مسلما من به آنچه انجام می دهید دانایم.

به راستی،انسان چه نیازی دارد با داشتن یک زن و یک یا دو بچه پانصد میلیون تومان پول به دست بیاورد؟این ثروت را که نمی شود از راه حلال واقعی به دست آورد.مگر نشنیده ایم که امیر المؤمنین فرموده اند:من ثروت جمع شده ای را نزد کسی نمی بینم مگر به واسطه ضایع شدن و غارت حق دیگران. ۹ .

خوب است ثروتمندان بدانند که اسلام قبول ندارد یک نفر برای افطارش به زحمت نان و سیب زمینی تهیه کند،ولی چند خیابان آن طرف تر،کسی بار مالی ده بانک روی دوش پولش باشد.این ثروت هیچ ملاک شرعی ای ندارد که یک نفر پس از شصت سال عمر و سال ها زحمت پنجا متر خانه نداشته باشد،ولی چند خیابان بالاتر،یکی دیگر با چهل سال سن مالک شش برج ساخته شده و هشت برج در حال ساخت باشد.این ثروت از کجا آمده است؟باید دراین باره فکر کرد و اندیشه را به کار انداخت.و انسان مومن به این مسائل فکر می کند.

تاریکی ای که متعلق به مادر بود

نقل کرده اند که یکی از اولیای خدا روزی نزد مادرش آمد و گفت:من خیلی موظب زندگی می کنم و خیلی مراقب رفتارم هستم.عباداتم نیز توأم با نور است،اما گاهی در عباداتم یکی خط تاریک می بینم!

البته،این سخن تازه ای نیست،زیرا خیلی از اصحاب درباره حال و وضعشان از ائمه سؤال می کردند.برای مثال،کسی به امام زین العابدین، علیه السلام،عرض کرد:من برای نماز شب بیدار می شوم،اما نمی توانم از جایم بلند شوم.مریض هم نیستم،دلم هم می خواهد بروم وضو بگیرم و این یازده رکعت را بخوانم،اما نمی دانم چرا نمی توانم خود را از رختخواب جدا کنم؟ ۱۰ آیا فرداشب می توانم به برکت نفس شما نماز شب بخوانم؟

امام در پاسخ فرمودند:اگر علاقه داری نماز شب بخوانی،کمتر گناه کن. ۱۱

گناه کردن انسان را از انجام اعمال نیکو محروم می کند و او را زمین گیر می سازد.مگر در دعای کمیل امیر المؤمنین نمی خوانیم:

«قعدت بی اغلالی» . ۱۲

یعنی بـار سـنگین گناهان مرا زمین گیر کرده.ازاین روست که نمی توانیم عبادت کنم نه این که نخواهیم.این دو مساله جـدا از هم است.یکی نمی خواهـد عبادت کند،ولی یکی می خواهد و نمی تواند.سـبب نیز بار سـنگین گناه است،باید برای پرواز این بار را سبک کرد.

گر قدمت هست چو مردان برو ور علمت نیست چو سعدی بمان.

۱۳ به مادرش گفت:من علت این رگه تاریکی را در خودم پیدا نمی کنم.

گفتم از شما بپرسم بلکه بدانید چیست؟

مـادر گفت:پسـرم مرا ببخش.آن تاریکی از من است.زمانی که بادرار بودم،پـدرت یکی دو ماهی در مسافرت بود.روزی،برای پهن کردن لباس به پشت بام خانه رفته بودم.همین همسایه کناری،مقـداری زردآلو در آفتاب پهن کرده بود تا خشک شود.من هم به زردآلو خیلی علاقه داشـتم.توان این که بروم و از میوه فروشـی زردآلو بخرم هم نداشـتم.این بود که از روی پارچه خانه همسایه زردآلویی برداشـتم و خوردم.بعد هم یادم رفت از صاحبش رضایت بگیرم.پسر گفت:سبب آن تاریکی را بعد از چهل سـال پیـدا کردم.خلاـصه،رفت و مـاجرا را گفت و از صاحبش خواست بهای آن زردآلو را قبول کنـد،ولی پیرمرد گفت:حلال خودت و مادرت باشد.چندروز بعد،دوباره نزد مادرش آمد و گفت:دیگر از آن رگه تاریکی خبری نیست.

حاله وجه این که ائمه اصـرار دارنـد شـیعه واقعی را باید از اجتنابش از لقمه حرام شـناخت معلوم می شود.نمی گویند با نماز و ورزه شـیعه را بشناسید،می فرمایند با پول و ثروت بشناسید.اگر حلال خور باشد شیعه است وگرنه شیعه بودنش به فکرتان هم خطور نکند.علی و شیعه حرام خور،علی و شیعه مال مردم خور؟این ها با هم نمی سازند.

ص:۳۲۶

تا این جا معلوم شد که یک بخش وقت مومن باید صرف معاش شود.

امیر المؤمنین می فرمایند هشت ساعت هم برای استراحت و خواب و هم نشینی با دوستان و تفریح و لذت بردن از امور حلال باید صرف شود.می مان هشت ساعت دیگر به فرموده حضرت باید به پروردگار اختصاص یابد.عبادت،آموختن علم،هم نشینی با صاحب نفسان،مطالعه، گریه نیمه شب،نماز جماعت،عیادت مریض،دیدن پدرومادر و سایر ارحام و...از مشغولیت های مؤمن در این هشت ساعت است و مومن واقعی این فرصت را از دست نمی دهد.

[صبر از ویژگی های مومن]

ویژگی دوم مومن:صبر

امیر المومنین بعد«مشغول وقته»از صفت«شکور»یاد می کند،ولی من در این جا صفت صبور را مقدم داشتم تا قطعه نابی را دراین باره بیان کنم.

اگر از لغت شناسان عرب درباره معنای صبر سوال کنیم،خواهد گفت صبر به معنی حبس نفس است؛یعنی خود را در مدار ایمان به خدا نگه داشتن و به هیچ وجه از این مدار بیرون نرفتن. ۱۴ این معنی واقعی صبر است.پس صبر این است که تحت هیچ شرایطی با خدا سرگرانی نکنیم و رشته محبت او را پاره نکنیم؛مثلا،در حال فقر و غنا یا هجوم مشکلات و مصائب یا حتی در حال شادمانی و سرور ارتباطمان را با خدا قطع نکنیم.وقتی مردم با ما بد می شوند و بدون داشتن حجت شرعی آبرویمان را می برند،با خدا و عبادت قهر نکنیم.این صبر است و اجر عظیمی هم دارد و عملی در قرآن نیست که برای آن دو اجر قرار داده شده باشد مگر برای صبر ۱۵ :

«أُولٰئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِمٰا صَبَرُوا وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَهِ السَّیِّئَهَ وَ مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ یُنْفِقُونَ». ۱۶

ص:۳۲۷

اینان به علت صبری که می کننـد و بـدی مردم را با نیکی و خوبی خود دفع می کننـد و از آنچه به آنان روزی کرده ایم انفاق می نمایند،دوبار پاداش داده می شوند.

دعایی که مستجاب شد

نقل است که روزی شوهر ام سلمه ۱۷ به خانه آمد و به او گفت:امروز،از پیغمبر دعایی یاد گرفتم که از آن لذت بردم.دلم می خواهد این دعا را به تو هم یاد بدهم.(زن و مرد در دینشان باید به همدیگر کمک کنند).

ام سـلمه می گویـد:من با کمال اشتیاق گفتم:بگو!گفت:پیغمبر فرمود در مصـیبت ها و رنـج ها خود را نگاه دارید و این دعا را بخوانید.

«اللهم اجرنی فی مصیبتی و اخلف لی خیرهم . ۱۸

خدایا،من بر این مصیبت صبر می کنم.تو نیز اجر مرا بده و بهتر از آن چیزی که از دستم رفته نصیبم کن.

ام سـلمه می گویـد:شـوهرم همیشـه این دعـا را می خوانـد تـا این که مرد و من مصـیبت زده شـدم،ولی هر روز این دعـا را می خواندم و از خدا می خواستم بهتر از او را نصیبم کند.

پنـج شـش مـاه از مرگ شـوهرم گذشـته بـد کـه یـک روز دیـدم آرام در می زننـد.رویم را گرفتم و خـودم را پوشانـدم ۱۹ و پرسـیدم:کیست؟صدایی آرام پاسـخم داد.در را باز کردم و دیدم رسول خداست.گفتم:یا رسول اللّه،شما و خانه من؟من خواب می بینم یا بیدارم؟

ندانم ای شب قدر است یا ستاره صبح

تویی برابر من یا خیال در نظرم؟

۲۰ دویـدم حصـیری آوردم و در حیـاط منزل انـداختم.پیغمبر روی حصـیر نشسـتند و فرمودنـد:آمـده ام از تـو خواسـتگاری کنم!عرض کردم:آقا،هیچ زنی نیست که به همسری شما رغبت نداشته باشد،ولی من سه مشکل

دارم.فرمود:بگو!گفتم:یکی این که غیرت من زیاد است.می ترسم همسر شما بشوم و خدای نکرده تقصیری در حق شما از جانب من سر بزند که در قیامت در نجات را به روی من ببندد.گرتفاری دومم بچه های یتیمم هستند.می ترسم اسباب زحمت شما شوند.گرفتاری سومم این است که سنّم بالا رفته و دیگر زن به دردبخوری برای خانه شما نیستم!

پیامبر فرمودند:بچه های یتیمت فرزندان من هستند؛سنّت هم برای من مهم نیست.آن وقت،مرا به عقد خود درآورند.آن جا بود که فهمیدم «و اخلف لی خیرا» یعنی چه،چون خدا تمام خوبی ها را به خانه من فرستاد. ۲۱

در کمالات این زنان همین نکته بس است که رسول خدا به او اعتماد و اطمینان خاصی داشت.خود ایشان نقل می کند که یک روز دیدم پیغمبر نگاهی به حسین کرد و اشک پهنای صورتش را فراگرفت.عرض کردم:

یا رسول اللّه،چه شده و برای چه گریه می کنید؟فرمود:ام سلمه،یک روز،این جگرگوشه مرا در سرزمینی به نام کربلا محاصره می کنند و با این که نهر آب نزدیکشان است،خودش و تمام بچه هایش را و برادرانش را با لب تشنه سر می برند.بعد،مشتی خاک به من دادند و فرمودند:

روزی که دیدی از این خاک خون می جوشد بدان حسین من کشته شده است.

سال ها گذشت.ام سلمه می گوید:حدود ۵۰ سال بعد،روز دهم محرم که هوای مدینه گرم بود،من در خواب دیدم در اتاق باز شد و پیغمبر با پا و سر و برهنه و غرق در گردوغبار وارد منزل شد و فرمود:ام سلمه، من از کربلا می آیم.حسینم را کشتند!

سراسیمه بیدار شدم و سراغ آن خاک رفتم.دیدم خاک به خون آغشته است و دانستم که مصیبتم واقع شده است. ۲۲

پی نوشت

(۱).برای نمونه ر ک:وسائل الشیعه(آل البیت)،ج ۱۶،ص ۱۶۸:امام صادق،علیه السلام:

ثلاث من علامات المؤمن:علمه باللّه،و من یحب،و من یبغض. نیز:همان،ج ۱۷، ص ۶۶:امام باقر،علیه السلام: من علامات المؤمن ثلاث:حسن التقدیر فی المعیشه، و الصبر علی النائبه،و التفقه فی الدین.

(۲).دراین باره این روایات قابل تامل اند:

- الإمام علی علیه السلام:خلق الإنسان ذا نفس ناطقه،إن زکاها بالعلم و العمل فقد شابهت جواهر أوائل عللها،و إذا اعتدل مزاجها و فارقت الأضداد فقد شارک بها السبع الشداد.

- امام علی علیه السلام:العقل غریزه تزید بالعلم و التجارب.

- امام علی علیه السلام:جهاد النفس بالعلم عنوان العقل.

- روسول اللّه صلی اللّه علیه و آله:ستکون فتن یصبح الرجل فیها مؤمنا و یمسی کافرا،إلا من أحیاه اللّه تعالی بالعلم.

- امام صادق علیه السلام:خلق اللّه تعالی العقل من أربعه أشیاء:من العلم،و القدره، و النور،و المشیئه بالأمر،فجعله قائما بالعلم،دائما فی الملکوت.

- أعون الأشیاء علی تزکیه العقل التعلیم.

- إنک موزون بعقلک،فزکه بالعلم.

- کثره النظر فی العلم یفتح العقل.

- کثره النظر فی الحکمه تلقح العقل.

- امام باقر علیه السلام:إن قلبا لیس فیه شئ من العلم کالبیت الخراب الذی لا عامر له.

- رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله:قلب لیس فیه شئ من الحکمه کبیت خرب،فتعلموا، و علموا،و تفقهوا،و لا تموتوا جهالا،فإن اللّه لا یعذر علی الجهل.

- علی علیه السلام:تعلموا العلم فإن تعلمه حسنه....بالعلم یطاع اللّه و یعبد،بالعلم یعرف اللّه و یوحد،بالعلم توصل الأرحام،و به یعرف الحلال و الحرام،و العلم إمام العقل و العقل تابعه،یلهمه اللّه السعداء،و یحرمه الأشقیاء. -

– علی علیه السلام:یا مؤمن إن هذا العلم و الأدب ثمن نفسک فاجتهد فی تعلمهما،فما یزید من علمک و أدبک یزید فی ثمنک و قدرک فإن بالعلم تهتدی إلی ربک، و بالأدب تحسن خدمه ربک،و بأدب الخدمه یستوجب العبد ولایته و قربه،فاقبل النصیحه کی تنجو عن العذاب.

(۳).مستدرک الوسائل،ج ۱۷،ص ۳۰۲.

(۴). رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله:العلماء امناء اللّه علیه خلقه.

– العلماء امناء امتی.

– العام أمین اللّه فی الأرض (کنز العمال:۲۸۶۷۵،۲۸۶۷۶،۲۸۶۷۱).

– العلم ودیعه اللّه فی أرضه،و العلماء امناؤه علهی،فمن عمل بعلمه أدی أمانته،و من لم یعمل بعلمه کتب فی دیوان الخائنین (الدره الباهره:۲۴).

– العلماء امناء الرسل ما لم یخالطوا السلطان (کنز العمال:۲۸۹۵۲).

(۵).از شصت کتابی که خود من مطابق با نیاز زمان نوشته ام حدود ده جلدش به شش زبان دنیا ترجمه شده است.نامه هایی که دانشمندان این کشورها بعد از مطالعه این کتاب ها نوشته اند نشان می دهد کتابی که در حوزه دین و معرفت دینی و براساس قرآن و اهل بیت نظام گرفته،چقدر در احساسات و مشاعر و قلب و روح و زندگی مردم موثر است.(مولف)

(۶).از خیام است.

(۷).نهج البلاغه،حکمت ۳۹۰.مشابه همین روایت را شیخ طوسی در امالی(ص ۱۴۶) نقل کرده است.در این روایت امیر مومنان در وصیتشان به امام حسن،علیهما السلام، می فرماید: «یا بنی،لا فقر أشد من الجهل،و لا عدم أعدم من العقل،و لا وحده أوحش من العجب،و لا حسب کحسن الخلق،و لا ورع کالکف عن محارم اللّه،و لا عباده کالتفکر فی صنعه اللّه عز و جل.یا بنی،العقل خلیل المرء،و الحلم وزیره،و الرفق والده،و الصبر من خیر جنوده.یا بنی،إنه لابد للعاقل من أن ینظر فی شأنه،فلیحفظ لسانه،و لیعرف أهل زمانه.یا بنی،إن من البلاء الفاقه،و أشد من ذلک مرض البدن، و أشد من ذلک مرض القلب،و إن من النعم سعه المال،و أفضل من ذلک صحه البدن،–

-و أفضل من ذلک تقوی القلوب.یا بنی،للمؤمن ثلاث ساعات:ساعه یناجی فیها ربه، و ساعه یحاسب فیها نفسه،و ساعه یخلو فیها بین نفسه و لذتها فیما یحل و یجمل، و لیس للمؤمن بد من أن یکون شاخصا فی ثلاث:مرمه لمعاش،أو خطوه لمعاد،أو لذه فی غیر محرم» .

(۸).مومنون،۵۱.

(۹).دراسات فی نهج البلاغه،محمد مهدی شمس الدین،ص ۴۰: إن فلسفه الفقر عنده تجتمع فی هاتین الکلمتین:(إن اللّه سبحانه فرض فی أموال الاغنیاء أقوات الفقراء فما جاع فقیر إلا بما متع به غنی).و(ما رأیت نعمه موفوره إلا و إلی جانبها حق مضیع) .

(۱۰).این تعبیر در قرآن هم هست:توبه،۳۸: «یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مٰا لَکُمْ إِذٰا قِیلَ لَکُمُ انْفِرُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ اثّٰاقَلْتُمْ إِلَی الْأَرْضِ أَ رَضِیتُمْ بِالْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا مِنَ الْآخِرَهِ فَمٰا مَتٰاعُ الْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا فِی الْآخِرَهِ إِلاّٰ قَلِیلٌ». یعنی شما را چه می شود که به زمین می چسبید و از جایتان بلند نمی شوید؟(مولف)

(۱۱).در روایتی مشابه می خوانیم: «أن رجلا قال لامیر المؤمنین،علیه السلام:إنی احب أن اصلی صلاه اللیل و لست أستیقظ لها،فقال له أمیر المؤمنین،علیه السلام:أنت رجل قد قیدتک ذنوبک» .مقنعه شیخ مفید،ص ۱۴۲.

(۱۲).مصباح المتهجد،ص ۸۴۵: «اللهم عظم بلائی و أفرط بی سوء حالی و قصرت بی أعمالی و قعدت بی أغلالی و حبسنی عن نفعی بعد أملی و خدعتنی الدنیا بغرورها و نفسی بجنایتها و مطالی یا سیدی» .

(۱۳).از سعدی است.

(۱۴).بکری دمیاطی،إعانه الطالبین،ج ۱،ص ۲۸۳: الصبر و هو حبس النفس علی الطاعه و منعها عن المعصیه...

(۱۵).ریشه(ص ب ر)۹۳ بار در قرآن به کار رفته است.آیات قرآن صبر را بیشتر در مسائل معنوی مطرح می کنند؛مثلا،جبهه،آخرت و....در انتهای آیات جنگ می گوید: «وَ اللّٰهُ یُحِبُّ الصّٰابِرِینَ» آل عمران،۱۴۶.و در انتهای آیات آزمایش:-

- «وَ بَشِّرِ الصّ‍ابِرِینَ» بقره،۱۵۵،قرآن پیـامبر را نیز به صبر دعوت می کنـد: «فَاصْبِرْ کَم‍ا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُـ‌لِ...» احقاف،۳۵.پس صبر کن همان گونه که پیامبران اولواالعزم صبر کردند....

(۱۶)قصص،۵۳-۵۴.

(۱۷).ام سلمه،کنیه اش هند یا رمله،دختر ابو امیه بن مغیره،همسر پیامبر اکرم(ص).

ابو امیه یکی از بخشندگان عرب بود.ازاین رو،او را«زاد الراکب»می نامیدند.

مـادرش عـاتکه دختر عـامر ابن ربیعه کنـانی بود.از تاریـخ ولاـدت ام سـلمه اطلاـعی در دست نیست و سـال مرگ او نیز محل اختلاـف است،چنان که آن را از ۵۹ تا ۶۲ ق گفتـه انـد،ولی به نظر می رسـد که تاریـخ اخیر درست تر است،زیرا وی پس از شهادت امام حسـین،علیه السـلام،نیز زنده بوده است.درباره سن او،از پسرش عمر نقل شده که وی هنگام مرگ ۸۴ سال داشت است.مقبره ام سلمه در بقیع در کنار بزرگان صدر اسلام است.

ام سـلمه پیش از ازدواج بـا پیـامبر(ص)،همسـر برادر رضاعی آن حضـرت،ابو سـلمه بن عبـد الاسـد مخزومی بود و همراه او به حبشه هجرت کرد و کنیه اش را نیز از سـلمه پسـر خـود از همین شـوهر گرفته است.همه روایـات مربـوط به سـفیران قریش در حبشه و مناظرات ایشان با جعفر بن ابی طالب در حضور نجاشی از طریق ام سلمه نقل شده است.

ام سـلمه نخستین زن مهاجر از قریش بود که به سبب مخالفت خانواده شوهرش با مهاجرت ابو سلمه،به تنهایی به مدینه هجرت کرد و چون از شوهر و فرزنـد جـدا مانده بود،حدود یک سال در«ابطح»می نشـست و می گریست.پس از درگذشت ابو سـلمه در ۴ ق بر اثر جراحتی که در جنگ احد برداشته بود،پیامبر(ص)با ام سلمه ازدواج کرد.گفته اند،پس از انقضای عده،ابو بکر و سپس عمر از او خواستگاری کردنـد،و ام سـلمه نپـذیرفت.آن گـاه پیـامبر(ص)خواسـتگار فرسـتاد و وی قبول کرد و به روایتی پیامبر خود از او خواستگاری نمود.ام سلمه از جمال بهره کافی داشت،چنان که محسود عایشه و مایه اندوه او شد.

-

-ام سلمه در غزوات متعددی چون مریسیع،خیبر،حدیبیه،خندق،فتح مکه و حنین، رسول خدا را همراهی کرد.بعدها هر ماه به میدان جنگ احد می رفت و بر شهیدان سلام می فرستاد.وی احادیث فراوانی از حضرت رسول(ص)نقل کرده است و در کتب اهل سنت آورده اند که«مسند»او بر ۳۷۸ حدیث مشتمل است،اما هنوز چنین فهرستی از احادیث منقول از ام سلمه در منابع شیعه تهیه و منتشر نشده است.از احادیث او که در کتب فریقین آمده است،می توان به شأن نزول آیه تطهیر،حدیث کساء،و نیز روایت نبوی درباره وقایع کربلا و شهادت امام حسین(ع)اشاره کرد.

گفته اند که تربیت امام حسین(ع)-در دوران کودکی به او محول شده بود.

ام سلمه همچنین از ابو سلمه بن عبد الاسد و حضرت فاطمه(ع)حدیث روایت کرده است و گروهی از او استماع حدیث کرده اند که نام انان در منابع مختلف آمده است.

فهرستی کامل از راویان ام سلمه در معاجم رجالی شیعه دیده نشده است.

بنابر روایات،ام سلمه پس از رحلت پیامبر(ص)،یکی از مدافعان اهل بیت(ع)به شمار می رفت؛چنان که از حضرت فاطمه(ع)در برابر انکار ابو بکر نسبت به میراث پیامبر(ص)،دفاع کرد و در آن سال خود از«عطاء»محروم ماند.هم چنین،پس از قتل عثمان،وقتی طلحه و زبیر به مکه رفتند و عایشه را به جنگ با علی(ع) تشویق کردند،عایشه ام سلمه را برانگیخت،اما وی عایشه را از این کار برحذر داشت.وقتی او از عایشه مأیوس شد.امام علی(ع)را از قصد اصحاب جمل آگاهانید و پسرش عمر بن ابی سلمه را به خدمت آن حضرت گسیل داشت.

امیر المؤمنین(ع)بعدا این پسر را والی بحرین،سپس والی فارس و به قولی والی حلوان و ماه و ماسبذان کرد.

با آن که گفته اند که او و جابر بن عبد اللّه انصاری و برادرزاده اش را از بیم جانشان توصیه به بیعت با معاویه کرد،ولی چون به دستور معاویه،علی(ع)بر روی منبر لعن شد،ام سلمه نامه ای به معاویه نوشت و سخت سرزنشش کرد.در دوران یزید،پس از شهادت حضرت حسین(ع)،ام سلمه به عزاداری پرداخت و به هنگام بازگشت امام زین العابدین(ع)،کتاب های علم امیر المؤمنین(ع)و ذخایر نبوت و خصایص-

-امامت را که نزد او به ودیعت نهاده شده بود،به آن حضرت سپرد و از این جا می توان به توثیق اوکه نیاز به ذکر دلیل ندارداستظهار کرد.ر ک:دائرد المعارف بزرگ اسلامی،ج ۱۰،شماره مقاله:۳۹۴۴،نویسنده عبد الامیر سلیم،با تلخیص.

(۱۸).ذکری،شهید اول،ص ۷۱:و روی مسلم عن ام سلمه قالت:قال رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله:ما من مسلم یصیبه فیقول ما امره اللّه به انا للّه و إنا إلیه راجعون اللهم اجرنی فی مصیبتی و اخلف لی خیرا منها إلا خلف اللّه له خیرا منها.

(۱۹).رسم زنان متدین ابن است که وقتی می خواهند در منزل را باز کنند با حجاب کامل بیرون می آیند.مطابق دستور قرآن زن نباید با مرد غریبه طوری روبه رو شود که زیبایی هایش موجب تحریک شهوات او شود.(مولف)

(۲۰).از سعدی است.

(۲۱).مستدرک الوسائل،ج ۲، ص ۴۰۴: «عن أم سلمه قالت:أتانی أبو سلمه یوما،من عند رسول اللّه،صلی اللّه علیه و آله،فقال:سمعت من رسول اللّه قولا سررت به،قال:«لا یصیب أحد من المسلمین،فیسترجع عند مصیبته،فیقول:اللهم آجرنی فی مصیبتی، و اخلف لی خیرا منها،إلا فعل ذلک به».قالت ام سلمه:فحفظت ذلک منه،فلما توفی أبو سلمه استرجعت و قلت:اللهم آجرنی فی مصیبتی،و اخلف لی خیرا منه،ثم رجعت إلی نفسی فقلت:من این لی خیر من أبی سلمه؟فلما انقضت عدتی،استأذن علی رسول اللّه،صلی اللّه علیه و آله،و أنا أدبغ اهابا لی،فغسلت یدی من القرظ،و أذنت له و وضعت له و ساده من أدم حشوها لیف،فقعد علیها،فخطبنی إلی نفسی،فلما فرغ من مقالته،قلت:یا رسول اللّه ما بی الا أن یکون بک الرغبه،و لکنی امرأه فی غیره شدیده،فأخاف أن تری منی شیئا یعذبنی اللّه به،و أنا امرأه قد دخلت فی السن،و أنا ذات عیال،فقال،صلی اللّه علیه و آله:أما ما ذکرت من السن،فقد أصابنی مثل الذی أصابک،و أما ما ذکرت من العیال،فانما عیالک عیالی.قالت:فقد سلمت لرسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله،فتزوجها رسول اللّه،فقالت ام سلمه:فقد أبدلنی اللّه بأبی سلمه خیرا منه،رسول اللّه،صلی اللّه علیه و آله».

(۲۲).مرحوم مجلسی روایت مشابهی را از گفتگوی ام سلمه با امام حسین،علیه السلام،-

-نقل می کنـد.ر ک:بحار الأنوار،ج ۴۴،ص ۳۳۱: «و وجدت فی بعض الکتب أنه علیه السـلام لما عزم علی الخروج من المدینه أتته ام سـلمه،رضی اللّه عنها،فقالت:یا بنی لا تحزنی بخروجک إلی العراق،فانی سمعت جدک یقول:یقتل ولدی الحسین بأرض العراق فی أرض یقال لها کربلا،فقال لها:یا اماه و أنا و اللّه أعلم ذلک،و إنی مقتول لا محاله،و لیس لی من هـذا بـد و إنی و اللّه لأـعرف الیوم الـذی اقتـل فیه،و اعرف من یقتلنی،و أعرف البقعه التی ادفن فیهـا،و إنی أعرف من یقتـل من أهل بیتی و قرابتی و شیعتی،و إن أردت یا اماه اریک حفرتی و مضـجعی.ثم أشار،علیه السـلام،إلی جهه کربلا فانخفضت الأرض حتی أراها مضجعه و مدفنه و موضع عسکره،و موقفه و مشهده، فعند ذلک بکت أم سلمه بکاء شدیدا،و سلمت أمره إلی اللّه،فقال لها:یا امام قد شاء اللّه عز و جل أن یرانی مقتولا مـذبوحا ظلما و عـدوانا،و قـد شاء أن یری حرمی و رهطی و نسائی مشـردین،و أطفالی مـذبوحین مظلومین،مأسورین مقیدین،و هم یسـتغیثون فلا یجدون ناصـرا و لا معینا.و فی روایه اخری:قالت ام سلمه:و عندی تربه دفعها إلی جـدک فی قـاروره،فقـال:واللّه إنی مقتول کـذلک و إن لم أخرج إلی العراق یقتلونی أیضـا.ثم أخـذ تربه فجعلهـا فی قـاروره،و أعطاها إیاها،و قال:اجعلها مع قاروره جدی فإذا فاضتا دما فاعلمی أنی قد قتلت».

ص:۳۳۶

۱۷انسان و نور الهی

اشاره

و تاثیر آن در سعادت دنیا و آخرت

ص:۳۳۷

تهران،حسینیه همدانیها رمضان ۱۳۸۶

ص:۳۳۸

بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

کتاب خدا از دو گونه نور نام می برد که یکی از آن ها نور حسی و مادی و دیگری نور معنوی و ملکوتی است. ۱ اگر در مکان های مادی نور حسی وجود نداشته باشد،رنگ ها و عناصر حاضر در آن مکان ها نادینی و چشم نیز،که ابزار دیدن اشیای مادی است،فاقد کارایی خواهد بود.به همین ترتیب،اگر نور معنوی بر قلب انسان نتابد، تشخیص حق از باطل و حقیقت از غیر حقیقت برای او ناممکن خواهد بود.اما آن ذات مقدسی که نور حسی را در کاروبار جهان قرار داد تا از برکتش رنگ ها و عناصر مادی به چشم بیایند و زندگی آدمیان سیر طبیعی خود را داشته باشد،نور باطنی را هم قرار داد تا انسان ها بتوانند در پرتو آن حقایق را ببینند،و حق را از باطل و راه را از چاه تمییز دهند.

نور معنوی

آیاتی که به وجود نور باطنی و معنوی تصریح دارند،در کلام خدا

ص:۳۳۹

فراوان اند.از جمله:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً». ۲

ای مردم،یقینا از سوی پروردگارتان برای شما برهان و دلیلی چون پیامبر و معجزاتش آمد؛و نور روشنگری مانند قرآن به سوی شما نازل کردیم.

این نور مبین و تابنده که از جانب ذات مقدس پروردگار برای انسان ها فرو فرستاده شده قرآن است.سبب ارسال این نور را خود قرآن در آیه ای دیگر با لام تعلیل بیان می فرماید:

«هُوَ الَّذِی يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ إِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ». ۳

اوست که بر بنده اش آیات روشنی نازل می کند تا شما را از تاریکی ها به سوی نور بیرون آورد.و یقینا خدا نسبت به شما رؤوف و مهربان است.

خداوند می فرماید انسان ها بدون قرآن در تاریکی های متراکم به سر می برند(زیرا ظلمات جمع ظلمت است).پس،سخن از یک یا چند ظلمت محدود نیست،بلکه پرده های مختلفی از ظلمت مد نظر است:

ظلمت فکر،دل،جان،باطن،سرّ،و ظلمتی که از سوء خلق،شرک،کفر، گناه،جهل به خدا،به قیامت،به مسئولیت ها و...ناشی می شود.این ظلمت ها علت شقاوت و بدبختی انسان و بر باد رفتن دنیا و آخرت اویند،لذا خداوند قرآن را فرستاد تا بندگانش را با توفیق و لطف و محبتش از این ظلمت های متراکم درآورد و وجودشان را غرق در نور کند تا موجوداتی الهی شوند و عاشق ادای تکالیف و مسئولیت ها باشند.

وقتی انسان تبدیل به نور شد،به جانب خدا میل پیدا می کند و به مقام قرب و لقای او می رسد.خداوند نیز تا ابد میهماندار و میزبان او خواهد بود و این تعبیری است که در قرآن آمده است،آن جا که می فرماید با بهشت و رضوان و با سلام ویژه ام از آنها پذیرایی می کنم:

-«نُزُلاً مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ». ۴

ص:۳۴۰

-«سَلاٰمٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِیمٍ». ۵

همانا بهشتیان در چنین روزی در سرگرمی وصف ناپذیری شیرین کام و خوش اند.آنان و همسرانشان در زیر سایه هایی آرام بخش بر تخت هایی آراسته چون حجله عروس تکیه می زنند.برای آنان در آن جا میوه های عالی و مطبوع و آنچه دلشان بخواهد فراهم است.با سلامی پرارزش و سلامت بخش که گفتاری از پروردگاری مهربان است.

انسان عبد و مملوک خداست و قاعدتا او باید به پروردگارش سلام بفرستد،اما خدا به او سلام می کند،چون با این نور وجودی ارزش بسیاری یافته است.

از ظلمت به نور

در مرحله بعد،خداوند به انسان ها می فرماید:وقتی من این نور را در وجود شما قرار دادم و شما هم قدردان این نور بودید،از ظلمت خارجتان می کنم و در نور قرارتان می دهم.آن وقت،تمام نیروهای دنیایی،اگر علیه شما به پا خیزند.مانند باد ضعیفی خواهد بود که با آن بخواهند خورشید را خاموش کنند:

-«یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللّٰهِ بِأَفْوٰاهِهِمْ وَ اللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکٰافِرُونَ». ۶

می خواهند نور خدا را با دهان هایشان خاموش کنند درحالی که خدا کامل کننده نور خود است،گرچه کافران خوش نداشته باشند.

-«یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِؤُا نُورَ اللّٰهِ بِأَفْوٰاهِهِمْ وَ یَأْبَی اللّٰهُ إِلاّٰ أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکٰافِرُونَ». ۷

آنان می خواهند نور خدا را با باد دهانشان(سخنان باطل و تبلیغات بی پایه) خاموش کنند؛ولی خدا جز این که نور خود را کامل کند،نمی خواهد،هر چند کافران خوش نداشته باشند.

اما نور من خاموش شدنی نیست.پس،شما در این نور پایدار بمانید تا آن را برایتان تکمیل کنم،هرچند نور شما به مذاق جهانیان خوش نیاید.

ص:۳۴۱

یعنی همین مقدار که خدا ما را دوست داشته باشد برای دنیا و آخرتمان کافی است.

از خدا چه بخواهیم ؟

الف.نور

خواسته های انسان برخاسته از آگاهی و معرفت اوست و نسبت مستقیم با آن دارد. ۸ کسی که از خدا فقط حوائج دنیایی اش را می خواهد در زندگی اش تنها دنیا را می بیند،چون نیاز مهم تری را در خود احساس نمی کند.اما اهل خدا که از نور حق روشنایی یافته اند،تنها به نعیم دنیا یا آخرت فکر نمی کنند.

خلاف مروت بود کاولیا تمنا کنند از خدا جز خدا

خواسته های این دسته از مردم با دیگران تفاوت اساسی دارد و این تفاوت به لحاظ تفاوتی است که در آگاهی ها و علم ها و شناخت هایشان با دیگران وجود دارد.قرآن کریم خواسته این گروه را از خداوند چنین معرفی می کند:

«رَبَّنا أَتْمِمْ لَنا نُورَنا...». ۹

خدایا!نوری را که به ماداده ای کامل گردان.

ما نیز باید یاد بگیریم که از خدا چیزی را بخواهیم که برای آن آفریده شده ایم و برای این که مشکلات دنیا ما را از این مهم غافل نکند لازم است لااقل نیازهامان را طبقه بندی کنیم و درخواست مال و خوائج دنیوی را در ابتدای دعاهایمان قرار ندهیم.در دعاهایمان،از خدا نور بخواهیم، ۱۰ نه چیزهایی که سبب می شود خداوند بگوید چون فکرتان همین قدر است،پس لیاقتتان هم بیش از این نیست.بیایید حالا که قرار است به آستان کریمی پا بگذاریم که کرمش بی نهایت است،از او فقط خانه ای محقر در دنیا یا مشتی خوراک و پوشاک نخواهیم.مگر نه این

است که او درهای خزانه نورش را به روی ما گشوده و می خواهد ما را صاحب سرمایه ای کند که به وسیله آن لایق قرار گرفتن در حریم حضرتش شویم.پس،تا فرصتی هست آن را از دست ندهیم و از مشغول شدن به خانه و مغازه و پول و...اجتناب کنیم که در درگاه او داشتن هیچ یک از نفائس دنیا لیاقت محسوب نمی شود و چه بسا سبب پشیمانی و حسرت باشد. ۱۱

ب.مغفرت

خواسته دوم جویندگان نور از خدا مغفرت است:

«رَبَّنا أَتْمِمْ لَنا نُورَنا وَ اغْفِرْ لَنا».

این آمرزش برای آن است که تا دیگر ظلمتی در کار نباشد و وجود انسان یکپارچه نور شود.اما آیا می توان یکپارچه نور شد؟پاسخ این است که مگر در زیارت حضرت ابی عبد اللّه الحسین،علیه السلام،نمی خوانیم:

«اشهد انک کنت نورا...». ۱۲

شهادت می دهم که تو نور محض هستی.

قیامت،انسان،و نور

اگر کسی این نور را نگاه دارد و با خود به عالم بعد انتقال دهد،در قیامت آن گونه محشور می شود که در آیۀ شگفت انگیز زیر می خوانیم:

«یَوْمَ تَرَی الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ یَسْعی نُورُهُمْ بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ بِأَیْمانِهِمْ بُشْراکُمُ الْیَوْمَ جَنّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ». ۱۳

مردان و زنان باایمان را می بینی که نورشان پیش رو و از جانب راستشان شتابان حرکت می کند و به آنان می گویند:امروز شما را مژده باد به بهشت هایی که از زیر درختان آن نهرها جاری است،در آن ها جاودانه اید.

این است آن کامیابی بزرگ.

ص:۳۴۳

در ایـن آیه،خداونـد خصوصـیات صاحبـان نـور را برای پیغمـبر اکرم، صـلی اللّه علیه و آله،بیـان می کنـد و می گویـد در روز قیامت،با چشم خود مردان و زنان مؤمن را می بینی که پیش روی آن ها نوری در حرکت است: «یَسْعی نُورُهُمْ». این چه نوری است؟آیه نشان می دهد که این نور خودشان است.

انسـان در ظلمت و وحشت قیامت خیلی به نور نیاز دارد،چون روز قیامت خودش نور نـدارد و نور را بایـد از این جا برد.بـدون نور نه خدا، نه پیغمبر،صلی اللّه علیه و آله؛نه حسین،علیه السلام،و نه بهشت راهیچ یک را نمی شود پیدا کرد.

خداونـد در ادامـه می فرمایـد:وقـتی ایـن نـور از پیش رو و دسـت راسـت مؤمنـان در حرکت است،به آن هـا مژده می دهم که درهای بهشت به رویتان باز است.

این سـخن نورانی قرآن کریم است که خودش نور است و کسانی را که زندگیشان در دنیا هماهنگ با او باشد به نور بدل می کند و در قیامت هم آنان را غرق در نور می کند و به بهشت پروردگار می رساند:

«وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ».

معنـای فوز عظیم هنوز برای مـا معلوم نیست.زیرا ذات مقـدس حضـرت حق که بی نهـایت است به این کلمه صـفت عظیم داده است.واقعا چه چیزی به نظر این وجود بی نهایت می رسـد که چنین فوزی را به صـفت عظیم متصف می کند؟ما نمی دانیم چه عظمتی در میان است. ۱۴

حاصـل کلاـم این که وقـتی این نور بتابـد،تشـخیص حق از باطـل خیلی آسـان می شود.انسـان به مـدد چنین نوری حرف هـای پروردگـار،پیغمبر و ائمه را خیلی خوب می فهمـد و با فهم این سـخنان،تصـمیم هایش را حکیمانه و عاقلانه می گیرد.آن وقت است که می تواند راه صد ساله را یک شبه طی کند.

ص:۳۴۴

نور مؤمنان شدت و ضعف دارد

وجود مقدس حضرت حق در قرآن مجید درباره داشتن نور به تفصیل سخن گفته است.همه کسانی که به خدا ایمان دارند دارای نور هستند، ولی نورشان شدت و ضعف دارد.اکنون،برترین و گسترده ترین نور از آن وجود مبارک امام دوازدهم،عجل اللّه تعالی فرجه الشریف،است و پس از ایشان هر کسی به تناسب هماهنگی اش با قرآن مجید دارای نور است.

اما بداقبال کسی که خدا این نور را برایش قرار نداده باشد!چرا که معلوم می شود چنین موهبتی را برای او نخواسته است.

«أَوْ كَظُلُمٰاتٍ فِی بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشٰاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحٰابٌ ظُلُمٰاتٌ بَعْضُهٰا فَوْقَ بَعْضٍ إِذٰا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرٰاهٰا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُوراً فَمٰا لَهُ مِنْ نُورٍ». ۱۵

اعمال آنان مانند تاریکی هایی است در دریایی بسیار عمیق که همواره موجی آن را می پوشاند.و بالای آن موجی دیگر است و بر فراز آن ابری است.

تاریکی هایی است برخی بالای برخی دیگر.کسی که به چنین امواج و تاریکی هایی مبتلاست هرگاه دستش را بیرون آورد،بعید است که آن را ببیند.و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده است،برای او هیچ نوری نیست.

کسی که او را با این نور نورانی نکرده باشم،دیگر هیچ نوری در عالم برای او وجود نخواهد داشت.او در ظلمات است و انسانی که در ظلمات است سخن منبع نور را در نمی یابد.

«خیرک الینا نازل و شرنا الیک صاعد»

این فرمایش امام سجاد،علیه السلام،در دعای ابو حمزه است.در روایات آمده که خداوند روزی با حضرت موسی،علیه السلام،درباره نیکی هایش به انسان سخن گفت و فرمود:ای موسی،به بندگانم بگو:

«یا ابن عمران،قل لبنی آدم من کان شفیعکم الی اذا خلقتکم؟»

هنگامی که می خواستم شما را بیافرینم،شفیع شما پیش من چه کسی بود؟پدر و مادرتان طبق قانون من ازدواج کردند،ولی وقتی که می خواستید در رحم مادر تکوین بیابید خودم در آفرینشتان تصمیم گرفتم.

«فاحسنت صورکم»

زیبا خلقتان کردم.شما را دیو نیافریدم.براتان شاخ و دم قرار ندادم.

قیافه تان را وحشت آور نساختم.شما را نقاشی کردم.برایتان صورت، چشم،بینی،لب و دهانی زیبا رسم کردم.

«و من کان شفیعکم الی اذ مننت علیکم بالاسلام؟»

چه کسی از من خواست دل شما را با اسلام آشنا کنم تا مؤمن شوید؟ چه کسی شفیع شد تا انتخابتان کنم که دل شما به کار محبت من بیاید؟

«حببت إلیکم الایمان».

مگر نه این است که من دلتان را از محبت پر کردم؟در همه این مواهبی که به شما عطا کردم چه کسی شفیع شما بود؟

«أم من أخرجکم من أصلاب آبائکم إلی بطون أمهاتکم».

چه کسی نطفه شما را با لطف و محبت به رحم مادر انتقال داد و نه ماه تمام از شما پرستاری کرد؟آن جا در آغوش چه کسی بودید و چه کسی به شما غذا می داد؟چه کسی دنیای رحم را برای شما آماده کرد تا در آن مکان تنگ و تاریک سالم بمانید و رشد کنید؟هرکس بیست روز چشمش را ببندد و بعد باز کند،کور می شود.شما شش یا هفت ماه در رحم مادر ماندید،اما چشمتان نابینا نشد؟چه شد که در رحم مادر مواد چرک و کثیف در گوشتان نفوذ نکرد؟چرا با حرکات مادر له نشدید و چگونه سالم به دنیا آمدید؟گویا فراموش کرده اید که در آغوش خودم بودید!

ص:۳۴۶

«أم من أخرجكم بالرفق من أرحام أمهاتكم؟»

چه کسی شما را در کمال محبت از رحم مادر به دنیا منتقل کرد؟ طبیعی به دنیا آمدید و ناگزیر نشدند شما را قطعه قطعه کنند و بیرون بیاورند.پهلوهای مادر را گرم کرد تا استخوان ها نرم و منبسط شود و به آسانی متولد شوید.سپس عضلات مادر را بار دیگر به محل نخست بازگرداند.

«أم من ألقی الرحمه و الرأفه فی قلوب أمهاتکم».

چه کسی رأفت و محبت فرزند را در قلب مادر جای داد؟ذره ذره غذا را چشید تا ببیند آیا برای کودکش مناسب است یا نه؟و با این که طعامی لذیذ بود،خودش تناول نکرد و در کام او نهاد.

ای انسان،وقتی مادرت نو عروس بود،خوابی سنگین داشت،اما پس از این که تو به دنیا آمدی،تا از خواب برمی خاستی از خواب می پرید و آرامت می کرد.آری،من بیش از والدینت از تو پرستاری کرده ام.

«أم من فتق القلب فجعل فیه نورا تتهدون به».

چه کسی انس قرآن و محبت پیغمبر و ائمه طاهرین را در دلت افکند؛ با آن که هیچ گاه آنان را ندیده بودی؟

«أم من وهب لکم السمع تسمعون به».

چه کسی به تو گوش عطا کرد تا با چند استخوان و یک پرده قادر به شنیدن هر صدایی باشی؟

«هذه منتی علیکم قدیمه».

این نعمت های من است که از نخستین لحظۀ استقرارت در رحم مادر به تو عطا کردم.در مقابل،تو چه کردی؟

«تعصوننی بالنهار و متمردون علی».

بـا این حال،تو روزها را به گناه سپری کردی و گسـتاخانه در مقابل فرامینم ایسـتادی.لذا،وقتی شب فرا رسـید،به خاطر گناهانی که در روز از تو سر زده بود،سزاوار عذابم بودی،اما:

«و أنا بعلمی أحفظکم فی ظلم اللیالی».

نگذاشـتم شـبانه ضـرری به تو برسـد و تو را از گزنـد حوادث طبیعی و گزنـد جـانوران مصون داشـتم.از تو،در سالیـان طولانی عمرت،چنان پرستاری کردم که حتی فریاد اعتراض ملائکه نیز بلند شد:

«و ان الملائکه لتنادی:یا حلیم،ما أحلمک عن الضالمین !».

ای خدای بزرگوار،چه اندازه صبر تو در برابر عصیانگران فراوان است!

«یا موسی،ینقلبون فی نعمائی و یعصوننی»

مردم در دریـای نعمت هـای من غوطه می خورنـد و هر گناهی که می خواهنـد مرتکب می شونـد.هنگامی هم که ناصـحان به آنان می گویند:

این همه معصیت برای چیست؟جواب می دهند:

«ثم یقولون إنی غفور رحیم».

خدای ما آمرزنده و مهربان است.

«یا موسی،کم یشکوا کرام الحفظه الی عبدی فآمرهم بالصبر».

فرشتگانی که نامه اعمال بندگانم را می نویسند چقدر از سنگینی بار گناه آنان به درگاه من شکوه آورند و من آنان را به صبر فراخوانم و بگویم:

«و أقول لهم:لعله یرجع و یتوب»

بردبـار باشـید!شایـد این بنـده توبه کنـد و به سوی من بازگردد.آنـان می پرسـند:به راستی او را بـا بـار چهـل ساله گناهش می آمرزی؟و من پاسخ می دهم:آری،و از او دستگیری هم می کنم.

«یا ابن عمران،یمرون بالجیفه فیسدون مناخرهم»

موسی،بندگان مرا می بینی؟آن ها وقتی از نزدیک یک مردار عبور می کنند،بینی خود را می گیرند و می گویند:چه بوی نامطبوعی از وی به مشام می رسد،درحالی که:

«و ذنوبهم عندی أنتن من الجیفه»

گناهانشان از مردار بد بوتر و متعفن تر است.

«یا ابن عمران،عند الشدائد یدعوننی»

ای موسی،آنان تا گرفتاری سختی برایشان پیش می آید،دست ها را به آسمان برمی دارند و می گویند:خدایا،ما کسی را غیر از تو نداریم!

«و ینسوننی عند الرخاء»

اما تا گشایشی در کارشان حاصل می شود،مرا به فراموشی می سپارند.

در انتهای این روایت آمده است:

«یا بنی آدم،خذوا من الدنیا بقدر ما تطیقون».

ای فرزندان آدم،به قدر طاقت خود از دنیا بهره ببرید.

«و اکتسبوا من الذنوب بقدر ما تحتملون العقوبه»

و به اندازه ای که طاقت عذاب دارید،گناه کنید.

«و اطلبوا من النعم بقدر ما تعدون شکره»

و به اندازه ای نعمت های خداوند را طلب کنید که قادر به شکرش هستید.

«ستعلمون اذا رجعتم الی،انی انما امهلت الظالمون لهوانهم علی». ۱۶

به زودی،وقتی به سوی ما بازگردید،همه چیز را خواهید دانست.

خداوند،در این روایت و در قرآن مجید،تاکید می کند که با وجود سنگینی بار معاصی و گناهانتان،اگر توبه کنید شما را می آمرزم. ۱۷

خدا آبروی انسان را پیش پیامبرش هم نمی ریزد

لطف دیگری که خداوند بر بندگان گنهکارش روا می دارد که بسیار تکان دهنده است و بر منتهای رحمت او دلالت می کند همین است.

ص:۳۴۹

وجود مبارک پیغمبر اکرم،صلی اللّه علیه و آله،می فرماید:

«سألت اللّه أن یجعل حساب أمتی إلی لئلا تفتضح عند الامم».

از پیشگاه خداوند متعال تمنا کردم در روز قیامت که همه بندگان جمع اند و یوم الحساب است،محاسبه پرورنده امت مرا به خودم وا گذارد، زیرا خوش ندارم وقتی پرونده کردارها مقابل دیدگان همه باز می شود، آبروی امت من پیش امت های دیگر ریخته شود.

«فأوحی الله إلی:یا محمد،بل أنا أحاسبهم»

خداوند،در پاسخ،وحی فرمود:خود من به حساب امت تو رسیدگی می کنم.

«فان کان منهم زله سترتها عنک لئلا تفتضح عندک». ۱۸

اگر موقع حساب در پرونده ایشان گناهی ببینم که در دنیا نتوانستند آمرزش مرا برای آن طلب کنند،آن گناه را حتی از تو نیز پنهان می دارم تا آبرویشان پیش تو هم محفوظ بماند!

ص:۳۵۰

پی نوشت:

(۱).نور حسی همین نور مادی است که مشاهده می کنیم.اما نور معنوی هم چنان که گفتیم یکی از مصادیقش قرآن و دیگری پیامبر است.اما مطالعه آیات قرآن نشان می دهد که نور معنوی مصادیق بیشتری دارد تا حدی که خداوند خود را نیز نور می خواند.

(۲).نساء،۱۷۴.

(۳).این تعبیر هفت بار در قرآن به کار رفته است:

-در وصف پروردگار

«اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَی النُّورِ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلِیٰاؤُهُمُ الطّٰاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُمٰاتِ أُولٰئِکَ أَصْحٰابُ النّٰارِ هُمْ فِیهٰا خٰالِدُونَ». بقره،۲۵۷.

«یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللّٰهَ ذِکْراً کَثِیراً. وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ أَصِیلاً. هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَ مَلاٰئِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَی النُّورِ وَ کٰانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیماً». احزاب،۴۱-۴۳.

-در وصف پیامبر اسلام:

«رَسُولاً یَتْلُوا عَلَیْکُمْ آیٰاتِ اللّٰهِ مُبَیِّنٰاتٍ لِیُخْرِجَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَی النُّورِ وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وَ یَعْمَلْ صٰالِحاً یُدْخِلْهُ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِینَ فِیهٰا أَبَداً قَدْ أَحْسَنَ اللّٰهُ لَهُ رِزْقاً». طلاق،۱۱.

-در وصف قرآن:

«قَدْ جٰاءَکُمْ مِنَ اللّٰهِ نُورٌ وَ کِتٰابٌ مُبِینٌ. یَهْدِی بِهِ اللّٰهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوٰانَهُ سُبُلَ السَّلاٰمِ وَ یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ یَهْدِیهِمْ إِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ». مائده،۱۵-۱۶.

«الر. کِتٰابٌ أَنْزَلْنٰاهُ إِلَیْکَ لِتُخْرِجَ النّٰاسَ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلیٰ صِرٰاطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ». ابراهیم،۱.

«هُوَ الَّذِی یُنَزِّلُ عَلیٰ عَبْدِهِ آیٰاتٍ بَیِّنٰاتٍ لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَی النُّورِ وَ إِنَّ اللّٰهَ بِکُمْ لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ». حدید،۹.

-در وصف معجزات حضرت موسی:

«وَ لَقَدْ أَرْسَلْنٰا مُوسیٰ بِآیٰاتِنٰا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَکَ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَی النُّورِ وَ ذَکِّرْهُمْ بِأَیّٰامِ اللّٰهِ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِکُلِّ صَبّٰارٍ شَکُورٍ». ابراهیم،۵.

(۴).فصلت،۳۰-۳۲: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَهُ أَلاّ تَخَافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ الَّتِی كُنْتُمْ تُوعَدُونَ. نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِی الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَ فِی الْآخِرَهِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِی أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ. نُزُلاً مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ»؛ بی تردید کسانی که گفتند:پروردگار ما خداست؛سپس در میدان عمل بر این حقیقت استقامت ورزیدند،فرشتگان بر آنان نازل می شوند و می گویند:مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می دادند،بشارت باد.ما در زندگی دنیا و آخرت،یاران و دوستان شما هستیم،آنچه دلتان بخواهد،در بهشت برای شما فراهم است،و در آن هرچه را بخواهید،برای شما موجود است.رزق آماده ای از سوی آمرزنده مهربان است.

(۵).یس،۵۸.

(۶).صف،۸.

(۷).توبه،۳۲.

(۸).اشاره است به این آیه: «فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلّی عَنْ ذِكْرِنَا وَ لَمْ يُرِدْ إِلاَّ الْحَيَاهَ الدُّنْيَا* ذٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَی»؛ بنابراین،از کسانی که از یاد ما روی گردانده اند و جز زندگی دنیا را نخواسته اند، روی بگردان.این دنیا خواهی آخرین مرز دانش و معرفت آنان است؛یقینا پروردگارت به کسی که از راه او منحرف شده،داناتر است،و او به کسی که هدایت یافته،آگاه تر است.نجم،۲۹-۳۰.

(۹). «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحاً عَسَی رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يُدْخِلَكُمْ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لا يُخْزِی اللّهُ النَّبِیَّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَی بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَی كُلِّ شَیْ ءٍ قَدِيرٌ». تحریم،۸.

(۱۰).در تعقیق زیارت آل یس می خوانیم: «اللهم انی اسالك ان تصلی علی محمد نبی رحمتك و كلمه نورك،و أن تملأ قلبی نور اليقين،و صدری نور الايمان،و فكری نور النيات،و عزمی نور العلم،و قوّتی نور العمل،و لسانی نور الصدق،و دينی نور البصائر-

-من عندك،و بصری نور الضیاء،و سمعی نور الحکمه،و مودتی نور الموالاه لمحمد و آله علیهم السلام حتی القاک و قد وفیت بعهدک و میثاقک فیغشینی رحمتک یا ولی یا حمید». ر ک:مفتیح الجنان،زیارت آل یس.

(۱۱).درباره دنیا این روایات قابل تامل اند:

-علی علیه السلام:أخرجوا من الدنیا قلوبکم قبل أن تخرج منها أبدانکم،ففیها اختبرتم و لغیرها خلقتم. نهج البلاغه،ج ۲،ص ۱۸۳.

-رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله:الدنیا ملعونه و ملعون ما فیها،إلا من ابتغی به وجه اللّه عز و جل. نیز: الدنیا ملعونه ملعون ما فیها إلا ما کان فیها للّه عز و جل. کنز العمال:

۶۰۸۳،۶۰۸۸.

-ما من أحد من الأولین و الآخرین إلا و هو یتمنی یوم القیامه أنه لم یعط من الدنیا إلا قوتا. بحار الانوار،ج ۷۷،ص ۵۴،ح ۳.

(۱۲).مصباح المتهجد،شیخ طوسی،ص ۷۲۱: «أشهد أنک کنت نورا فی الاصلاب الشامخه و الأرحام المطهره لم تنجسک الجاهلیه بأنجاسها و لم تلبسک من مدلهمات ثیابها...». دراین باره به این زیارت نیز بنگرید:کامل الزیارات،جعفر بن محمد بن قولویه،ص ۴۰۲: «السلام علیک یا أبا عبد اللّه إنا للّه و إنا إلیه راجعون،ما أعظم مصیبتک عند أبیک رسول اللّه،و ما أعظم مصیبتک عند من عرف اللّه عز و جل،و أجل مصیبتک عند الملا الاعلی،و عند انبیاء اللّه و عند رسل اللّه.السلام منی الیک و التحیه مع عظیم الرزیه،کنت نورا فی الاصلاب الشامخه،و نورا فی ظلمات الارض،و نورا فی الهواء،و نورا فی السماوات العلی،کنت فیها نورا ساطعا لا یطفی،و أنت الناطق بالهدی».

(۱۳).حدید،۱۲.در آیه۸ سوره تحریم نیز این معنا آمده است.

(۱۴).کلمه فورز در قرآن با این ترکیبات به کار رفته است:فوز العظیم(نساء ۱۳،مائده ۱۱۹،صف ۱۲،بروج ۱۱،تغابن ۹،توبه ۷۲،۱۰۰،۱۱۱،یونس ۶۴،صافات ۶۰، غافر ۹،دخان ۵۷،حدید ۱۲).فوز المبین(انعام ۱۶،جاثیه ۳۰)و فوز الکبیر(بروج ۱۱)به کار رفته است.

ص:۳۵۳

(۱۵).نور، ۴۰.

(۱۶).تفسیر کشف الاسرار میبدی،ج ۱،ص ۲۸۱.

(۱۷).توبه و مشتقات آن در قرآن ۲۰۹ بار در طی ۶۹ آیه آمده است.

(۱۸).کنز العمال،ج ۱۴،ص ۳۶۹؛الجامع الصغیر،جلال الدین سیوطی،ج ۲،ص ۳۶:

سألت اللّه أن یجعل حساب أمتی إلی لئلا تفتضح عند الامم،فأوحی اللّه إلی:یا محمد!بل أنا أحاسبهم فان کان منهم زله سترتها عنک لئلا تفتضح عندک.

روایت مشابهی نیز دراین باره وجود دارد.از جمله:کنز العمال،ج ۱۱،ص ۴۴۹:«لما أسری بی إلی السماء قربنی ربی تعالی حتی کان بینی و بینه تعالی کقاب قوسین أو أدنی لا بل أدنی قال:یا حبیبی!یا محمد!قلت:لبیک یا رب!قال:هل غمک أن جعلتک آخر النبیین؟قلت:یا رب لا،قال:حبیبی!هل غم أمتک أن جعلتهم آخر الامم؟قلت:یا رب!لا،قال:أبلغ أمتک عنی السلام و أخبرهم أنی جعلتهم آخر الامم لافضح الامم عندهم و لا أفضحهم عند الامم.

ص:۳۵۴

۱۸ سفر معنوی تفکر

اشاره

تنها راه رشد و کمال انسان

تهران،حسینیه همدانیها رمضان ۱۳۸۶

ص:۳۵۵

بسم اللّه الرحمن الرحيم.الحمد للّه رب العالمين و صلّى اللّه على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّ على محمّد و آله الطاهرين.

تفکر سفری معنوی و پرمنفعت است که انسان را به نتایج و دستاوردهای فراوانی در دنیا و آخرت می رساند.برای بیان اهمیت این موضوع کافی است بدانیم که حدود یک ششم از آیات قرآن کریم (نزدیک به هزار آیه)درباره تفکر است که با کلماتی چون فکر و شعور و عقل و لبّ(به معنای عقل و مغز)همراه است. ۱ با توجه به این میزان اهمیت،شایسته است که انسان فرصتی را برای مطالعه و تدبر در این آیات اختصاص دهد و از این دریای معانی گوهرهایی نفیس برآورد.

علاوه بر قرآن مجید،انبیای الهی و رسول گرامی اسلام و ائمه طاهرین،علیهم السلام،نیز روایات فراوانی در باب تعقل و تفکر از خود بر جای گذاشته اند که میراثی عظیم دراین باره به حساب می آید و کتاب های مهم شیعه و سنی آن ها را ذکر کرده اند.از جمله این آثار کتاب شریف اصول کافی اثر محدث بزرگوار کلینی است که باب نخست آن باب عقل و جهل است.در این باب،مرحوم کلینی روایتی را از قول

وجود مبارک امام موسی بن جعفر،علیهما السلام،نقل می کند که روایتی طولانی است و امام آن را خطاب به شاگرد محبوبش هشام ایراد کرده اند. ۲ هشام از شاگردان امام صادق،علیه السلام،و امام کاظم، علیه السلام،است و با این که در سنین جوانی از دنیا رفته،آثار بسیار ارزنده ای از خود به جای گذارده است. ۳

روایت این عالم بزرگوار آن قدر مهم است که اگر در کتاب های درسی جهان وارد می شد،بر اثر آن جهانی پاک و آرمانی به وجود می آمد.اما دریغ که این اندیشه های ناب تنها زینت بخش صبحات کتاب های روایی ماست،نه زیور جان و عقل و زندگی مردم!هم چنین،مطالعه این روایت باید با این بینش همراه باشد که این گوهر ناب دریای معنویت از دریای علم امام موسی بن جعفر،علیهما السلام،برون تراویده است.زیرا اگر جوینده چنین گوهری با این نگاه به روایت بنگرد و به آن دل بسپارد،با توفیق الهی خواهد دید که تفکر برترین و زیباترین سفرهاست.

توصیه به هم نشینی با اندیشمندان

حضرت در این روایت بر این نکته تأکید می کنند که باید با اولی الالباب و انسان های اهل اندیشه و خرد،که نفس مؤثری دارند،نشست و برخاست کرد.از این تأکید نیز بر می آید که تفکر سرچشمه کارهای عظیمی است و می توانند در نفوس دیگران تأثیرات مهمی داشته باشد.

(پیش از این درباره تأثیر هم نشینی با صاحب نفسان در بیداری قلب سخن گفته ایم که در این جا مکرر نمی کنیم).همین مقدار توجه کافی است که پیامبر اکرم،صلی اللّه علیه و آله،فرمود:

«جالسوا العلماء و سائلوا الکبراء و خالطوا الحکماء». ۴

با عالمان هم نشین باشید،از بزرگان درخواست کنید،و با حکیمان آمیزگار باشید.

ص:۳۵۸

خاک را آباد کردی و دین را به باد دادی

صاحب کتاب ابوب الجنان ۵ نقل کرده است که هارون الرشید در کنار خانه های فقیران و مستحقان شهر بغداد کاخی گران بها و بسیار مجلل برای خود بنا کرده بود.شرح جزئیات این قصر در این مقال نمی گنجد، اما برای بیان عظمت این کاخ همین اندازه کافی است بدانیم که در این بنا که تا زمان معتصم برپا بود ۶ دوازده هزار دروپنجره به کار رفته بود؛ مخارج پرده ها و فرش ها و ریخت وپاش ها و نگهداری از چنین قصری حساب جداگانه دارد.

کار ساخت این قصر تازه پایان یافته و هارون به تازگی در آن مستقر شده بود که بهلول،این مرد بافکر،از نزدیکی آن گذر کرد.از قضا، هارون او را دید و دستور داد وی را به نزدش فراخوانند.بهلول حاضر شد.هارون پرسید:نظری درباره این کاخ نداری؟گفت:چرا.گفت:بگو! گفت:نمی گویم،باید بنویسم.برای این منظور،قلمی به او دادند.گفت:

بای روی یکی از دیوارها بنویسم،جایی که همیشه جلوی چشمت باشد!گفت:قبول است،بنویس!

بهلول مردی عالم و دانشمند بود و مانند اغلب قدما خط خوبی هم داشت،لذا بهلول دیواری را برای نوشتن برگزید که همیشه مقابل دیدگان هارون باشد.بعد،این سخن را بر روی دیوار نوشت که محصول سفر معنوی فکر است:

«رفعت الطین و وضعت الدین»

گل را بالا بردی و دین را نابود کردی.

مگر یک زمامدار با همسرش چقدر جا اشتغال می کند که مردم بینوا باید تاوان زندگی اشرافی او و خانواده اش را بدهند؟مگر سیره رسول

ص:۳۵۹

خدا این بود که تو خود را جانشین او می دانی؟در نتیجه،تو با بالا بردن این کاخ،خاک را آباد و دین را به باد دادی.

ما هم باید فکر کنیم و انصاف دهیم که این تن مگر چقدر می ارزد که اتومبیل حاملش باید دویست میلیون تومان قیمت داشته باشد؟یک زوج مگر چقدر زندگی لازم دارند که باید قیمت خانه شان بیست میلیارد تومان باشد؟آیا فکر می کنیم که این گونه زندگی ها پیش خدا بازخواست ندارد؟

یک نقاش ساختمان برایم تعریف می کرد که سه سال است در خانه ای نقاشی می کنم و هنوز تمام نشده است!مگر صاحب این خانه تا کی می خواهد در آن زندگی کند؟این خانه حتما فرش ابریشم نیاز دارد و قطعا مبل ایرانی هم برای شکسر شأن است و مبلمانش را باید از پاریس تهیه کنند و خانم این خانه باید دوسه کیلو طلا و برلیان در مهمانی ها به خودش آویزان کند.آیا این زندگی ها در قیامت نیاز به جواب دادن ندارد؟

امروز،رسم بدی پیدا شده و گاه گاه سفره های آن چنانی و افطاری های کذایی در بهترین هتل های تهران برپا می شود.اگر هزینه افطاری هر مهمانی در این مجالس بیست هزار تومان باشد،پانصد نفر مهمان چقدر هزینه خواهد داشت؟این ها در قیامت جواب ندارد؟آیا این همان اطعامی است که پیغمبر به آن سفارش کرده؟مگر حضرت نگفته است وقتی روزه می گیرید و گرسنه و تشنه می شوید به یاد گرسنگی افراد مستحق بیفتید و یاد از گرسنگی و تشنگی قیامت کنید؟آیا این پانصد نفر اس مستحقین هستند یا از کارخانه داران عمده یا صاحب منصبان مملکت اند؟آن ها هم اگر به واقع تدین دارند،نباید این گونه دعوت ها را

بپذیرند،مگر علی،علیه السلام،در نهج البلاغه به استاندار بصره عتاب نکرد که چرا بر سر یکی از این سفرها حاضر شده است. ۷

*** بهلول پس از آن جمله پرمغز،جمله دوم را بر روی دیوار نوشت:

«رفعت الجصّ و وضعت النصّ»

ای هارون،گچ بری های ظریفی در سالن ها و اتاق های این کاخ به کار بردی،در عوض روش پیغمبر عظیم الشأن اسلام را به نابودی کشاندی.

او زندگی ای زاهدانه و معمولی داشت،پس تو که ادعای خلافت او را داری چرا این گونه زندگی می کنی؟

سپس جمله سوم را نوشت:

۳إن کان من مال غیرک فظلمت و اللّه لا یحب الظالمین»

اگر پول این کاخ از آن خودت نبوده و از حق دیگران آن را ساخته ای، ظلم کرده ای و خدا در قرآن فرموده است که من ظالمان را دوست ندارم و از آنان متنفرم.در نتیجه،تو با ساختن این کاخ مورد نفرت خدا واقع شده و از چشم رحمت خدا افتاده ای.

«و إن کان من مالک فقد أسرفت و اللّه لا یحب المسرفین».

اما اگر پول از خودت و زحمت بازوی خود آن را ساخته ای که هارون از زحمت بازوی خود یک شاهی هم نداشت و هرچه داشت متعلق به بیت المال بوداسراف کرده ای و خدا مردم اسراف کار را دوست ندارد.پس تو در هر صورت مورد نفرت خدا هستی و با این کارها دین را پایمال کرده ای و روش پیغمبر اکرم،صلی اللّه علیه و آله،را در جامعه بر باد داده ای. ۸

این قدرت اندیشه است.ممکن است روزی هزار نفر از کنار این کاخ ها رد شوند و هیچ نکته ای هم به فکرشان خطور نکند،اما کسی که

اهل خدا و از اصحاب پاکی و درستی است هزاران نکته باریک تر ز مو از آن برداشت می کند.خداوند هم او را یاری می کند تا بهتر اندیشه کند و هوس کاخ نشینی یا داشتن ماشین دویست میلیون تومانی یا راه انداختن مهمانی های چند میلیونی به سرش نزند.یاری اش می دهد تا به خود بگوید این همه اسراف را برای خشنودی چه کسی انجام می دهد؟ برای مردم؟مگر کلید بهشت و جهنم در دست مردم است؟

به راستی،اگر همه مردم از ما تعریف کنند،به چه درد ما می خورد یا اگر همگان ما را تکذیب کنند،چه ضرری به ما خواهد رسید؟اگر همه در حق ما دروغ بگویند یا تهمت بزنند،چه ضرری به ما خواهند زد؟ اگر کسی اهل بندگی خدا و در پناه خدا باشد،بانگ هیچ سگی،به قول قرآن مجید، ۹ در زندگی اش اهمیت نخواهد داشت.

آیا بنی امیه که در کربلا آن قدر هاری کردند و در کوفه و شام آن قدر تهمت زدند که اهل بیت از دین خارج شده اند(این تبلیغات آن قدر گسترده بود که مردم شام آمده بودند دیندارانی که بی دین شده بودند را ببینند.آن ها به حضرت زین العابدین،علیه السلام،با این ذهنیت نگاه می کردند که ایشان قبلا دین داشته و بعد بی دین شده اند)به هدف خود رسیدند؟چه کسی در این میدان ضرر کرد:حسین بن علی،زینب کبری، حبیب بن مظاهر،علی اکبر،یا امام زین العابدین؟شهدا و راهیان کربلا ضرر کردند یا بنی امیه؟

کسی که با خدا زندگی کند،هر چند زبان ها و شمشیرها علیه او بسیج شوند،سرسوزنی نمی توانند به او زیان برسانند؛مگر نه این است که حضرت باری تعالی اطمینان داده است:

«إِنَّ اللّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللّهَ لاَ يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ» ۱۰

ص:۳۶۲

مسلما خدا از مؤمنان دفاع می کند و قطعا خدا هیچ خیانتکار ناسپاسی را دوست ندارد.

اگر خدا هم قرار باشد یار خودش را رها کند،دیگر چه چیز قابل اعتمادی در ای عالم باقی می ماند؟

دوست آن باید که گیرد دست دوست...

یـک بار،بالای سـر عالمی حاضـر بودم که ۹۴ سـال در این دنیـا زنـدگی کرده بود و در حـال احتضـار داشت نفس هـای آخر عمرش را می کشید.خدا او و همه بنـدگانش را بیـامرزد!هم چنـان که کنار بالینش نشسـته بودم،در ذهنم باطن کارهایش را با روایـاتی که دربـاره وضـعیت محتضـر و سـختی جـان کنـدن وارد شـده تطبیق می دادم.البته،این بزرگوار عالمی صاحبـدل و از نظرکردگان حضرت سید الشهدا،علیه السلام ۷و از پاکان روزگار بود و نسل هایی که او را در طول نود سال زندگی اش دیده بودند از وی به نیکی یاد می کردند.

آن روز عـالم دیگری نیز بر بـالین او و کنـار من نشسـته بود.در همـان لحظـاتی که من داشـتم به روایـات فکر می کردم ایشـان خطاب به من گفت:

این لحظه،لحظه بسـیار سـخت و مشکل و خطرناکی است.(دقیقا سه کلمه سخت و مشکل و خطرناك را به کار برد).گفتم:البته نه برای چنین کسـی.گفت:چطور؟گفتم:همه مردم این شهر و خود من که سی سال است او را می شناسم،شهادت می دهیم که این مرد ۹۴ سال در راه خدا و پیغمبر و اهل بیت و قرآن تلاش کرده و با زبان پاکش سه نسل از مردم این شهر را هدایت کرده است.آیـا بـاورکردنی است که خـدا و اهـل بیت در این زمـان که او در حـال احتضـار است و به یاری آن ها نیاز دارد، به حال خود رهایش کننـد؟مگر می شود کسـی ۹۴ سال در پی خـدا بـدود ولی خـدا سـربزنگاه او را رها کنـد و بگوید مرحمت عالی زیادا!؟

ناگهان،این عالم چنان گریه کرد که گویی از خواب یگران بیدار شده است.بعد به من رو کرد و گفت:من تازه بیدار شدم و فهمیدم چه خبر است!

بگذاریم مردم هرچه می خواهند بگویند،بگذاریم قوم وخویش ها و همسایه ها هرچه دلشان خواست حرف بزنند،حرف مردم هیچ وقت تمام نمی شود و رضایت آنان هیچ وقت بالتّمامه جلب نمی شود.مگر مردم پشت سر پیامبران و ائمه و بندگان خوب خدا همیشه حرف های خوب زدند و همه یارویاور و پشتیبان آن ها بودند؟ ۱۱ ما نیز باید در پی تحصیل رضای خدا باشیم و این را بدانیم که هرکس رنگ خدا را داشته باشد به سرزنش و سخره مردم گرفتار است و همیشه عده ای در قفایش سخنان یاوه می بافند و حتی گاهی او را به اشکال عجیب و غریبی تهییج می کنند تا به رنگ آنان درآید؛مثلاً،به او می گویند عموزاده ات پنج سال نیست به تهران آمده و الان برسازی می کند،اما تو مثل او زرنگ نیستی و هنوز در یک خانه کوچک به لقمه ای نان و پنیر قانعی.راست هم می گویند.ما مانند آن ها زرنگ نیستیم،اما از سویی،زرنگ ترین مردم عالم هستیم،زیرا به قدرتی وابسته هستیم که پایانی ندارد.همین که لطف او با ما و دست او بر سر ما باشد کافی است و بیش از این چیزی نمی خواهیم.

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند.

۱۲ همین که می توانیم در هر زمانی و برای هر مسأله ای با او خلوت کنیم و مسائلمان را با او مطرح کنیم،همین که می توانیم از زخم زبان ها به او پناه ببریم و به تأسی از مولایمان عرضه بداریم:

«إلهی و ربی من لی غیرک» ۱۳

ای پروردگار و مولای من!جز تو چه کسی را دارم؟

کافی است.ما غیر از خدا کسـی را نداریم،چون کسانی که با ما هستند و خیلی صادقانه هم به ما محبت می کنند و قصد ظلم و نیرنگ و فتنه ای هم ندارنـد،تا ابـد نمی توانند با ما همراه باشـند؟نهایت لطفی هم که می توانند به ما بکنند این است که جنازه مان را تنها نگذارنـد و فاتحه ای بفرسـتند و بگوینـد فلانی آدم خوبی بود.اما سـر آخر،همان ها کمک می کننـد تا زن وبچه و عروس و دامادمان از سـر مزارمان برخیزنـد و به خانه هایشان برگردند.بعـد از آن،چه می تواننـد برایمان انجام دهنـد؟هیـچ! اما وقتی انسـان بـا پروردگـارش همراه باشـد،خـدا نیز همیشه بـا او خواهـد بود و عنایـات و الطـاف خود را شامـل حـال او خواهد کرد.مهم این است که انسان راه را پیدا کند و بر کوی محبوب واقعی خیمه بزند.در غیر این صورت،هر کاری که انجام دهد و هر قدر که در دنیا زرنگ باشد کارش از این چند جمله خارج نیست که بهلول روزی بر دیوار کاخ هارون الرشید نوشت:

«رفعت الطین و وضـعت الـدین،رفعت الجصّ و وضـعت النصّ،إن کان من مال غیرک فقـد ظلمت و اللّه لا یحب الظالمین،و إن کان من مالک فقد اسرفت و اللّه لا یحب المسرفین».

جواب این را هم خودت بده!

هارون الرشـید از زنان مختلفش چهارده پسر داشت ۱۴ که یکی از آن ها به پدر و برادرانش شـباهتی نداشت.نقل است روزی اطرافیان هارون به او گفتند:بهتر است برای این پسـرت تدبیری بیندیشی تا بیش از این باعث آبروی خلافت نشود،زیرا او بیشتر با اهل دین و مسـجد رفت وآمـد می کنـد و رفتار و گفتارش مناسب مقام خلافت نیست.هارون گفت:از بین پسـران من،همین یکی ناخلف در آمده است.حرف مرا هم

نمی شنود و هرچه اندرزش می دهم به گوش نمی گیرد!گفتند:شاید اگر او را به استانداری یکی از بلاد بفرستی،کمی هیجان پیدا کند و دنیا به مذاقش خوش آید!هارون این تدبیر را پسندید و فورا امر کرد تا حکومت مصر را که پهناورترین و پردرآمدترین استان سرزمین اسلامی بود به این پسر بسپارند.عده ای را نیز مطابق رسم آن زمان مأمور کرد تا ملازم رکاب استاندار جدید باشند و او را از بغداد تا مصر همراهی کنند.

ولی صبح فردا،مأموران هرچه در انتظار استاندار ماندند و به جستجویش شتافتند او را نیافتند.او از کاخ هارون گریخت و در هیئتی ناشناس سر از بصره درآورد.

عبد اللّه بن عامر بصری اگر دقیق یادم باشدنقل می کند که یک روز برای تعمیر دیوار خراب خانه ام نیازمند کارگر شدم.وقتی به سر بازار رسیدم،دیر شده بود و کارگرها را دیگران زودتر برده بودند،ولی دیدم مردی با چهره ای نورانی در گوشه ای نشسته است.از او پرسیدم:برای من کار می کنی؟گفت:آری!گفتم:برخیز تا برویم!گفت:اول با من قرارداد ببند.چقدر می خواهی مزد بدهی؟گفتم:چقدر می خواهی؟ گفت:دو درهم.بیش از این نیازی ندارم.اما شرطی دارم و آن این که اول اذان کار را تعطیل می کنم و به نماز می ایستم.سپس به سر کار خودم باز می گردم.در هفته هم فقط یک روز سر کار می آیم!گفتم:باشد.

برخیز برویم تا ببینیم چه خواهی کرد!

عصر آن روز که به خانه رفتم،دیدم دیوار به اندازه کار دو نفر کارگر بالا رفته است.برای همین،چهار دینار به او دادم،اما نپذیرفت و گفت:

ما دو دینار قرارداد بسته ایم.گفتم:این دو دینار را خودم به تو می بخشم.

گفت:من نیازی به بخشش تو ندارم،نزد خودت بماند.

ص:۳۶۶

چون آن روز خیلی خوب کـار کرده بود و کـارش را پسـندیده بودم،هفته دیگر هم به دنبالش رفتم.آن روز هم برایم به خوبی کـار کرد،ولی کـار دیوار تمـام نشـد.هفته سوم که به بازار رفتم،او را نیافتم.از بازاریان نزدیک پرسـیدم:چنین جوانی را ندیـده ایـد؟گفتنـد:چرا،مریض شـده و در همین نزدیکی در خرابۀ متروکه ای افتـاده است.وارد خرابه شـدم و در کنارش نشسـتم و از حالش پرسیدم.گفت:حالم بسیار خوب است.گفتم:

ان شـاء اللّه خوب می شوی!گفت:نه،امروز مهلت من در دنیا تمام می شود، بایـد بروم.این زنبیل و بیل را بفروش و بهای آن را خرج غسل و کفنم کن.این انگشتر هم هست که مال پـدرم است و آن را در دست نمی کنم و کنار گذارده ام.بعد از مرگم،به بغـداد برو و این انگشـتری را به پـدرم هـارون الرشـید بـده و از قول من به او بگو این انگشتری را هم بگـذارد کنـار اموالش تا خودش در قیامت جواب آن را بدهد،من طاقتش را ندارم!

عبـد اللّه بصـری می گویـد:من بـا شـنیدن نـام هـارون کمی وحشت کردم، ولی او گفت:مگر هارون کیست که این گونه از او وحشـت می کنی؟او کـاری بـه تـو نـدارد،نترس.سـپس گفـت:مرا رو بـه قبله کن و هرگـاه اشـاره کردم زیر بغلم را بگیر و بلند کن!گفتم:این حرف ها چیست که می زنی؟ چرا بلندت کنم؟گفت:لحظه مرگم،مولایم امیر المؤمنین،علیه السـلام،به بالینم می آید.می خواهم وقتی ایشان را می بینم احترام بگذارم.عبد اللّه می گوید:وقتی او را بلند کردم،لبخندی زد و از دنیا رفت. ۱۵

دیدن مجنون را یکی صحرانورد در میان بادیه بنشسته فرد

کرده لوح از ریگ و انگشتان قلم می زند با اشک خونین این رقم

گفت:ای مجنون شیدا چیست این؟ می نویسی نامه؟بهر کیست این؟

گفت:مشق نام لیلی می کنم خاطر خود را تسلی می کنم

چون میسر نیست بر من کام او عشق بازی می کنم با نام او.

۱۶

ص:۳۶۷

پی نوشت:

(۱).در قرآن ریشه(ع ل م)۷۲۸ بار،(ع ق ل)۴۹ بار،(ف ق ه)۲۰ بار،(ف ک ر)۱۸ بار،(ل ب ب)۱۶،و ریشه(ف ه م)۱ بار به کار رفته است.ریشه های(ن ظ ر)،(ر أی)،(ح ک م)،و(ع ر ف)نیز که گاه متضمن معنای تفکر در قرآن هستند به ترتیب ،۱۸۹ ۱۱۵،۲۹۷،و ۶۳ بار به کار رفته اند.

(۲).متن روایت چنین است:کافی،ج ۱،ص ۱۳:أبو عبد اللّه الأشعری،عن بعض أصحابنا، رفعه عن هشام بن الحکم قال:قال لی أبو الحسن موسی بن جعفر،علیهما السلام:یا هشام إن اللّه تبارک و تعالی بشر أهل العقل و الفهم فی کتابه فقال: «فَبَشِّرْ عِبٰادِ اَلَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولٰئِکَ الَّذِینَ هَدٰاهُمُ اللّٰهُ وَ أُولٰئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبٰابِ». یا هشام إن اللّه تبارک و تعالی أکمل للناس الحجج بالعقول،و نصر النبیین بالبیان،و دلهم علی ربوبیته بالأدله،فقال: «وَ إِلٰهُکُمْ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیمُ. إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلاٰفِ اللَّیْلِ وَ النَّهٰارِ وَ الْفُلْکِ الَّتِی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِمٰا یَنْفَعُ النّٰاسَ،وَ مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ السَّمٰاءِ مِنْ مٰاءٍ فَأَحْیٰا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا وَ بَثَّ فِیهٰا مِنْ کُلِّ دٰابَّهٍ وَ تَصْرِیفِ الرِّیٰاحِ وَ السَّحٰابِ الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ». یا هشام قد جعل اللّه ذلک دلیلا«علی معرفته بأن لهم مدبرا»،فقال: «وَ سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهٰارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّرٰاتٌ بِأَمْرِهِ،إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ».

و قال: «هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ تُرٰابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَهٍ ثُمَّ یُخْرِجُکُمْ طِفْلاً.ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّکُمْ ثُمَّ لِتَکُونُوا شُیُوخاً وَ مِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفّٰی مِنْ قَبْلُ وَ لِتَبْلُغُوا أَجَلاً مُسَمًّی وَ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ». و قال:«إن فی اختلاف اللیل و النهار و ما أنزل الله من السماء من رزق فأحیا به الأرض بعد موتها و تصریف الریاح و السحاب المسخر بین السماء و الأرض لآیات لقوم یعقلون».و قال: «یُحْیِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا،قَدْ بَیَّنّٰا لَکُمُ الْآیٰاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ». و قال: «وَ جَنّٰاتٌ مِنْ أَعْنٰابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِیلٌ صِنْوٰانٌ وَ غَیْرُ صِنْوٰانٍ یُسْقیٰ بِمٰاءٍ وٰاحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَهٰا عَلیٰ بَعْضٍ فِی الْأُکُلِ،إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ».

و قال: «وَ مِنْ آیٰاتِهِ یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَیُحْیِی بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا.إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ». و قال: «قُلْ تَعٰالَوْا أَتْلُ مٰا حَرَّمَ رَبُّکُمْ

-عَلَيْكُمْ أَلاّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ مِنْ إِمْلاقٍ،نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيّاهُمْ وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِى حَرَّمَ اللّهُ إِلاّ بِالْحَقِّ،ذلِكُمْ وَصّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ». و قال: «هَلْ لَكُمْ مِنْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ مِنْ شُرَكاءَ فِى ما رَزَقْناكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَواءٌ تَخافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ،كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ». يا هشام ثم وعظ أهل العقل و رغبهم فى الآخره فقال: «وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاّ لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ». يا هشام ثم خوف الذين لا يعقلون عقابه فقال تعالى: «ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ وَ إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ وَ بِاللَّيْلِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ». و قال: «إِنّا مُنْزِلُونَ عَلى أَهْلِ هذِهِ الْقَرْيَهِ رِجْزاً مِنَ السَّماءِ بِما كانُوا يَفْسُقُونَ وَ لَقَدْ تَرَكْنا مِنْها آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ». يا هشام إن العقل مع العلم فقال: «وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ وَ ما يَعْقِلُها إِلاَّ الْعالِمُونَ». يا هشام ثم ذم الذين لا يعقلون فقال: «وَ إِذا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَيْنا عَلَيْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُونَ». و قال: «وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِى يَنْعِقُ بِما لا يَسْمَعُ إِلاّ دُعاءً وَ نِداءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْىٌ فَهُمْ لا يَعْقِلُونَ». و قال: «وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ أَ فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَ لَوْ كانُوا لا يَعْقِلُونَ». و قال: «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلاّ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً». و قال: «لا يُقاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً إِلاّ فِى قُرىً مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَراءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتّى ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْقِلُونَ». و قال: «وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ». يا هشام ثم ذم اللّه الكثره فقال: «وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِى الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللّهِ». و قال: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ». و قال: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِها لَيَقُولُنَّ اللّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ». يا هشام ثم مدح القله فقال: «وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبادِيَ الشَّكُورُ». و قال: «وَ قَلِيلٌ ما هُمْ». و قال:

«وَ قالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلاً أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللّهُ». و قال:

«وَ مَنْ آمَنَ وَ ما آمَنَ مَعَهُ إِلاّ قَلِيلٌ». و قال: «وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ». و قال:

«وَ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ». و قال:« أكثرهم لا يشعرون».يا هشام ثم ذكر اولى الألباب

-بأحسن الـذكر،و حلاـهم بأحسن الحليه،فقال: «يُؤْتِی الْحِكْمَهَ مَنْ يَشٰاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَهَ فَقَدْ أُوتِیَ خَيْراً كَثِيراً وَ مٰا يَذَّكَّرُ إِلاّٰ أُولُوا الْأَلْبٰابِ. و قال: «وَ الرّٰاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنّٰا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنٰا وَ مٰا يَذَّكَّرُ إِلاّٰ أُولُوا الْأَلْبٰابِ» و قال: «إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلاٰفِ اللَّيْلِ وَ النَّهٰارِ لَآيٰاتٍ لِأُولِی الْأَلْبٰابِ». و قال: «أَمَّنْ هُوَ قٰانِتٌ آنٰاءَ اللَّيْلِ سٰاجِداً وَ قٰائِماً يَحْذَرُ الْآخِرَهَ وَ يَرْجُوا رَحْمَهَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لاٰ يَعْلَمُونَ إِنَّمٰا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبٰابِ». و قال: «كِتٰابٌ أَنْزَلْنٰاهُ إِلَيْكَ مُبٰارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيٰاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبٰابِ». و قال: «وَ لَقَدْ آتَيْنٰا مُوسَی الْهُدیٰ وَ أَوْرَثْنٰا بَنِی إِسْرٰائِيلَ الْكِتٰابَ هُدیً وَ ذِكْریٰ لِأُولِی الْأَلْبٰابِ». و قال: «وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْریٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ». يا هشام إن اللّه تعالی يقول فی كتاب: «إِنَّ فِی ذٰلِكَ لَذِكْریٰ لِمَنْ كٰانَ لَهُ قَلْبٌ؛ يعنی عقـل».و قال: «وَ لَقَدْ آتَيْنٰا لُقْمٰانَ الْحِكْمَهَ»، قال:الفهم و العقل.يا هشام إن لقمان قال لابنه:تواضع للحق تكن أعقل الناس،و إن الكيس لدی الحق يسير،يا بنی إن الدنيا بحر عميق،قد غرق فيها عالم كثير فلتكن سفينتك فيها تقوی اللّه،و حشوها الإيمان و شراعها التوكل،و قيمها العقل و دليلها العلم،و سكانها الصبر.يا هشام إن لكل شیء دليلا و دليل العقل التفكر،و دليل التفكر العلم،و سكانها الصبر.يا هشام إن لكل شئ دليلا و دليل العقل التفكر،و دليل التفكر الصمت،و لكل شئ مطيه و مطيه العقل التواضع و كفی بك جهلا أن تركب ما نهيت عنه.يا هشام ما بعث اللّه أنبيائه و رسله إلی عباده إلا ليقلوا عن اللّه،فأحسنهم استجابه أحسنهم معرفه،و أعلمهم بأمر اللّه أحسنهم عقلا،و أكملهم عقلا أرفعهم درجه فی الدنيا و الآخره.يا هشام إن للّه علی الناس حجتين:حجه ظاهره و حجه باطنه،فأما الاظاهره فالرسل و الأنبياء و الأئمه،و أما الباطنه فالعقول.يا هشام إن العاقل الذی لا يشغل الحلال شكره،و لا يغلب الحرام صبره.يا هشام من سلط ثلاثا علی ثلاث فكأنما أعان علی هدم عقله:من أظلم نور تفكره بطول أمله،و محا طرائف حكمته بفضول كلامه،و أطفأ نور عبرته بشهوات نفسه،فكأنما أعان هواه علی هدم عقله،و من هدم عقله،أفسد عليه دينه و دنياه.يا هشام كيف يزكو عند اللّه عملك،و أنت قد شغلت قلبك عن أمر ربك و أطعت هواك علی غلبه عقلك.يا هشام الصبر علی الوحده علامه قوه العقل،فمن عقل عن اللّه-

-اعتزل أهل الدنيا و الراغبيين فيها،و رغب فيما عند اللّه،و كان اللّه انسه فى الوحشه، و صاحبه فى الوحده،و غناه فى العيله،و معزه من غير عشيره.يا هشام نصب الحق لطاعه اللّه،و لا نجاه إلا بالطاعه،و الطاعه بالعلم و العلم بالتعلم،و التعلم بالعقل يعتقد، و لا علم إلا من عالم ربانى،و معرفه العلم بالعقل.يا هشام قليل العمل من العالم مقبول مضاعف،و كثير اعلم من أهل الهوى و الجهل مردود.يا هشام إن العاقل رضى بالدون من الدنيا مع الحكمه،و لم يرض بالدون من الحكمه مع الدنيا،فلذلك ربحت تجارتهم.

يا هشام إن العقلاء تركوا فضول الدنيا فكيف الذنوب،و ترك الدنيا من الفضل،و ترك الذنوب من الفرض.يا هشام إن العاقل نظر إلى الدنيا و إلى أهلها فعلم أنها لا تنال إلا بالمشقه و نظر إلى الآخره فعلم أنها لا تنال إلا بالمشقه،فطلب بالمشقه أبقاهما.يا هشام إن العقلاء زهدوا فى الدنيا و رغبوا فى الآخره،لأنهم علموا أن الدنيا طالبه مطلوبه و الآخره طالبه و مطلوبه،فمن طلب الآخره طلبته الدنيا حتى يستوفى منها رزقه،و من طلب الدنيا طلبته الآخره فيأتيه الموت،فيفسد عليه دنياه وآخرته.يا هشام من أراد الغنى بلا مال،و راحه القلب من الحسد،و السلامه فى الدين فليتضرع إلى اللّه عز و جل فى مسألته بأن يكمل عقله،فمن عقل قنع بما يكفيه،و من قنع بما يكفيه استغنى،و من لم يقنع بما يكفيه لم يدرك الغنى أبدا.يا هشام إن اللّه حكى عن قوم صالحين:أنهم قالوا: «رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهّابُ» حين علموا أن القلوب تزيغ و تعود إلى عماها و رداها.إنه لم يخف اللّه من لم يعقل عن اللّه،و من لم يعقل عن اللّه لم يعقد قلبه على معرفه ثابته يبصرها و يجد حقيقتها فى قلبه،و لا يكون أحد كذلك إلا من كان قوله لفعله مصدقا،و سره لعلانيته موافقا،لأن اللّه تبارك اسمه لم يدل على الباطن الخفى من العقل إلا بظاهر منه،و ناطق عنه.يا هشام كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول:ما عبد اللّه بشىء أفضل من العقل،و ما تم عقل امرء حتى يكون فيه خصال شتى:الكفر و الشر منه مأمونان، و الرشد و الخير منه مأمولان،و فضل ماله مبذول،و فضل قوله مكفوف،و نصيبه من الدنيا القوت،لا يشبع من العلم دهره،الذل أحب إليه مع اللّه من العز مع غيره، و التواضع أحب إليه من الشرف،يستكثر قليل المعروف من غيره،و يستقل كثير-

-المعروف من نفسه،و يرى الناس كلهم خيرا منه،و أنه شرهم فى نفسه،و هو تمام الأمر.

يا هشام إن العاقل لا يكـذب و إن كان فيه هواه.يا هشام لا دين لمن لا مروه له،و لا مروه لمن لا عقل له،و إن أعظم الناس قـدرا الـذى لا يرى الدنيا لنفسه خطرا أمان إن أبدانكم ليس لها ثمن إلا الجنه فلا تبيعوها بغيرها.يا هشام إن أمير المؤمنين عليه السـلام كان يقول:إن من علامه العاقل ان يكون فيه ثلاث خصال:يجيب إذا سئل، و ينطق إذا عجز القوم عن الكلام،و يشير بالرأى الذى يكون فيه صلاح أهله،فمن لم يكن فيه من هذه الخصال الثلاث شئ فهو أحمق.إن أمير المؤمنين عليه السلام قال:

لا يجلس فى صـدر المجلس إلا رجل فيه هـذه الخصال الثلاث أو واحده منهن،فمن لم يكن فيه شـئ منهن فجلس فهو أحمق.و قال الحسن بن على عليهما السـلام:إذا طلبتم الحوائج فاطلبوها من أهلها،قيل يا ابن رسول اللّه و من أهلها؟قال:الذين قص اللّه فى كتـابه و ذكرهم،فقـال: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» قال:هم اولو العقول.و قال على بن الحسـين عليهما السـلام:مجالسه الصالحين داعيه إلى الصـلاح،و آداب العلماء زياده فى العقل،و طاعه ولاه العـدل تمام العز،و اسـتثمار المال تمام المروه و إرشاد المستشـير قضـاء لحق النعمه،و كف الأـذى من كمـال العقـل،و فيه راحه البـدن عاجلاـ و آجلا.يـا هشـام إن العاقـل لاـ يحـدث من يخـاف تكذيبه،و لا يسأل من يخاف منه و لا يعد ما لا يقدر عليه،و لا يرجو ما يعنف برجائه،و لا يقدم على ما يخاف فوته بالعجز عنه.

(۳).دربـاره هشام بن حكم،شـيخ طوسـى در الفهرست(ص ۲۵۸)مى نويسـد: «هشـام بن الحكم،كان من خواص سـيدنا و مولانا موسـى بن جعفر عليهما السلام،و كانت له مباحثات كثيره مع المخالفين فى الاصول و غيرها.و كان له اصل...و له من المصنفات كتب كثيره،منهـا:كتـاب الامـامه،و كتـاب الـدلالات على حـدوث الاشـياء،و كتاب الرد على الزنادقه،و كتاب الرد على اصـحاب الاثنين،و كتاب التوحيـد،و كتاب الرد على هشام الجواليقى،و كتاب الرد على اصـحاب الطبايع،و كتاب الشـيخ و الغلام،و كتاب التـدبير،و كتـاب الميزان،و كتاب الميـدان.و كتاب الرد على من قال بامامه المفضول، و كتاب اختلاف الناس فى الامامه،وكتاب الوصيه و الرد على من انكرها،و كتاب فى-

-الجبر و القـدر،و کتاب فی الحکمین،و کتاب الرد علی المعتزله فی امر طلحه و الزبیر، و کتاب القدر و کتاب الالطاف،و کتاب المعرفـه،و کتـاب الاسـتطاعه،و کتـاب الثمـانیه الابواب،و کتـاب الرد علی شـیطان الطـاق،و کتـاب الاخبـار،و کتـاب الرد علی ارسـطاطالیس فی التوحیـد،و کتـاب الرد علی المتعزلـه آخر،و کتـاب الالفـاظ.و کـان هشـام،یکنی ابـا محمـد،و هـو مـولی بنی شیبان،کوفی،و تحول الی بغداد،و لقی ابا عبد اللّه جعفر بن محمد علیهما السـلام و ابنه ابا الحسن موسـی علیه السلام،و له عنهما روایات کثیره،و روی عنهما فیه مدایح له جلیله،و کان ممن فتق الکلام فی الامامه، و هذب المذهب بالنظر.و کان حاذقا بصـناعه الکلام،حاضـر الجواب.و سـئل یوما عن معاویه ابن ابی سـفیان أشهد بدرا،قال:نعم،من ذلک الجانب.و کان منقطعا الی یحیی بن خالـد البـرمکی.و کـان القیم بمجـالس کلامـه و نظره،و کـان ینزل الکرخ من مـدینه السـلام فی درب الجنب،و توفی بعـد نکبه البرامکه بمده یسیره متسترا،و قیل:بل فی خلافه المأمون،و کان لاستتاره قصه مشهوره فی المناظرات».

-ابن شـهر آشوب نیز در معـالم العلماء(ص ۱۶۳)دربـاره او می نویسـد: «أبو محمـد هشام بن الحکم الشـیبانی،کوفی تحول إلی بغـداد و لقی الصادق و الکاظم،علیهما السـلام، و کان ممن فتق الکلام فی الامامه و هـذب المـذهب بالنظر و رفعه الصادق علیه السلام فی الشیوخ و هو غلام و قال:«هذا ناصرنا بقلبه و لسانه و یده»،و قوله علیه السلام:

«هشام بن الحکم رائـد حقنا و سائق قولنا المؤیـد لصـدقنا و الـدامع لباطل أعدائنا من تبعه و تبع أثره تبعنا و من خالفه و ألحد فیه فقـد عادانا و ألحد فینا».من کتبه:کتاب الدلالات علی حدوث الاشیاء،الرد علی الزنادقه،الرد علی أصـحاب الاثنین،التوحید، الرد علی هشـام الجـوالبقی،الرد علی أصـحاب الطبـائع،الامـامه،الشـیخ و الغلام،التـدبیر، المیزان،المیـدان،الرد علی مـن قـاله بامـامه المفضول،اختلاف النـاس فی الامامه، الوصـیه و الرد علی من أنکرها،الجبر و القـدر،الحکمین،الرد علی المعتزله فی أمر طلحه و الزبیر،القـدر،الالطـاف،المعرفـه الاسـتطاعه،الثمـانیه الابـواب،کتـاب الرد علی شـیطان الطـاق،کتـاب الاخبـار،کتـاب الرد علی ارسطاطلیس فی التوحید،کتاب التمییز و أثبات الحجج علی من خالف الشیعه تفسیر ما یلزم العباد الاقرار به .-

-نیز در خلاصه الاقوال،علامه حلی،ص ۲۸۸:هشام بن الحکم،أبو محمد،مولی کنده، و کان ینزل ببنی شیبان بالکوفه و انتقل الی بغداد سنه تسع و تسعین و مائه،و یقال ان فی هذه السنه مات،و مولده کان بالکوفه و منشأه واسط و تجارته بغداد،ثم انتقل إلیها فی آخر عمره و نزل قصر وضاح،روی عن ابی عبد اللّه و ابی الحسن علیهما السلام، و کان ثقه فی الروایات،حسن التحقیق بهذا الامر،و رویت مدائح له جلیله عن الامامین الصادق و الکاظم علیهما السلام،و کان ممن فتق الکلام فی الامامه،و ذهب المذهب بالنظر،و کان حاذقا بصناعه الکلام حاضر الجواب و قال الکشی:انه مولی کنده،مات سنه تسع و سبعین و مائه بالکوفه فی ایام الرشید،و ترحم علیه الرضا علیه السلام.و روی الکشی عن العیاشی محمد بن مسعود،عن جعفر،عن العمرکی،عن الحسین بن ابی لبابه،عن داود ابی هاشم الجعفری،قال:قلت لابی جعفر علیه السلام:

ما تقول فی هشام بن الحکم،فقال:رحمه اللّه ما کان اذبه عن هذه الناحیه.و رویت روایات اخر فی مدحه،و اورد فی خلافه احادیث ذکرناها فی کتابنا الکبیر واجبنا عنها،و هذا الرجل عندی عظیم الشأن رفیه المنزله.

(۴).کنز العمال،ج ۹ ص ۱۷۷،ح ۲۵۵۸۳.

(۵).نسخه ای که من از این کتاب در دست دارم حدود پانصد صفحه است.معلوم نیست چه سالی چاپ شده ولی پیداست که بسیار قدیمی است.من این کتاب را خیلی بااحتیاط ورق می زنم،چون عمر کاغذش رو به اتمام است.شماره صفحه ندارد و آن را اخیران خودم آرام آرام تا صفحه صد شماره گذاری کرده ام.این کاب ارزشمند نوشته یکی ای علمای شیعه است که نام معروفی ندارد،ولی از القاب او بر روی جلد معلوم است عالم بسیار فاضل و باخدایی بوده است.صفحه به صفحه این کتاب حاولی عالی ترین مطالب دینی و اخلاقی است،ولی انشائی خیلی قدیمی دارد و اگر ناشری بخواهد این کتا را دوباره به دست چاپ بسپارد،حتما باید آن را بازنویسی کند.(مولف)

(۶).نام و سال خلافت ۳۶ خلیفه سلسله عباسی طبق تاریخ هجری قمری چنین است:

عبد اللّه سفاح ۱۳۲،منصور دوانقی ۱۳۶،محمد المهدی ۱۵۸،الهادی ۱۶۹،هارون-

-الرشید ۱۷۰ محمـد امین ۱۹۳،مأمون ۱۹۸،معتصم ۲۱۸،الواثق ۲۲۷،متوکل ۲۳۲، منتصر ۲۴۷،مستعین ۲۴۸،معتز ۲۵۱،مهتدی ۲۵۵،معتمـد ۲۵۶،معتضـد ۲۷۹، مکتفی ۲۸۹،مقتـدر ۲۹۵،قـاهر ۳۲۰،راضـی ۳۲۲، متقی ۳۲۹،مسـتکفی ۳۳۳،مطیـع ۳۳۴،طائع ۳۶۳،قادر ۳۸۱،قائم ۴۲۲، مقتدی ۴۶۷، مستظهر ۴۸۷، مسترشد ۵۱۲، راشـد ۵۲۹، مقتفی ۵۳۰، مستنجد ۵۵۵، مستضیء ۵۶۶،ناصر ۵۷۵،ظاهر ۶۲۲، مستنضر ۶۲۳،معتصم ۶۴۰-۶۵۶.ر ک:فرهنگ فارسی معین،ج ۵،ذیل مدخل بنی عباس.

(۷).نهج البلاغه،ج ۳،ص ۷۰: «أمـا بعـد یا ابن حنیف فقـد بلغنی أن رجلا من فتیه أهل البصـره دعاک إلی مأدبه فأسـرعت إلیها تسـتطاب لـک الالـوان و تنقـل إلیـک الجفـان،و مـا ظننت أنـک تجیب إلی طعام قوم عائلهم مجفو و غنیهم مـدعو.فانظر إلی ما تقضـمه من هـذا المقتضم،فما اشـتبه علیک علمه فالفظه،و ما أیقنت بطیب وجوهه فنل منه ألا و إن لکل مأموم إماما یقتدی به و یستضـیء بنـور علمـه،ألاـ و إن إمـامکم قـد اکتفی مـن دنیـاه بطمریـه،و مـن طعمه بقرصـیه.ألا و إنکم لاـ تقـدرون علی ذلـک و لکن.عینونی بورع و اجتهاد،و عقه و سداد.فو اللّه ما کنزت من دنیاکم تبرا،و لا أدخرت من غنائمها...» .

(۸).ابواب الجنان،نسخه چاپ سنگی.

(۹).این تعبیر مربوط به داستان بلعم باعوراست: «وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَ لکِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَی الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الْکَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَیْهِ یَلْهَثْ أَوْ تَتْرُکْهُ یَلْهَثْ ذلِکَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ» و سرگذشت کسی که آیات خود را به او عطا کردیم و او عملا از آنان جـدا شد،برای آنان بخوان؛پس شـیطان او را دنبال کرد تا به دامش انداخت و در نتیجه از گمراهـان شـد.و اگر می خواستیم درجـات و مقامـاتش را به وسـیله آن آیـات بالاـ می بردیم،ولی او به امور نـاچیز مادی و لـذت های زودگذر دنیایی تمایل پیدا کرد و از هوای نفسـش پیروی نمود؛پس داسـتانش چون داسـتان سگ است که اگر به او هجوم بری،زبان از کام بیرون می آورد،و اگر به حال خودش واگذاری باز هم زبان از کام بیرون می آورد.

این داستان گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛پس این داستان را برای-

-مردم حکایت کن،شاید نسبت به امور خویش بیندیشند.اعراف،۱۷۶.

(۱۰).حج،۳۸.

(۱۱).سعدی در بوستان شعر زیبایی درباره سخن مردم دارد که برگرفته از حدیثی از امام صادق،علیه السلام،است(ر ک:سفینه البحار،باب اللام بعده السین):

اگر در جهان از جهان رسته ای است در از خلق بر خویشتن بسته است

کس از دست جور زبان ها نرست اگر خودنمایست و گر حق پرست

اگر بر پَری چون مَلَک ز آسمان به دامن در آویزدت بدگمان

به کوشش توان دجله را پیش بست نشاید زبان بداندیش بست

فراهم نشینند تر دامنان که"این زهد خشکست و آن دام نان"

تو روی از پرستیدن حق مپیچ بهل تا نگیرند خلقت به هیچ

چو راضی شد از بنده یزدان پاک گر این ها نگردند راضی،چه باک؟

بداندیش خلق از حق آگاه نیست ز غوغای خلقش به حق راه نیست

از آن ره به جایی نیاورده اند که اول قدم پی غلط کرده اند

دو کس بر حدیثی گمارند گوش از این تا بدان،ز اهرمن تا سروش

یکی پند گیرد دگر ناپسند نپردازد از حرف گیری به پند

فرومانده در کنج تاریک جای چه در یابد از جای گیتی نمای؟

مپندار اگر شیر و گر روبهی کز اینان به مردی و حیلت رهی

اگر کنج خلوت نشیند کسی که پروای صحبت ندارد بسی

مذمت کنندش که"زرق است و ریو ز مردم چنان می گریزند،که دیو"

و گر خنده روی ست و آمیزگار عفیفش ندانند و پرهیزگار

غنی را به غیبت بکاوند پوست که"فرعون اگر هست در عالم،اوست"

و گر بینوایی بگرید به سوز نگون بخت خوانندش و تیره روز

و گر کامرانی در آید ز پای غنیمت شمارند و فضل خدای

-

ص:۳۷۶

–

که"تا چند از این جاه و گردن کشی؟ خوشی را بود در قفا ناخوشی"

و گر تنگدستی تُنُک مایه ای سعادت بلندش کند پایه ای

بخایندش از کینه دندان به زهر که"دون پرورست این فرومایه دهر"

چو بینند کاری به دستت دَرَست حریصت شمارند و دنیاپرست

و گر دست همّت نداری به کار گداپیشه خوانندت و پخته خوار

اگر ناطقی،طبق پّریاوه ای و گر خامشی،نقش گرمابه ای

تحمل کنان را نخوانند مَرد که"بیچاره از بیم سر بر نکرد"

و گر در سرش هول و مردانگی ست گریزند ازو،"کاین چه دیوانگی ست؟"

تعنّت کنندش گر اندک خوری ست که"مالش مگر روزی دیگری ست؟"

و گر نغز و پاکیزه باشد خورَش شکم بنده خوانند و تن پرورش

و گر بی تکلف زیَد مالدار که"زینت بر اهل تمیز است عار"

زبان در نهندش به ایذا چو تیغ که"بدبخت زر دارد از خود دریغ!"

و گر کاخ و ایوان منقش کند تن خویش را کسوتی خوش کند

به جان آید از دست طعنه زنان که"خود را بیاراست همچون زنان"

اگر پارسایی سیاحت نکرد سفرکردگانش نخوانند مرد

که"نارفته بیرون ز آغوش زن کدامش هنر باشد و رأی و فن؟"

جهاندیده را هم بدرند پوست که"سرگشته بخت ز شهرش به شهر"

عزب را نکوهش کند خرده بین که"می لزد از خفت وخیزش زمین"

و گر زن کند،گوید:"از بهر دل به گردن در افتاد چون خر به گل"

نه از جور مردم رهد زشت روی نه شاهد ز نامردم زشت گوی

غلامی به مصر اندرم بنده بود که چشم از حیا در بر افکنده بود

کسی گفت:هیچ این پسر عقل و هوش ندارد،بمالش به تعلیم گوش

-

-

شبی بر زدم بانگ بر وی درشت همو گفت:مسکین به جورش بکشت!

گرت بر کَنَد خشم روزی ز جای سراسیمه خوانندت و تیره رای

و گر بردباری کنی از کسی بگویند:"غیرت ندارد بسی"

سخی را به اندرز گویند:"بس! که فردا دو دستت بود پیش وپس"

و گر قانع و خویشتن دار گشت به تشنیع خلقی گرفتار گشت

که"همچون پدر خواهد این سفله مُرد که نعمت رها کرد و حسرت ببرد"

که یارد به کنج سلامت نشست؟ که پیغمبر از خبث مردم نرست

خدا را که مانند و انباز و جفت ندارد،شنیدی که ترسا چه گفت؟

رهایی نیابد کس از دست کس گرفتار را چاره صبر است و بس.

ر ک:بوستان سعدی،باب ۷،در عالم تربیت.

(۱۲).از حافظ است.

(۱۳).فرازی از دعای کمیل است.

(۱۴).مرحوم مجلسی در بحار(ج ۴۸،ص ۲۰۷)می نویسد: «...أن هارون الرشید أراد أن یعقد الامر لابنه محمد بن زبیده،و کان له من البنین أربعه عشر ابنا فاختار منهم ثلاثه:

محمد بن زبیده،و جعله ولی عهده،و عبد اللّه المأمون،و جعل الامر له بعد ابن زبیده،و القاسم المؤتمن،و جعل الامر له بعد المأمون،فأراد أن یحکم الامر فی ذلک،و یشهره شهره یقف علیها الخاص و العام...» .

(۱۵).این حکایت در کتاب خزینه الجواهر نهاوندی و کتاب انسان ملا اسماعیل سبزواری آمده است.(مولف)

(۱۶).از عبد الرحمن جامی است.

۱۹توحید و علم به خدا

اشاره

هر خداشناسی ای توحید نیست

تهران،حسینیه همدانیها رمضان ۱۳۸۶

ص:۳۷۹

بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

براساس فرمایش پیامبر گرامی اسلام،صلی اللّه علیه و آله،در عالم هستی، حقیقتی سنگین تر و وزین تر و با منفعت تر از توحید وجود ندارد.مرحوم شیخ صدوق در ابتدای کتاب پرقیمت ثواب الاعمال این معنا را از پیغمبر نقل می کنند که در این عالم برای هر چیزی هم وزنی است،مگر برای توحید که هم وزنی در عالم خلقت و در عرصه هستی ندارد. ۱

البته،توحید در فرمایشات رسول خدا به معنای علم به وجود خداوند نیست،بلکه به معنای آن واقعیتی است که برای انسان دارک دیده شده و همه انبیاء خدا نیز مبلغ آن بوده اند و آن را تنها راه نجات مردم معرف می کرده اند.

تفاوت توحید و علم به خدا

از بررسی آیات قرآن مجید و فرمایشات انبیاء و ائمه طاهرین به دست می آید که توحید،و در وجود انسان،بر دو پایه و دو حقیقت استوار است

ص:۳۸۱

که اگر این دو پایه نباشد،معلومات انسان درباره خدا دیگر توحید نیست،بلکه علم باللّه(علم به خدا)است.

منظور از علم به خـدا این است که کسـی بـا ملاـحظه نظم موجود در هستی یـا قاعـده علت و معلول یا از راه علوم دیگر به این نـتیجه برسـد که این کشـتی روان بـدون ناخـدا و ملاّـح نمی شود.چنین کسـی از طریق علم یـا فلسـفه به این نتیجه رسـیده و به مجموعه باورهـایش باوری را اضافه کرده است،امام ممکن است او در این مقوله بیش از این پیش نرود و عملی که از این باور نشأت می گیرد انجام ندهد.در این صورت، دانسته ها و باورهای او درباره خدا توحید نیست،علم باللّه است.

بای توجه داشت که در عالم هستی صاحبان چنین علمی فراوانند.از جمله،باید همه حیوانات و گیاهان و جمادات را نام برد که دارای این علم اند،وگرنه دلیلی نداشت که قرآن درباره آن ها بگوید:

- «یُسَبِّحُ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ». ۲

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است،خدا را به پاک بودن از هر عیب و نقصی می ستایند.

- «تُسَبِّحُ لَهُ السَّماواتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِیهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَیْ ءٍ إِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ...». ۳

آسـمان هـای هفتگـانه و زمیـن و هرکس که در آن هـاست،او را تسبیـح می گوینـد،و هیـچ چیزی نیست مگر این که همراه با ستایش،تسبیح او می گوید،ولی شما تسبیح آن ها را نمی فهمید....

این آیات نشان می دهند که همه موجودات عالم خدا را می شناسند و همگی از جماد و نبات و حیوان علم به وجود او دارند.

منشأ این علم چیست ؟

پاسخ واضح است:هر اثری متاثر از موثر خویش است.حال اگر این اثر

در همه تاروپود هستی اش متعلق به خالقش باشد،آینه ای است که تنها تصویر او را نشان می دهد.هستی نیز،چون در همه ارکان وجود متعلق به خداست آینه ای است که او را می نمایاند.به عبارت دیگر می توانـد گفت ساقی خلقت بـا آفرینش موجودات این علم را در جام آنان ریخته است.

او،در انسان نیز،این علم را به صورت فطرت قرار داد. ۴ به همین سبب است که باطن انسان در بدترین شرایط به تکیه گاه قابل اعتمادی گرایش دارد و در جریانات و حوادث سخت از نجات و رهایی ناامید نمی شود.

سبب این ناامیدنشدن ها وجود فطرت است و منأش فطرت خداست.

خورشید امید در باطن ما نورافشانی می کند و زلف این امید و دلگرمی به زلف وجود مقدسی گره خورده که همه عالم در ید قدرت اوست.

هیچ وقت باطن انسان به طور طبیعی به او دروغ نمی گوید.این ما هستیم که به باطنمان،به خودمان،به زن و بچه و مردم اطرافمان دروغ می گوییم،اما کشش باطنی مان هیچ وقت به ما دروغ نمی گوید و جهت گیری ایش به سوی نقطه ای که امیدها به سوی اوست همیشه درست و دقیق است.

این گرایش باطنی همان علم باللّه است که همه موجودات دارای آن هستند و می توانند محدوده آن را گسترش دهند.انیشتین این علم را داشت،دکارت هم داشت.ارسطو و ارشمیدس و ریاضی دانان و طبیعی دانان عالم همه دارند و حرف های خوبی هم دراین باره زده اند.

در حقیق،هر کدام از آن ها با استناد به قواعد علمی عینک صاف و وسیله پاکی برای خود درست کردند و گفتند خدا را دیدیم.این عینک ممکن است بر اثر مطالعه در وجود یک حیوان دلالت بر وجود خدا کند که با این حساب،حرف تازه ای نیست و قرآن مجید از ۱۵۰۰ سال پیش این راه را به انسان معرفی کرده است:

«أَ فَلاٰ يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ، وَ إِلَى السَّمٰاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ. وَ إِلَى الْجِبٰالِ كَيْفَ نُصِبَتْ». ۵

آیا به تأمل به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده؟و به آسمان که چگونه برافراشته شده؟و به کوه ها که چگونه در جای خود نصب شده اند؟

پروردگار می گوید دقت در خلقت شتر عینکی است که با آن می توانید مرا ببنید و به وجودم پی ببرید،وگرنه می خواهید بگویید چه کسی شتر را ساخته؟اگر بگویید شتر ساخت انسان است،این انسان شترساز کیست که کسی او را نمی شناسد؟و اگر بگویید ساخت شتر نر و ماده قبل از خودش است،این سوال پیش می آید که آن نر و ماده ساخت چه کسی است؟لاجرم،باید بروید تا به شتر نر و ماده اول برسید.آن وقت می خواهید خلقت آن ها را به که منسوب کنید:به خاک،به هوا،به آب، یا به آتش؟

تامل در خلقت شتر عینك یافتن و دیدن خدا هست،ولی توحید نیست.علم باللّه است.حال این سوال طرح می شود که پس توحید چیست؟

عقیده و شریعت:دو رکن توحید

توحیدی که قرآن مجید از آن سخن می گوید بر دو اصل بنا شده است:

عقیده،و شریعت.هر دو کلمه نیز با الفاظ مشابه دیگر ۶ در قرآن و روایات آمده اند.

امام عقیده؛مایه اولیه عقیده فطرت است که در باطن گذارده شده است و راه پیداکردن آن یا خواندن درس توحید است یا شنیدن درس توحید.

اهل توحیدشدن مهم است نه پیداکردن علم باللّه.از راه تامل در مورچه و ماهی و شتر می شود علم باللّه پیدا کرد،ولی راه یافتن توحید

این نیست.توحید ایمان باللّه است که از راه مطالعه و تامل در آیات قرآن و خطبه های توحیدیده نهج البلاغه و خطبه های توحیدیه حضرت رضا و امام صادق،علیهما السلام، ۷ یا به بیان قرآن با شنیدن از زبان اهل ذکر ۸ به دست می آید؛یعنی کسانی که توحید را فهمیده اند و به این نقطه رسیده اند که دلدارشان یکی است و به این دلدار نیز یقین و باور واقعی پیدا کرده اند؛باوری که براساس فرمایش سوره حجرات تمام درهایش به روی شک وتردید قفل باشد:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللّهِ أُولئِکَ هُمُ الصّادِقُونَ». ۹

مؤمنان فقط کسانی اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند،آن گاه[در حقّانیّت آنچه به آن ایمان آورده اند]شک ننموده و با اموال و جان هایشان در راه خدا جهان کرده اند؛اینان در گفتار و کردار اهل صدق و راستی اند.

چنین ایمانی سبب می شود که اگر همه بلایای عالم به سر انسان بیاید، دروجود مقدس پروردگار شک نکند،حصول چنین ایمانی نیز کافی نیست و انسان باید با مطالعه و تفکر یا با شندین سخن اهل توحید شربت شیرین و بی نظیر عشق آتشین را نیز بهحلاوت ایمانش بیفزاید و مصداق این آیه کریمه شود:

«وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّهِ أَنْداداً یُحِبُّونَهُمْ کَحُبِّ اللّهِ وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّهِ وَ لَوْ یَرَی الَّذِینَ ظَلَمُوا إِذْ یَرَوْنَ الْعَذابَ أَنَّ الْقُوَّهَ لِلّهِ جَمِیعاً وَ أَنَّ اللّهَ شَدِیدُ الْعَذابِ». ۱۰

و برخی از مردم به جای خدا معبودهایی انتخاب می کنند که آن ها را آن گونه که سزاوار است خدا را دوست داشته باشند،دوست می دارند؛ولی آنان که ایمان آورده اند،محبت و عشقشان به خدا بیشتر و قوی تر است.و اگر کسانی که با انتخاب معبودهای باطل ستم روا داشتند،هنگامی که عذاب را ببینند،بی تردید می فهمند که همه قدرت ویژه خداست و معبودهای باطل،هیچ وپوچ اند و خدا سخت کیفر است.

لازم است شدیدترین مهر و محبتمان (أَشَدُّ حُبًّا) را برای خدا بگذاریم و عاشق او باشیم.بقیه موجودات و انسان ها را هم دوست داشته باشم، اما در دوستی با آن ها تابع دستور خدا باشیم،زیرا قرآن مجید درباره این که با چه کسانی دوستی و با چه کسانی دشمنی کنیم سخن گفته و راهنمایی های لازم را دراین باره نیز کرده است.

پس از شناخت خدا و باور او،باید صفاتش را بشناسیم،زیرا با شناخت صفات خدا زیبایی ها شناخته می شوند؛زیبایی هایی که با چشم دل دیده می شوند و باعث می شوند انسان اشتیاق بیشتری به پروردگارش پیدا کند و در زمره اشدّ حبّا در بیاید.بدین ترتیب،او چنان مست و مدهوش شود که دیگر هیچ چیز نمی تواند رویش را از معشوق برگرداند.

البته،این مسیر سختی های فراوان نیز دارد؛مثلا،ممکن است همسر یا فرزندان انسان از پیمودن این راه امتناع کنند و تلاش کنند او را نیز منصرف سازند یا بگویند تو رویت را از معشوقت برگردان تا ما با تو مهربان شویم،زیرا تو دائم رو به جایی دیگر داری و می گویی:

«إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً وَ مٰا أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ». ۱۱

من به دور از انحراف و با قلبی حق گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمان ها و زمین را آفرید،متوجه کردم و از مشرکان نیستم.

این جا نقطه درگیری است و اگر آن عشق آتشین در کنار ایمان نباشد (وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ)، ادامه مسیر بسیار مشکل و پرهزینه باشد یا به دوری از معشوق بینجامد،اما این عشق نمی گذارد عاشق در این درگیری به معشوق پشت کند.برای همین آرام می گوید:من به لقاء معشوق می روم و حجت را بر شما نیز تمام کردم.اگر علاقمندید،بیایید و اگرنه بمانید.در دنیا با هم هستیم تا عمران تمام شود و همه راحت شویم، جنگ و دعوا و طلاق و...هم نداریم.

ص:۳۸۶

همسران پیامبر

مگر کسانی که در خانه پیغمبر بودند و با او زندگی می کردند همراه ایشان بودند و پیغمبر اکرم،صلی اللّه علیه و آله،توانست همه را به جانب خدا بکشاند؟ ۱۲ در میان همسران پیامبر هم کسانی بودند که با پیامبر همراه شدند و دنبال ایشان رفتند،و عده ای هم ماندند و به گرفتاری های سختی دچار شدند.قیامت این گروه که مخاطب خدا در این آیه اند چگونه خواهد بود؟

«وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَ لاٰ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجٰاهِلِیَّهِ الْأُولیٰ وَ أَقِمْنَ الصَّلاٰهَ وَ آتِینَ الزَّکٰاهَ وَ أَطِعْنَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ... وَ اذْکُرْنَ مٰا یُتْلیٰ فِی بُیُوتِکُنَّ مِنْ آیٰاتِ اللّٰهِ وَ الْحِکْمَهِ إِنَّ اللّٰهَ کٰانَ لَطِیفاً خَبِیراً». ۱۳

و در خانه هایتان قرار و آرام گیرید،و در میان نامحرمان و کوچه و بازار مانند زنان دوران جاهلیت پیشین که برای خودنمایی با زینت و آرایش و بدون پوشش در همه جا ظاهر می شدند ظاهر نشوید،و نماز را برپا دارید و زکات بدهید،و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید....ای همسران پیامبر! آنچه را از آیات خدا و حکمت در خانه های شما می خوانند به یاد داشته باشید؛یقینا خدا لطیف و آگاه است.

خداوند در این آیه به صراحت می فرماید که زنان پیامبر باید در خانه هاشان بمانند،اما بعضی از همسران ایشان از خانه بیرون رفتند و حتی از مدینه و حجاز خارج شدند و به عراق رفتند.بعد،در شهر بصره نزدیک نود هزار نفر را دور خود جمع کردند و به عنوان زن پیغمبر حکم دادند که علی بن ابی طالب باید کشته شود و نابود گردد.در نتیجه، جنگ جمل به راه افتاد و چهل پنجاه هزار نفر از طرفین کشته شدند و علی،علیه السلام،پیروز میدان شد. ۱۴

در قیامت،جواب این خون ها را چه کسی می خواهد بدهد؟آن کسی که پشت به خدا و پیامبر کرد و در عمل همه چیز را زیر پا گذاشت؟

ص:۳۸۷

پیغمبر با این که همه چیز را می دانست با این زن درگیر نشد،او را طلاق هم نداد.در خانه پیامبر ماند تا ایشان از دنیا رفت.فقط گاهی به آرامی به زنانش می گفت:یکی از شما بعد از من به جنگ ولی اللّه اعظم می رود.نشانه خطاکاری اش هم این است که وقتی از دهی به نام حوأب رد می شود سگ ها پارس می کنند. ۱۵

آن روز،وقتی سگ های حوأب پارس کردند،و یاد سخن پیغمبر افتاد و پشیمان شد و هنوز به میدان نجنگ نرسیده گفت مرا به مدینه برگردانید!علت را پرسیدند،گفت:پیغمبر به من دراین باره خبر داده و علامتش پارس کردن سگ های حوأب است.اما،چهل نفر به دروغ قسم خوردند که در این مسیر اصلا دهی به نام حوأب وجود ندارد. ۱۶

عشق برای این موقعیت هاست که آدم سقوط نکند.ایمان تنها در این میدان کارساز نیست،ولی وقتی با عشق همراه شود،دیگر کسی نمی تواند عاشق را از معشوق جدا بکند.

عشق و ایمان در شب عاشورا

امام زمان،عجل اللّه تعالی فرجه الشریف،می فرماید:شب عاشورا، سید الشهدا رو به یارانش کرد و فرمود:این سی هزار نفر تنها با من کار دارند،به شما کاری ندارند.اگر کی امشب با من در این بیابان بماند، فردا قطعه قطعه خواهد شد.از تاریکی شب استفاده کنید و بروید.آن گاه سکوت کرد.هرچه ایستاد دید کسی از جایش بلند نمی شود.گفت:

چرا نمی روید؟جواب ندادند.

بعد از چند لحظه،امام زمان می فرماید:اولین کسی که از این هفتاد و دو نفر به سخن آمد زهیر بن قین بجلّی بود.او بلند شد و باادب و احترام بسیار به حضرت گفت:یابن رسول اللّه،فردا چند دفعه ما را

می کشند؟اگر فردا هزار بار مرا بکشند،بعد قطعه قطعه کنند،بعد آتش زنند و خاکستر کنند،و خدا دوباره مرا زنده کند،من باز از تو دست بر نمی دارم. ۱۷

هزار بار مرگ؟این کار ایمان تنها نیست،کار ایمانی است که شربت عشق نوشیده است،و الاّ ایمان خیلی ها را با پول خریدند غیر از ایمان عاشقان را:

مذهب عاشق ز مذهب ها جداست عشق اسطرلاب اسرار خداست

۱۸ این عقیده است.این یکی از شؤون توحید است؛یعنی باور همراه با عشق.عشقی که هیچ کس نتواند محبتش به خدا قوی است:«اشد حب».

شریعت

پایه و شأن دیگر توحید شریعت است.شریعت عبارت است از تجلی کردن فرمان های خدا از اعضاء و جوارح انسان و تجلی اخلاق خدا در نفس او.

این جا هم بزنگاه عجیبی است،زیرا کسی که با وجود محبت خدا در مقابل پول وسوسه می شود اهل توحید نیست و عشقی هم ندارد.در دنیا،معشوق های ظاهری خیلی راحت از انسان بهره کشی می کنند، اسلحه شان هم عشق است.به عبارت دیگر،دختر خوب تشخیص می دهد که فلان پسر با همه وجود عاشق است،لذا می گوید تا شمع عشق روشن است و راحت همه چیز از او می شود گرفت این کار را انجام دهم.

عاشق هم دردش نمی آید،چون عشق محاصره اش کرده است.لذا وقتی معشوق به او می گوید من چنین پیراهنی می خواهم.هشتاد هزار تومان است...می رود آن را می خرد و کادو می کند و به او می دهد.وقتی

هم خداحافظی می کند برود خانه سر از پا نمی شناسد که برای معشوق هدیه ای که خواسته خریده است.شب هم دائم در فکر معشوق است که الان دارد پیراهن نگاه می کند یا...

او از پرداخت این ملبغ دردش نیامده،ولی گاه برای خرید یک جنس معمولی به مبلغ ده هزار تومان دردش می گیرد و اظهار ناراحتی می کند و تا خانه دائم زیر لب می گوید:عجیب مملکتی است!لعنت به گران فروش،لعنت به تورم!

آری،اگر سر سال شد و خدا دستور داد خمس بدهیم،یا زکاتمان را پرداخت کنیم و ما از پرداخت حق خدا ناراحت شدیم و ب خل ورزیدیم معلوم می شود که پول قلب ما را زیش از خدا تسخیر کرده و ما«اشدّ حبا للپول»هستم نه «أَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ».

*** پیش از انقلاب،دکتری در تهران شعری را برای شب یازدهم محرم سروده بود است که زبان حال حضرت زینب کبری است.می گوید:

متاب امشب ای ماه کاین بزمگاه ندارد دیگر احتیاجی به ماه

ز هر سوی مه پاره ای تابناک درخشنده افتاده بر روی خاک

شده شه در این بزم پرسوزوساز سراپا بود گرم رازونیاز

به دامان معشوق آویخته گل و لاله بر مقدمش ریخته

زمین را به سرو و گل آراسته به نحوی که معشوق از او خواسته

این نمود عشق است.این عشق است که در عالم معنا به او می گویند حسین جان،بقای دین و قرآن و نبوت انبیاء در گرو این است که اصحابت را قطعه قطعه ببینیم،اکبرت را قطعه قطعه ببینیم...دقت کنیم! به امام حسین نمی گوید سر سال است و صد هزار تومان خمست شده یا زکات دویست خروار گندمت را باید بدهی،جان خودش و اصحابش

و اسارت خاندانش را می خواهد. ۱۹ چرا امام حسین،علیه السلام،مانند ما نه نگفت؟چون عاشق بود و معشوق از عاشق هرچه بخواهد پرداختش برای او سنگین نیست.به قول مولوی:

زنده معشوق است و عاشق مرده ای

صفات مومن

اولین صفتی که برای مومن برشمردیم حب شدید به خداوند بود.اما صفات مومن در آیات و روایات زیادی آمده است.از جمله:

«إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كَبِيراً». ۲۰

بی تردید این قرآن به استوارترین آیین هدایت می کند،و به مؤمنانی که کارهای شایسته انجام می دهند،مژده می دهد که برای آنان پاداشی بزرگ است.

در روایت امیر المؤمنین نیز پنج مسأله به عنوان صفات مؤمن طرح شده بود که یکی از آن«مشغول وقته»بود؛یعنی تمام وقت مؤمن در اشغال خداست.اشغال بودن وقت چه معنی دارد؟یعنی مؤمن دائم نماز می خواند؟نه،مغاز مؤمن مسجد و محراب اوست.آن جا هم برای او محل رصد رضایت معشوق است.برای مثال،در مغازه اش نشسته که خریداری می آید و می گوید:من از فلان وزارتخانه آمده ام و می خواهم صد میلیون خرید کنم.چقدر به ما تخفیف می دهی؟می گوید من ده میلیون تخفیف می دهم.می گوید:خیلی خوب،ما از تو خرید می کنیم به شرطی که همان صد میلیون را در فاکتور ما بنویسی که وقتی از اداره پولش را گرفتیم ده میلیونش برای ما باشد.اما او می گوید:اگر یک میلیارد هم خرید کنی،من فاکتور تقلبی صادر نمی کنم تا لذت پولش را

تو ببری و جهنمش را من بروم.مگر نمی دانی که معشوق دارد مرا می بیند.

بعـد،نصف شب که بیدار می شود می گوید:محبوب من،امروز چه لطفی به من کردی که مرا از این آلودگی نجات دادی و«لا حول و لا قوه الا بالله».

ص:۳۹۲

پی نوشت

(۱).ثواب الأعمال،شیخ صدوق،ص ۳: «سعد بن عبد اللّه قال حدثنا أحمد بن محمد بن عیسی و ابراهیم بن هاشم و الحسن بن علی الکوفی عن الحسین بن سیف عن عمر بن شمر عن جابر بن یزید الجعفی عن أبی جعفر،علیه السلام قال:قال رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله،لیس شئ إلا و له شئ یعدله إلا اللّه عز و جل فانه لا یعد له شی و لا إله إلا اللّه فانه لا یعدلها شئ و دمعه من خوف اللّه فانه لیس لها مثال فان سالت علی وجهه لم یرهقه قتر و لا ذله بعدها أبدا» .

(۲).حدید،۱: «لِلّهِ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»؛ حشر،۱: «لِلّهِ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»؛ صف،۱: «لِلّهِ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»؛ جمعه،۱: «یُسَبِّحُ لِلّهِ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ الْمَلِکِ الْقُدُّوسِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ» تغابن،۱: «لِلّهِ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ».

(۳).إسراء،۴۴.

(۴).انعام،۷۹: «إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً وَ مٰا أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ».

(۵).غاشیه،۱۷-۱۹.

(۶).جاثیه،۱۸: «ثُمَّ جَعَلْنٰاکَ عَلیٰ شَرِیعَهٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهٰا وَ لاٰ تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَ الَّذِینَ لاٰ یَعْلَمُونَ».

(۷).میزان الحکمه،ج ۳،ص ۱۸۹۵: الإمام الرضا،علیه السلام:«أول عباده اللّه معرفته، و أصل معرفه اللّه جل اسمه توحیده،و نظام توحیده نفی التحدید عنه،لشهاده العقول أن کل محدود مخلوق» .

«الإمام علی،علیه السلام:«إن أول عباده اللّه معرفته،و أصل معرفته توحیده،و نظام توحیده نفی الصفات عنه،لشهاده العقول أن کل صفه و موصوف مخلوق،و شهاده کل مخلوق أن له خالقا».

«الإمام الصادق،علیه السلام لرجل-:«أما التوحید فأن لا تجوز علی ربک ما جاز-

ص:۳۹۳

-علیک،و أما العدل فأن لا تنسب إلی خالقک ما لامک».الإمام علی، علیه السلام:«التوحید ألا تتوهمه».رسول اللّه،صلی اللّه علیه و آله:«التوحید ظاهره فی باطنه و باطنه فی ظاهره،ظاهره موصوف لا یری،و باطنه موجود لا یخفی،یطلب بکل مکان،و لم یخل منه مکان طرفه عین،حاضر غیر محدود و غائب غیر مفقود» .

میزان الحکمه،ج ۱،ص ۳۶۲: «الإمام الصادق،علیه السلام:«إن اللّه خلق خلقه جمیعا مسمین،أمرهم و نهاهم،و الکفر اسم یلحق الفعل حین یفعله العبد،و لم یخلق اللّه العبد حین خلقه کافرا،إنه إنما کفر من بعد أن بلغ وقتا لزمته الحجه من اللّه، فعرض علیه الحق فجحده،فبإنکاره الحق صار کافرا».

عنه علیه السلام:«إن اللّه عز و جل خلق الناس کلهم علی الفطره التی فطرهم علیها، لا یعرفون إیمانا بشریعه و لا کفرا بجحود،ثم بعث اللّه الرسل تدعوا العباد إلی الإیمان به،فمنهم من هدی اللّه و منهم من لم یهده اللّه».

مصباح الشریعه،ص ۱۲۱: «الصادق،علیه السلام:«اعراب القلبو علی اربعه انواع رفع و فتح و خفض و وقف فرفع القلب فی ذکر اللّه و فتح القلب فی الرضا عن اللّه تعالی و خفض القلب الاشتغال بغیر اللّه و وقف القلب فی الغفله عن اللّه تعالی الاـ تری ان العبد إذا ذکر اللّه بالتعظیم خالصا ارتفع کل حجاب کان بینه و بین اللّه تعالی من ذلک فإذا انقاد القلب لمورد قضاء اللّه بشرط الرضا عنه کیف ینفتح بالسرور و الروح و الراحه و إذا اشتغل القلب بشئ من امور الدنیا و اسبابها کیف تجد ماذا ذکر اللّه بعد ذلک و اناب منخفضا مظلما کبیت خراب خلو لیس عمران و لاـ مؤنس و إذا غفل عن ذکر اللّه تعالی کیف تراه ذلک موقوفا محجوبا قد قسی و اظلم منذ فارق نور التعظیم فعلامه الرفع ثلاثه اشیاء وجوه الموافقه و المخالفه و دوام الشوق و علامه الفتح ثلاثه اشیاء التوکل و الصدق و الیقین و علامه الخفض ثلاثه اشیاء:العجب و الریاء و الحرص و علامه الوقف ثلاثه اشیاء:زوال حلاوه الطاعه و عدم مراره المعصیه و التباس العلم الحلال و الحرام»

(۸).نحل،۴۳: «وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِکَ إِلاّٰ رِجٰالاً نُوحِی إِلَیْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ»، أنبیاء ۷ «وَ مٰا أَرْسَلْنٰا قَبْلَکَ إِلاّٰ رِجٰالاً نُوحِی إِلَیْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ».

(۹).حجرات،۱۵.

(۱۰).بقره،۱۶۵.

(۱۱).انعام،۷۹.

(۱۲).احزاب،۲۸-۲۹:«أيها النبی قل لازواجک إن کنتن تردن الحیاه الدنیا و زینتها فتعالین أمتعکن و أسرحکن سراحا جمیلا*و إن کنتن تردن اللّه و رسوله و الدار الآخره فإن أعد للمحسنات منکن أجرا عظیما».

(۱۳).احزاب،۳۳-۳۴.

(۱۴).بحار الأنوار،ج ۳۲،۲ ۱۱۸: «فقدمت عائشه إلی الحوأب و هو ماء نسب إلی الحوأب بنت کلیب بن وبره فصاحت کلابها فقالت:إنا للّه و إنا إلیه راجعون ردونی.

[و]ذکر الاعثم فی الفتوح و الماوردی فی أعلام النبوه و شیرویه فی الفردوس و أبوه یعلی فی المسند و ابن مردویه فی فضائل أمیر المؤمنین و الموفق فی الاربعین و شعبه و الشعبی و سالم بن أبی الجعد فی أحادیثهم و البلاذری و الطبری فی تاریخیهما أن عائیشه لما سعت نباح الکلاب قالت:أی ماء هذا؟فقالوا:الحوأب قالت:إنا للّه و إنا إلیه راجعون إنی هیه قد سمعت رسول اللّه و عنده نساؤه یقول:لیت شعری أیتکن تنبحها کلاب الحوأب.و فی روایت الماوردی:أیتکن صاحبه الجمل الادبب تخرج فتنبحها کلاب الحوأب یقتل من یمینها و یسارها قتلی کثیره تنجو بعدما کادت تقتل.

فلما نزلت الخریبه قصدهم عثمان بن حنیف و حاربهم فتداعوا إلی الصلح فکتبوا بینهم کتابا أن لعثمان دار الاماره و بیت المال و المسجد إلی أن یصل إلیهم علی فقال طلحه لاصحابه فی السر:و اللّه لئن قدم علی البصره لنؤخذن بأعناقنا فأتوا علی عثمان بیاتا فی لیله ظلماء و هو یصلی بالناس العشاء الآخره و قتلوا منهم خمسین رجلا و استأسروه و نتفوا شعره و حلقوا رأسه و حبسوه.فبلغ ذلک سهل بن حنیف فکتب إلیهما:أعطی اللّه عهدا لئن لم تخلوا سبیله لا بلغن من أقرب الناس إلیکما فأطلقوه.ثم بعثا عبد اللّه بن الزبیر فی جماعه إلی بیت المال فقتل أبا سالمه الزطی فی خمسین رجلا.و بعثت عائشه إلی أحنف تدعوه فأبی و اعتزل بالجلحاء من البصره فی فرسخین و هو فی سته آلاف.فأمر علی سهل بن حنیف علی المدینه و قثم بن العباس علی مکه-

-و خرج فى سته آلاف إلى الربذه و منها إلى ذى قال و أرسل الحسن و عمارا إلى الكوفه و كتب[إليهم]:من عبد اللّه و وليه على أمير المؤمنين إلى اهل الكوفه جبهه الانصار و سنام العرب.ثم ذكر فيه قتل عثمان و فعل طلحه و الزبير و عائشه ثم قال:إن دار الهجره قد قلعت بأهلها و قلعوا بها و جاشت جيش المرجل و قامت الفتنه على القطب فأسرعوا إلى أميركم و بادروا عدوكم.فلما بلغا الكوفه قال أبو موسى الاشعرى:يا أهل الكوفه اتقوا اللّه و لا تقتلوا أنفسكم إن اللّه كان بكم رحيما و من يقتل مؤمنا متعمدا الآيه.فسكنه عمار فقال أبو موسى هذا كتاب عائشه تأمرنى أن تكف أهل الكوفه فلا تكونن لنا و لا علينا ليصل إليهم صلاحهم.فقال عمار:إن اللّه تعالى أمرها بالجلوس فقامت و أمرنا بالقيام لندفع الفتنه فنجلس؟فقام زيد بن صوحان و مالك الاشتر فى أصحابهما و تهددوه فلما أصبحوا قام زيد بن صوحان و قرأ «الم. أَ حَسِبَ النّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ» الآيات،ثم قال:يا أيها الناس سيروا إلى أمير المؤمنين و انفروا إليه أجمعين تصببوا الحق راشدين.ثم قال عمار:هذا ابن عم رسول اللّه يستنفركم فأطيعوه فى كلام له.و قال الحسن بن على:عليهما السلام أجيبوا دعوتنا و أعينونا على ما بلينا به» .

(۱۵)-شرح الأخبار،نعمان مغربى،ج ۱،ص ۳۳۸: «يقتل كثير،قتلى عن يمينها و عن يسارها فى النار ثم تنقلت بعد ما كادت.ثم نظر إلى عائشه فقال لها:انظرى يا حميرا ألا تكونى أنت هى؟ثم التفت إلى على،عليه السلام.فقال له:يا أبا الحسن إن وليت من أمرها شيئا فارفق بها» ؛الايضاح،فضل بن شاذان،ص ۴۹۴: و قد كان النبى، صلى اللّه عليه و سلم،قال لها:«يا حميرا،كأنى بك تنبحك كلاب الحوأب تقاتلين عليا و أنت له ظالمه» .

(۱۶).بحار الأنوار،ج ۳۲،ص ۱۴۷: «روى الصدوق قدس اللّه روحه فى الفقيه عن الصادق،عليه السلام،أنه قال:أول شهاده شهد بها بالزور فى الاسلام شهاده سبعين رجلا حين انتهوا إلى ماء الحوأب فنبحتهم كلابها فأرادت صاحبتهم الرجوع و قالت:

سمعت رسول اللّه،صلى اللّه عليه و آله و سلم،يقول لازواجه:إن إحداكن تنبحها كلاب الحوأب فى التوجه إلى قتال وصيى على بن أبى طالب فشهد عندها سبعون رجلا أن-

-ذلک لیس بماء الحوأب فکانت أول شهاده شهد بها فی الاسلام بالزور». بحار الأنوار، ج ۳۲ ص ۱۳۹: «قال أبو مخنف:لما انتهت عائشه فی مسیرها إلی الحوأب و هو ماء لبنی عامر بن صعصعه نبحتها الکلاب حتی نفرت صعاب إبلها فقال:قائل من أصحابها:ألا ترون ما أکثر کلاب الحوأب و ما أشد نباحها؟فأمسکت زمام بعیرها و قالت:و إنها لکلاب الحوأب؟ردونی ردونی فإنی سمعت رسول اللّه یقول و ذکرت الخبر.فقال لها قائل:مهلا- یرحمک اللّه فقد جزنا ماء الحوأب.فقالت:فهل من شاهد؟ فلفقوا لها خمسین أعرابیا جعلوا لهم جعلا فحلفوا لها أن هذا لیس بماء الحوأب فسارت لوجهها» ؛بحار الأنوار،ج ۳۲،ص ۱۴۷: «قال السید علم الهدی فی شرح قصیده السید الحمیری،رضی اللّه عنهما:روی أن عائشه لما نبحتها کلاب الحوأب و أرادت الرجوع قالوا لها:لیس هذا ماء الحوأب فأبت أن تصدقهم فجاؤا بخمسین شاهدا من العرب فشهدوا أنه لیس بماء الحوأب و حلفوا لها فکسوهم أکسیه.

و أعطوهم دراهم.قال السید:و قیل:کانت هذه أول شهاده زور فی الاسلام» ،رسائل المرتضی،شریف مرتضی،ج ۴،ص ۶۳: «و الحوأب:ماء فی الطریق ما بین البصره و مکه من میاه بنی کلاب.و الحوأب:الوادی الکثیر الماء،قال الراجز:هل لک من شربه بالحوأب*فصعدی من بعدها وصوبی و یجوز أن یکون هذا الماء إنما سمی بالحوأب للسعه و الکثره،و قد قیل إنما سمی بالحوأب نسبه إلی بنت کلب بن وبره.

و روی أنه لما جاءت عائشه إلی هذا الموضوع نبحتها کلاب الحوأب،فقالت عائشه:

أی ماء هذا؟قالوا:ماء الحوأب.فقالت:ردونی ردونی فإنی سمعت رسول اللّه یقول (أبصری لا- تکونی التی تنبحها کلاب الحوأب).فقالوا:لیس هذا ماء حوأب،فأبت أن تصدقهم،فجاؤا بخمسین شاهدا من العرب،فشهدوا أنه لیس بماء حوأب،و حلفوا لها، فکسوهم أکسیه و أعطوهم دراهم،و کانت هذه أول شهاده زور حدثت فی الاسلام» .

(۱۷).لهوف،ص ۱۰۱.

(۱۸).مثنوی معنوی،دفتر اول.

(۱۹).معالم المدرستین،مرتضی عسکری،ج ۳،ص ۳۰۳: «یعرف مما أوردنا و من سائر اعمال الامام و أقواله فی أیام قیامه انه کان قد حمل إلی الناس شعار بطلان أمر-

-الخلافه القائمه و صحه أمر الامامه و هدفه من كل ما قال و فعل أن يؤمن الاخرون بهذا الشعار فمن آمن به اهتدی و من لم یؤمن بعد أن بلغه نداء الامام تمت الحجه علیه، و من ثم کان یعمل جاهدا فی سبیل نشر قضیته.کان هذان شعار الامام و هدفه و اتخذ الشهاده سبیلا للوصول إلی هدفه،و لنعم ما قال الشاعر علی لسانه:ان کان دین محمد لم یستقم*الا بقتلی یا سیوف خذینی و مما یدل علی ذلک ما ورد فی کتابه إلی بنی هاشم:أما بعد،فان من لحق بی استشهد و من تخلف لم یدرک الفتح.صرح الامام فی هذا الکتاب بأن سبیله الشهاده و مآلها الفتح و کذلک کان شأن سائر أقواله و أفعاله فی هذا القیام فان کلها توضح ما حمله من شعار و ما اتخذ من سبیل و هدف و کان حین یدعو و یتنصر یدعو و یستنصر من یشارکه فی کل ذلک علی بصیره من أمره،مثل قصته مع زهیر بن القین فان الامام حین دعاه ذهب إلی الامام متکارها ثم:ما لبث- کما قال الراوی أن جاء مستبشرا قد أسفر وجهه،فأمر بفسطاطه فحمل إلی الحسین،علیه السلام،ثم قال لامرأته:أنت طالق!الحقی بأهلک،فانی لا أحب أن یصیبک من سببی إلا خیر،ثم قال لاصحابه:من أحب منکم الشهاده فلیقم و الا فانه آخر العهد» .

مرحوم استاد شهریار در شعر زیبایی این نکته را این طور به تصویر کشیده است:

شیعیان دیگر هوای نینوا دارد حسین روی دل با کاروان کربلا دارد حسین

از حریم کعبه جدش به اشکی شست دست مروه پشت سر نهاد،اما صفا دارد حسین

می برد در کربلا هفتاد و دو ذبح عظیم بیش از این ها حرمت کوی منی دارد حسین

پیش رو راه دیار نیستی کافیش نیست اشک و آه عالمی هم در فقا دارد حسین

بس که محمل ها رود منزل به منزل با شتاب کس نمی داند عروسی یا عزا دارد حسین

رخت و دیباج حرم چون گل به تاراجش برند تا به جایی که کفن از بوریا دارد حسین

بردن اهل حرم دستور بود سرّ غیب ورنه این بی حرمتی ها کی روا دارد حسین

سروران پروانگان شمع رخسارش ولی چون سحر روشن که سر از تن جدا دارد حسین

سر به قاچ زین نهاده راه پیمای عراق می نماید خود که عهدی با خدا دارد حسین

او وفای عهد را با سر کند سوادا ولی خون به دل از کوفیان بی وفا دارد حسین

ص:۳۹۸

دشمنانش بی امن و دوستانش بی وفا

آب خود با دشمنان تشنه قسمت می کند عزت و آزادگی بین تا کجا دارد حسین

دشمنش هم آب می بنند به روی اهل بیت داوری بین با چه قومی بی حیا دارد حسین

بعد ازینش صحنه ها و پرده ها اشکست و خون

ر ک:دیوان شهریان،ج ۱ ص ۹۸.

(۲۰).إسراء،۹،کهف،۲-۳: «قَيِّماً لِيُنْذِرَ بَأْساً شَدِيداً مِنْ لَدُنْهُ وَ يُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً حَسَناً* ماكِثِينَ فِيهِ أَبَداً».

ص:۳۹۹

۲۰ وصیتهای امام مجتبی تقوای الهی و تداوم در تفکر

اشاره

تهران،حسینیه همدانیهارمضان ۱۳۸۶

بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

کلام در اندیشه و تفکر صحیح و مثبت بود.انسان برای اندیشه صحیح به فرموده امیر المؤمنین یک راهنما لازم دارد که این راهنما علم است. ۱ البته،این علم علم گسترده و فوق العاده نیست که تحصیلش طاقت فرسا باشد،بلکه این علم در حدی است که بتواند چراغ اندیشه را در وجود انسان روشن کند و به انسان برای رسیدن به واقعیاتی که پروردگار عالم مقرر فرموده مدد رساند.این علم را نیز می شود از ظاهر آیات کتاب خدا به دست آورد که تحصیل آن در زمان ما بسیار آسان شده است.آری،شاید ۷۰-۸۰ سال پیش از این مردم دسترسی به علم قرآن نداشتند،ولی خداوند متعال به بعضی از بزرگان دین یاری داد تا بتوانند تفاسیر را به زبان فارسی و به سبکی که قابل فهم برای همگان باشد بنویسند و این علم را که دلیل تفکر و راهنمای تفکر است در اختیار همه قرار دهند.

ص:۴۰۲

بخش دیگری از این علم را نیز می توان از معارف و فرهنگ پاک اهل بیت تحصیل کرد که دراین باره هم کتاب های پرقیمتی نوشته شده است و محصول قلب ائمه طاهرین که عرش خدا و ملکوت عالم است در دسترس همه کسانی که سواد خواندن داشته باشند قرار گرفته است.

مطالعه تفاسیر قرآن و کتاب هایی که در ارتباط با فرهنگ اهل بیت است،چراغ اندیشه را در انسان روشن و او را از خواب بیدار می کند.در نتیجه،انسان بصیرت پیدا می کند و شروع به اندیشه کردن در وجود خودش،در عالم هستی،در گذشته و آینده،و به مقاصدی که پروردگار عالم می خواهد انسان به آن ها برسد می کند.

دو سفارش از امام مجتبی(ع)

وصیت اول:تقوا

اشاره

چندی پیش،روایتی از حضرت مجتبی،علیه السلام،دیدم که خیلی برایم جالب بود و واقعا گوهر بی نظیری بود.امام مجتبی،علیه السلام،در این روایت مردم را به دو چیز سفارش کرده بودند:

۱. «اوصیکم بتقوی اللّه» .

سفارش اولشان این بود که دامن زندگی خود را از آلوده شدن به گناهان کبیره و اصرار بر گناهان صغیره حفظ کنید.گناهان کبیره و اصرار بر گناهان صغیره مانند کلنگ نوک تیزی است که ساختمان انسانیت انسان را از بیخ وبن خراب می کند.در صورتی که این امور تداوم داشته باشد،یقینا انسان زیر هوار گناهان خود می ماند و دیگر نمی تواند نجات پیدا کند و هلاک می شود.این سخن پروردگار در قرآن نیز اشاره به همین موضوع دارد:

«ثُمَّ كٰانَ عٰاقِبَةَ الَّذِينَ أَسٰاؤُا السُّوایٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيٰاتِ اللّهِ وَ كٰانُوا بِهٰا يَسْتَهْزِؤُنَ». ٢

آن گاه،بدترین سرانجام سرانجام کسانی بود که مرتکب زشتی شدند.به سبب این که آیات خدا را تکذیب کردند و همواره آن ها را به مسخره گرفتند.

نمونه ای از مصادیق این آیه دساستان کوتاهی است که در عین کوتاهی بسیار دردناک است.

گفتگوی امیر خراسان با مرد عالم

امیر خراسان بزرگ خراسان بزرگ براساس نقشه جغرافیایی دو سه برابر مملکت امروز ایران بوده یک بار به عالمی برخورد کرد.

عالم واجد شرایط به راستی در زندگی انسان،در تغییر و تحول انسان، و در انتقال ارزش ها به انسان و حفظ آن ها مؤثر است.به همین خاطر است که ارزشی که قرآن و روایات برای فرد عالم قائل شده اند برای هیچ انسان دیگری قائل نشده اند.برای بیان ارزش عالمان واجد شرایط نیز این آیه قرآن بس است که پیش از این درباره آن به تفصیل سخن گفته ایم:

«يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذٰا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجٰالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللّٰهُ لَكُمْ وَ إِذٰا قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا يَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجٰاتٍ وَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ». ٣

ای مؤمنان،هنگامی که گویند:در مجالس برای نشستن دیگر برادرانتان جا باز کنید،پس جا باز کنید،تا خدا برای شما در بهشت جا باز کند.و چون گویند:برخیزید،بی درنگ برخیزید تا خدا مؤمنان از شما را به درجه ای و دانشمندانتان را به درجاتی عظیم و باارزش بلند گرداند،و خدا به آنچه انجام می دهید،آگاه است.

ارزش ارتباط با عالم

در تعالیم اسلامی،نه ارتباط با عالم بلکه نگاه به چهره عالم ۴ و،از آن بالاتر،نگاه به درب خانه عالم نیز عبادت است و روایات بر این مطلب شهادت می دهند. ۵ .

پیغمبر اسلام،صلی اللّه علیه و آله،می فرمایند:عالمان در زمره شفیعان روز قیامت هستند. ۶ هم چنین،می فرماید:اگر عالمی بمیرد و او را در قبرستاین دفن کنند،خداوند در عذاب مردگان آن قبرستان تخفیف می دهد. ۷ این گوشه ای از ارزش عالمان راستین است.

به هر حال،امیر خراسان روزی به مرد عالمی که نامش ابو علی دقّاق بود برخورد و به او گفت:او علی،مرا نصیحت کن!ابو علی گفت:اول، پاسخ سؤال مرا بده تا نصیحتت کنم:پول را بیشتر دوست داری یا نفست را؟امیر خراسان فکری کرد و گفت:پول را!گفت:علاقه به چیزی داری که در وقت مرگ باید از آن جدا شوی و با دشمنی دست به یکی کرده ای که تا قیامت با تو خواهد بود.مگر نمی دانی پیغمبر فرموده است:

«أعدا عدوك نفسك التی بين جنبيك» ؟ ۸

در این روایت،پیغمبر اکرم،صلی اللّه علیه و آله،جایگاه نفس انسان را معین کرده و فرموده است: «بین جنبیک» ؛یعنی نفس از سر تا نوك پا را نگرفته،بلکه دو پهلوی آدمی را پر کرده است.در حقیقت،پیغمبر می خواهد به این نکته اشاره کند که نفس زیر شکم و بالای پست ترین عضو بدن واقع شده است.این جایگاه نفس است.نفسی که اگر جلویش را نگیریم دشمن ترین دشمنان انسان می شود و فرقی با دشمن های دیگر ندارد.با این فرق که اگر به دشمن خود محبت کنید،پول بدهید،شام و ناهار بدهید،و مشکلش را حل کنید،باز با انسان کمی نرم شده و رفیق

ص:۴۰۶

می شود،اما به این دشمن هرچه بیشتر بخورانی دشمن تر می شود؛چون دهانی دارد به اندازه دهان دوزخ.برای همین،اگر دو هزار زنا برای خوشایندش انجام شود یا میلیاردها تومان مال حرام به او برسد،باز می گوید:می خواهم:نفس آدمی دائم در حال پس انداز کردن آتش دوزخ و غضب خدا برای خویش است.اهل خسته شدن و پس زدن هم نیست که بگوید من از رابطه با نامحرم خسته شده ام یا از پول سیر شده ام؛ می گوید ربا که گرفتی،رشوه هم بگیر،دزدی هم بکن،اختلاس هم بکن،غصب هم بکن،مال برادر و خواهرت را هم بخور،چون دهان نفس به اندازه دهانه دوزخ و معده اش به اندازه معدهٔ دوزخ است و پر شدنی نیست.پروردگار در قرآن می فرماید:

«يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ». ۹

یاد کن روزی را که به دوزخ می گوییم:آیا پر شدی؟می گوید:آیا زیادتر از این هم هست؟!

در قیامت،وقتی به جهنم می گوییم:ای هفت طبق جهنم،ای معده هفتگانه دوزخ،آیا پر شدی؟فریاد می زد که کجا سیر شدم،باز هم بریز! نمونه دوزخ در دنیا همین نفس است.امام سجا،علیه السلام،در دعای ابی حمزه به همین نکته اشاره می کند و می فرماید:

«و اعوذ بک من نفس لا تقنع،و بطن لا يشبع،و قلب لا يخشع،و دعاء لا يسمع،و عمل لا ينفع،و صلاه لا ترفع» . ۱۰

عاقبت عبد الملک مروان

عبد الملك مروان ۱۱ ۸۴ سال دچار نفسی بود که زیر شکم و بالای پست ترین عضو بدن جای دارد.او هرچه توانست گناه کرد و بعد زیر هوار گناه ماند.وقتی انسان زیر هوار گناه قرار بماند،دیگر نه خدا را می بیند،نه قیامت را می بیند و نه حق و حقیقت را می بیند.در کتاب ها

نوشته اند وقتی عبد الملك احساس کرد دارد می میرد و عمرش دارد تمام می شود،گفت سر تخت مرا بگیرید و ببرید اتاق بالای قصر،که در بهترین نقطه شام و دمشق قرار داشت و اطرافش پر از باغ و گلستان بود.

بعد گفت:در چهار طرف را باز کنید تا من مشرف به بیرون باشم.

سپس،نگاهی به روبه رو،پشت سر،شمال و جنوب کرد و آهی کشید و گفت:تمام پرونده ام پر از گناه و ظلم و معصیت است.من باید درب خانه تو توبه کنم تا شاید مرا ببخشی.اما چون ذاتا از تو،ای خدا،بدم می آید توبه نمی کنم!این را گفت و مرد.

شرابخواری تا لحظه مرگ

جوان مودب و متدینی چندی پیش به من گفت:برای پدرم کاری می خواهم بکنم.چه بکنم:پولی بدهم،نمازی بخوانم،روزه ای بگیرم...؟ چون پدرم شب اول محرم از دنیا رفت و در آخرین لحظه عمرش شیشه مشروب را سر کشید و مرد!

این معنای ماندن در زیر هوار گناه است.

این وصیت اول امام مجتبی:دامن زندگی را از گناهان کبیره و اصرار بر گناه صغیره پاک نگاه دارید.

وصیت دوم:فکر کنید!

۲-«و إدامه التفکر فإن التفکر أبو کل خیر و امه». ۱۲

همیشه فکر کنید:روز،شب،در مغازه،در کلاس و...،زیرا اندیشه پدر و مادر تمام خوبی ها در این عالم است.حتی این که سفارش شده است گاهی به قبرستان بروید و به قبرها نگاه کنید،برای این است که فکر به کار بیفتد.بابا طاهر دراین باره دوبیتی زیبایی دارد:

به گورستان گذر کردم کم وبیش بدیدم حال دولتمند و درویش

درویش موجود در شعر به معنی فقیر و ندار است،نه درویش اصطلاحی امروز.در حقیقت،برابر دولتمند است.در گورستان،شاه خوابیده،نخست وزیر خوابیده،استاندار خوابیده،ملک التجار خوابیده، آخوند خوابیده،شاعر خوابیده،هنرمند خوابیده،واعظ خوابیده،نویسنده خوابیده.در همین بهشت زهرای تهران هم دولتمرد دفن است و هم عالم و هم گویندگان رده اول این مملکت که بعضی هاشان در این ۲۰۰ سال اخیر نمونه ای نداشته اند.با این حال،فراموش شده اند و زیر خاک ها افتاده اند.در گورستان ابن بابویه تهران کسانی دفن هستند که صدها جلد کتاب دینی نوشته اند،ولی دیگر کسی یادشان هم نمی کند.

نه درویشی به خاکی بی کفن ماند نه دولتمند برد از یک کفن بیش.

۱۳ مگر کاخ نشینان چند کفن به تن کردند؟مگر علمای بزرگ، اعلیحضرت ها و وکلا و وزرا و مراجع و فقها و نویسندگان را در چه قبرهای دفن کردند؟مگر دیواره قبرشان را موزائیک یا کاشی کردند؟ مگر لحدشان را از مس یا از ورق نقره گذاشتند؟همگی را مثل آدم های گمنام در خاک گذاشتند و بند کفن را باز کردند و صورت هاشان را روی خاک گذاشتند.لحد از خشت و سنگ برایشان گذاشتند و خاک از میان لحدها روی کفنشان می ریخت.بعد،خاک را گل کردند و با بیل ریختند رویشان و آمدند.سومی و هفتمی و چهلمی و بعد دوره پوسیدن و فراموشی آغاز شد.انگار در این دنیا نبودند که نبودند.

بس نامور به زیر زمین دفن کرده اند

کز هستی اش به روی زمین بر اثر نماند

آن پیر لاشه را که سپردند زیر خاک

خاکش چنان بخورد کزو استخوان نماند

خیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر

زان پیشتر که بانگ برآید فلان نماند.

۱۴

ص:۴۰۹

آری،رفتن به قبرستان برای این است که انسان به فکر بیفتد.گویی قبرستان کبریتی است که شمع فکر و چراغ اندیشه را روشن می کند.

چندی پیش،در بیمارستان به عیادت مریضی رفتم.زمانی که این مرد سرپا بود،چه احترامی بین مردم داشت.اما آن روز دیدم بدنش چروکیده و نحیف شده و دو تا لوله در بینی،یک لوله در دهان، یک لوله کنار کلیه،یک لوله در مثانه،و یک دستگاه برای تنفس در دهانش است.

این فرصت خوبی است برای همه ما که به فکر بیفتیم،زیرا یک روز هم ما این طور می شویم،یک روز هم ما باید برویم زیر خاک.حال که بناست این طور روی تخت بیفتیم و برویم زیر خاک،پس دیگر این روابط نامشروع برای چه و به عشق چه؟ربا برای که و برای چه؟ظلم برای که و برای چه؟

خوش به حال آن ها که عبرت گرفتد و فکرشان نجاتشان داد!به واقع، کسی که پنجاه سال پیشانی روی خاک گذاشته و صبح و ظهر و مغرب «سبحان ربی الاعلی و بحمده» گفت،چه وحشتی از این دارد که در قبر صورتش روی خاک باشد؟چنین انسانی از فکر مردن شاد می شوند،چون به دیدار محبوبی می رود که شام های تیره دنیا را در تاریکی و خلوت با او به رازونیاز می پرداخت و از دوری اش اشک می ریخت.اگر قرار باشد قبر به چنین انسانی تاریک و تیره باشد،پس«یا نور المستوحشین فی الظلم»چه می شود؟

*** «اوصیکم بتقوی اللّه و ادامه التفکر فانّ التفکر اب کلّ خیر و امّه»..

پدر و مادر همه خوبی ها اندیشه است.اندیشه با انسان چه کارها که نمی کند!شأن آدمی در این است که اهل تفکر باشد.جوان ها باید فکر

کننـد که یک جوان هجده ساله چه شد که علی اکبر شد؟این خیلی فکر مثبتی است.اگر خود آدم فهمید،که فهمید،وگرنه،می رود از یکی می پرسد که چطور یک نفر می تواند مانند علی اکبر باشد و همان راه را برود؟

همه بایـد فکر کننـد که حرّ چه شـد که حرّ شد و آیا ما هم می توانیم حر باشـیم؟او مگر چه کرد که حرّ شد،جز این که رنگ ابی عبد اللّه را به خود شزد؟زن های ما فکر کنند که آسیه،زن فرعون،چه کرد که خدا درباره اش فرمود:

«ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّهِ وَ نَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ». ۱۵

و خدا برای مؤمنان همسر فرعون را مثل زده است هنگامی که گفت:

پروردگارا،برای من نزد خودت خانه ای در بهشت بنا کن و مرا از فرعون و کردارش رهایی بخش و مرا از مردم ستمکار نجات ده.

چه شد که این طور شد؟این ها همه مایه ها و انگیزه های تفکر است.

به گورستان گذر کردم صباحی شنیدم ناله و افغان و آهی

شنیدم کلّه ای با خاک می گفت که این دنیا نمی ارزد به کاهی

مرگ همه چیز را از انسان می گیرد:خانه و مغازه و صندلی و زن و بچه و نوه و شهرت و...را.پیش از مرگ باید به این چیزها فکر کرد، زیرا پس از آن دیگر فایده ای ندارد اگر بگوییم چرا من این قدر برای داشتن و رسیدن به این ها خودکشی کردم؟چرا همه موجودیتم را هزینه غیر خدا کردم؟

آری،اگر دنیای ما با خدا باشد،آن را از ما نمی گیرند.پولی که خمسش را داده ایم،زکاتش را داده ایم،هزینه خدا کرده ایم،برایمان می ماند.وجودی که خرج نماز و روزه و کار خیر شده برای انسان می ماند و بسیار هم پرارزش است.در نتیجه،دنیایی که به یک پر کاه

نمی ارز،دنیایی است که در آن انسان هیچ منفعتی کسب نکند و جز خوردن و شکم و لباس بدن به چیزی در آن نیندیشد.

تو که ناخوانده ای علم سماوات تو که نابرده ای ره در خرابات

تو که سود و زیان خود ندانی به یاران کی رسی هیهات هیهات

انسان باید به عاقبتش فکر کند و فکر کند چطور می خواهد وارد قیامت بشود و چه می خواهد جواب بدهد.در قرآن آمده است که وقتی وارد محشر می شوید،پرونده تان را به دستتان می دهند؛یعنی نمی گذارند کس دیگر آن را بخواند و می گویند:

«اِقْرَأْ کِتابَکَ کَفیٰ بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیباً». ۱۶

به او می گویند:کتاب خود را بخوان،کافی است که امروز خودت بر خود حسابگر باشی.

می فرماید:بنده من،خودت پرونده ات را بخوان.نه من به اعمالت نمره می دهم،نه پیغمبرانم،و نه ملائکه.تمام ورق های پرونده را خودت بخوان و خودت بگو با تو چه کنم؟

م از قالوا بلی تشویق دارم گنه از برگ داران بیش دارم

چون فردا نامه خواهان نامه خوانند مو در کف نامه،سر در پیش دارم.

ص:۴۱۲

پی نوشت:

(۱).دراین باره روایات زیادی وارد شده است.از جمله:

-عیون الحکم و المواعظ،علی بن محمد لیثی واسطی،ص ۳۷،از امام علی، علیه السلام: العلم دلیل.

-بحار الأنوار،ج ۶۸،ص ۳۰۶:امام کاظم علیه السلام: دلیل العقل التفکر،و دلیل التفکر الصمت.

-بحار الأنوار،ج ۷۴،ص ۱۷۴: «موسی بن جعفر،عن أبیه،عن آبائه علیهم السلام قال:قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله:العلم رائد،و العقل سائق،و النفس حرون».

-غرر الحکم:۴۶۵۸،از علی علیه السلام: ثلاث من کن فیه کم إیمانه:العقل،و الحکم، و العلم.

-غرر الحکم:۲۰۹۲،از علی علیه السلام: العقل خلیل المؤمن،و العلم وزیره،و الصبر أمیر جنوده،و العمل قیمه.

-غرر الحکم،۱۷۱۷: العقل غریزه تزید بالعلم و التجارب.

-غرر الحکم،۴۷۷۲: جهاد النفس بالعلم عنوان العقل.

-بحار،ج ۷۷،ص ۱۴۹، رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله:الحیاء حیاءان:حیاء عقل و حیاء حمق،فحیاء العقل العلم،و حیاء الحمق الجهل.

-کافی،ج ۱،ص ۱۶. امام کاظم علیه السلام فیما أوصی لقمان لابنه-:إن الدنیا بحر عمیق،قد غرق فیها عالم کثیر،فلتکن سفینتک فیها تقوی اللّه،و حشوها الإیمان و شراعها التوکل،و قیمها العقل،و دلیلها العلم،و سکانها الصبر.

(۲).روم،۱۰.

(۳).مجادله،۱۱.

(۴).میزان الحکمه،ج ۴،ص ۲۰۷۰: «الإمام الصادق،علیه السلام،لما سئل عن قول النبی، صلی اللّه علیه و آله:النظر فی وجوه العلماء عباده:هو العالم الذی إذا نظرت إلیه ذکرک الآخره،و من کان خلاف ذلک فالنظر إلیه فتنه»

(۵).مختلف الشیعه،علامه حلی،ج ۱،ص ۱۵۲؛ایضاح الفوائد،ج ۴،ص ۷۵۵: «رسول-

-اللّه،صلی اللّه علیه و آله،قال:«من أکرم فقیها مسلما لقی اللّه تعالی یوم القیامه و هو عنه راض،و من أهان فقیها مسلما لقی اللّه تعالی یوم القیمه هو علیه غضبان،و جعل النظر إلی وجه العلماء عباده،و النظر إلی باب العالم عباده،و مجالسه العلماء عباده» .

(۶).قرب الاسناد حمیری،ص ۶۴: «جعفر بن محمد،عن أبیه،عن آبائه:«أن رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله قال:«ثلاثه یشفعون إلی اللّه یوم القیامه فیشفعهم:الانبیاء،ثم العلماء،ثم الشهداء» .تفسیر نور الثقلین،شیخ حویزی،ج ۵،ص ۲۶۴: «علی، علیه السلام:«تشفع یوم القیمه ثلاثه:الانبیاء،ثم العلماء ثم الشهداء» .

(۷).در روایت مشابهی آمده است:کشف الخفاء،عجلونی،ج ۱،ص ۲۲۱: «إن العالم و المتعلم إذا مرا علی قریه فإن اللّه تعالی یرفع العذاب عن مقبره تلک القریه أربعی یوما» .

(۸).عده الداعی،ص ۲۹۵،کنز العمال،ج ۴ ص ۴۳۱.

(۹).ق،۳۰.

(۱۰).صحیفه سجادیه(ابطحی)،دعای ابی حمزه ثمالی،ص ۲۳۳.

(۱۱).برای آشنایی با زندگی این شخص ر ک:الطبقات الکبری،محمد بن سعد،ج ۵،ص ۲۲۳.

(۱۲).میزان الحکمه،ج ۳ ص ۲۴۶۳.به نقل از تنبیه الخواطر،ج ۱،ص ۵۲.

(۱۳).بابا طاهر.

(۱۴).گلستان سعدی.

(۱۵).تحریم:۱۱.

(۱۶).إسراء،۱۴.

۲۱ مومنین در آینه روایات و آیات

اشاره

تهران،حسینیه همدانیها رمضان ۱۳۸۶

ص:۴۱۵

بسم اللّه الرحمن الرحيم.الحمد للّه رب العالمين و صلّى اللّه على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّ على محمّد و آله الطاهرين.

مؤمنان خصالى دارند که آنان را از ساير آدميان ممتاز مى سازد.اين خصال در لسان ايات و روايات خصلت هاى نيکوى کثيرى را شامل مى شود،اما از ميان اين ويژگى ها بخرى برجسته تر و ارزشمندتر از است.

نکته مهمى که بايد در برشمردن اوصاف پسنديده براى اهل ايمان مد نظر قرار گيرد،اين است که تعداد اوصاف در آيات و روايات ناظر به تعدد ساحت هاى زندگى مؤمن است.لذا در آيات قرآنى،فراوان به وصف هاى متوعى درباره مؤمنان برمى خوريم که به نظر مى رسد با آنچه در بيان روايات بسيار از حضرات معصومين مى خوانيم متفاوت باشد.اما بايد توجه داشت که هرکدام از اين توصيفات به جنبه هاى محدودى از ساحت وجودى اين گروه اشاره داردو مجموعه آن ها وجود نور«ايمان» را در دل چنين انسان هايى به اثبات مى رساند.

در اين ميان،امير المؤمنين،عليه السلام،سه ويژگى عمده را براى اهل ايمان بيان فرموده اند که جاى تأمل و تدبر فراوان دارد:

ص:۴۱۷

۱ قدر وقت را می داند

یکی از خصوصیات عمده انسان مؤمن این است که از فرصت کوتاه حیات که خداوند به او عنایت فرموده است،بهترین و بیشترین بهره را می برد.

«مشغول وقته»

وقتش(همیشه)مشغول است.

بنابراین،وقت برای مؤمن به مشابه گوهری تابناک است که برایش ارزشی بی بدیل دارد.طبق این بیان،مؤمن کسی است که لحظه لحظهٔ موهبت حیات را به ارزش های الهی و ملکوتی مبدل می سازد.

حتی خواب مؤمن نیز به عنوان پاره ای از زمان حیات چنین ظرفیتی را داراست که به عبودیت و بندگی حق صرف گردد.خواب مؤمن در خلال دو فعالیت مثبت اتفاق می افتد:

-زمان قبل از خواب که از عبادت حق و خدمت خلق و سکب حلال خسته می شود.

-زمان بعد از خواب که با نیرویی تازه به عبادت حق و خدمت خلق و کسب حلال مشغول می شود.

مؤمن در آستانه خواب،از عبادت حق و خدمت خلق و کسب معاش حلال خسته می شود.پس،می خوابد به این نیت که خدا این عمل را از او طلب کرده است.از این منظر،اگر چه خواب فی نفسه عملی مباح است ولی برای انسان مؤمن به عنوان عبادتی نظیر سایر عبادات محسوب می شود،چرا که خواب را نوعی امتثال امر مولانا می داند.

خداوند در قرآن مجید به پیغمبر اسلام،صلی اللّه علیه و آله،می فرماید:

شب را سه قسمت کن و یک یا دو بخش آن را مختص عبارت من قرار ده،اما از وقت استراحت خود فرو نکاه:

ص:۴۱۸

«يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ. قُمِ اللَّيْلَ إِلاّ قَلِيلاً. نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلاً. أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً». ۱

ای جامه بر خود پیچیده،شب راجز اندکی که ویژه استراحت است- برای عبادت برخیز.نصف همه ساعات شب را به عبادت اختصاص ده یا اندکی از نصف بکاه یا مقداری بر نصف بیفزا،و قرآن را شمرده و روشن و با تأمل و دقت بخوان.

مؤمن بعد از این که به امر خدا به استراحت پرداخت و بخشی از نیروی مصرف شده اش را با خواب تأمین کرد و شور و نشاط زندگی را بار دیگر در جسمش باز یافت،پس از بیداری هم وقت خود را در راه عبادت،خدمت و کسب حلال صرف می کند.

۲.صبور است

ویژگی دیگر مؤمن صبر فوق العاده اوست.امیر المؤمنین در ذکر صفات اهل ایمان نمی فرماید که مؤمن صابر است.ایشان می توانست مؤمن را صابر بخواند،اما امیر المؤمنین،علیه السلام،صفت صبر را برای مؤمن با صیغه مبالغه به کار می برد و او را صبور معرفی می کند.صابر به کسی می گویند که صبر می کند،اما صبور به کسی اطلاق می شود که صبر پیشهٔ همیشگی اوست و چنین صفتی در وجود او برجسته است.

مؤمن صبور است و در حوادث تلخ و شیرین زندگی نهایت صبر و استقامت را از خود نشان می دهد.مفهوم چنین سخنی این است که او در فرازونشیب های زندگی،خود را در حریم حق نگاه می دارد.اگر جریان ها و حوادث زندگی شیرین و بر وفق مراد او باشد،سرمست نمی شود و اگر آن حوادث به کام او بسیار تلخ باشد،به پستی میل نمی کند.او،در همه حال،عبد خدا باقی می ماند.مؤمن انسانی ضعیف و کم ظرفیت نیست که یک حادثه شیرین هوش از سر وی برباید،اختلال

روانی پیدا کند و به قول حضرت سید الشهداء،علیه السلام،دچار«بطر» ۲ و مستی شود.او این قدر کم جنبه و کوچک نیست که حادثه ای سخت در او تأثیر منفی بگذارند؛به طوری که دربرابر آن ها گردن کج کند،ذلیل و پست شود و ضعف نشان دهد.

مؤمن کسی است که ایوب وار،ابراهیم وار،و حسین وار با حادثه روبه رو می شود. ۳ او در حریم خدا می ماند و بیرون نمی رود،چون بیرون از حریم خدا فقط حریم شیطان و نفس اماره قرار دارد. ۴

۳-شکور است

سومین خصوصیت بارز مؤمن،در بیان امیر مؤمنان،شکر و سپاس بی اندازهٔ او از نعمات خداوندی است.حضرت صفت شکر را نیز درباره مؤمن با صیغه مبالغه به کار می برد و می فرماید:مؤمن انسانی شکور است.

شکور برای هر نعمتی که بر او ارزانی می شود حدّ نهایی شکر را در مقابل پروردگار ادا می کند.وقتی نعمتی به مؤمن می رسد،با چشمانی اشکبار و صدایی حزین می گوید:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ».

ماهیت شکر از نظر قرآن

اما آیا شکر فقط لفظی همچون «اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ» است،یا فراتر از آن،نام یک عمل است؟قرآن مجید تصریح می فرماید که شکر عمل است:

«اِعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُکْراً». ۵

ای خاندان داود،برای سپاسگزاری،به فرمان های حق عمل کنید.

طبق ادبیات عرب،کلمه شکر در این آیه نقش«مفعول لأجله»دارد. ۶ معنی آیه این است که ای آل داوود،تمام نعمت هایی را که به شما ارزانی داشتم،به اعمال صالح تبدیل کنید و در این مسیر رهنمودهای انبیا و ائمه و قرآن را نصب العین خود قرار دهید.تنها در صورتی که مواهب مرا به کردارهای نیکویی مانند عبادت و انفاق و صدقه و حسن خلق تبدیل کردید،به معنی حقیقی کلمه مراتب شکر و سپاس آن نعمات را به جای آورده اید.

آری،شکر با این امر تحقق می یابد که تن و روان و قدرت و مکنت شاکر،وقف عبادت حق و خدمت خلق بشود. ۷

البته،خطاب این آیه شریفه صرفا متوجه آل داوود نیست و تمامی آدمیان اعصار و قرون مخاطب آن هستند؛هم چنان که اکثر خطاب های قرآن مجید با عبارات «یا بَنِی آدَمَ» و «یا أَیُّهَا النّاسُ» صورت می پذیرد.

در مقابل شکر نعمت،کفران نعمت قرار دارد:

«أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللّهِ کُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ». ۸

آیا ندیدی کسانی را که شکر نعمت خدا را به کفران و ناسپاسی تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نابودی و هلاکت درآوردند؟

پرسشی که در این آیه وجود دارد،یک استفهام حقیقی نیست و از نظر ادبی استفهام انکاری نام دارد.وقتی خداوند در این آیه به پیغمبرش می گوید«آیا ندیدی...؟»به این معنی است که«البته مکرر دیده ای».

«وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ»

خویشتن و بستگانش را به آتش دوزخ کشاند.

بسیاری از گناهان و معاصی به واسطه الگوپذیری اعضای کوچک تر یک خانواده و فامیل از اعضای بزرگ تر گسترش می یابد.

«وَ اللّهُ أَخْرَجَکُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِکُمْ لا تَعْلَمُونَ شَیْئاً وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَهَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ». ۹

ص:۴۲۱

و خـدا شـما را از بطـون مادرانتـان بیرون آورد درحـالی کـه چیزی نمی دانستیـد،و برای شـما گـوش و چشم و قلب قرار داد تا سپاسگزاری کنید.

نوزاد هیـچ آگـاهی و فهمی دربـاره جهـان نـدارد و حتی نمی دانـد چگونه خود را از کوچـک ترین آسـیب هـا در امـان نگاه دارد.اما خداوند اسباب فهم و آگاهی را در وجود انسان قرار داده است تا اندک اندک بر فهم خود بیفزاید:

«جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصٰارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ».

گوش و چشم و دل به شما بخشیدم تا تبدیل به انسان هایی شکرگزار شوید.

انسان با به کار بسـتن چشم و گوش و دل و دیگر اعضا و جوارحش در راه خدا،شکر او را محقق می سازد.هر یک از اعضای بـدن ظرفیت این را دارند که صاحبش با آن عبادت حق را به جای آورد یا آن را در معصـیت او به کار گیرد.مثلا همچنان که بـا چشم می تـوان به آیـات قرآن نگریست و این خود یـک عبـادت محسوب می شود،اگر همـان چشم به نـامحرم نظر کنـد به فرموده روایات مرتکب زنای چشم ۱۰ شده است،و هکذا باقی اعضا و جوارح بدن.

مقـام شــکر چنـان بلنـد است کـه حضـرت سـید الشـهدا،علیـه السـلام،شـب عـاشورا بعـد از آن سـخنان بی نظیرشـان در جمع اصحاب،چنین دعا کردند:

«جعلت لنا اسماعا» . ۱۱

خدایا گوش ما ملک تو است.

«و ابصارا»

چشم ما ملک تو است.

«و افئده» نیروی اندیشه ما ملک توست.

در شب شکوهمند عاشورا که:

تا جهان هست بزمی چنین نبیند به خود آسمان و زمین

چنان مجلسی در تاریخ یک بار اتفاق افتاده است و واعظی همچون سید الشهدا،علیه السلام،نیز در عالم نیامده است.مستمعان نیز بی نظیر بودند،ابی عبد اللّه فرمود:

«فانّی لا اعلم خیرا من اصحابی» . ۱۲

در عالم بهتر از این هفتاد و دو نفر وجود ندارد؛نه در گذشته و نه در آینده.

اهل تسنن نقل کرده اند که پیغمبر فرمود:آقای تمام مردم عالم شهدا هستند،آقای تمام شهیدان عالم این هفتاد و دو نفر هستند،آقای این هفتاد و دو نفر حسین من است.یعنی حسین نتیجه کل آفرینش است.

امام،علیه السلام،دستش را بلند کرد و فرمود:

«فاجعلنا من الشاکرین» . ۱۳

در این واپسین لحظه های حیات،ما را توفیق ده تا همه وجودمان را هزینه خودت و بندگی ات کنیم.

پروردگار عالم در قرآن می فرماید:

«سَنَجْزِی الشّاکِرِینَ». ۱۴

خداوند یقینا پاداش شاکران را می دهد.

خواجه نصیر الدین طوسی توضیحی درباره شکر دارد که تلفیقی از آیات و روایات است.این تلفیق در مصباح الشریعه ذکر شده که گفتار وجود مبارک امام صادق،علیه السلام،است.

خواجه نصیر از حکیمان عالیقدر اسلامی محسوب می شود.حکمای قدیم معتقد بودند که کل عالم استوار بر ده عقل(عقول عشره)است و

آن ها را در کتاب های حکمت و فلسفه توضیح داده اند.بحث عقول عشره از سه هزار سال قبل از میلاد مسیح تاکنون مطرح بوده است. ۱۵

در علو قدر خواجه نصیر همین بس که فلاسفه درباره وی می گویند:

خدا بعد از آن ده عقل یک عقل دیگر هم به این عالم اضافه کرده و آن هم خواجه نصیر الدین است.آنان خواجه را عقل حادی عشر یعنی عقل یازدهم می نامند. ۱۶

جهان فلسفه،ارسطو را معلم اول و فارابی را معلم ثانی می نامد،درباره ابن سینا و ملا صدرا هم سخنی نمی گوید؛اما به خواجه که می رسد به او لقب«استاد البشر»می دهد.این جایگاه خواجه در علم است.

خواجه نصیر انسانی فوق العاده باادب بود.نقل است که وقتی مرگش نزدیک شد به خویشان خود گفت:روی سنگ قبر من ننویسید فیلسوف کبیر،عارف عظیم،عقل حادی عشر،استاد البشر،خواجه نصیر الدین طوسی.چون مرا کنار قبر موسی بن جعفر،علیه السلام،دفن می کنید، ادب کنید و روی سنگ قبرم بنویسید:

«و کلبهم باسط ذراعیه بالوسیط». ۱۷

یک سگ بر آستانه این خانه پوزه روی دست گذاشته است.

همچنین نقل است که شخصی در بیابانی گریه می کرد و می گفت:

خدایا مرا محب خود حساب کن.چون خیلی دوستت دارم.بنویس من محب تو هستم.تو خیلی عاشق داری.ما را هم در شمار یکی از آنها که معرفت به تو دارند،بنویس.اگر می بینی من لایق نیستم در دفتر عاشقانت اسمم نوشته بشود،بنویس این بنده من است.اگر دیدی این لیاقت را هم ندارم،بنویس سنگ گرسنه درب خانه من است.

باز درباره ادب خواجه نصیر نوشته اند که بستگان او نزدیک مرگش به وی گفتند:شیعیان در همه جای دنیا وصیت می کنند اگر امکان داشته

باشـد پیکر آنـان را به نجف نقـل دهنـد و کنار حرم امیر المؤمنین، علیه السـلام،دفن کنید.شـما نیز چنین وصـیتی کنیـد.خواجه گفـت:هرگز! اگر مرا از کنــار حرم موســی بـن جعفر،علیـه الســلام،بـه نجـف ببریــد بی احــترامی بـه موســی بـن جعفر،علیه السلام،محسوب می شود.مرا همین جا دفن کنید.

شواهـد دربـاره ادب خـواجه بســیار است.محقـق حلی دایی علامـه حلی است.علامـه حلی کـه در قرن هفتـم می زیسـت،اولین روحـانی شـیعه است که به او لقب«آیت اللّه»داده اند.بعـد از مرگ علامـه تـا زمان میرزای شـیرازی بالاترین لقب عالمان شـیعه حتی خود میرزاصاحب فتوای تنباکو-«حجت الاسـلام»بود.محقق حلی به دایی اش گفت:به من اجازه دهیـد به مراغه بروم و در محضر عالم بزرگ،خواجه نصیر،فلسفه و حکمت بخوانم.

علامه رخصت یافت و به مراغه رفت.وقتی به حضور اسـتاد رسـید، خواجه به او فرمود:من به شـما فلسفه و حکمت یاد می دهم به شرط این که چون شما فقیه تر از من هستید من هم پیش شما فقه بخوانم.این ادب خواجه است.

علامـه شـش سـال در مراغه مقیم بود و درس می خوانـد،سـپس به حلّه برگشت.پس از بـازگشت،دایی اش به او گفت:خواجه شغلی در دولت داشـته و تو به خـاطر اینکه شـش سـال بـا این مرد دولتی نشـست و برخـاست داشـته ای در قیـامت بازخواسـت خواهی شد.

آن ها را ببینیـد که احتیاط را تا کجا کشانده بودند.گفت:سـفارش می کنم با روزه و نماز مسـتحبی و نماز شب کفارهٔ نشسـتن این شش ساله را با او به خدا بدهی.

ص:۴۲۵

گفت:دایی،من به عنوان کفاره نشستن با این انسان که می گویی در دولت بود،نه یک بار روزه می گیرم و نه یک رکعت نماز می خوانم.

گفت:چرا؟گفت:من شش سال شبانه روز با او بودم،حتی یک ترک اولی از او ندیدم تا چه برسد به گناه صغیره!او تمام اعمالش و حتی غذا خوردنش را به عبادت تبدیل می کرد.یک لقمه که برمی داشت،می گفت:

خدایا این لقمه ملک توست.من برای تو می خورم نه برای لذت شکمم.

شکم می خواهد لذت ببرد یا نبرد.اکنون کفاره چه چیزی را باید بدهم؟

همین خواجه نصیر نگاهی به شکر دارد که شنیدنی است.گو این که نگاه ایشان نیاز به توضیح مفصل هم دارد:

«الشکر اشرف الاعمال و افضلها». ۱۸

این همان است که سید الشهدا،علیه السلام،از خدا خواسته است.

بالاترین عمل در نزد خدا شکر است.

«و اعلم ان الشکر مقابلد النعمه بالقول و الفعل و النیه».

شکر این است که نعمت تبدیل به عملی مثبت بشود.این شکر هم با سه چیز به دست می آید:

«بالقول و الفعل و النیه».

حاصل می شود با زبان،عمل و نیت.

«و له ارکان ثلاثه».

شکر ساختمانی است با سه پایه:

«الاول:معرفه المنعم و صفاته اللائقه به».

هر نعمتی را آیینه کنید و در آن جمال نعمت دهنده را ببینید.کنار هیچ نعمتی خدا از یاد نرود.کنار تمام نعمت ها منعم و صفات او را ببینید.

گیتی و خوبان آن در نظر آیینه ای است

دیده ندیدم در آن جز رخ زیبایی دوست

گر شبی در خانه جانانه مهمانت کنند

گول نعمت را مخور مشغول صاحبخانه باش

«و معرفه النعمه من حیث انها نعمه و لا تتم تلک المعرفه الّا...».

بعد از شناخت منعم،خود نعمت را بشناس.

«بأن یعرف ان النعم کلّها جلیها و خفیها من اللّه».

باورت شود که تمام نعمت های پنهان و آشکار از اوست.

«و انه المنعم الحقیقی»

منعم حقیقی اوست،نه پدر و مادر،نه دولت و وکیل و وزیر.همه کاره تنها اوست.

«و ان الاوساط کلّها منقادون لحکمه مسخّرون لامره».

تمام این هایی که واسطه نعمت هستند همه غلام حلقه به گوش او هستند،ابر،باد،باران و کائنات در فرمان اویند.

رکن دوم حال است.باید در برابر پروردگار خاضع و فروتن باشی.به هر نعمتی که نگاه می کنی بدانی که این هدیه خدا به توست.این نعمت ها،

«دالّه علی عنایه المنعم بک و علامه ذلک»

نشان می دهند که خدا بندگانش لطف دارد.نعمت ها زبان دارند و لطف خدا را بازگو می کنند،شنیدنش گوش شنوا می خواهد.

«ان لا تفرح من الدنیا الا بما یوجب القرب منه».

در کنار نعمت،در صورتی خوشحال باش که با نعمت به قرب او حرکت بکنی.

رکن سوم عمل است:

«الثالث:...و هذا العمل یتعلق بالقلب و اللسان و الجوارح.اما عمل القلب».

قلب با نعمت ها خون می گیرد و سالم می ماند و با نعمت ها کار می کند، عمل قلب به این است:

«فالقصد الی تعظیمه و تحمیده و تمجیده»

که خدا را تعظیم و حمد کنی،در نعمت های خدا و آثار لطفش تفکر کنی،و نیت کنی که خدایا من با این مقدار نعمتم،

«ایصال الخیر و الاحسان الی کافه خلقه».

عاشقانه به بندگانت خدمت می کنم و از تو رو برنمی گردانم.

در زمان رسول اللّه،زنی به مدینه آمد و به مقداد گفت:پیغمبر در مسجد است؟گفت:بله.گفت:پیغمبر می داند من چه کسی هستم،برو به او بگو همان زنی که مجلس جوانان مکه را گرم نگاه می داشت،آواز می خواند و می رقصید و مطربی می کرد،به مدینه آمده است.چون از قیافه افتاده ام و گلویم دیگر آن صدا را ندارد،هیچ جا مرا دعوت نمی کنند؛فقیر شده ام،کمکی به من بکنند.مقداد آمد و گفت:یا رسول اللّه،چنین زنی بیرون است.پیغمبر به مردم فرمودند:چیزی من می دهم،چیزی هم شما بدهید،بارش را ببندیم و او را راهی مکه کنیم. ۱۹

اینگونه بود که پیغمبر نعمت خدا را صرف خدمت به همه بندگانش می کرد.این شکر است.

«و اما عمل اللسان فاظهار ذلک المقصود بالتحمید».

بگو الحمد للّه،سبحان اللّه،بگو لا اله الا اللّه،امر به معروف کن.نهی از منکر کن.این شکر زبان است.

«و اما عمل الجوارح».

چشمت،زبانت،گوشت،دستت،شکمت،پایت،این هفت عضو

«باستعمال نعمه الظاهره و الباطنه فی طاعته و عبادته».

تمام بدن را وارد حریم بندگی کن.

ص:۴۲۸

«و التوقی من الاستعانه بها فی معصیته و مخالفته».

همه این هفت عضو را از آلوده شدن به گناه حفظ کنید.در ملک او تصرف نابجا نکنید.

«فظهر انّ الشکر من امّهات صفات الکمال».

خواجه نصیر می گوید:از این حرف ها معلوم می شود شکر از ریشه های صفات کمال است.

«و تحقق الکامل منه النادر»

شاکر خیلی کم است.

«کما قال»

چنانکه خود پروردگار می فرماید:

«و قلیل من عبادی الشکور»

اگر معنی شکر این است،خداوند بنده شاکر کم دارد.

خداوندا،بندگان شاکرت که حقت را ادا کردند،اما تکلیف بندگانی که کفران نعمت می کنند چیست؟با شاکران که می خواهی روبه رو بشوی می گویی:

«سَنَجْزِی الشّاکِرِینَ».

عشق از اول سرکش و خونی بود تا رود آن کس که بیرونی بود

۲۰

این سؤال را پیغمبر در شب معراج از خدا پرسید.گفت:اما با امت ناشکر من می خواهی چه کنی؟

پیغمبر از این بابت دغدغه داشت.گفت:مولای من

«امتی ضعیف».

این ها خیلی قوی نیستند که چنین شکری و عبادتی از ایشان بخواهی.

با آنها چه می کنی؟این عبادت های ناقص که شکر نمی شود.

از نـاحیه حق خطاب رسـید:وقتی در قیامت همه شـما را جمع کردم تو حبیب من از یک گوشه قیامت همان جا که ایسـتاده ای صدا بزن:

«امّتی امّتی»

فورا جوابت را می دهم:

«رحمتی رحمتی»

و این گونه خیال پیغمبرش را آسوده کرد. ۲۱

الهی سینه ای ده آتش افروز در آن سینه دلی و آن دل همه سوز

هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست دل افسرده غیر از آب و گل نیست

کرامت کن درونی دردپرور در آن سینه دلی و آن دل پر از درد

دلم پر شعله گردان سینه پر دود زبانم را به گفتن آتش آلود

ندارد راه فکرم روشنایی ز نورت پرتوی دارد گدایی

نگه کن این دل افسرده ام را بر افروزان چراغ مرده ام را

در این راه امیدم پیچ درپیچ مرا لطف تو می باید دگر هیچ.

۲۲

ص:۴۳۰

پی نوشت:

(۱).مزمل،۱-۴.

(۲).اشاره است به این سخن امام:بحار الأنوار،ج ۴۴،ص ۳۲۹؛کلمات الامام الحسین، شیخ شریفی،ص ۲۹۱: «...و أنی لم أخرج أشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و إنما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی،صلی اللّه علیه و آله...».

(۳).بحار الأنوار،ج ۱۲،ص ۳۴۸؛تفسیر المیزان،ج ۱۷،ص ۲۱۵: عن جعفر بن محمد، عن أبیه،علیه السلام،قال:إن أیوب ابتلی سبع سنین من غیر ذنب،و إن الانبیاء لا یذنبون،لانهم معصومون مطهرون لا یذنبون و لا یزیغون و لا یرتکبون ذنبا صغیرا و لا کبیرا.

(۴).بحار الأنوار،ج ۶۷،ص ۲۵؛میزان الحکمه،ج ۱،ص ۵۰۲: قال الصادق،علیه السلام:

«القلب حرم اللّه فلا تکسن حرم اللّه غیر اللّه».

(۵). «وَ لِسُلَیْمانَ الرِّیحَ غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ وَ أَسَلْنا لَهُ عَیْنَ الْقِطْرِ وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ یَعْمَلُ بَیْنَ یَدَیْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ یَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنا نُذِقْهُ مِنْ عَذابِ السَّعِیرِ* یَعْمَلُونَ لَهُ ما یَشاءُ مِنْ مَحارِیبَ وَ تَماثِیلَ وَ جِفانٍ کَالْجَوابِ وَ قُدُورٍ راسِیاتٍ اعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُکْراً وَ قَلِیلٌ مِنْ عِبادِیَ الشَّکُورُ». سبأ،آیات۱۲ و ۱۳.

(۶).در زبان عربی پنج نوع مفعول وجود دارد:مفعول مطلق،مفعول به،مفعول معه، مفعول فیه(ظرف)،مفعول له(لأجله).(مولف)

(۷).در باب شکر ر ک:معراج السعاده ملا احمد نراقی.

(۸).ابراهیم،۲۸.

(۹).نحل،۷۸.

(۱۰).مسند احمد،الامام احمد بن حنبل،ج ۲،ص ۲۷۶،روایت از رسول اکرم، صلی اللّه علیه و آله: «ان اللّه عز و جل کتب علی ابن آدم حظه من الزنا أدرکه لا محاله وزنا العین النظر وزنا اللسان النطق و النفس تمنی و تشتهی و الفرج یصدق ذلک أو یکذبه».

(۱۱).ارشاد،شیخ مفید،ج ۲،ص ۹۱،امام زین العابدین می فرماید:(شب عاشورا)پدرم-

-برای اصحاب صحبت می کرد.نزدیک رفتم ببینم چه می گوید؛شنیدم می فرمود:

«اللهم إنی أحمدک علی أن أکرمتنا بالنبوه و علمتنا القرآن و فقهتنا فی الدین،و جعلت لنا أسماعا و أبصارا و أفئده،فاجعلنا من الشاکرین اما بعد؛فإنی لا أعلم أصحابا أو فی و لا خیرا من أصحابی،و لا أهل البیت أبر و لا أوصل من أهل بیتی فجزاکم اللّه عنی خیرا،...» .

(۱۲).همان.

(۱۳).همان.

(۱۴). «وَ مٰا کٰانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلاّٰ بِإِذْنِ اللّٰهِ کِتٰاباً مُؤَجَّلاً وَ مَنْ یُرِدْ ثَوٰابَ الدُّنْیٰا نُؤْتِهِ مِنْهٰا وَ مَنْ یُرِدْ ثَوٰابَ الْآخِرَهِ نُؤْتِهِ مِنْهٰا وَ سَنَجْزِی الشّٰاکِرِینَ». آل عمران،۱۴۵.

(۱۵).بحار الأنوار،علامه مجلسی،ج ۵۴،ص ۳۰۶: «اعلم أن العلماء اختلفوا فی أول المخلوقات،و اختلف الاخبار أیضا فی ذلک فالحکما یقولون:أول المخلوقات العقل الاول،ثم العقل الاول خلق العقل الثانی و الفلک الاول،و هکذا إلی أن انتهی إلی العقل العاشر فهو خلق الفلک التاسع و هیولی العناصر،و جماعه منهم یقول بأن تلکل العقول سائط لایجاده تعالی و لا موثر فی الوجود إلا اللّه،و کل ذلک مخالف لما ظهر و تبین من الآیات و الاخبار،و أجمع علیه الملیون...» .

(۱۶).بحار الأنوار،ج ۱۰۵،ص ۱۲۷: «...قال ذلک و کتبه الصدر الواعظ المزبور(ابو نصر محمد الصدر بن منصور بن محمد الحسنی الحسینی الدشتکی الواعظ)غفر اللّه له و لسلفه،و جعله علی نور،فی التاریخ المذکور:بسم اللّه قلت:لی أشیاخ منهم أولا أبی و هو من أشاع غوامض العلوم و الحکم،و نشر بحیث لقب استاد البشر،و رشد الخلق بما ینجیه من المفاسد،فدعی العقل الحادی عشر،إمام الحکمه ناصر الشریعه منصور، قدس اللّه سره...» .

(۱۷).برگرفته از این آیه قرآن: «وَ تَحْسَبُهُمْ أَیْقٰاظاً وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نُقَلِّبُهُمْ ذٰاتَ الْیَمِینِ وَ ذٰاتَ الشِّمٰالِ وَ کَلْبُهُمْ بٰاسِطٌ ذِرٰاعَیْهِ بِالْوَصِیدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَیْهِمْ لَوَلَّیْتَ مِنْهُمْ فِرٰاراً وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْباً». کهف،۱۸.

(۱۸).بحار الأنوار،ج ۶۸،ص ۲۲: قال المحقق الطوسی قدس سره:الشکر أشرف-

-الاعمال و أفضلها و اعلم أن الشكر مقابله النعمه بالقول و الفعل و النيه و له أركان ثلاثه:

الاول معرفه المنعم و صفاته اللائقه به،و معرفه النعمه من حيث إنها نعمه و لا تتم تلك المعرفه إلا بأن يعرف أن النعم كلها جليها و خفيها من اللّه سبحانه و أنه المنعم الحقيقى و أن الاوساط كلها منقادون لحكمه مسخرون لامره.الثانى الحال التى هى ثمره تلك المعرفه،و هى الخضوع و التواضع و السرور بالنعم،من حيث إنها هديه داله على عنايه المنعم بك و علامه ذلك أن لا تفرح من الدنيا إلا بما يوجب القرب منه الثالث العمل الذى هو ثمره تلك الحال فان تلك الحال إذا حصلت فى القلب حصل فيه نشاط للعمل الموجب للقرب منه،و هذا العمل يتعلق بالقلب و اللسان و الجوارح:أما عمل القلب فالقصد إلى تعظيمه و تحميده و تمجيده،و التفكر فى صنائعه و أفعاله و آثار لطفه، و العزم على إيصال الخير و الاحسان إلى كافه خلقه.و أما عمل اللسان فاظهار ذلك المقصود بالتحميد و التمجيد و التسبيح و التهليل،و الامر بالمعروف و النهى عن المنكر إلى غير ذلك.و أما عمل الجوارح فاستعمال نعمه الظاهره و الباطنه فى طاعته و عبادته،و التوقى من الاستعانه بها فى معصيته و مخالفته كاستعمال العين فى مطالعه مصنوعاته،و تلاوه كتابه،و تذكر العلوم المأثوره من الانبياء و الاوصياء عليهم السلام و كذا سائر الجوارح فظهر أن الشكر من امهات صفات الكمال،و تحقق الكامل منه نادر كما قال سبحانه:قليل من عبادى الشكور» .

(۱۹).بحار الأنوار،ج ۲۱،ص ۹۳: «...أن ساره مولاه أبى عمرو بن صيفى بن هشام أتت رسول اللّه،صلى اللّه عليه و آله،من مكه إلى المدينه بعد بدر بسنتين،فقال لها رسول اللّه، صلى اللّه عليه و آله:أمسلمه جئت؟قالت:لا،قال:أمهاجره جئت؟قالت:لا،قال:فما جاء بك؟قالت:كنتم الاصل و العشيره و الموالى،و قد ذهبت موالى،و احتجت حاجه شديده،فقدمت عليكم لتعطونى و تسكونى و تحملونى،قال:فأين أنت من شبان مكه؟ و كانت مغنيه نائحه،قالت:ما طلب منى بعد وقعه بدر،فحث رسول اللّه، صلى اللّه عليه و آله،عليها بنى عبد المطلب فكسوها و حملوها و أعطوها نفقه،و كان رسول اللّه،صلى اللّه عليه و آله،يتجهز لفتح مكه...» .

(۲۰).از مولوى است.

(۲۱).حـدیث دیگری درایـن بـاره نقـل شـده است کـه درخـور تامـل اسـت.در حلیلـه الأـبرار، سـید هـاشم بحرانی،ج ۲،ص ۱۴۸؛الفضائل،شاذان بن جبرئیل القمی،ص ۱۲۱،ظاهرا شخصی به نام سلیمان از پدرانش نقل می کند: «...و بینا فاطمه جالسه إذ اقبـل رسول اللّه،صـلی اللّه علیه و آله،حتی جلس إلیها و قال:یا فاطمه لا تبکی و لا تحزی فلا بـد من مفارقتک فاشـتد بکائها،ثم قـالت:یـا ابت،این القـاک؟قـال:تلقیننی تحت لواء الحمـد اشـفع لاـمتی،قالت:یا ابت فان لم اجـدک؟قال:تلقیننن علی الصـراط.و جبرئیـل عن یمینی و میکائیـل عن شـمالی،و اسـرافیل اخـذ بحجزتی،الملاـئکه خلفی و انـا انـادی:یـا رب امتی امتی،هون علیهم الحساب.ثم انظر یمینا و شـمالا إلی امتی و کل نبی یومئذ مشـتغل بنفسه یقول:یا رب نفسـی نفسی.و انا اقول:یا رب امتی امتی،و اول من یلحق بی من امـتی انت و علی و الحسن و الحسـین،یقـول الرب:یـا محمـد ان امتـک لو اتوفی بـذنوب کالمثـال الجبـال لغفرت لهم ما لم یشرکوا بی شیئا و لم یوالوا عدوا لی» .

(۲۲).از وحشی بافقی است.

ص:۴۳۴

کتابنامه و فهرست ها

اشاره

ص:۴۳۵

کتابنامه

-قرآن مجید،ترجمه استاد حسین انصاریان،اسوه،تهران،۱۳۸۶ ش.

-ابن ابی الحدید(م ۶۵۶ ق).شرح نهج البلاغه،تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم،دار احیاء الکتب العربیه،قم،بی تا.

-ابن أبی جمهور الاحسائی(حدود ۸۴۰ ق).عوالی اللئالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیه،تحقیق شهاب الدین مرعشی نجفی و مجتبی العراقی،بی نا،چ ۱،قم،۱۴۰۳ ق.

-ابن ابی شیبه الکوفی(م ۲۳۵ ق).المصنف،تحقیق سعید محمد اللحام،دار الفکر، چ ۱،بیروت،۱۴۰۹ ق.

-ابن ادریس حلی،ابی جعفر محمد بن منصور بن احمد(م ۵۹۸ ق).السرائر،تحقیق گروهی از محققین،جامعه مدرسین،قم،۱۴۱۰ ق.

-ابن جوزی،علی(م ۵۹۷ ق).موضوعات،تحقیق عبد الرحمن محمد عثمان،المکتبه السلفیه، چ ۱،مدینه،۱۳۸۶ ق.

-ابن حجر عسقلانی(م ۸۵۲ ق).فتح الباری شرح صحیح البخاری،دار المعرفه،بیروت،بی تا.

-ابن حجر عسقلانی(م ۸۵۲ ق).لسان المیزان،مؤسسه الاعلمی،چ ۲،بیروت،۱۳۹۰ ق.

-ابن سعد،مجمد(م ۲۳۰ ق).الطبقات الکبری،دار صادر،بیروت،بی تا.

ص:۴۳۷

-ابن شهر آشوب سروی مازندرانی،ابو جعفر رشید الدین محمد بن علی(م ۵۸۸).

معالم العلماء،قم،بی نا،بی تا.

-ابن عساکر(م ۵۷۱ ق).تاریخ مدینه دمشق،تحقیق علی شیری،دار الفکر،بیروت،۱۴۱۵ ق.

-ابن فهد حلی،احمد(م ۸۴۱ ق).المهذب البارع،تحقیق مجتبی عراقی،جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،قم،۱۴۱۱ ق.

-ابن فهد حلی،احمد(م ۸۴۱ ق).عده الداعی و نجاح الساعی،تحقیق احمد موحدی قمی،نشر وجدانی،قم،بی تا.

-ابن معصوم،صدر الدین السید علی خان المدنی،الشیرازی الحسینی(م ۱۱۲۰ ق).الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه،بصیرتی،چ ۲،قم،۱۳۹۷ ق.

-أحمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب ابن واضح(م ۲۸۴ ق).تاریخ یعقوبی،موسسه نشر فرهنگ اهل بیت،قم،بی تا.

-أحمد بن حنبل(م ۲۴۱ ق).مسند أحمد،دار صادر،بیروت،بی تا.

-أحمد بن محمد بن خالد البرقی(م ۲۷۴ ق).المحاسن،تحقیق سید جلال الدین حسینی،دار الکتب الاسلامیه،قم،بی تا.

-اعتصامی،پروین،(م ۱۳۲۰ ش).دیوان اشعار پروین اعتصامی،بی نا،بیجا،بی تا.

-الشریف المرتضی(م ۴۳۶ ق).الرسائل المرتضی،تحقیق سید احمد حسینی، دار القرآن،چ ۱،قم ۱۴۱۰ ق.

-النقدی،شیخ جعفر(م ۱۳۷۰ ق).الانوار العلویه و الاسرار المرتضویه،انتشارات حیدری،چ ۲،نجف،۱۳۸۱ ق.

-امام زین العابدین(م ۹۴ ق).الصحیفه السجادیه(ابطحی)،تحقیق و نشر موسسه امام مهدی، چ ۱،قم،۱۴۱۱ ق.

-امام زین العابدین علیه السلام(ش ۹۴ ق).الصحیفه السجادیه،جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،قم،بی تا.

-امینی،عبد الحسین(م ۱۳۹۲ ق).الغدیر،دار الکتاب العربی،بیروت،۱۳۷۹ ق.

-انصاری،خواجه عبد اللّه(م ۴۸۱ ق).صد میدان،کتابخانه طهوری،تهران،بی تا.

-آیتی،محمد ابراهیم.تاریخ پیامبر اسلام،دانشگاه تهران،چ ۶،تهران،۱۳۷۸ ش.

-باقلانی،أبی بکر محمد بن الطیب(م ۴۰۳ ق).إعجاز القرآن،تحقیق احمد صقر،دار المعارف،چ ۳،مصر،بی تا.

-بحرانی،سید هاشم(م ۱۱۰۷ ق).حلیه الابرار فی احوال محمد و آله الاطهار،تحقیق غلام رضا مولانا بحرانی،موسسه معارف اسلامیه،چ ۱،بی جا،۱۴۱۱ ق.

-بخاری،محمد بن إسماعیل(م ۲۵۶ ق).صحیح بخاری،دار الفکر،بیروت،۱۴۰۱ ق.

-بغدادی،محمد بن حبیب(م ۲۴۵ ق).المحبر ورقه الاصل الخطیه،بی نا،بی تا.

-بکری دمیاطی(م ۱۳۱۰ ق).اعانه الطالبین،دار الفکر،چ ۱،بیروت،۱۴۱۸ ق.

-تمیمی مغربی،نعمان بن محمد(م ۳۶۳ ق).دعائم الاسلام،تحقیق آصف بن علی أصغر فیضی،دار المعارف،مصر،۱۳۸۳ ق.

-تمیمی مغربی،نعمان بن محمد(م ۳۶۳ ق).شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار، تحقیق سید محمد حسینی جلالی،موسسه نشر اسلامی،قم،بی تا.

-ثعالبی،عبد الرحمن بن محمد بن مخلوف أبی زید(م ۸۷۵ ق).الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن،تحقیق عبد الفتاح أبو سنه و دیگران،دار إحیان التراث العربی،چ ۱،بیروت، ۱۴۱۸ ق.

-جزائری،سید نعمت اللّه موسوی(م ۱۱۱۲ ق).نور البراهین فی أخبار الساده الطاهرین،تحقیق سید رجائی،مؤسسه نشر اسلامی،چ ۱،قم،۱۴۱۷ ق.

-جمعی از محققین،تفسیر نمونه،زیر نظر ناصر مکارم شیرازی،دار الکتب الاسلامیه، تهران.

-حائری،محمد مهدی.شجره الطوبی،مکتبه حیدریه،نجف،بی تا.

-حافظ شیرازی،خواجه شمس الدین محمد(م ۷۹۲ ق).دیوان حافظ،تصحیح دکتر قزوینی و غنی،مقدمه دکتر حسین الهی قمشه ای،محمد،چ ۷،تهران، ۱۳۷۰ ش.

-حر عاملی،محمد بن حسن بن علی(م ۱۱۰۴ ق).الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه،نشر مفید،قم،بی تا.

-حر عـاملی،محمـد بـن حسن بن علی(م ۱۱۰۴ ق ۹.تفصـیل وسائل الشـیعه(آل البیت)، تحقیق و نشـر موسـسه آل البیت لاحیاء التراث،چ ۲،قم،۱۴۱۴ ق.

-حر عـاملی،محمـد بـن حسـن بـن علی(م ۱۱۰۴ ق).وسائـل الشـیعه،تحقیـق عبـد الرحیـم ربـانی شـیرازی،دار إحیـاء الـتراث العربی،بیروت،بی تا.

-حرانی،ابن شعبه(م قرن ۴ ق).تحف العقول عن آل الرسول،تحقیق علی اکبر غفاری، موسسه نشر اسلامی،چ ۲،قم،۱۳۶۳ ش.

-حلی،یحیی بن سعید(م ۶۸۹ ق).الجامع للشرایع،تحقیق گروهی از محققین،موسسه سید الشهداء،قم،۱۴۰۵ ق.

-حمیری بغدادی،ابو العباس عبد اللّه(م ۳۰۰ ق).قرب الاسناد،تحقیق و نشر مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث،چ ۱،قم،۱۴۱۳ ق.

-خمینی،سید مصطفی(م ۱۳۹۸ ق).تفسیر القرآن الکریم مفتاح احسن الخزائن الالهیه،تحقیق و نشـر مؤسـسه تنظیم و نشـر آثار امام خمینی،چ ۱،تهران،۱۴۱۸ ق.

-خوئی،سید ابو القاسم موسی(م ۱۴۱۳ ق).معجم الرجال الحدیث و تفصـیل طبقات الرواه، تحقیق گروهی از محققین،بی نا،بی جا،چ ۱۴۱۳،۵ ق.

-خوئی،سید ابو القاسم موسوی(م ۱۴۱۳ ق).منهاج الصالحین،مدینه العلم،قم،۱۴۱۰ ق.

-دهخدا،علی اکبر(م ۱۳۳۴ ش).امثال و حکم،امیر کبیر،چ ۱۰،تهران،۱۳۷۷ ش.

-راضی،شیخ حسین،سبیل النجاه فی تتمه المراجعات،بی نا،بی تا.

-راغب اصفهانی(م ۵۰۲ ق).المفردات فی غریب القرآن،دفتر نشر کتاب،چ ۱۴۰۴،۱،بی جا.

-راوندی،قطب الدین(م ۵۷۳ ق).قصص الانبیاء،تحقیق غلام رضا عرفانیان،موسسه الهادی،چ ۱،قم،۱۴۱۸ ق.

-راوندی،قطب الدین(م ۵۷۳ ق)،کتاب النوادر،تحقیق سعید رضا علی عسکری، دار الحدیث،چ ۱،قم،۱۳۷۷ ش.

-سعدی شیرازی،شیخ مصلح الدین(م ۶۹۰-۶۹۴ ق).گلستان سعدی،تصحیح محمد علی فروغی،مقدمه عباس اقبال،محمد،چ ۶،تهران، ۱۳۷۰ ش.

ص:۴۴۰

-سیوطی،جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر(م ۹۱۱ ق).الجامع الصغیر،دار الفکر، چ ۱،بیروت،۱۴۰۱ ق.

-سید بن طاووس(م ۶۶۴ ق).اللهوف فی قتلی الطفوف،دار الاضواء،چ ۱،بیروت، ۱۴۱۷ ق.

-سید بن طاووس.طرائف،خیام،چ ۱،قم،۱۳۷۱ ش.

-سید بن طاووس،سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاووس(م ۶۶۴ ق).

اقبال الاعمال،تحقیق جواد قیومی اصفهانی،مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی،چ ۱، قم،۱۴۱۴ ق.

-سید رضی.خصائص الائمه،تحقیق محمد هادی امینی،مرکز تحقیقات اسلامی آستان قدس رضوی،مشهد،۱۴۰۶ ق.

-سید رضی،أبوب الحسن محمد بن الحسین بن موسی موسوی بغدادی(م ۴۰۶ ق).نهج البلاغه،تحقیق شیخ محمد عبده،دار المعرفه،بیروت،بی تا.

-شمس الدین،محمد مهدی.دراسات فی نهج البلاغه،دار الزهراء،چ ۲،بیروت،۱۳۷۶ ق.

-شهرستانی،سید علی.وضوء النبی،ناشر مؤلف،چ ۱،قم،۱۴۱۵ ق.

-شهریار،سید محمد حسین(م ۱۳۶۷ ش).کلیات دیوان شهریار،زرین و نگاه،چ ۱۴،تهران، ۱۳۷۳ ش.

-شهید اول،محمد بن مکی بن محمد بن حامد العاملی(م ۷۸۶ ق).الذکری(ط.ق)،چاپ سنگی،بی نا،۱۲۷۲ ق.

-شیح طوسی.امالی،تحقیق موسسه بعثت،دار الثقافه،چ ۱،قم،۱۴۱۴ ق.

-شیخ طوسی.مصباح المتهجد،موسسه فقه الشیعه،چ ۱،بیروت،۱۴۱۱ ق.

-شیخ طوسی.مصابح المتهجد،موسسه فقه الشیعه،چ ۱،بیروت،۱۴۱۱ ق.

-شیخ طوسی.أبی جعفر محمد بن الحسن(م ۴۶۰ ق).التبیان فی تفسیر القرآن،تحقیق احمد حبیب قصیر العاملی،مکتب الاعلام الاسلامی،چ ۱،بی جا،۱۴۰۹ ق.

-شیخ طوسی،أبی جعفر محمد بن الحسن(م ۴۶۰ ق).الفهرست،تحقیق جواد قیومی،مؤسسه نشر الفقاهه،چ ۱،بی جا،۱۴۱۷ ق.

-شیخ مفید،الارشاد فی معرفه حجج اللّه علی عباد،تحقیق موسسه ال البیت لتحقیق التراث،دار المفید،قم،بی تا.

-شیخ مفید،المقنعه،تحقیق و نشر جامعه مدرسین،قم،۱۴۱۰ ق.

-شیخ صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن حسین قمی(م ۳۸۱ ق).خصال،تحقیق علی اکبر غفاری،جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،قم،بی تا.

-شیخ صدوق.امالی،تحقیق و نشر موسسه موسسه بعثت،چ ۱،قم،ق ۱۴۱۳.

-شیخ صدوق.ثواب الاعمال،انتشارات رضی،چ ۲،قم،۱۳۶۸ ش.

-شیخ صدوق.علل الشرایع،مکتبه حیدریه،نجف،۱۳۸۶ ق.

-شیخ صدوق.من لا یحضره الفقیه،تحقیق علی اکبر غفاری،جامعه مدرسین،چ ۲،قم، ۱۴۰۴ ق.

-شیخ طبرسی(م ۵۴۸ ق).مکارم الاخلاق،انتشارات شریف رضی،چ ۶،ق،۱۳۹۲ ق.

-شیخ کلینی،محمد بن یعقوب(م ۳۲۹ ق).الکافی،تحقیق علی اکبر غفاری،دار الکتب الاسلامیه،قم ۱۳۸۸ ق.

-شیخ مفید،ابو عبد اللّه محمد بن محمد بن نعمان بن عبد السلام(م ۴۱۳ ق).کتاب الأمالی،تحقیق حسین استاد ولی و دیگران،جامعه مدرسین،قم،۱۴۰۳ ق.

-شیخ مفید،اختصاص،تحقیق علی اکبر غفاری،جامعه مدرسی حوزه علمیه قم،قم،بی تا.

-صالحی شامی،محمد بن یوسف(م ۶۴۲ ق).سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد،تحقیق شیخ عادل احمد عبد الموجود،دار الکتب العلمیه،چ ۱،بیروت،۱۴۱۴ ق.

-طباطبایی،سید محمد حسین(م ۱۴۰۲ ق).المیزان فی تفسیر القرآن،موسسه نشر اسلامی، قم،بی تا.

-طبرسی،أبی الفضل علی(م قرن ۷ ق).مشکاه الانوار فی غرر الاخبار،با مقدمه صالح جعفری،مکتبه الحیدریه،چ ۲،نجف،۱۳۸۵ ق.

-طبرسی،احمد بن علی بن ابی طالب(م قرن ۶ ق).احتجاج،تحقیق محمد باقر الخرسان،دار انعمان،نجف،۱۳۸۶ ق.

ص:۴۴۲

-طبرسی،أبو علی فضل بن حسن،معروف به امین الاسلام و امین الدین(و ۴۶۸-۴۸۰-م.

۵۴۸ ق).مجمع البیان فی تفسیر القرآن،تحقیق گروهی از محققین،مؤسسه اعلمی للمطبوعات، چ ۱،بیروت،۱۴۱۵ ق.

-عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی(م ۱۱۱۲ ق).تفسیر نور الثقلین،تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی،موسسه اسماعیلیان،چ ۴،قم،۱۴۱۲ ق.

-عجلونی الجراحی،اسماعیل بن محمد(م ۱۱۶۲ ق).کشف الخفاء و مزیل الالباس، دار الکتب العلمیه،چ ۲ بیروت،۱۴۰۸ ق.

-عروسی حویزی،شیخ عبد العلی بن جمعه(م ۱۱۱۲ ق).تفسیر نور الثقلین،تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی،موسسه اسماعیلیان،چ ۴،قم،۱۴۱۲ ق.

-عسکری،سید مرتضی(م.۱۴۲۷ ق).عبد اللّه بن سبا و اساطیر أخری،توحید،چ ۶،بی جا، ۱۴۱۳ ق.

-عسکری،سید مرتضی،معالم المدرستین،موسسه النعمان،بیروت،۱۴۱۰ ق.

-علامه حلی،(م ۷۲۶ ق).تحریر الاحکام(ط.ق)،موسسه آل البیت،چاپ سنگی، بی تا.

-علامه حلی،(م ۷۲۶ ق).خلاصه الاقوال،مطبعه الحیدریه،نجف،۱۳۸۱ ق.

-علامه حلی،(م ۷۲۶ ق).منتهی المطلب(ط.ق)،مقابله حسن پیشنماز،ناشر حاج احمد،تبریز،۱۳۳۳ ق.

-علامه حلی،جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطهر(م ۷۲۶ ق).الرساله السعدیه،تحقیق عبد الحسین محمد علی بقال،کتابخانه عمومی آیت اللّه العظمی مرعشی نجفی،چ ۱،قم،۱۴۱۰ ق.

-علامه حلی،جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطهر(م ۷۲۶ ق).مختلف الشیعه،تحقیق گروهی از محققین،موسسه نشر اسلامی،چ ۱،قم،۱۴۱۲ ق.

-علی بن محمد اللیثی الواسطی(م قرن ۶ ق).عیون الحکم و المواعظ،تحقیق حسین حسنی بیرجندی،دار الحدیث،چ ۱،قم،۱۳۷۶ ش.

-علی بن یونس العاملیی(م ۸۷۷ ق).الصراط المستقیم إلی مستحقی التقدیم،تحقیق محمد باقر بهبودی،المکتبه المرتضویه لاحیاء آلاثار الجعفریه،چ ۱،بی جا،۱۳۸۴ ق.

-علی بن ابراهیم قمی(م ۳۲۹ ق).تفسیر القمی،تصحیح سید طیب جزایری،مؤسسه دار الکتاب،چ ۳،قم،۱۴۰۴ ق.

-فتال نیشابوری(م ۵۰۸ ق).روضه الواعظین،تحقیق السید محمد مهدی السید حسن الخرسان،انتشارات رضی،قم،بی تا.

-فخر المحققین،فرزند علامه حلی(م ۷۷۰ ق).إیضاح الفوائد،تحقیق کرمانی و دیگران،نشر به امر آیه اللّه سید محمود شاهرودی به نفقه حاج محمد کوشانپور،چ ۱،ق،۱۳۸۷ ق.

-فراهیدی،ابی عبد الرحمن الخلیل بن احمد(م ۱۷۵ ق).العین،مهدی المخزومی و دیگران،دار الهجرت،چ ۲،قم،۱۴۰۹ ق.

-فضل بن شاذان الازدی النیسابوری(م ۲۶۰ ق).الایضاح،تحقیق جلال الدین حسینی ارموی محدث،بی نا،بی تا.

-فیض قاسانی،محمد محسن(م ۱۰۹۱ ق).الأصول الأصلیه،سازمان چاپ دانشگاه،تهران، ۱۳۴۹ ش.

-قرطبی،ابی عبد اللّه محمد بن احمد الانصاری(م ۶۷۱ ق).الجامع لاحکام القرآن، دار احیاء التراث العربی،بیروت،۱۴۰۵ ق.

-قندوزی حنفی،سلیمان بن ابراهیم(م ۱۲۹۴ ق).ینابیع الموده لذوی القربی،تحقیق سید علی جمال اشرف حسینی،دار الاسوه،چ ۱،قم،۱۴۱۶ ق.

-کراجکی،ابن الفتح محمد بن علی(م ۴۴۹ ق).کنز الفوائد،نشر مصطفوی،چ ۲،قم، ۱۴۱۰ ق.

-کراجکی،أبی الفتح محمد بن علی(م ۴۴۹ ق).معدن الجواهر و ریاضه الخواطر، تحقیق سید أحمد حسینی،مهر استوار،چ ۲،قم،۱۳۹۴ ق.

-کفعمی،ابراهیم(م ۹۰۵ ق).محاسبه النفس،تحقیق فارس الحسون،موسسه قائم آل محمد،چ ۱،قم،۱۴۱۳ ق.

ص:۴۴۴

-گروهی از محققین موسسه ولی عصر.موسوعه الامام الجواد علیه السلام،زیر نظر ابو القاسم خز علی،موسسه ولی عصر،چ ۱،قم،۱۴۱۹ ق.

-متقی هندی،علی بن حسام الدین هندی(م ۹۷۵ ق).کنز العمال،تحقیق بکری حیانی،صفوه السقا،مؤسسه الرساله،بیروت،۱۴۰۹ ق.

-مجلسی،محمد باقر بن محمد تقی(م ۱۱۱۱ ق).بحار الانوار،موسسه الوفاء،بیروت،۱۴۰۳ ق.

-محقق داماد،محمد باقر بن میر حسینی أسترابادی(م ۱۰۴۱ ق).اثنا عشر رساله- شارع النجاه و عیون المسائل،مکتبه سید داماد،قم،بی تا.

-محقق نوری،میرزا حسین بن محمد تقی طبرسی(م ۱۳۲۰ ق).مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل،تحقیق و نشر مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث،چ ۲،قم،۱۴۰۸ ق.

-محمد ری شهری،محمد.المواعظ العددیه،دار الحدیث،قم،بی تا.

-محمد ری شهری،محمد.میزان الحکمه،دار الحدیث،قم،۱۳۷۵ ش.

-محمودی،محمد باقر.نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه،دار التعارف للمطبوعات، چ ۱،بیروت،۱۳۸۵ ق.

-مشیر سلیمی،علی اکبر،کلیات مصور میرزاده عشقی،امیر کبیر،چ ۷،تهران،۱۳۵۷ ش.

-معین،محمد.فرهنگ فارسی،امیر کبیر،چ ۸،تهران،۱۳۷۱ ش.

-مناوی،محمد عبد الرؤوف(م ۱۳۳۱ ق).فیض القدیر شرح الجامع الصغیر،تحقیق احمد عبد السلام،دار الکتب العلمیه،چ ۱،بیروت،۱۴۱۵ ق.

-منسوب به امام جعفر صادق(۱۴۸ ق).مصباح الشریعه،موسسه اعلمی،چ ۱،بیروت،۱۴۰۰ ق.

-منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام(ش ۲۶۰ ق).التفسیر،تحقیق و نشر مدرسه امام مهدی،چ ۱،قم،۱۴۰۹ ق.

-موسوی بجنوردی،محمد کاظم،دائره المعارف بزرگ اسلامی،مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی،چ ۵،تهران،۱۳۸۳ ش.

-مولوی،جلال الدین محمد بلخی(م ۶۴۰-۶۷۲ ق).مثنوی معنوی،تصحیح قوام الدین خرمشاهی،دوستان،چ ۴،تهران،۱۳۷۹ ش.

-میرزا محمد مشهدی قمی(م حدود ۱۱۲۵ ق).تفسیر کنز الدقائق،تحقیق مجتبی عراقی،موسسه نشر اسلامی،چ ۱،قم،۱۴۰۷ ق.

-نجفی،شیخ محمد حسن(م ۱۲۶۶ ق).جواهر الکلام،تحقیق شیخ عباس قوچانی، دار الکتب الاسلامیه،چ ۲،قم،۱۳۶۵ ش.

-نراقی،ملا احمد(م ۱۲۴۴ ق).معراج السعاده،ندای اسلام،چ ۱،مشهد،۱۳۶۲ ش.

-نسائی،احمد بن شعیب(م ۳۰۳ ق).سنن نسائی،دار الفکر،چ ۱،بیروت،۱۳۴۸ ق.

-نمازی شاهرودی،علی(م ۱۴۰۵ ق).مستدرک سفینه البحار،تحقیق حسن نمازی،موسسه نشر اسلامی،قم،۱۴۱۹ ق.

-یاقوت الحموی(م ۶۲۶ ق).معجم البلدان،دار إحیاء التراث العربی،بیروت،۱۳۹۹ ق.

-...،ابواب الجنان،نسخه چاپ سنگی(کتابخانه شخصی مؤلف).

ص:۴۴۶

نمایه اعلام،مکان ها و رویدادها

ص:۴۴۷

ص:۴۴۸

ص:۴۵۰

ص:۴۵۱

فهرست آیات متن

«ا لم تر كيف فعل ربك بعاد.ارم ذات

ص:۴۵۲

العماد.التی لم یخلق مثلها فی البلاد.

و ثمود الـذین جـابوا الصـخر بـالواد.و فرعون ذی الاوتـاد الـذین طغوا فی البلاـد فـاکثروا فیهـا الفسـاد.فصب علیهم ربـک سوط عذاب.إن ربک لبالمرصاد»، ۲۶۸

«أ لم نجعل الأرض مهادا»، ۳۱

«أ لم یأن للـذین آمنوا أن تخشع قلوبهم لـذکر الله و ما نزل من الحق و لا یکونوا کالذین أوتوا الکتاب من قبل فطال علیهم الأمد فقست قلوبهم و کثیر منهم فاسقون»، ۵۰

«النار یعرضون علیها غدوا و عشیا و یوم تقوم الساعه أدخلوا آل فرعون أشد العذاب»، ۲۲۲

«آمن الرسول بما أنزل إلیه من ربه و المؤمنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسـله لا نفرق بین أحد من رسله و قالوا سمعنا و أطعنا غفرانک ربنا و إلیک المصیر» ،۲۷۴

«ان أحسنتم أحسنتم لأنفسکم»، ۹

«إن الـذین قـالوا ربنـا الله ثم اسـتقاموا تتنزل علیهم الملاـئکه ألاـ تخـافوا و لاـ تحزنوا و أبشـروا بـالجنه الـتی کنتم توعـدون.نحن أولیاءکم فی الحیاه الدنیا و فی الآخره و لکم فیها ما تشتهی أنفسکم و لکم فیها ما تدعون.نزلا من غفور رحیم»، ۲۷۹

«إن الـذین کفروا لو أن لهم مـا فی الارض جمیعا و مثله معه لیفتـدوا به من عـذاب یوم القیامه ما تقبل منهم و لهم عـذاب ألیم»، ۱۱۹

«ان الله اشتری من المؤمنین أنفسـهم و أموالهم بـأن لهم الجنه یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون وعـدا علیه حقا فی التوراه و الانجیل و القرآن و من أوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به و ذلک هو الفوز العظیم»، ۳۰۵

«إن الله یدافع عن الذین آمنوا إن الله لا یحب کل خوان کفور»، ۳۶۲

«إن الله یأمر بالعدل و الإحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی...»، ۳۰

«إن تکفروا فإن الله غنی عنکم و لا یرضی لعباده الکفر»، ۱۸۶

«إن هذا القرآن یهدی للتی هی أقوم و یبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات أن لهم أجرا کبیرا»، ۳۹۱

«ان یشأ یذهبکم و یأت بخلق جدید»، ۱۲۵

«انظر کیف ضربوا لک الأمثال فضلوا

ص:۴۵۴

«فألقاها فإذا هی حیه تسعی»، ۱۸۵

«فخلف من بعدهم خلف أضاعوا الصلاه و اتبعوا الشهوت فسوف یلقون غیا»، ۱۴۵

«فزادهم الله مرضا و لهم عذاب ألیم بما

ص:۴۵۵

«قـل إنمـا أعظكـم بواحـده أن تقوموا لله مثنى و فرادى ثم تتفكروا مـا بصـاحبكم من جنه إن هو إلاـ نـذير لكم بين يـدى عـذاب شديد»، ۶۰

«قـل إنمـا أعظكـم بواحـده أن تقوموا لله مثنى و فرادى ثم تتفكروا مـا بصـاحبكم من جنه إن هو إلاـ نـذير لكم بين يـدى عـذاب شديد»، ۲۰۳

«قل إنما أنا بشر مثلكم يوحى إلى أنما إلهكم إله واحد فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صالحا و لا يشرك بعباده

ص:۴۵۶

«و جاوزنـا ببنی إسـرائیل البحر فـأتوا علی قوم یعکفون علی أصـنام لهم قالوا یا موسـی اجعل لنا إلها کما لهم آلهه قال إنکم قوم تجهلون»، ۱۸۹

«وجوه یومئـذ ناعمه.لسـعیها راضـیه.فی جنه عالیه.لاـ تسـمع فیهـا لاغیه.فیهـا عین جاریه.فیهـا سـرور مرفوعه.و أکواب موضوعه.و نمازق مصفوفه.وزرابی مبثوثه»، ۲۲۰

«و خلق الإنسان ضعیفا»، ۱۸۸

ص:۴۵۹

«و ذر الـذين اتخـذوا دينهم لعبا و لهوا و غرتهم الحياه الـدنيا و ذكر به أن تبسل نفس بما كسـبت ليس لها من دون الله ولى و لا شفيع و إن تعدل كل عدل لا يؤخذ منها أولئك الذين أبسـلوا بما كسـبوا لهم شراب من حميم و عذاب أليم بما كانوا يكفرون»، ۶۸

«و ذرأنا لجهنم كثيرا من الجن و الانس لهم قلوب لا يفقهون بها...»، ۱۶۲

«و قال الملأ من قومه الذين كفروا و كذبوا بلقاء الآخره و أترفناهم فى الحياه الدنيا:

ما هذا إلا بشـر مثلكم يأكل مما تأكلون منه و يشـرب مما تشـربون.ولئن أطعتم بشرا مثلكم إنكم إذا لخاسرون....إن هو إلا رجل افترى على الله كذبا...»، ۲۳

«و قالوا لو كنا نسمع أو نعقل ما كنا فى أصحاب السعير». ،۱۶۳

«و قالوا ما لهذا الرسول يأكل الطعام و يمشى فى الأسواق...»، ۲۴

«و كلبهم باسط ذراعيه بالوسيط»، ۴۲۴

«و قرن فى بيوتكن و لاـ تبرجن تبرج الجـاهليه الاـولى و أقمن الصـلاه و آتين الزكـاه و أطعن الله و رسوله...و اذكرن ما يتلى فى بيوتكن من آيات الله و الحكمه إن الله كان لطيفا خبيرا»، ۳۸۷

«و كذلك يجتبيك ربك»، ۶

«و لا تقربوا الزنا إنه كان فاحشه و ساء سبيلا»، ۸۵

«و لاـ يحسـبن الـذين يبخلون بمـا آتـاهم الله من فضـله هو خيرا لهم بل هو شـر لهم سـيطوقون ما بخلوا به يوم القيامه و لله ميراث السماوات و الارض و الله بما تعملون خبير»، ۲۲۶

«و لاـ تقربوا مـال اليتيم إلاـ بـالتى هى أحسن حتى يبلغ أشـده أوفوا الكيـل و الميزان بالقسط لا نكلف نفسا إلا وسـعها و إذا قلتم فاعدلوا و لو كان ذا قربى و بعهد الله أوفوا.ذلكم وصاكم به لعلكم تذكرون»، ۲۷

«و لقد ذرأنا لجهنم كثيرا من الجن و الإنس...»، ۴۳

«و لقد كتبنا فى الزبور من بعد الذكر أن الأرض يرثها عبادى الصالحون»، ۱۴۶

«و لنبلونكم بشئ من الخوف و الجوع و نقص من الأموال و الأنفس و الثمرات و بشر الصابرين.الذين إذا أصابتهم مصيبه قالوا إنا لله و إنا إليه راجعون»، ۶۴

«و ما أنتم بمعجزين فى الارض و ما لكم من دون الله من ولى و لا نصير»، ۲۶۹

«يا أيها النبى إنا أرسلناك شاهدا و مبشرا و نذيرا.و داعيا الى الله بإذنه و سراجا منيرا»، ۶۱

«يريدون أن يطفؤا نور الله بأفواهم و يأبى

ص:۴۶۱

ص:۴۶۲

فهرست روایات متن

ص:۴۶۴

«دخلت على أمير المؤمنين و هو يجود بنفسه لما ضربه ابن ملجم فجزعت لذلك فقال لى:أتجزع فقلت:و كيف لا- أجزع و أنا أراك على حالك هذه...» ، ۲۲۶

«رحمتى رحمتى» ، ۴۳۰

«رضا بقضائک» ،۶۴

«رفعت الطين و وضعت الدين،رفعت الجصّ و وضعفت النصّ،إن كان من مال

ص:۴۶۵

«فظهر انّ الشكر من امّهات صفات الكمال و تحقق الكامل منه النادر كما قال و قليل من عبادى الشكور» ،۴۲۹

ص:۴۶۶

«من أخلص للّه اربعين يوما فجر اللّه ينابيع الحكمه من قلبه على لسانه» ،۱۷۲

ص:۴۶۷

«و اکتسبوا من الذنوب بقدر ما تحتملون العقوبه» ،۳۴۹

«و أما القلب المشغول بالعقبی فله الدرجات العلی» ،۷۰

ص:۴۶۸

«و أما القلب المشغول بالمولی فله الدنيا و العقبی و المولی» ،۷۰

«و اما عمل اللسان فاظهار ذلک المقصود بالتحميد» ،۴۲۸

«و انّ الملائکه لتنادی:يا حليم،ما أحلمک عن الظالمين!» ،۳۴۸

«و إن کان من مالک فقد أسرفت و اللّه لا يحب المسرفين» ،۳۶۱

«و أنا بعلمی أحفظکم فی ظلم الليالی» ، ۳۴۸

«و ذنوبهم عندی أنتن من الجيفه» ،۳۴۹

«و صار من مفاتيح أبواب الهدی و مغاليق أبواب الردی» ،۱۰۵

«و عمرنی ما کان عمری بذله فی طاعتک، فإذا کان عمری مرتعا للشيطا فاقبضنی إليک» ،۶۴

«و لو لا الاجل الذی کتب لهم لم تستقر أرواحهم فی أجسادهم طرفه عين شوقا إلی الثواب،و خوفا من العقاب» ،۲۲۱

«و وقفوا أسماعهم علی العلم النافع لهم» ، ۲۷۱

«و ينسوننی عند الرخاء» ،۳۴۹

«يا ابن عمران،عند اشدائد يدعوننی» ، ۳۴۹

«يا بان عمران،قل لبنی آدم من کان شفيعکم الی اذ خلقتکم؟» ،۳۴۵

«يا ابن عمران،يمرّون بالجيفه فيسدّون مناخرهم» ،۳۴۸

«يا بنی آدم،خذوا من الدنيا بقدر ما تطيقون» ،۳۴۹

«يا سيدی و مولای أقسم صادقا لئن ترکتنی ناطقا لأضجن إليک بين أهلها ضجيج الآملين و لأصرخن إليک صراخ المستصرخين و لأبکين عليک بکاء الفاقدين و لأنادينک أين کنت يا ولی المؤمنين،يا غايه آمال العارفين،يا غياث المستغيثين،يا حبيب قلوب الصادقين،و لا إله العالمين» ،۱۰۸

«يا کميل،ما من حرکه الاّ و انت فيها محتاج بالمعرفه» ،۲۰۵

«يا موسی لا تفرح بکثره المال و لا تدع ذکری علی کل حال،فإن کثره المال تنسی الذنوب و إن ترک ذکری يقسی القلوب» ، ۲۷۴

ص:۴۶۹

ص:۴۷۰

فهرست اشعار متن

۱۸۴،

ای طبیعت، گر نبودم من،جهانت نقص

داشت

۶۲،

ای فلک، گر من نمی زادی،اجاق کور

بود

۶۲؛

ص:۴۷۱

خدایا داد از این دل داد از این دل

۹۰،

خلاف مروت بود کاولیا

۳۴۲،

خلق از من در عذاب و من خود از

اخلاق خویش

۶۲،

ص:۴۷۳

۴۹ ،

ره به جای دگر نمی دانیم

۶۵،

روز من در آفتاب شب درخشان

می شود

۱۲،

روزانه نیک نمی بینی

۱۰۷،

روزها در دیده ام تاریک و ظلمانی است

چون

۱۲،

روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست

۱۲ ،

ریشه سرو کهنسال از جوان افزون تر

است

۱۳۹،

ص:۴۷۴

فاصبحوا بعد طول الاكل قد اكلوا

۲۹۸،

فافصح القبر عنهم حين ساءلهم

۲۹۸،

فانظروا بعدنا إلى الآثار

۲۷۰،

ص:۴۷۵

فروشدن چو بدیدی برآمدن بنگر

۲۱۲،

قبله جان را چو پنهان کرده اند

۱۲۳،

قبله جان را چو پنهان کرده اند

۱۲۵،

قد طال ما اکلوا دهرا و ما شربوا

۲۹۸،

قصد تو از خلق عشقی من یقین دارم-

فقط

۶۲،

کاسوده شود ز بهانه دل

۱۰۷،

کان تحمل که تو دیدی همه بر باد آمد

۲۷۷ ،

کآن را خلیل بنا کرد و این را خدا

خلیل

۱۰۶،

کرامت کن درونی دردپرور

۴۳۰،

کرده لوح از ریگ و انگشتان قلم

۳۶۷،

کز هستی اش به روی زمین بر اثر نماند

۴۰۹ ،

کشور حسن و ملاحت چون تو سالاری

ندارد

۷۱،

که آن گوش پر از صدای تو باشد

۲۱۳،

که این دنیا نمی ارزد به کاهی

۴۱۱،

که بینایی اش از ضیای تو باشد

۲۱۳،

که چشم سر ما نبینند نهان

۲۲،

که در آفرینش ز یک گوهرند

۱۲۵،

که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

۳۶۴،

که سعیم وصول لقای تو باشد

گفت از بهر غرامت جامه ات بیرون کشم

۳۰۱ ،

ص:۴۷۶

گفت آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه

۳۰۱،

گفت ای بیهوده گوی،حر کم و بسیار

نیست

۳۰۱،

گفت باید حد زدن هوشیار مردم مست را

۳۰۲ ،

گفت پوسیدست جز نقشی ز پودوتار

نیست

۳۰۱،

گفت تا داروغه را گوییم در مسجد

بخواب

۳۰۱،

گفت در سر عقل باید بی کلاهی عار

نیست

۳۰۱،

گفت دیناری بده پنهان و خود را وا رهان

۳۰۱،

گفت رو صبح آی،قاضی نیمه شب بیدار

نیست

۳۰۱،

گفت قاضی از کجا در خانه خمّار نیست

۳۰۱ ،

گفت کار شرع کار دهم و دینار نیست

۳۰۱ ،

گفت مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست

۳۰۱ ،

گفت می بسیار خوردی،زان چنین بیخود

شدی

۳۰۱،

گفت می باید تو را تا خانه قاضی برم

۳۰۱،

گفت نزدیک است والی را سرای،آن جا

شویم

۳۰۱،

گفت:آری،لیک این جا یک نفر هشیار

نیست

۳۰۲،

گفت:ای مجنون شیدا چیست این؟

گیتی و خوبان آن در نظر آیینه ای است

۴۲۷ ،

لشکر حق اند گاه امتحان

۱۸۷،

لعلی از کان محبت برنیامد،سال هاست

۱۲۷ ،

ما تماشاکنان بستانیم

۶۵،

ما گدایان خیل سلطانیم

۶۵،

ما بقی خود استخوان و ریشه ای

۱۸۴،

ص:۴۷۷

متاب امشب ای ماه کاین بزمگاه

۳۹۰،

محتسب مستی به ره دید و گریبانش

گرفت

۳۰۰،

مذهب عاشق ز مذهب ها جداست

۳۸۹،

مر مرا افسانه می پنداشتید

۳۱،

مرا لطف تو می باید دگر هیچ

۴۳۰،

مردم در این فراق و در این پرده راه

نیست

۵۰،

مست گفت:ای دوست این پیراهن است

افسار نیست

۳۰۰،

من از قالوا بلی تشویق دارم

۴۱۲،

من در میان جمع و دلم جای دیگر است

۱۲۵،

هرکه داد او حسن خود را در مزاد

۶،

هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

،

ص:۴۷۸

ور می پذیری شکسته ما دلشکسته ایم

۲۷۸ ،

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه

نیست

۴۹،

وعده وصل چون شود نزدیک

۲۱۲،

یا هست و پرده دار نشانم نمی دهد

۵۰،

یعنی ببین که می روم و دست خالیم

۳۰۴،

یعنی به غیر حرص و غضب نیست حالیم

۳۰۴ ،

یعنی که نمودند در آیئنه صبح

۳۲۳،

یک سر دو خمار بر نگیرد

۲۷۹،

یک سینه دو بار نگیرد

۲۷۹،

یوسف مصری به بازار تو بازاری

ندارد

۷۱،

یمنی برقع من،بوی خدا بوی تو بود

۶۹،

ص:۴۷۹

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹